



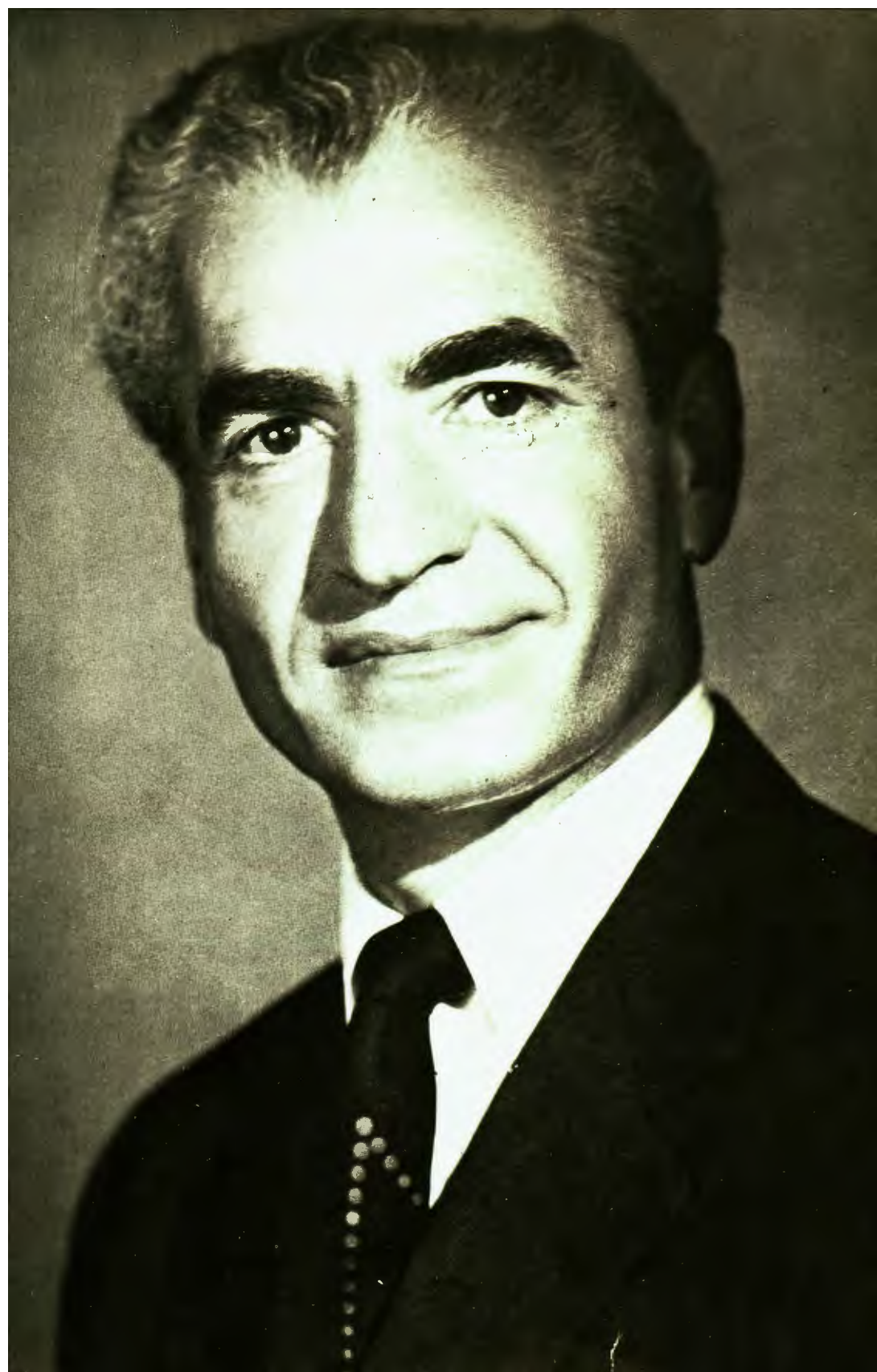
وزارت علوم و آموزش عالی

آموزش زبان و ادبیات فارسی دانشگاهها و مؤسسات آموزش عالی

مجموعه سخنرانیها و مقالات مجلس علمی استادان زبان و ادبیات فارسی

سی ام آبان تا چهارم آذرماه - ۱۳۵۰

تدوین و تنظیم توسط:
دفتر روابط و همکاریهای دانشگاهی





وزارت علوم و آموزش عالی

آموزش زبان و ادبیات فارسی دانشگاهها و مؤسسات آموزش عالی

مجموعه سخنرانیها و مقالات مجلس علمی استادان زبان و ادبیات فارسی

سی ام آبان تا چهارم آذرماه - ۱۳۵۰

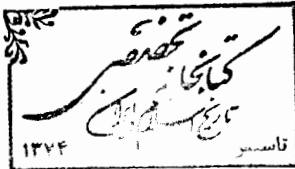
تدوین و تنظیم توسط:
دفتر روابط و همکاریهای دانشگاهی

اسکن شد

فصل اول

سخنرانیها

فهرست



جناب آقای عیسی صدیق

» محمد مقدم

» جعفر شهیدی

» علی محمد مژده

» محمد علی اسلامی ندوشن

» حمید فرزام

» محمد رضا باطنی

» ضیاء الدین سجادی

» هرمز میلانیان

» صدرالدین الهی

» جعفر شعار

۱ - مقام و وضع زبان فارسی و آموزندگان آن

۲ - زبان فارسی و آموزش آن

۳ - آموزش زبان فارسی پیش از

دانشگاه

۴ - بررسی محتوی برنامه

زبان فارسی

۵ - رابطه زبان با فکر و پیشرفت

۶ - نقدی بر کتاب فارسی پنجم دبستان

۷ - مهارت در خواندن

۸ - به کاربردن زبان فارسی

در آموزش فنون و علوم

۹ - کاربرد زبان فارسی در آموزش

علوم و فنون

۱۰ - مسائل و مشکلات آموزش

زبان فارسی از طریق وسائل ارتباط

جمعی

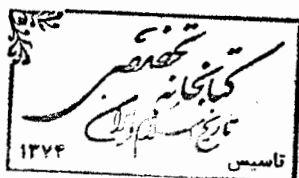
۱۱ - آموزش عربی در ارتباط با

زبان فارسی

فصل دوم

مقاله‌های ارائه‌شده

- ۱- قطعه شعر
آقای مرتضی آرمین
- ۲- توضیحی درباره کتاب فارسی
سال پنجم دبستان
» حسن انوری
- ۳- آموزش خواندن و نوشتن
فارسی
» ناصر بقائی
- ۴- انقلاب سفید ما و آموزش
زبان و ادبیات فارسی
» حسین جزنی
- ۵- املاهای فارسی و روش
اصلاح آن با توجه به اشتقاق فارسی
خانم بهین دارائی
- ۶- آموزش ادبیات در ارتباط
با زبان فارسی
آقای مهدی درخشان
- ۷- آموزش نگارش زبان فارسی
» ابوتراب رازانی
- ۸- آموزش زبان فارسی
پیش از دانشگاه
» منصور رستگار فسائی
- ۹- ارائه و بررسی محتوی
برنامه زبان فارسی
» حسن سادات ناصری
- ۱۰- آموزش زبان عربی
» عبدالامیر سلیم
- ۱۱- آموزش دستور زبان فارسی
» رشید عیوضی
- ۱۲- بحثی کلی درباره آموزش
فارسی
» علی اکبر فرزام پور
- ۱۳- زبان و ادب فارسی و میزان و
معیار آموزش هریک از آنها
» محمد جعفر محبوب
- ۱۴- آموزش ادبیات در ارتباط
با زبان فارسی
» غلام حسین مرزآبادی
- ۱۵- آموزش زبان عرب در ارتباط
با زبان فارسی
» علی مرزبان راد
- ۱۶- آموزش نگارش زبان فارسی
» حسین نخعی
- ۱۷- آموزش زبان و ادبیات
فارسی
» سلیم نیساری



پیشگفتار

زبان هر ملت یکی از اجزاء مهم فرهنگ و بازتاب اندیشه‌ها و افکار آن ملت است. بی‌شک زبان فارسی یکی از پرمایه‌ترین و رساترین زبانهای دنیاست که طی قرنهای متمادی آثار گرانبھائی به نظم و نثر بدان نگاشته شده است. از آنجا که روش آموزش زبان فارسی یکی از مهمترین مسائل آموزشی در ترازهای مختلف تحصیلی است، وزارت علوم و آموزش عالی تشکیل جلسات سخنرانی و بحث در باره آموزش زبان فارسی را لازم و مفید دانست و از کلیه صاحب نظران و استادان زبان و ادب فارسی دعوت بعمل آورد تا طی جلساتی چند، در راه بهبود بخشیدن به روش آموزش زبان فارسی به تبادل نظر بپردازند. در دنبال این اقدام نیز وزارت علوم و آموزش عالی برای تشکیل انجمن استادان زبان و ادبیات فارسی تسهیلاتی فراهم ساخت و نمایندگان گروههای زبان و ادبیات فارسی دانشگاهها و مؤسسات آموزش عالی، بعنوان هیأت مؤسس، اساتده انجمن استادان و ادبیات فارسی را تدوین ساختند.

هدف وزارت علوم و آموزش عالی از انتشار این مجموعه، آگاه ساختن همه علاقه‌مندان به زبان و ادب فارسی از نتایج گفت و شنودهای جلسات مذکور است.

امید است در آینده انجمن استادان زبان و ادبیات فارسی بتواند گامهای مؤثری در راه بهبود کیفیت آموزش زبان و ادبیات فارسی و در نتیجه حفظ و نگهداری و گسترش هرچه بیشتر این زبان بردارد و در انجام رسالت تاریخی خود کوشش مستمر و همه‌جانبه‌ای بعمل آورد.

سخنرانی جناب آقای حسین کاظم زاده وزیر علوم و آموزش عالی

بسیار خوشوقتم که فرصتی دست داد تا به استادان ادب و دانش و خدمتگزاران فرهنگ و مدنیت این سرزمین خیرمقدم بگویم و دعای خیر و آرزوهای قلبی خود را برای موفقیت محفلی که در آن گرد آمده‌اید بدرقه راهتان سازم.

زبان فارسی، که پس از قرن‌ها هنوز هم قلمرو وسیعی را زیر نفوذ و سلطه دارد، یکی از چهار رکن جاودانگی وحدت ملی ماست، رکنهای استواری که کاخ بلند فرهنگ ایران را در برابر سیل‌های بنیان‌کن و طوفانهای خانه‌برافکن همچنان برپاداشته است. رکن دوم این جاودانگی، نظام شاهنشاهی ایران است، که از دیرباز در همه شئون مدنیت ایران ریشه دوانده و همیشه عنصر پاسبان و نیرو بخش این ارکان چهارگانه بوده است، نظامی که بیست و پنج قرن پیش برای نخستین بار در ایران پدید آمد و امسال جهانیان شاهد تجلیات. پرشکوه آن بوده‌اند. رکن سوم جاودانگی ایرانی دین است که همیشه در جان و دلش خانه داشته و او را در تیرگی‌ها و تیره روزی‌ها رهبری و یابری کرده است. رکن چهارم عرفان مثبت ایرانی است که چشم‌انداز گسترده‌یی از اندیشه‌های تابناک تعالی نفس، پرهیزکاری، فداکاری و بی‌زاری از تعصب و تظاهر و انضباط را تعلیم داده و فرهنگ ایرانی، بویژه شعر فارسی را این چنین توانگر و پر مایه ساخته است.

نیازی بدان نیست تا از ملتهائی سخن گویم که زبان و میراث فرهنگی خود را به یغمای بیگانگان داده‌اند و خود پس از چندی با زبان و فرهنگ دیریشان از بیخ و بن یگانه شده‌اند، یا از ملتهائی یادآوریم که آثار ادبی و مکتوب سیصد - چهارصد سال پیش ازیشان را نیز دیگر نمیتوانند باسانی بخوانند و معانیشان را دریابند. ولی باختصار یادآور استمرار و پیوستگی حیات فرهنگی و ادبی خود میشویم. جغرافیدان یا پزشک ایرانی امروز همان زبانی را در نوشتن کتابش بکار میگیرد که هزار سال پیش از این نویسندگان حدود العالم و هدایه المتعلمین بکار برده‌اند. راز پایداری زبان فارسی آنستکه همیشه در نوشتن، در گفتگو و در

آموزش بکار رفته، و هرگز در هیچ سرزمینی از قلمرو پهناور آن مدرسه ها و کتابخانه ها
بیکباره تعطیل نگشته، زبان گویندگان بسته و قلم نویسندگان شکسته نشده است. در
بیست و پنج قرن گذشته زمانی موبدان، روزگاری شهریاران، وقتی دهقانان و هنگامی
خانقاهیان میراث این زبان شیرین را نگهبانی کرده اند.

ما ملکه عافیت نه بلشگر گرفته ایم ماتخت سلطنت به بازو نهاده ایم
زبان ما هرگز قلمرو استعماری نداشته و هرگز این زبان به نیروی شمشیر بر مردمان
تحمیل نشده است، بلکه قلمرو آن اصیل و باستانیست و این زبان با جان گویندگانش
پیوند دارد، آن را ناصر خسرو در یمکان، خاقانی در شروان مولوی در قونیه و
امیر خسرو در دهلای پاسداری کرده اند.

امروز نیاکان پرافتخار ما رفته اند و این گنج گرانمایه را به ما سپرده اند تا
برای آیندگانش پاسداری کنیم.

زبان فارسی امروز با دوران سختی روبروست. با گسترش علوم و معارف بشری،
که سرعتی شگفت انگیز دارد، هر روز واژه ها و مفاهیم تازه یی پیدا میشود.

مرزهای حوادث از زمین فراتر رفته است و شیفتگی مردم برای کسب خبر
و آگاهی از آنچه در دوردستهای جهان میگردد، وسایل ارتباط جمعی را بخدمت
اجتماع کشانده و ادبیات ما در برابر سیل واژه های نوزاد و علل، جمله های
شکسته و عبارتهای قالبی قرار گرفته است. آنان نیز که تنها در فرهنگ عرب دانش
اندوخته اند و مرکز ثقل فکریشان تنها غرب است باین سیل مرتباً مدد می رسانند.
شرمان باد زیشمین آلوده خویش گردیدین فضل و هنر نام کرامات بریم

در چنین احوالی اگر ملتی نتواند این واژه ها را در زبان خود حل کند و زبانش
یارای جذب و هضم این واژه ها و مفاهیم تازه را نداشته باشد، یا برای این کار
آماده و توانا نشود، یا اگر نتواند برای املا و تقریر مطالب قواعد و اصولی ثابت و
استوار وضع کند، بی گمان چنین زبانی دیر یا زود در خطر می افتد و دستخوش
سرنوشتی سهمگین میشود.

جای بسی خوشوقت است که بیش از همه شاهنشاه خردمند و دوراندیش ما
با توجه به این مشکلات برای صیانت زبان فارسی اوامر موکد و راهنماییهای
ارزنده فرموده اند، که تشکیل همین سمیناریکی از ثمرات این توجهات هما یونیست.

با چنین گنج که شد خازن او روح امین

امید است شما استادان دانشمندان بتوانید برای آموزش درست زبان فارسی به
جوانان این کشور در سطوح آموزشی و در مقاطع همتی مختلف راههای هموار و

روشهای سودمند بیابید که هم شامل روشهای آموزش زبان فارسی در مدرسه باشد، و هم در جامعه، زیرا اگر نوجوانی زبان مادری خود را در مدرسه به طریقی بیاموزد که در رادیو، تلویزیون و مطبوعات آن روش و طریق دنبال نشود، این آموزش بدو کمک ناچیزی خواهد کرد و چه بسا که در ضمیر او جای چشمگیری بدست نیاورد. اینک در برابر این سمینار چهار سؤال پیش میآید که باید در حول این چهار سؤال بحث‌های خود را ادامه دهد.

اول - زبان فارسی بوسیله چه افرادی با چه خصوصیات و صلاحیتی باید باید تدریس شود؟

دوم - محتوای آموزشی چه باید باشد؟

سوم - روش آموزشی چه باید باشد؟

چهارم - چه ارتباط تشکیلاتی و سازمانی لازم است که این آموزش بنحو مطلوب صورت گیرد؟

در پایان سخن اطمینان میدهم پیشنهادها و راهنماییهای شما استادان محترم از طرف وزارت علوم و آموزش عالی بگرمی پذیرفته خواهد شد و در آنچه مربوط بوظایف و امکانات ماست به هیچ روی کوتاهی نخواهیم کرد تا استمرار و پیوستگی تاریخی این رکن وحدت ملی ما تأمین شود و ادب و فرهنگ ایران از نیرو گرفتن و از زبان شیرین و غنی فارسی باز نماند.

مقام و وضع زبان فارسی و آموزندگان آن

دانشگاه تهران

اسباب مسرت است که جشن ۲۰۰۰ ساله شاهنشاهی ایران باعث شده است که مجالس بحث و سخنرانی و تعاطی افکار در باب مسائل تاریخی و فرهنگی تشکیل و خاطره افتخارات گذشته تجدید شود. از اینکه وزارت علوم و آموزش عالی بزیان ملی توجه کرده و این سمینار را بوجود آورده‌اند باید اظهار قدردانی و امتنان کرد.

حضار ارجمند اطلاع دارند که من معلم زبان فارسی نیستم و رشته تدریس در دانشگاه تهران مربوط به علوم تربیتی است بنابراین مطالبی که میتوانم در اینجا بیان کنم کلی است و منظورم بیشتر این است که نظریه کنونی مردم و متصدیان امور را نسبت به مقام و وضع زبان فارسی و آموزندگان آن در حدود امکان تشریح و راه اصلاح آنرا پیشنهاد کنم.

نخستین نکته‌ای که باید تذکر دهم این است که در ده سال اول تحصیل در دبستان و دبیرستان مهمترین ماده برنامه زبان فارسی است زیرا هر کس در این مرز و بوم در زندگانی روزانه احتیاج دارد به فهمیدن و درک صحیح مطالب دیگران و بیان مقاصد خویش بطور واضح و روشن و این دو امر در صورتی امکان پذیر است که معنی صحیح هر کلمه را بداند و جای بکار بردن هر واژه و قواعد آنرا بشناسد. برای سخن گفتن یا نوشتن انسان باید فکر کند و فکر خود را روشن سازد سپس آنرا به لباس و قالب صحیح یعنی زبان فارسی فصیح در آورد. کسی که بدین کار مبادرت ورزد به تعقل و تمرکز فکر خوی میگیرد و نیروی دماغیش پرورش مییابد و برای بیان مکونات خاطر آماده میشود و این امر از مهمترین فواید آموختن زبان فارسی از لحاظ تربیتی است.

فایده مهم دیگر آموختن زبان فارسی از لحاظ تربیتی این است که زبان فارسی چون کلیدی است که با آن میتوان ابواب دنیائی بزرگ از افکار عمیق و احساسات رقیق را گشود دنیائی که نویسندگان بزرگ ایران چون فردوسی و نظامی و خیام و غزالی و سعدی و مولوی و حافظ و جامی در سرزمین مقدس ما بوجود آورده‌اند و مایه افتخار ایران و جامعه بشری است. با فرا گرفتن زبان فارسی و مطالعه آثار مهم آن تمام قوای فکری و اخلاقی انسان رشد میکند. نیروی تمیز و استدلال و قضاوت و تعمیم و تجرید و حافظه و متخیله همگی ورزیده میشوند. اگر دیگر مواد برنامه هر کدام قسمتی از قوای روحی را بکار میاندازد مثلاً

ریاضیات قوه استدلال و طبیعیات نیروی مشاهده و دقت را، زبان فارسی باعث پرورش تمام قوای روحی میشود.

از لحاظ اجتماعی و سیاسی نیز زبان فارسی مقام و اهمیت فوق العاده دارد. اصولاً اشتراك زبان در هر جامعه از روی طبع موجب نزدیکی و همکاری و همدردی و همگامی افراد آن جامعه است و از این لحاظ یکی از عوامل مؤثر وحدت ملی است. آنچه این وحدت را مستحکم و ابدی میسازد احساسات و افکار و آرمانها و آرزوها و آمال و مقاصد و کمال مطلوب بزرگان ایران است که در طی قرن‌ها در آثارشان بطرز شگفت‌آوری ابراز و افتخارات این کشور جلوه‌گر شده و مطالعه آنها باعث وحدت فکر و عواطف و پیدایش غرور ملی و حس شدید میهن‌پرستی است. مثلاً در موقعی که ایران مورد هجوم بیگانه واقع شده کدام ایرانی است که از خواندن این ابیات شاهنامه قلبش به طپش در نیاید و حاضر برای جان نثاری نشود:

اگر زآنکه ما را زچرخ بلند	رسد از بداندیش زخم گزند
همه با شهنشاه پیمان کنیم	زبان راه یزدان گروگان کنیم
چو درپاس ایران تو باشی بهوش	کند آفرین بر تو فرخ سروش
تو ایران زمین را نگهدار باش	بداد و دهنش گوش و هشیار باش
دریغ است ایران که ویران شود	که نام پلنگان و شیران شود
چو ایران نباشد تن من مباد	بر این بوم ویرزنده یک تن مباد
همه سر بر تن بکشتن دهیم	از آن به که کشور بدشمن دهیم

کدام ایرانی است که از خواندن «ایوان مدائن» که خاقانی در مقابل ویرانه‌های طاق کسری سروده اشک نریزد و از حوادث ایام عبرت نگیرد و متوجه عواقب شکست از بیگانه نشود؟

هان ای دل عبرت بین از دیده نظر کن هان
ایوان مدائن را آئینه عبرت دان
یک ره زره دجله منزل به مدائن کن
وازدیده دوم دجله برخاک مدائن ران
بر دیده من خندی کاینجا زچه می‌گیرید
خندند بر آن دیده کاینجا نشود گریان
این است همان ایوان کز نقش رخ مردم
خاک در او بودی دیوار نگارستان

این است همان درگاه کسورا زشهان بودی
دیللم ملک بابل هندوشه ترکستان
ما بارگه دادیم این رفت ستم بر ما
بر قصر ستمکاران تا خود چه رسد خذلان

کدام ایرانی است که از مطالعه دیوان شعرای نامدار و کتابهای چون گلستان و بوستان و مثنوی و کیمیای سعادت و قابوسنامه و چهارمقاله و اسرارالتوحید و اخلاق ناصری درس اخلاق و انسانیت و شرافت و بشردوستی و ضعیف نوازی نیاموزد و کردار و آداب و رسومش را بانصایح بزرگان و سخنسرایان تطبیق ندهد؟ همین رژیم شاهنشاهی ایران و شاه را برگزیده پروردگار دانستن و پیوند روحانی شاه و مردم که جشن ۲۵۰۰ ساله آن برپاست در آثار بی نظیر نویسندگان و ادیبان فارسی آمده و همواره باعث یگانگی پایداری و وحدت ملی بوده است. زبان فارسی از لحاظ فردی و شخصی نیز اهمیت دارد. هر کس بهتر و بیشتر آنرا یاد بگیرد و بهتر قادر باداء مطالب و نوشتن و سخن گفتن شود در جامعه زودتر و آسانتر کامیاب میشود.

کسی را که یزدان فزونی دهد
سخن رانی و رهنمونی دهد
سخن چون برابر شود با خرد
ز گفتار گوینده رامش برد
سخن چون یسک اندر دگر بافتی
از اوبی گمان کام دل یافتی
سخن مانند اندر جهان یادگار
سخن بهتر از گوهر شاهوار

با وجود تمام اهمیت و مقامی که زبان فارسی در تربیت کودکان و جوانان مملکت دارا است وضع تعلیم آن و وضع آموزندگان آن رضایت بخش نیست. نظریه عموم بر این است که هر ایرانی زبان فارسی را طبعاً میدانند و محتاج نیست برای فراگرفتن آن درس بخوانند و زحمت بکشند و این مسئله باعث شده است که در مدارس زبان فارسی اهمیت ندهند و آنرا ماده فرعی بشمارند. عاملی که در سنوات اخیر باین نظریه کمک کرده توسعه صنایع کشور و احتیاج روزافزون به صنعتگر و کارشناس علمی و فنی است. همگی تصور میکنند که کودکان و جوانان باید تمام کوشش خود را فقط صرف فراگرفتن مواد فنی کنند تا بتوانند احتیاجات فوری

را رفع کنند و حداکثر استفاده را بکنند. کسانی هم که برای تحصیلات عالی بخارجه رفته‌اند تجدد را درنداستن زبان فارسی پنداشته‌اند و بکاربردن کلمات بیگانه را مایه افتخار و فضیلت. در نتیجه، همان اشخاصی که از لحاظ فنی اطلاعات و معلومات لازم را دارند در تهیه یک گزارش و نوشتن یک پیشنهاد ب زبان فارسی برای رؤسای خود عاجز هستند و نمیتوانند بنحو مطلوب مقامات کشور را از افکار و تجربیات خود آگاه سازند. این دسته از جوانان که در تجدد از بیگانه تقلید میکنند از اوضاع همان کشورهای بیگانه و مدرسه‌ای که در آن تحصیل کرده‌اند بی اطلاع هستند و نمیدانند که در مدارس علمی و فنی خارجه یا علوم انسانی و از آن جمله زبان و ادبیات هر کشور تدریس میشود یا شرط ورود ب آنها چنان است که قبل از تسلط کامل جوانان بر زبان و ادبیات خودشان ابواب مدارس عالی بر آنها مسدود است.

دراثر نظریه نادرستی که ما نسبت ب زبان فارسی و آموختن آن داریم در تمام مراحل ابتدائی و متوسطه و عالی بی اعتنائی صرف نسبت ب زبان فارسی و تعلیم آن حکم فرماست.

اولاً در دبستانها از ۸۶ هزار آموزگار در سراسر کشور در حال حاضر ۵۵ هزار نفر دارای دیپلم شش ساله و دوازده هزار نفر دارای دیپلم پنج ساله هستند و بقیه دارای گواهینامه دوره اول متوسطه و ابتدائی. اغلب این دیپلمه‌ها در دبیرستانهای تحصیل کرده‌اند که یادیر نداشته‌اند و یادیر واجد شرایط نداشته‌اند و بهمین سبب اکثر آنها بی‌مایه هستند، مخصوصاً در زبان فارسی. در امتحانات نهائی شش ساله ابتدائی تقریباً تمام شاگردان قبول میشوند و لوائیکه در انشاء و دیکته و خط باندازه چهار سال تحصیلات ابتدائی بیست سال قبل را نداشته باشند. ثانیاً در دبیرستان وضع بدتر است. عده‌ای از دبیرستانها اساساً دبیر متخصص زبان فارسی ندارند و معلمین ورزش و شرعیات و مواد مشابه عهده دار تدریس زبان فارسی هستند.

عده‌ای دیگر از دبیرستانها اصلاً دبیر ندارند. طبق آماری که وزارت آموزش و پرورش تهیه کرده در حال حاضر در ۲۵۰۹ باب دبیرستان جمعاً ۱۲۲ هزار ساعت درس زبان فارسی در برنامه منظور شده و برای تدریس ساعات مذکور ۶۱۰۰ دبیر لیسانسیه زبان فارسی لازم است در صورتیکه در تمام کشور فقط ۱۷۱۰ دبیر لیسانسیه زبان فارسی در دبیرستانها تدریس میکنند. در نتیجه نداشتن دبیر، در امتحانات شش ساله متوسطه نسبت ب کلیه مواد و بویژه زبان فارسی ارفاق

فوق العاده میشود چنانکه طبق آمار رسمی وزارت آموزش و پرورش در سال تحصیلی گذشته ۷۹ درصد از داوطلبان قبول شده‌اند که وقتی با ۲۰ درصد پذیرفته‌شدگان در امتحانات متوسطه کامل فرانسه مقایسه شود درجه سطح تحصیل در دبیرستانها آشکار میشود. اغلب دیپلمه‌های ما قادر نیستند درخواست نامه شغلی بدون غلط انشائی یا املائی بنویسند.

ثالثاً عده شاگردانی که به شعبه ادبی دبیرستانها رومی‌آوردند بسیار تقلیل یافته چنانکه از ۲۹۶ هزار دانش آموز دوره دوم متوسطه در سال تحصیلی گذشته ۲۹ هزار نفر در شعبه ادبی بوده‌اند و بقیه در شعب طبیعی و ریاضی. شاگردانیکه دوره اول متوسطه را با تمام رسانده‌اند از ورود به شعبه ادبی تحاشی دارند زیرا شعبه ادبی را پست قلمداد کرده‌اند و آنرا شایسته جوانان کم‌هوش و کم‌استعداد معرفی کرده‌اند.

رابعاً تقلیل عده دانش آموز در شعبه ادبی دبیرستان باعث شده که در سال گذشته از ۳۲ هزار دیپلمه متوسطه ۲۸ هزار نفر از شعب طبیعی و ریاضی بوده‌اند و فقط چهار هزار نفر از شعبه ادبی یعنی ۱۲ درصد از کلیه دیپلمه‌ها.

خامساً در استخدام دیپلمه‌ها برای ادارات دولتی عموماً کسانی که از شعبه طبیعی یا ریاضی مدرک تحصیلی دارند پذیرفته میشوند و بندرت دیپلمه‌های ادبی را قبول میکنند.

در جشن کوروش کبیر هم جایزه‌ای که میدهند فقط بکسانی داده میشود که در رشته فنی یا علمی تحصیل کنند.

سادساً در امتحانات ورود به دانشگاهها و مدارس عالی در بعضی از آنها مانند مدرسه عالی نقشه برداری یا مدارس کمک مهندسی (انستیتو تکنولوژی) از زبان فارسی امتحان نمیشود و در مؤسسات عالی که از طرف مرکز آزمون شناسی امتحان بعمل میاید برای شعب طبیعی و ریاضی ضریب امتحان زبان فارسی یک و حاصل جمع ضرایب مواد ۹ تعیین شده و باین ترتیب برای زبان فارسی اهمیت قائل نشده‌اند و کسانی که در زبان فارسی ضعیف باشند معمولاً بمؤسسات عالی راه می یابند.

سابعاً طبق آماری که وزارت علوم و آموزش عالی تهیه کرده در تمام کشور در دانشکده‌های ادبیات در خرداد سال جاری از ۷۰۴ دانشجو فقط ۱۰۱ نفر در رشته زبان و ادبیات فارسی بوده‌اند و بقیه در رشته‌های دیگر چون زبان انگلیسی و باستان شناسی و روان شناسی. تنها در زبان انگلیسی ۲۰ درصد از

دانشجویان بوده‌اند و در زبان فارسی ده درصد.

ثامناً همین ده درصد هم که در رشته زبان و ادبیات فارسی تحصیل میکنند اغلب باین رشته رغبت و دلبستگی نشان نمیدهند و از مطالعه شاهکارهای زبان فارسی شانه خالی میکنند.

در دانشکده ادبیات از ۱۰ ساعت درس در هفته دوساعت صرف تحقیق در متون فارسی و آئین نگارش میشود و بقیه ساعات صرف دستور زبان و تاریخ ادبیات و سبک شناسی و مانند آن. هر دانشجو در هر سال حدود سیصد صفحه متن فارسی با استاد میخواند و موظف است دویست صفحه هم شخصاً بمطالعه بپردازد. برای مقایسه پایه معلومات و اطلاعات این گونه دانشجویان با کسانی که مثلاً در کشور فرانسه میخوانند آموزگار بشوند کافی است عرض کنم موقعی که من در دانشسرای ورسای تحصیل میکردم برای اخذ دیپلم آموزگاری هر محصل میبایست یکصد و بیست جلد از آثار مهم زبان فرانسه را ظرف سه سال مطالعه کند یعنی بیش از بیست برابر آنچه در ایران برای اخذ لیسانس در زبان و ادبیات فارسی لازم است. این نکته هم باید تذکر داده شود که برای دانستن زبان و ادبیات مهمترین ماده مطالعه شاهکارهای خود زبان است.

بی اعتنائی و عدم توجه بزبان فارسی شامل حال آموزندگان نیز شده است.

بطور کلی قانون استخدام کشوری مصوب ۳۱ خرداد ۱۳۴۵ تمام امتیازاتی که معلمان ابتدائی و متوسطه کشور ظرف چهل سال بدست آورده بودند مانند ورود بخدمت رسمی با یک رتبه بالاتر از مستخدمین اداری ارتقاء سریع در چندسال اول خدمت - فوق العاده کرایه خانه و حق تاهل همگی حذف شد و جمعی از دبیران مستعفی شدند یا از معلمی دست کشیدند و اشخاص با استعداد از معلمی گریزان شدند.

در دانشسرای عالی و هنرسرای عالی که برای تربیت دبیر تاسیس شده دانشجویان نسبت به معلمی رغبت نشان نمیدهند و اکثر فارغ التحصیلان دنبال مشاغل دیگر میروند.

مابین معلمین هم قدر و مقام معلم زبان فارسی از سایرین کمتر شناخته شده است. اغلب تصور میکنند که هر کس میتواند زبان فارسی را تدریس کند و این کار احتیاج باستعداد و هوش و لیاقت ندارد و فقط معلمان علوم و فنون هستند که باستعداد ذاتی توانسته‌اند فیزیک و شیمی و ریاضی و علوم طبیعی را فرا گیرند و به تعلیم آن اشتغال ورزند.

از اینرو بورسهای تحصیلی در ممالک خارجه تنها به لیسانسیه‌های علوم و فنون داده میشود - در اکثر موارد فقط دبیران علوم و فنون تمام وقت میشوند و اضافه حقوق بنام حق تدریس میگیرند اغلب اوقات تنها داوطلبان رشته‌های علمی و فنی در دانشسرا کمک خرج تحصیل میگیرند.

بدین سبب در دانشگاه تبریز و اصفهان و گندی شاهپور فقط برای دبیری علوم ریاضی و طبیعی رشته مخصوص دائر کرده‌اند و فقط در دانشسرای عالی تهران رشته زبان فارسی تدریس میشود. در آنجا نیز از ۱۴۷۲ دانشجو در حال حاضر فقط ۱۱۸ نفر در این رشته تحصیل میکنند یعنی ۴ درصد کلیه دانشجویان و در دانشکده علوم تربیتی دانشگاه تهران از ۲۳۹ نفر در بخش ادبی ۷ نفر در رشته زبان فارسی هستند یعنی کمتر از ۳ درصد و بقیه در رشته روان شناسی و زبان انگلیسی و کتابداری و تاریخ به تحصیل مشغولند. در سطح عالی هم استادان زبان و ادبیات فارسی که نظیرشان در مملکت نیست فقط با ستاد رسیدن به سن معینی باز نشسته میشوند در صورتیکه توانائی بادامه خدمت دارند.

اینک در پایان تذکرات خود پیشنهاد میکنم کمیسیونهائی از صاحب نظران و آموزندگان مجرب زبان و ادبیات فارسی و نمایندگان عالی مقام دولت تشکیل شود و راههای عملی و اجرائی نسبت به مسائل ذیل ارائه و به هیئت دولت و مقامات مربوط تقدیم کند:

- ۱ - تغییر نظریه مردم و متصدیان امور نسبت به زبان فارسی و شناساندن مقام و اهمیت آن.
- ۲ - بالا بردن مقام و حیثیت آموزندگان زبان و ادبیات فارسی و مساوی دانستن آنان با آموزندگان علوم و فنون.
- ۳ - اعطای کمک خرج بعد کفای به داوطلبان معلمی زبان فارسی در دانشسراها و دانشگاهها.
- ۴ - اصلاح قانون استخدام کشوری و برقراری حقوق و امتیازات مکسبیه طبقه معلم.
- ۵ - اصلاح برنامه زبان فارسی و اجباری کردن مطالعه شاهکارهای قدر اول ادبیات فارسی.
- ۶ - طبع شاهکارهای مهم زبان فارسی و گذاشتن آنها در دسترس دانشجویان به بهای ارزان.
- ۷ - مهم شمردن زبان فارسی در امتحانات نهائی ابتدائی و متوسطه و عالی.

- ۸ - ازدیاد ضریب امتحان زبان فارسی در مسابقات ورودی بتمام شعب دانشگاهها و مؤسسات عالی.
- ۹ - تعیین ضریب کافی برای زبان فارسی در تمام امتحانات استخدامی دولت.
- ۱۰ - منظور کردن زبان فارسی در برنامه مدارس عالی علمی و فنی.
- ۱۱ - موکول کردن بازنشستگی استادان زبان و ادبیات فارسی به ناتوانی آنان در انجام وظیفه - نه به سنین عمر و خدمت.
- از خداوند متعال مسئلت دارم که به دولت و شرکت کنندگان در این مجلس توفیق مرحمت فرماید نواقص و معایبی که تذکر دادم شد مرتفع سازند و از این راه خدمت بزرگی به میهن عزیز و ملیت و قومیت ایران انجام دهند.

فرهنگستان زبان ایران

زبان فارسی یکی از ساده‌ترین و رواج‌دارترین زبانهای جهان است که در اثر زمان درازی که به کار رفته با داشتن بیش از چهل قرن پیشینه تاریخ و سنت ادبی بهم پیوسته گام‌به‌گام و آرام‌پایگاه‌های گوناگون تحول را که هرزبانی برای پروردمشدن باید از آنها بگذرد پیموده و تراشیده و صیقلی شده و آنچه را زائد بوده بدور ریخته است: از بند نرین و مادین رهائی یافته، حرف تعریف صرف شونده را به کنار گذاشته، از دستورهای پرپیچ و خم و صرفهای بیقاعده و استثناهای بیهوده و زنجیرهای دیگری که بیشتر زبانهای جهان در آنها گرفتارند آزاد گشته و به اندازه‌ای ساختمان واژه و جمله‌بندی آن آسان و روان‌شده که هرگونه‌ای که زبان‌مادری‌اش فارسی است حتی اگر بیسواد و درس‌نخوانده باشد هزاران واژه فارسی را می‌داند و جمله نادرست نمی‌گوید و دورنیست که به زبان ساده خودش شعر هم بسراید. این گزافگوئی نیست. هر روز می‌توانید در خیابان و دم دکان با مردمی که هرگز درس نخوانده‌اند که زبان مادریشان فارسی باشد حرف بزنید و بیازمائید و به سادگی و درعین حال پروردگی زبان فارسی پی ببرید.

اکنون که زبانی به این سادگی و سادگی داریم پس چگونه است که در دبیرستان و دانشگاه استادان پیوسته از پائین آمدن سطح سواد شاگردان گله می‌کنند؟ چه میشود که بچه‌ای که درخانه و دبستان با همبازیها و همدرسهای خود درست سخن میگفت پس از گذراندن دوره دبیرستان و دانشگاه جمله‌های نادرست مینویسد و دریان کردن فکر خود درمیانند؟

پاسخ این پرسشها نمیتواند جز این باشد که عیب در آموزش رسمی زبان فارسی است. گله آموزندگان زبان فارسی از بی‌علاقگی و بیسوادی شاگردان برخی بجا و پاره‌ای بیجاست و بهر حال گناه بگردن دستگاههای فرهنگی است چون زبانی که به شاگردان آموخته میشود آن زبان ساده و بی‌آلایش نیست بلکه زبان مسخ شده‌ای است که فراگرفتن آن دشوار و کوششی که برای یاد دادن و آموختن آن میشود بیهوده و بی‌ثمر است.

اینگونه جلسات بحث و گفتگو برای از هم‌گشودن این مسائل و مشکلات و یافتن راه‌حل است. بدنیست که اکنون به یکی دو نکته در این باره اشاره کوتاهی بکنیم.

نخست آنکه آموزش زبان مانند آموزش هر رشته دیگر در دبیرستان و دانشگاه از یکدیگر جدائی نا پذیر است. برداشت شاگردان از زبان و ادب فارسی

در دبیرستان بخود شکل میگیرد و از طرف دیگر کسی که به این برداشت جهت و شکل میدهد در دانشگاه بار آمده است. یکی از آن عواملی که روی این برداشت نقش اثر بخشی میگذارد نوع متنهای فارسی است که در دبیرستان و دانشگاه آموخته میشود.

با یک چشم انداز سراسری می بینیم بجای آنکه کوشش شود همیشه متنهایی از نوشته های ساده و زیبای فارسی چه کهن و چه نو برگزیده شود هنوز این سنت دنبال میشود که نوشته های کهنه قلمبه و توخالی و پر درد سر از لابلای متنهای کرم خورده پیدا کنند که آموزنده را زیر فشار فکری رنج بدهد و آموزگار فرصتی برای فضل فروشی بیابد. هستند گوشه و کنار دبیران و استادانی که میکوشند این سنت پوسیده را بشکنند ولی بد بختانه اکثریت هنوز با دیگران است و رویهمرفته دلخواه دستگاههای فرهنگی هم هنوز کهنه نگهداری است.

از متنهای آموزشی که سخن رفت به یک نکته دیگر اشاره کنیم که درس فارسی برای آنکه شاگردان را علاقمند به زبان و ادب بکند و حس درک زیبایی سخن را در آنها پرورش دهد و ذوق ادبی را در آنها برانگیزد باید دلنشین و گیرا و سرگرم کننده و خیال انگیز و زیبا باشد نه خسته کننده و پند خشک دهنده و طاقت فرسا. ادب فارسی پر از تکه های دلپسند و ژرف و ذوق پرور است. همه از آنها آگاه اند ولی گویا دل و جرات یا عادت آنرا نداریم که شاگردان را به این سواراهنمائی کنیم.

مشکل درس نگارش فارسی نیز در همین است که بجای آنکه شاگردان را سر ذوق و شوق بیاوریم که ساده و روان و آزاد بنویسند کوشش میشود که به آنها جمله نویسی پیچیده و باصطلاح ادبی یاد بدهیم و در نتیجه از دانشگاه هم که بیرون آمد مشکل بتواند دوخط یادداشت سر راست درست بنویسد.

اما نکته دیگر که از نوع گله های بیجاست که از پائین آمدن سطح سواد میشود مربوط به آن دیو وحشتناک بی منطق و بیمنا و بی ثمر است که آنرا املاء میخوانیم و هر سال بسیاری از شاگردان را به سبب غلطهای املائی از تحصیل و در نتیجه از یک زندگی که میتواند ثمر بخش و سودمند باشد باز میداریم و بیچاره میکنیم و گاهی آنها را حتی به خود کشی میکشانیم.

خط نماینده گفتار است و حرف نماینده صدا نه نماینده تاریخ. زبان رسمی که امروز به آن سخن میگوئیم ۲۹ صدا دارد و در خط ۲۹ نشانه میخواهد. در فارسی ز و ذ و ض و ظ هر چهار نماینده یک صدا هستند و نیازی به چهار نشانه ندارد.

اگر به یک آدم بیسواد بگوئید « به ثریا بگو دست و صورتش را بشوید و مواظب باش توی حوض نیتند خودت هم زود وضو بگیر دارند اذان میگویند » هر چه شما گفته آید او میفهمد بدون آنکه بداند ثریا با ث، دست با س، صورت با ص، یا زود با ز، اذان با ذ، حوض و وضو با ض و مواظب با ظ نوشته میشود. برای آدم با سواد هم اگر این واژه‌ها را همه با س و ز بنویسد او درست میخواند و درست میفهمد. پافشاری در آموختن آنچه که املای درست می‌نامیم بی منطق و گمراه کننده و وقت تلف کننده و بیهوده و بی ثمر و حتی مسخره است. اگر بجای زحمتی که برای یاد دادن این املای بیحاصل یا کندوکود در دستور زبان سنتی میکشیم شاگردان را با سرمایه زبان فارسی و ساختمان ساده و ابزارهای آفریننده و زیبایی ادب آن آشنا سازیم نه فقط عمر گرانبهای آنها را بهدر نداده‌ایم بلکه آنها را با وسیله درستی برای فکر کردن و بیان کردن فکر و احساسات مجهز ساخته‌ایم و در عین حال راه را برای پیشرفت زبان فارسی بسوی مرزهای نوین رشته‌های گوناگون دانش آماده و هموار نموده‌ایم.

ساختمان زبان فارسی نقصی ندارد و ادب فارسی به اندازه‌ای زیبا و استوار است که هرگز بیم آن نمیرود این زبان دستخوش زوال گردد ولی واژگان زبان فارسی است که آسیب پذیر است و اگر غفلتی که در صدسال گذشته کرده‌ایم و واژگان زبان خود را با پیشرفتهای علم و دانش همگام نکرده‌ایم ادامه یابد زبان علمی ما روز افزون عقب میماند و آسیبی به زبان ما خواهد رسید که جبران آن کار آسانی نخواهد بود.

از سال ۱۳۲۰ که بنده بتدریس زبان فارسی در دبیرستانهای تهران مشغول شدم تا امروز که افتخار تدریس متون فارسی را در دانشکده ادبیات دانشگاه تهران بعهدہ دارم درباره روش تعلیم فارسی بدانش آموزان و نقائص آن ومشکلاتیکہ در این راه موجود است مطالعه کرده ام وگهگاه با همکاران دبیرستانی ودانشجویانیکہ مسؤولیت تدریس فارسی را در دبیرستانها بعهدہ دارند به بحث ومشاورت پرداخته ام در همان سالیان نخست که هنوز معلمان دبیرستانها بتألیف کتاب فارسی نپرداخته بودند وباصطلاح آقایان دبیران کتابهای وزارتت تدریس میشد، متوجه شدم که نه این کتابها جوابگوی نیازمندی دانش آموزان است ونه روشی که بعضی مامعلمان برای تدریس زبان فارسی گزیده ایم نتیجه کامل دارد» بارها این نقائص را چه در کلاس درس وچه هنگام مصاحبه باچندتن از مسؤولان وزارت آموزش وپرورش وچه در شوراها یادآور شدم، چون از روی حسن نیت وخیراندیشی بود میپذیرفتند ولی مشکلاتی در کار بود که مانع عملی شدن این پیشنهادها میگردد. سال گذشته وزارت فرهنگ وهنر سخنرانیها وببحث وانتقادهائی را بمنظور بحث درباره آموزش زبان فارسی در سطح های گوناگون ترتیب داده وبنده توفیق یافتم دقایقی چند با دوستان وهمکاران خود بحث وگفتگو کنم درپایان سخنرانی وجواب پرسشها معلوم شد دوستان بنده نیز کم وبیش به این اشکالات واقفند وکتب فارسی دبیرستانی را که در حال حاضر تدریس میشود خالی از نقیصه نمیینند وعموماً معتقدند که باید در مطالب این کتابها تجدیدنظر شود وکتابهایی متناسب با گسترش سطح فرهنگ کشور واحتیاجات فعلی دانش آموزان برای تعلیم زبان فارسی تألیف گردد. امروز بار دیگر مجالی پیدا شده است که با شما دانشمندان وعلاقتمندان بزبان فارسی رویرو شوم، مشکلات کار را در میان بگذارم واز رأی صائب واندیشه روشن شما کمک بخواهم تا ببینیم اگر حقیقتاً چنین نقائصی در تعلیم زبان فارسی موجود است چگونه باید آنرا برطرف کرد. اصول مطالبی که در این جلسه باطلاع میرسد همان است که در سال پیش عنوان شد. جزاینکه در طی سال گذشته باردیگر بمطالعه کتابهای دبیرستانی پرداختم وبنکاتی تازه واقف گشتم. من بهیچوجه قصد آنرا ندارم که خدای نخواستہ از ارزش کار بزرگ مؤلفان دانشمند کتابهای فارسی دبیرستانی بکاهم ویا بخواهم مسؤولان طرح وبرنامه ریزی وزارت آموزش وپرورش و یا سازمان کتابهای درسی را تخطئه کنم برعکس بمقتضای حرفه معلمی ودست در کار تألیف داشتن خوب میدانم این مؤلفان چه رنجی برده اند تا توانسته اند

ده جلد کتاب برای تعلیم زبان و ادبیات فارسی آماده کنند و در دسترس دانش - آموزان قرار دهند. ولی باید متوجه باشیم که زبان هر ملت وسیله تفهیم مقاصد آن ملت است. و اگر مفاهیم تغییر ویا گسترش یافت، زبان نیز بالطبع باید گسترده شود. زبان فارسی در گذشته نیز چنین بوده است، تحول نظم و نثر فارسی ساده به مصنوع و گرایش به تکلف و آشفتگی آن در اواخر عصر زندیه و بازگشت بسبک قدیم و سپس پیراستن زبان از مفردات و ترکیبات مشکل معلول همین تطور است.

بنده معتقدم اگر درسی در سطح های پیش از دانشگاه با روش درست تدریس گردد و اگر کتابهایی مناسب با احتیاجات روز در دسترس دانش آموزان قرار دهند، بسیاری از مشکلات که امروز آموزشگاه عالی به آن روبرو هستند، برطرف خواهد شد، و شاید دیگر نیازی نباشد که در سال اول دانشکده ها ساعت هایی بتدریس فارسی اختصاص دهند، بعقیده من عاملی که سبب شده است آموزش فارسی در سطح دبیرستانی به نتیجه مطلوب نرسد، اینست که از دوره صفویان به بعد نویسندگان ما بزبان فارسی بیچشم هنر نگریسته اند نه وسیله ای برای پیشرفت زندگی، چنانکه بنده و همکاران بنده هنوز هم با چنین مشکلی روبرو هستیم. کتابهاییکه اولین بار اختصاصاً برای تدریس زبان فارسی تألیف شد مربوط به آغاز قرن چهاردهم هجری یعنی پنجاه سال پیش است. نخست شادروان مرحوم میرزا عبدالعظیم قریب و سپس مرحومان بهار و فروزانفر و دوسه تن از استادان دارالمعلمین عالی همت بتألیف این کتابها گماردند. تعلیم فارسی و شرایط آن در چنان عصر تقریباً با آنچه نظامی عروضی در مقدمه باب اول مجمع النوادر گفته است برابر، و هدف از تعلیم فارسی در چنان سطح پروراندن ادبیان لایق و مترسلان بلیغ بود و بعدها هر چند دوسه بار در کتابهای فارسی تجدیدنظر کردند اما باصطلاح زیر بنا تغییری نکرد آشنائی با ادبیات در آن عصر عبارت بود از بخاطر داشتن قصائد و قطعات، مضمون ها و - مثالهایی از عرب و عجم، دانستن معانی بسیاری از مفردات و ترکیبات عربی و احياناً لغات مهجور فارسی، توانائی، برتفسیر ادبیات با روش عرفانی و غالباً پیچیده و مشکل و خلاصه هنرنمائی بیشتر در عالم الفاظ بدون توجه به دنیای خارج. نمونه هایی از ادبیات چنین سبکی را میتواند در کتابهای فارسی سالهای پنجم و ششم رشته ادبی دبیرستان مطالعه فرمائید.

هنوز هم در تهران و شهرستانها کسانی هستند که صفحات ویا فقره هایی از نقشه المصذور زیدری، تاریخ و صاف ویا دره نادره را از بردارند و قصائد مغلق خاقانی و ادبیات متکلف انوری ایپوردی را بدون لکنت میخوانند، این روش در چنان

دوره‌ها و شاید تاسی سال پیش زبانی نداشت و یا اگر داشت محسوس نبود چون اولاً دانش‌آموزان سراسر کشور محدود بودند ثانیاً برای بسیاری از این اقلیت اندک فراگرفتن، زبان و ادبیات فارسی هدف بودند و سیله، بدین جهت کوشش میکردند همان مطالب را با همه دشواری که داشت فراگیرند، اما رفته رفته در شهرها و دهکده‌ها دبیرستانها و دبستانها کشوده شد، و کودکان و نوجوانان بتعلیم رشته‌های مختلف علم و هنر مشغول گردیدند و اگر تا آنوقت یک درصد مردم فارسی میخوانند تا از ادبیات این زبان مطلع و برخوردار شوند نود درصد دیگر پیدا شدند که میخواستند از زبان فارسی به عنوان وسیله استفاده کنند وسیله‌ای برای فراگرفتن رشته‌های صنعت و هنر بمنظور گذراندن زندگی.

در چنین موقعیتی ضرورت داشت ادبیات فارسی از مقام شامخی که داشت فروتر آید. لازم بود زبان فارسی از ادبیات فارسی جدا گردد. زبان فارسی به سطح‌های پیش از دانشگاهی و غیر ادبی مخصوص شود و ادبیات فارسی را بعهدہ دانشکده ادبیات و رشته‌های ادبی واگذار نمایند ولی متأسفانه چنین نشد کتابهای دبیرستانی چندین بار تجدید چاپ گردید. و سرانجام پس از آخرین بررسی تصمیم گرفتند کتابهای تألیف شده ۱۳۱۸ را در سال ۱۳۴۲ تدریس کنند در صورتیکه باید مطالب کتابهای مخصوص تعلیم زبان لااقل هردو سال یکبار بررسی شود لغات و ترکیبات مرده و مطالب نامتناسب روز را بیرون کنند و مطالب تازه در آن بگنجانند در کتابی که امسال برای تدریس در سال اول دوره راهنمایی تألیف کرده‌اند بدین مطلب توجه شده است اما باز هم چنانکه خواهم گفت خالی از نقیصه نیست»

یقین دارم همه آقایان دبیران زبان و ادبیات فارسی موافقت که در دوره اول متوسطه و همچنین رشته‌های طبیعی، ریاضی، خانه‌داری و به طور کلی رشته‌های غیر ادبیات فارسی، منظور اصلی از تدریس فارسی توانا ساختن دانش‌آموز به خواندن عبارت و فهم معنی از آن و نیز قادر ساختن وی به نوشتن مطالب و تهیه گزارش، نامه‌نگاری و در ضمن اطلاع کلی از ادبیات دری و تحول آن در طول ده‌قرن عمر این زبان است، بنابراین اگر دانش‌آموز یکی از این رشته‌ها براساس مطالب منتخب کتابهای فارسی که فعلاً تدریس می‌شود و ظاهراً تا پنج سال دیگر هم باید تدریس گردد در فرق بین مکتب معتزله و اشاعره و معنی عدلی و جبری مذهب را از بر کند و در تحلیل یک خبر ساده که در روزنامه‌ها منتشر میشود درماند، و از عهده نوشتن یک نامه دوسطری ساده بر نیاید، باید اعتراف کرد که برنامه تدریس فارسی به به نتیجه نرسیده است. همچنین اگر دانش‌آموز رشته طبیعی و ریاضی سراینده -

سلسله‌الذهب و سلامان و ابسال و وامق و عذرا را بشناسند و سال تولد و مرگ عمیق - بخارائی و عبدالواسع جبلی را بدانند ما ذوق و سماعه او وزن بیت مثنوی جلال‌الدین رومی و شاهنامه فردوسی را از یکدیگر تشخیص ندهد، چنین دانش آموزی از آموختن ادبیات فارسی بهره‌نگرفته است. مقصودم اینست که باید از آموختن فارسی بدانش - آموزان مشخص باشد یعنی بدانیم چه می‌خواهیم، وقتی این را دانستیم نوبت به مرحله دوم می‌رسد، یعنی آنچه را می‌خواهیم چگونه بدانش آموز تعلیم دهیم. بنظر بنده باید تدریس فارسی را از نظم و نثر متداول یعنی نظم و نثر روز آغاز کرد و بتدریج به نثر و نظم ادبی مرسل رساند، و در رشته‌های غیر ادبی تدریس نثر و نظم مصنوع ضرورتی ندارد، در نظم و نثر معاصر خواه اصیل و خواه ترجمه باید این نکته رعایت شود که نوشته نویسنده بیمار نباشند یعنی هم نثر و نظم روان، فصیح و قابل فهم و مطابق با قواعد رایج زبان باشد و هم معنی بدآموز و گمراه کننده نباشد. دانش آموزی که شش سال در دبستان فارسی خوانده و اندکی با مطالب روزنامه و مجله آشنا شده وقتی بین آنچه می‌شنود و می‌گوید و آنچه در کتاب می‌خواند، جز در تغییر جای اجزاء جمله و اختلاف لهجه گفتار با کتابت فرقی نبیند و مطالب کتاب را دلچسب و آموزنده بیابد، با رغبت بدان رومی آورد، بنابراین باید در تدوین کتابهای دبیرستانی از ساده به مشکل رفت و در عین حال از معاصر به گذشته گرائید و هم آهنگی بین نوشته‌ها را نیز رعایت کرد مثلاً نباید نوشته مرحوم عباس اقبال را در عرض عبارت ابوالفضل بیهقی آورد. در صورتیکه در کتابهای درسی این نکته رعایت نشده است مثلاً صفحه اول کتاب عباراتی از روضه‌المنجمین است و صفحه سوم قطعه‌ای از گرشاسب‌نامه اسدی، سپس نامه‌ای از آقای دکتر خانلری و آنگاه حکایتی از مولانا جلال‌الدین و صفحه‌ای از نصیحة‌الملوک غزالی با عبارتی دشوار فهم برای دانش آموز و بدون ارتباط با یکدیگر. و عجب‌تر اینکه در آغاز کتابهای دبیرستانی اطلاعاتی سازمان کتابهای درسی را بدین عبارت می‌خوانیم: این کتاب که در سالهای ۱۳۱۹ - ۱۳۱۷ - بوسیله شادروانان محمدتقی بهار، غلامرضا رشید یاسمی - عبدالعظیم قریب - بدیع‌الزمان فروزانفر و آقای جلال‌الدین همائی نگارش یافته بر طبق ماده ۴ تصویب نامه شماره ۹۱۸ هیأت دولت مورخ ۱۳۱۸/۱۲/۱۸ و ماده یک تصویب‌نامه قانونی ۴۴۸۶ مصوب - ۱۳۱۸/۳/۲۴ از طرف کمیسیونهای منتخب شورای عالی فرهنگ برای تدریس در دبیرستانها برگزیده شد ولی هنگامیکه مطالب این کتاب تألیف شده در سال ۱۳۱۷ - ۱۳۱۹ را بررسی میکنیم، صفحاتی از سروته یک کرباس جمالزاده را که

در سال ۱۳۳۲ منتشر شده و نامه‌ای از آقای دکتر خانلری که تاریخ تحریر آن حداقل شانزده سال پس از تألیف این کتاب است ویا قطعه‌ای از مرحوم پروین - اعتصامی و نیمایوشیج را می‌خوانیم متأسفانه کتاب فارسی سال اول دوره راهنمایی نیز از این ضعف تألیف نرسته است درین کتاب مطالب حاجی آقای صادق هدایت و ترجمه نامه نهرو با منطق الطیر عطار ویا زاغ و کبک جامی در کنار هم قرار دارد و باید انصاف داد که با همه زیبایی ابیات جامی و عطار تدریس آن برای دانش‌آموزان دوره اول راهنمایی زود است. اگر این اصل هم قبول شود یعنی بپذیریم که برای تدریس فارسی باید از نثر و نظم روان معاصر ابتدا کرد و به نثر و نظم‌های ادبی مرسل پایان داد آنگاه نوبت بمرحله سوم میرسد، چگونگی انتخاب مطلب و تصرف در آن از تهذیب و تلخیص و تغییر مفردات.

نویسندگان ایران گاه‌گاه برای نشان دادن قدرت ادبی خود ویا بمنظور بهره‌مند ساختن خوانندگان حتی در نثرهای مرسل هم جمله‌ها و عباراتی ویا ترکیباتی آورده‌اند که هر چند فهم آن برای مردم عصر آنان آسان بوده‌است ولی چنانکه گفتیم لغات و ترکیبات مأنوس و سپس غیر قابل فهم میشود، بسیاری از اصطلاحات پنجاه سال پیش برای مردم عصر ما نامفهوم است، بنابراین مؤلفان باید هنگام نقل نوشته گذشتگان باین نکته توجه کنند واز ذکر آن لغات و ترکیبات دوری نمایند و بجای لغات مشکل لغت آنان بگذارند ولی حتی امکان سعی شود جمله‌بندی‌ها بهمان اسلوب مؤلف محفوظ بماند تا دانش‌آموز از سبک نویسندگان گذشته اطلاع یابد کلماتی مانند: آب‌رز، ازدر، ایچ، تعنت، تفسیدن، تیسیر، جنبیت، حانوت، حشیه خردنگرشن، خصب، خطوات، خوالیگر، دراعه، درقه، سدره صفرابه‌سردر آمدن، ظلام، عظام، بالیه، عوان، عیوق، فش، فصیل، قرطه، قصب، ليقه، متسک، مجمره مرخم، مغرق، مفازه، مقدم، ملحم، مسک، نهمت، ودهها لغت و ترکیب دیگر که در هیچ سطحی استعمال ندارد ویکلی مرده است اگر در ضمن عبارت آمده باید حذف شود ووقتی را که دانش‌آموز صرف بخاطر سپردن، یعنی این کلمات می‌کند بخواندن چند صفحه دیگر از متن فارسی، اختصاص یابد. در انتخاب ابیات و قطعه‌ها نیز باید کاملاً دقت کرد، از آوردن اشعارری که فهم آن دشوار ویا تفسیر آن‌سورد اتفاق استادان ادب فارسی نیست پرهیز کنند، هرچند بیت از شاهنامه فردوسی ویا بوستان سعدی باشد. زیرا چنانکه گفتیم تدریس زبان فارسی در سطح دبیرستانی و غیر ادبی وسیله‌ایست نه هدف و وسیله هرچه ساده‌تر باشد بهتر است. مرحله چهارم آنکه در چنین سطح باید به کمیت بیش از کیفیت توجه شود و مثلاً: کتاب

قرائت سال اول نباید کمتر از سیصد صفحه باشد نهایت آنکه مطالب از قصه‌ها و قطعات دلپذیر انتخاب گردد که ذوق دانش‌آموز را به خواندن تحریک کند وقتی در مدت پنج سال دانش‌آموزی دوهزار صفحه نظم و نثر بخواند، با توجه باینکه کتابهای دیگری نیز بدین زبان خوانده است و در عین حال سروکار با مجله و روزنامه دارد بطور غیر مستقیم طریق درست خوانده و درست نوشتن را تعلیم میگیرد و ملکه فارسی نویسی و فارسی فهمیدن در او بوجود می‌آید ندانستن معنی پنجاه یا صدویا پانصد لغت در مجموع دویا سه هزار صفحه کتاب زبانی ندارد، زیرا دانش‌آموز هر لحظه میتواند به فرهنگ لغت مراجعه کند و معنی این لغات را دریابد آخرین مطلب که اهمیت آن از مطالب دیگر بیشتر است اینکه باید در انتخاب معلم فارسی نهایت دقت بعمل آید، گاهی آموزشگاه‌ها بعلت کم بود معلم و یا از آن جهت که تصور می‌کند زبان فارسی زبان مادری هر فرد درس خوانده ایرانی است، تدریس فارسی را به عهده کسانی میگذارند که صلاحیت کامل ندارند و این معلمان بدون آنکه خود متوجه باشند از تعلیم دقایق و نکات لطیف زبان و یا هدف از تدریس زبان غافل می‌مانند و نتیجه آن میشود که معلم بجای تدریس به سخنرانی و یا قصه‌گویی می‌پردازد، در پایان سال نیز ارفاق که آمیخته طبیعت پر عاطفه ایرانی است بخصوص درباره دروس ادبیات فارسی اعمال میگردد و پایان این سهل انگاری آنستکه روزی جوانی فارغ التحصیل را دیدم به کتابفروشی مراجعه کرده و کتاب انشای خواست و آن را از اول تا آخر ورق زد و سپس گفت آیا کتاب انشاء دارید که نمونه درخواست کار در آن نوشته شده باشد معلوم شد ایشان فارغ التحصیل اند و میخواهند به یکی از ادارات درخواستی برای کار بنویسند. و از نوشتن دوسطر مطلب عاجزند بار دیگر تأکید میکنم که قصد بنده به هیچوجه کوچک شمردن رنج استادان و دبیرانی که با علاقه و صرف وقت این کتابها فراهم آورده‌اند نیست منتهی باید اعتراف کرد که زبان و توسعه روز افزون فرهنگ و نیازمندیهای دانش‌آموزان امروز ما بسی و پنجسال پیش از هر جهت تفاوت کرده است.

دانشگاه بهلولی

نخست وظیفه خود میدانم از این اقدام جلیل و ارزنده وزارت علوم سپاسگزاری کنم که باتشکیل این مجلس پرفیض و برکت ازگزیده‌ترین استادان دانشور و صاحب‌نظر دانشگاه‌های کشور موجبات تنظیم برنامه‌ئی کامل و همگانی برای آموزش زبان و ادب فارسی فراهم آورده‌است بنده امیدوارم بتوانم از گزیده آراء و نتیجه تجارب آموزنده استادان ارجمند کمال بهره‌مندی حاصل کنم و اشارات گران ارج و راهنماییهای پرسود ایشانرا درامر تعلیم و تدریس نصب‌العین خویش سازم. البته دراینجا و درمحضر اساتیدفن سخن گفتن از ارج و اهمیت زبان و ادب نیازی نیست و درنظر استادان عالیقدر این مسأله بسیار بدیهی و روشن است که زبان و ادب هر قومی از جمله ارکان استقلال و موجودیت وی محسوب میشود وی آن قوت و قدرت و استقلال هیچ ملت و کشوری تمام و کامل نیست و ما در تاریخ عالم بسیار دیده‌ایم ملت‌هایی بلندآواز و پرجوش و خروش که مدتها برصحنه‌گیتی درخشش و عظمتی داشته‌اند چون بسبب علل و عواملی زبان اصلی خویش را از یاد برده‌اند در ملیت قوم دیگر مستحیل شده‌اند و نام ایشان از تاریخ عالم بنام ملت مستقل نخستین بر افتاده است و چقدر مایه افتخار و سرفرازی است که کشور نامور ما با آنکه در طول تاریخ سرشار از شکوه و عظمت خویش خواه ناخواه در معرض سوانح بزرگ و حوادث عظیم قرار گرفته (سوانحی که گاهی یکی از آن‌ملتی را از صحنه تاریخ عالم بیرون رانده) با اتکای بفرهنگ قدیم و استوار خویش دیگر باره از پی تحصیل سیادت خویش برخاسته و با قدرت و قوتی افزون از پیش در صف مقدم تاریخ قرار گرفته است و البته شکی نیست که قوت و قدرت زبان فارسی در حفظ این موقع شگرف و رویداد شگفت تاریخی نقشی عمده داشته و میتواندست بامزایای عمیق و ذاتی خویش همراه نیازمندیهای روزانه پیش رود و تکامل یابد و همبستگی معنوی قوم ایرانی را (که سرچشمه همه بزرگیهاست) حفظ کند. البته همه دوستان من از حمله عرب بایران وقوف کامل دارند و میدانند در این گیرودار تاریخی که آفتاب عظمت و شکوه شاهنشاهی ساسانی با فول گرائید و ایران بزرگ مقهور قوم بیابانگرد عرب گردید، چگونه نبوغ ایرانی که البته از فرهنگ عظیم باستانی نیرو میگرفت دیگر باره بتجلی برخاست و بنای مدنیت و حضارت عظیم اسلامی را بی ریزی کرد و در تمام شئون فرهنگی اعم از (زبان و ادب و شعر و علم و فلسفه و عرفان و دین و مذهب) منشاء آثار عمده گردیده سیادت معنوی خویش را باز یافت حال فرض کنید که خدای نا کرده مانیز مانند بسیاری از ملل دیگر زبان خود را از یاد

می‌بردیم و زبان و ادب عرب را بجای زبان و ادب فارسی برمی‌گزیدیم. اگر خدای ناکرده چنین میشد آیا مانیز میتوانستیم امروزه داشتن قومیت اصیل خویش افتخار کنیم و سرفراز باشیم؟ اگر در قرن چهارم هجری استاد طوس حکیم ابوالقاسم فردوسی میفرمود «عجم زنده کردم بدین پارسی» سخنی راست و سرشار از صدق و حقیقت میگفت. و در روزگاری که بعضی امراء و ملوک غیر ایرانی در برابر خلفای بغداد دم ازولا میزدند و خویشتن را برده و بنده ایشان میشمردند او با افزایش بنای عظیمی که هرگز از بادوباران نبادگزند و خلق اثر جاودانه شاهنامه و سخن گفتن درباره بزرگان و قهرمانان باستان آتش تعصب ملی و شوق بمآثر قومی را در نهاد ایرانیان شعله‌ور میساخت و آنانرا برای بازگرفتن سیادت و سروری نخستین که در کار بازگرفتن آن بودند تحریر میفرمود. آلفونس دوده نویسنده معروف فرانسوی در مقاله‌ئی بعنوان Laderniere-classe آخرین درس از کلاس درس معلمی پیر، سخن میگوید که در موقع اشغال آلزاس ولرن از طرف آلمانیها سرگرم گفتن آخرین درس خویش است زیرا از مرکز حکومت دستور رسیده که نباید از آن پس زبان فرانسه تدریس شود بهمین سبب تمام ریش سفیدان ناحیه در کلاس درس حضور یافته و بانو آموزان خردسال همنشین گردیده‌اند و بدرس استاد گوش میدهند.

سرانجام دقایق آخر ساعت فرا میرسد و خروش طبل و شیپور سربازان آلمانی که از میدان ورزش باز میگردند پایان وقت مقرر را اعلام میکند. در این هنگام معلم پیر که دلش سرشار از عشق به میهن و شوق بملیت خویش است با آهنگی آکنده از سوز و التهاب رویه شاگردان خویش میکند و میگوید: «زبان خود را فراموش نکنید و روز بروز در تقویت آن کوشا تر باشید زیرا اگر ملتی اسیر گردد در صورتیکه زبان مادری و اصلی خود را فراموش نکند بمثابه زندانی و محبوسی خواهد بود که کلید زندان خود را در جیب خویش داشته باشد.»

ومن گمان نمیکنم هیچکس باشد که باندک روشنی فکر نقش زبانرا در تحکیم قومیت و ملیت فراموش کند و ما افتخار داریم که زبان و ادب ما از عالیترین و محکمترین زبانهای جهان و از دیرباز یعنی هزارها سال پیش از این دارای خطوط و کتابت‌های مختلف بوده است که از جمله خط و کتابت اوستائی هنوز هم کاملترین خط و کتابت دنیای حاضر محسوب میشود و البته از برکت همین تفوق در زبان و ادب باستان بوده که ایرانیان توانسته‌اند در بعد از اسلام نیز در زبان و ادب عربی و علوم اسلامی آنهمه آثار بدیع و ارزنده بوجود آورند و ضمناً در ادب

قومی یعنی فارسی دری هم بخلق بزرگترین نمودارهای فکری جهان مانند شاهنامه توفیق یابند. و اما چنانکه بر نظر سروران گرامی پوشیده نیست در سالهای اخیر زبان و ادب قومی ما در معرض خطر و بعضی نارواییها قرار گرفت که اگر برای آن چاره‌ئی اندیشیده نمیشد بیم آن میرفت که صدمات جبران ناپذیری بر مهمترین سند ملی و ارزنده‌ترین میراث قومی ما وارد آید و این امر علی داشت که از جمله آن صدمات ناشی از جنگ دوم و نفوذ سیاستهای خارجی برای مدتی کوتاه در کشور ما بود اینان می‌کوشیدند با اجراء تبلیغات ویران‌کننده و ضد میهنی جوانان را در ارج نهادن بسنن و افتخارات قومی و احترام بشعائر ملی بی عقیده سازند زیرا بخوبی میدانستند که اگر ملتی تکیه‌گاه معنوی خود را از دست دهد صید وی آسان است و بسهولت میتوان آنرا تابع امیال و اغراض خویش ساخت از سوی دیگر نفوذ تمدن ماشینی در میان همه ملل و توسعه نیازمندیهای مادی توجه جوانان را از تحصیل در رشته‌هائی که به آسانی حوائج مادی ایشانرا تأمین نمی‌کند بجهت دیگر معطوف میدارد و موجب میشود، کمتر دانشجوی صاحب استعداد و ذوقی حاضر گردد که در رشته‌های ادبی بتحصیل اشتغال ورزد و پس از طی سالها کوشش و تلاش بحقوقی اندک که به دشواری رفع نیازمندیهای او رامیکند قانع شود والبته این امر، اگر برای آن چاره‌ئی اندیشیده نمیشد بسیار مخاطره آمیز بود زیرا موجب میگردید که جوانان ما یکباره از تاریخ و ادب سرزمین خویش ببرند و رفته رفته با گذشته خویش ترك رابطه و علاقه کنند اما خوشبختانه بخت ایران بیدار بود و پیش از آنکه از حد تدارك درگذرد مورد توجه قرار گرفت در سال ۱۳۴۱ که نخستین سال تأسیس دانشگاه پهلوی بود در روز چهارشنبه پنجم دیماه در ساعت ۲ بعد از ظهر شاهنشاه آریامهر بدانشکده ادبیات و علوم تشریف فرما شدند و در تالار شمس با بیانات حکیمانه خود فلسفه تأسیس دانشگاه پهلوی را در شهر شیراز و مرکز استان باستانی فارس تشریح و هدف عالی خود را از تخصیص این سرزمین برای ایجاد دانشگاه پهلوی بیان فرمودند و سخنانی سرشار از حکمت و ارشاد بیان داشتند شاهنشاه در ضمن سخنان خود اشاره به آثار افتخار آمیز باستانی در فارس و شیراز کردند و فرمودند:

« که هر گوشه این دیار پر افتخار نموداری از عظمت شاهنشاهان قدیم ایران بچشم میخورد و آتش عشق میهن پرستی و شوق حفظ جلال و عظمت ملی را در نهاد جوانان آزاده کشور شعله ورمی سازد.»

بنابراین ما می‌خواهیم با تأسیس این دانشگاه همراه با تعلیم فنون جدید

به ترویج و توسعه و گسترش تاریخ و ادب قومی خود بپردازیم و سعی کنیم جوانان ما همانگونه که در علم و فن جدید به ترقیات درخشان نائل میشوند و روز بروز با تازه‌ترین پدیده‌های علمی و صنعتی آمریکا و اروپا آشنا میگردند بر اطلاعات خود در تاریخ و ادب قومی بیفزایند و از اینراه بیش از پیش بآثر قومی و ملی خود عشق و دلبستگی یابند بهمین سبب بود که در برنامه آموزشی دانشگاه پهلوی تدریس ادب فارسی و تاریخ برای همه دانشجویان از هر رشته‌ای که بودند الزامی گردید و در تنظیم برنامه فارسی عمومی (این درس با شماره ۱۰۱ - ۱۰۲ مشخص است) سعی شد بگونه‌ای عمل شود که ضمن تقویت نیروی ادبی دانشجویان و رفع نقیصه ایشان در خواندن قطعات متداول و نگارش موضوعهای متعارف و مورد نیاز، حس قضاوت ایشان در تشخیص نمودارهای ارزنده ادبی از نشر و نظم پرورش یابد و آتش ذوق آنانرا برای مطالعه و تأمل در آثار بزرگان ادب شعله ورسازد تا با افزایش علاقه و شوق پژوهش در نمودارهای ارزنده مشغول منظوم گذشته و نورفته رفته احساس سخنوری و شوق خلق آثار ادبی در آنان بیدار گردد. در تنظیم این برنامه و طرز اجرای آن کوشش خاص مبذول گردیده که دانشجویان رشته‌های مختلف پس از ختم این دوره حداقل بتوانند در نگارش موضوعهای مختلف و بخصوص آنچه به حرفه انتخابی و رشته اختصاصی تحصیلی آنان بستگی دارد بنحوشایسته‌ای از عهده بر آیند. برنامه سالانه این درس: (فارسی عمومی ۱۰۱ - ۱۰۲) شامل مواد زیر است:

- ۱ - قرائت آثار منظوم: گزیده‌هایی از آثار منظوم شعرای بزرگ قدیم و جدید.
- ۲ - قرائت آثار منثور: گزیده‌هایی از آثار منثور نویسندگان قدیم و جدید.
- ۳ - انشاء: نگارش مقالات در موضوعهای ادبی، اخلاقی، اجتماعی، توصیف مناظر داستان و تهیه گزارش در موضوعهای مختلف.
- ۴ - آئین سخنوری: ایراد سخنرانی و ایراد خطابه بوسیله دانشجویان در موضوعهای گوناگون.

در اینجا از تذکار این نکته ناگزیر است که در این درس فقط بکارهای کلاسی اکتفا نمیگردد و مثلاً "برای درس قرائت دو کتاب گران ارج گلستان و بوستان به عنوان کتب مطالعه تعیین گردیده تا دانشجویان مطابق برنامه‌ایکه در آغاز سال تحصیلی در اختیارشان گذاشته میشود کتابهای مزبور را شخصاً مطالعه کنند و مشکلات خود را با مراجعه با استاد مربوط مرتفع سازند بطوریکه در پایان هرماه از عهده امتحان درس قرائت که شامل مواد خوانده شده در سر کلاس و کتابهای

تعیین شده برای مطالعه است بر آیند. همچنین باستحضار سروران گرامی میرساند که در درس فارسی عمومی در هر نیمسال چهاربار امتحان صورت میگیرد و برای هر امتحان بیست و پنج نمره مطابق تعداد سؤالات هر نوبت امتحان، منظور میگردد چنانکه در آغاز بیان برنامه این درس بعرض استادان دانشمندگرامی رسید، بدرس انشاء و نگارش مقالات توجه خاص مبذول میشود و از آنرو که هرگز نیسروی نویسندگی در شخص بی زحمت تمرین ظهور نمیکند و پرورش نمی یابد همواره ترتیبی اتخاذ میگردد که دانشجویان ناگزیر از نگارش مقاله و ارائه آن در وقت مقرر باشند. بنابراین در آغاز سال تحصیلی که برنامه سالانه این درس در اختیار دانشجویان گذاشته میشود، در آن اخطار میگردد که: « دانشجویی میتواند از تمام نمره درس انشاء بهره مند گردد که تمام مقالات خواسته شده را نگاشسته و در موقع مقرر بنظر استاد خود رسانیده باشد » بنابراین همه اوراق انشاء در هر هفته بنحو دقیق تصحیح میگردد و دانشجویان مطمئن میشوند که تکالیف هفتگی آنان مورد رسیدگی قرار میگیرد و از آنرو که گاهی تعداد دانشجویان و در نتیجه اوراق انشاء برای تصحیح به پایه ئی میرسد که وقت استادان مربوط برای تصحیح آن کفایت نمیکند در اینگونه مواقع از عده ئی دیبر مبرز و با سابقه دبیرستانهای شیراز دعوت میشود که در هر هفته اوراق دانشجویان را تصحیح کنند و در برابر آن بطور ساعتی دستمزدی دریافت دارند بعداً اوراق مزبور زیر نظر استاد مربوط تسلیم دانشجویان میشود تا اگر از طرف ایشان اعتراض و گفتگوئی باشد بدیشان جواب گفته شود ضمناً بعرض سروران ارجمند میرساند که در دانشگاه پهلوی بعد از هر امتحان از دانشجویان خواسته میشود که بخش فارسی مراجعه کنند و اوراق مصحح خود را ملاحظه و در صورت احتیاج با استاد خود گفتگو نمایند و از اینراه بموارد ضعف و قوت کار خود اطلاع حاصل کنند.

من بنده گمان میکنم اگر بخواهم در پیرامون هر ماده درس بهمین نحو بتشریح موضوع و تفصیل کلام پردازم سخن به درازا کشد و مایه ملال مفرط استادان بزرگواری شود که از سر کرم به سخنان این ناچیز توجه میفرمایند.

بنابراین از اطاله تفصیل کلام خودداری میکنم و در نهایت اختصار باستحضار میرسانم که در بخش فارسی بیست و شش ماده درس در پنجاه (نیمسال) تدریس میشود یعنی بعضی از مواد مزبور فقط در یک نیمسال و بعضی در دو نیمسال و بعضی در چهار نیمسال مورد تعلیم و تعلم قرار میگیرد و این مواد بر سه نوع است :

۱ - فارسی عمومی که همه دانشجویان دانشگاه پهلوی ناگزیر از تعلم و اخذ واحدهای لازم آنند.

۲ - مواد فارسی شامل دروسی که دانشجویان رشته اختصاصی زبان و ادب فارسی ملزم بتعلم آن و اخذ واحدهای لازمند.

۳ - مواد فارسی که دانشجویان همه رشته‌های مختلف بصورت دروس اختیاری یا انتخابی از آن استفاده میکنند و از آن رو که بعضی از این دروس شامل مواد جالب و ذوقی میباشد در هر نیمسال گروه بسیاری از دانشجویان رشته‌های مختلف مانند پزشکی و مهندسی و شیمی و فیزیک و اقتصاد و غیره هم بتعلم آن اظهار علاقه میکنند. و این نکته را نیز ناگفته نگذارم که دروس رشته ادبیات به چهار قسم تقسیم گردیده است:

«دروس الزامی دروس وابسته دروس انتخابی دروس اختیاری»
ضمناً خاطر سروران ارجمند را بدین نکته معطوف میدارد که برنامه زبان و ادب فارسی علاوه بر آنکه مواد و دروس برنامه دانشگاه سابق شیراز را متضمن است و باین برنامه دیگر دانشگاههای دولتی نیز مطابقت دارد شامل عده‌ئی دروس تازه مانند: (فن داستان نویسی، فن نمایشنامه نویسی، ادبیات معاصر ایران و فن شعر) و عروض تطبیقی و... نیز هست در شیوه تدریس زبان و ادب عرب در دانشگاه پهلوی نیز باید بعرض برسانم که شیوه تدریس درس مزبور باشیوه تدریس دروس زبانهای جدید مانند: (انگلیسی و فرانسه) همانندی دارد و بامحاوره و نگارش شروع میشود و ادامه مییابد از اطاله کلام که بسیار ملال انگیز بود پوزش می‌خواهم و امیدوارم سروران ارجمند همچنانکه شیوه بزرگان عالم است که (اذا مروا باللغو مروا کراماً) کریمانه از لغزشهای این ارادتمند درگذرند و از ارشاد و راهنمائیهای خود بهره‌مند سازند. ضمناً موقع را مغتنم میدارد و بحضور هریک از سروران گرامی یک مجله راهنمای دانشکده ادبیات و علوم دانشگاه پهلوی را برای مطالعه و بررسی و اظهار نظر تقدیم مینماید.

مسائلی هستند که شاید از فرط بدیهی بودن نادیده گرفته میشوند، یکی از آنها همین رابطه بین زبان و فکر، و فکر و فرهنگ و فرهنگ و پیشرفت است. و اما خود پیشرفت که در دنیای امروز همه جا نامش بر زبان آورده میشود، مفهومی خالی از رمز ندارد. گاهی سرنوشتش انسان را بیاد فیل در آن داستان مثنوی می‌افکند که در تاریکی، کسانی که هرگز فیل ندیده بودند، هرکسی دست بر عضوی از اعضایش می‌کشید و تصور می‌کرد که فیل باید بهمان شکل باشد که آن عضو مبین آن است! بیش از هر چیز چنین پنداشته شده است که برای احراز پیشرفت همان بس است که در بعضی شئون تغییراتی در جهت افزایش حجم یا کمیت پدید آید، ولی کسانی هم هستند که چون همه چیز را از دریچه تولید و مصرف نمی‌بینند نوع دیگری فکر می‌کنند. در نظریات زمانی میشود نام پیشرفت را بر زبان آورد که در سه زمینه گذران مادی، گذران کیفی، و روح جامعه تحول مطلوب صورت گرفته باشد. حتی مادی اندیش‌ترین و کلی‌ترین متفکران هم نتوانسته‌اند لزوم جنبه فرهنگی و معنوی پیشرفت را انکار کنند. با توجه به این مفهوم، میتوان حدس زد که جامعه در راه پیشرفت جامعه‌ای باشد:

- برخوردار از حداقل امنیت اجتماعی و عدالت اقتصادی و آزادی فکری و امید به آینده و تحرک و فرهنگ.

- برخوردار از حداقل روشن بینی و حس تعاون.

- برخوردار از حداقل هماهنگی بین فرد و خانواده و جامعه.

- برخوردار از حداقل آمادگی برای پیوستن به خانواده بزرگ علم و فرهنگ جهانی.

- برخوردار از حداقل آمادگی برای همدردی و تفاهم و همکاری با سایر

ملل جهان.

در پشت همه اینها فکر است که پشتوانه اصلی پیشرفتگی است. درجه تمدن و فرهنگ هر قوم همواره به توانائی فکری مردم آن وابسته بوده است و هم اکنون نیز چنین است. فکر، راهنمای عمل میشود و این هر دو منجر به پیشرفت میگردند. کشورهایی در طی تاریخ بوده‌اند که جنگی‌تر یا پرپول‌تر از دیگران باشند، ولی چون نیروی بازو یا ثروت آنها با فکر همراه نگردید زود مضمحل شده‌اند و در کارنامه تمدن بشری یادى از آنها در میان نیست. این امر که جامعه کوچکی چون جامعه آتن، مرکب از چهل هزارتن توانسته است تأثیری به این شگرفی و

پایداری در تمدن بشر بگذارد، به تنهایی کافی است که قدرت فکر را بنماید. و اما چنانکه می‌دانیم فکر زمانی موجودیت می‌یابد که در کالبد کلمات جای گیرد. فکر از طریق زبان بزندگی پای می‌گذارد. دنیای ذهن تا زمانی که قالبهای کلمات به آن جسمیت نبخشیده‌اند، چون دنیای ارواح و اشباح تار و مبهم است. بی‌جهت نیست که از قدیم‌ترین زمان تا کنون، اندیشه و نطق اینگونه بهم وابسته مانده‌اند و چون انسان را حیوان ناطق خوانده‌اند، منظور موجود متفکر نیز بوده است (۱). خلاصه آنکه همه اندیشه‌ها و دانش‌های بشر از طریق زبان و علائم و فرمول‌هایی که خود زبان علمی هستند پایه عالم وجود نهاده‌اند و بدون زبان، انسان نمی‌توانست آنچه هست باشد. از همین روست که تمام کشفیات علمی و پیشرفت‌های فنی و آفرینش‌های هنری و جهشهای بزرگ روح انسانی در اوضاع و احوال و نزد اقوامی بروز کرده‌اند که زبان قوی‌ای در کار بوده‌است.

برای احتراز از طول کلام از ذکر مثال در باره تمدنهای کهن می‌گذریم. می‌آئیم قدری جلوتر: اگر اسلام توانست در مدتی نسبتاً کوتاه بر قسمت بزرگی از جهان شناخته شده آنروز تسلط یابد، یک علتش آن بود که زبان عربی قابلیت آن را یافت که سرعت بسط و توضیح پیدا کند و نزدیک به تمام معلومات مهم دنیای متمدن زمان را در خود بگنجاند، کسانی که با تاریخ اسلام آشنائی دارند خوب میدانند که زبان تازی چه تأثیر برجسته‌ای در جهانی کردن اسلام و تبدیل آن بیک تمدن ارزنده داشته است.

مثال دیگر از خود ایران است: ایران پس از آنکه مقهور تازیان شد نتوانست از نو احراز شخصیت کند مگر زمانی که فارسی دری سر برآورد. هیچ عاملی باندازه زبان فارسی در احیاء ایران بعد از اسلام و کسب هویت و احترام برای قوم

۱ - شاید گفته شود که فکر میتواند از طریق دیگر، یعنی حرکت اندامها و شکل بخشیدن به اشیاء و تصویر و آوای موسیقی نیز ابراز گردد. گذشته از آن که این وسائط جنبه فرعی و هنری دارند، نه بیان مستقیم، این را نیز باید در نظر داشت که باید اندیشه و ادراکی باشد تا بتواند در هیأت دیگر یعنی تصویر یا موسیقی یا حرکت، خودنمایی کند و این میسر نیست مگر آنکه نخست در قالب کلمات تجسم باشد.

ایرانی مؤثر نبوده است، و این زبان با چنان سرعت وحدتی بالید که هنوز بیش از چند ده سال از عمرش نگذشته بود که کتابی چون شاهنامه در آن پدید آمد که آن را «قران القوم» یا «قرآن عجم» خواندند.

مثال سوم، تمدن جدید مغرب زمین است. می دانیم که طلیعه پیشرفت در اروپای غربی از رستاخیز فرهنگی یعنی «رنسانس» آغاز میشود. پایه رنسانس بر بازگشت به سرچشمه های فرهنگی یونان و روم قرار گرفت که دو زبان یونانی و لاتینی هستی بخش آن بودند. کپرنیک و گالیله و نیوتن، با دانه و شکسپیر و بیکن و مونتاین از یک خانواده بودند. تصور آمدن یک دسته بدون آمدن دسته دیگر آسان نیست. حتی میتوان گفت که پیشروان فکری و ادبی اروپا بودند که مقدمه ورود عالمان و مخترعان را فراهم کردند. این زائیده اتفاق نیست که دانشمندان و مکتشفین بزرگ مغرب زمین از کشورهایی برخاسته اند که زبان نیرومند داشته اند. در روسیه نیز نضج علمی و صنعتی زمانی آغاز شد که زبان روسی بسط و قوام پیدا کرده بود.

بازگردیم به ایران: کشور ما از لحاظ زبان وضع خاص خود دارد. اشاره کردیم که کمتر قومی در دنیا مانند ایرانی تمدن و شخصیتش آنقدر با زبانش پیوستگی داشته است. ایران بعد از اسلام بدون زبان فارسی گسیخته و پراکنده می ماند و درست روشن نیست که چه سرنوشتی پیدا میکرد. آنچه استمرار این کشور خوانده میشود، قبل از هر چیز استمرار زبان و فکر اوست. از سامانی تا صفوی سرزمین ایران وحدت حکومتی نداشت ولی نوعی از وحدت ملی داشت که تحت لوای زبان فارسی تأمین شده بود. بدینگونه اگر شیرازی و طبرستانی و همدانی و نیشابوری که غالباً تابع حکومت واحدی نبودند، باهم احساس ییگانگی نمیکردند، بعلت اشتراک زبان و فرهنگ بود.

همزبانی و هم فرهنگی، موجب همدلی میشد، و همین احساس تعلق بخانواده مشترک بود که خمیر مایه یکپارچگی جغرافیائی ایران در زمان صفویه قرار گرفت. گذشته از این، چنانکه خاصیت هر زبان بزرگی است قلمرو فارسی دری در دورانهای بسی وسیع تر از قلمرو جغرافیائی ایران بوده است. هر کس به این سرزمین گذارش می افتاد، بهترین هدیه ای را که میتوانست با خود ببرد زبان فارسی بود، کما آنکه ترکان و مغولان آنرا تا کرانه های بسفر و سند بردند.

فرهنگ ایران بعد از اسلام فرهنگ کلامی است. وقتی از فرهنگ ایران یاد می کنیم، قبل از هر چیز تعداد هنگفتی کتاب در نظر می آید. همه حسن ها و

عیب‌های قوم ایرانی در کلام نموده شده و قسمت عمده فرزانی و لطف ذوق و باروری اندیشه او از طریق کتابت بروز کرده است.

خصوصیت دیگر این است که سنت کشورداری ایران ارتباط تام و تمام با زبان و فرهنگ داشته است. این رسم چنانکه می‌دانیم از ایران پیش از اسلام به بعد از اسلام انتقال یافت و حتی دربار عباسیان را هم دربرگرفت. دبیران دوره ساسانی طبقه بسیار متنفذی بودند و در واقع پاسدار فرهنگ و زبان رسمی کشور و ربط دهنده آن با دستگاه قدرت شناخته می‌شدند. دو نمونه برجسته، و شاید دو نمونه جناح اقلیت این گروه بزرگمهر حکیم و برزویه طبیب‌اند. می‌توان قبول کرد که این طبقه مغز متفکر حکومت و طراح سیاست و گرداننده چرخ ویر تشکیلات کشور بودند. بر اثر پیروی از همین رسم بود که خانواده‌های سهل و برمک توانستند تا بدان پایه در دستگاه عباسیان رسوخ کنند. نمونه بارز این صف در ایران باعیمیان بودند که فکر و ادب را در همه شریانهای کشور نفوذ دادند. از این پس تا قرن‌ها دبیری و نویسندگی از امر اداره کشور جدائی ناپذیر ماند، و بی‌جهت نبود که نظامی عروضی می‌گفت: «قوم ملک به دبیر است». چنانکه می‌دانیم وزرا و کارگزاران درجه اول کشوری از میان همین طبقه دبیران انتخاب می‌شدند و در میان آنان به نام‌های آوازه‌ای چون احمد حسن میمندی و نظام الملک و خواجه نصیر و رشیدالدین فضل‌الله برمی‌خوریم. با انتخاب وزیر از میان اهل قلم و ادب فرض بر این بود که در وجود او، برچکیده فرزانی و چاره‌گری و ظرافت و روشن بینی ایرانی دست یافته میشود، که این خود سرچشمه می‌گرفت از تسلط بردانش و ادب و آثار بزرگ ادبی، و انتظار میرفت که میوه آنها که همان رأی روشن و فکر صائب باشد، راهنمای فرمانروا در امر اداره کشور قرار گیرد. در روزهایی که بیشتر حکم با شمشیر بوده است، در ایران، قلم و شمشیر چون دو کفه ترازو موازنه ملک را تضمین میکردند و در این پیغام نظام الملک به ملک‌شاه کنایه پر معنائی نهفته است که گفت: «دولت آن تاج بر این دوات بسته است». ممکن است بعضی ایراد کنند که از طریق دبیری گاه زبان و فرهنگ ایران در خدمت قدرتهای ناصالح از قبیل ترک و مغول قرار گرفته و پایه‌های حکومت آنها را مستحکم کرده است، حرفی است قابل شنیدن و وظیفه تاریخ است که به آن پردازد و حقیقتش را روشن کند.

سؤال اول این است که اگر دبیران و متفکران به کمک جباران نشناخته بودند، آیا آنها از میان می‌رفتند و کسان بهتری جای آنها را می‌گرفتند؟ سؤال دوم اینکه: امیران ترک و مغول و مشابیهان آنها اگر از طریق ادب فارسی تلطیف

نمی‌شدند، آیا خیلی بیش از آنچه کردند، بدی نمی‌کردند؟
 این مقدار تفصیل برای آن بود که ریشه‌های عمیق زبان و آثار زبانی در فرهنگ ما و نتایج خوب و بد آن تا حدی مورد یادآوری قرار گیرد؛ چه، بدون توجه به این سوابق، شناخت مسائل امروز ایران و آینده آن ناممکن خواهد بود.
 زبان فارسی در طی عمر خود، دوره‌های رونق و انحطاط داشته ولی همواره در مرکز توجه و بهر حال متناسب با احتیاج زمان بوده است. تنها در دوره جدید یعنی در زمان برخورد ایران با تمدن صنعتی است که وضع تغییر می‌کند و طرز تلقی ما نسبت به زبان نیز عوض می‌شود.

تمدن فرنگی در آغاز مانند «فرشته نجاتی» بر ما عرضه شده است. از این رو در ذهن ما چنین جا گرفته که تنها چیزهایی در زندگی جدی است و ضامن پیشرفت خواهد بود که بوی «ماشین» از آنها بیاید. از فرط ذوق زدگی تصور کرده‌ایم که جواب همه مسئله‌های بشری در فرمولهای فنی و شیوه‌های فرنگی مآبی نهفته است. در مقابل این عقیده، طبیعی بود که از هر چه ایرانی است سلب اعتماد بشود، از جمله زبان. به این حساب آموزش زبان فارسی در مدارس در درجه چندم اهمیت قرار گرفت، معلمین فارسی سال بسال کمیاب‌تر شدند و از این حیث، حکم پرنده‌هایی را یافتند که بر اثر گسترش شهرها و دود و بوق و غیره، آواره می‌شوند، و رفته رفته نسل آنها منقرض می‌گردد.

گذشته از این زبان در مدرسه‌ها امری رایگان انگاشته شد. اغلب این سؤال ولو به بیان آورده نمیشد، در ذهن‌ها می‌گذشت که زبان که همه ما قادر به تکلم و خواندنش هستیم مگر آموختن دارد؟ آموزش زبان تا همان حد رفع احتیاج روزمره یعنی روزنامه خواندن و از کتابهای درسی استفاده کردن و مطالب عادی نوشتن ضروری نمود.

نکته دیگر این است که زبان چون از حد متعارف قدری جلوتر میرفت دیگر «ادبیات» خوانده می‌شد، و ادبیات هم در نزد گروهی از متجددین، کهنه مرتجعانانه قلم میرفت، چیزی بود که در جهت مقابل علم قرار می‌گرفت و چون علم و فن ضامن پیشرفت بود، بالضروره نتیجه گرفته میشد که ادبیات ضد پیشرفت است.

بهر حال، مجموع این اوضاع و احوال که به شمه‌ای از آنها اشاره کردیم باعث گردیده که کسانی که در رشته‌های غیر ادبی درس می‌خوانند آموختن زبان را خارج از وظیفه خود و امری زائد انگارند و نتیجه کار این شده که زبان فارسی نزد اکثر جوانان ما در حالتی علیل و مغشوش و فقیرانه بسر برد. ضعف زبان، بدنبال

خودآشفته‌گی و کم‌بینگی ذهن را آورده است و میدانیم که چون ساحت مغز قابلیت پذیرندگی کافی نداشت، هرچند هم صاحب آن با استعداد و با هوش و زحمتش باشد، نخواهد توانست که در رشته تحصیل خود واجد خلاقیت و ابتکار بشود. من در طی برخورد با چند هزار دانشجو اعتقادم این شده است که افراد تیزهوش و سرزنده و دراک در میان جوانان ما زیاداند ولی قوه استنتاج و استدلال و تلقیق و تحلیل در مرحله ضعیفی است این بسبب عدم انضباط و استحکام فکری است که نارسائی زبان، هم یکی از علتهای آن است و هم یکی از معلولهای آن.

گمان می‌کنم که هریک از ما این سؤالات را از خود کرده‌ایم: چرا ما دانشمند برجسته که توانسته باشد در رشته خود با شاخصیت ملی و بین‌المللی پیدا کند اینقدر کم داریم؟ چرا نظریات علمی ما کم بخارج راه پیدا میکند؟ چرا کتابهای ما کم ترجمه میشود؟ ساده‌ترین جواب این است که فکر و نظر تازه در آنها کم است. همه کسانی که در کشور ما در یکی از رشته‌های علمی، برجستگی‌ای از خود نشان داده‌اند بدون تردید بریک زبان ایرانی یا خارجی مسلط بوده‌اند.

اکنون می‌خواهم به این نکته برسم که نارسائی زبان به خود محدود نمی‌ماند و بر همه شئون زندگی علمی و اجتماعی و اداری ما اثر می‌گذارد. این تلقی خاص که زبان امری مجزا از علمی است که می‌خواهیم بیاموزیم، خیلی ساده لوحانه است. زبان بعنوان زائیده فکر و شکل دهنده به فکر، آشیانه همه دانشهاست.

بنابراین اعتقاد من این است که اگر ما نتوانیم زبان خود را که زبان قابل هم هست بچوانان بیاموزیم و نتوانیم آنرا هماهنگ با نیازهای دنیای امروز بسط دهیم و بصورت زبان کارآمدی درآوریم، امکان پیشرفت در هیچ زمینه‌ای نخواهیم یافت.

مطلب را خلاصه کنم: اگر ما زبان درست نداشته باشیم، فکر نخواهیم داشت، اگر فکر نداشته باشیم، ذهن پذیرنده نخواهیم داشت، اگر ذهن پذیرنده نداشته باشیم، توانائی آنرا نخواهیم یافت که با دانش‌های امروز که اساس فن و صنعت و پیشرفت اقتصادی را تشکیل میدهند مأنوس شویم. در این صورت دانش و فن برای ما حکم کالای وارداتی خواهند داشت، بومی نخواهند شد، استفاده‌گر صنعت خواهیم ماند نه سازنده آن.

اما زبان تنها در مدرسه آموخته نمی‌شود، مطبوعات و کتاب و رادیو و تلویزیون و خانواده‌ها و بطور کلی ارتباط‌های اجتماعی نقشی مؤثرتر از کلاس

درس در امر پیشرفت یا انحطاط آن دارند. بنظر میرسد که اهمیت این موضوع نیز هنوز درک نشده است. در اینجا فرصت نیست که وارد جزء جزء مطلب شویم. با آنکه زبان نثر در این پنجاه سال اخیر وسعت و تنوع و آب و رنگ قابل ملاحظه‌ای پیدا کرده است، در مقابل، از هرج و مرج هم مصون نبوده است، و در هر حال موجب تأسف است که ما هنوز یک زبان نمونه (با اصطلاح فرنگی‌ها استاندارد) نداریم که بتواند در نوشتن مطالب عادی مورد قبول و سرمشق باشد و کسی که دست بقلم می‌برد تا نوشته‌ای را منتشر کند، لااقل آن را در این حد بداند. منظور من از زبان نمونه، بیان مقصود بنحو روشن و رسا و درست است، بدون زینت و بدون هنر ورزی، آنگونه که در همه زبانهای معتبر دنیا معمول است. در زبان ما هنوز بسیاری از قواعد دستوری و املائی مورد اختلاف نظر شدید است و حتی این بحث ابتدائی گاه‌گاه مطرح میشود که خوب است زبان مورد «تصفیه» قرار گیرد و زمزمه «زبان خالص» که بهیچ وجه مضحکه‌اش کمتر از «نژاد خالص» نیست به میان می‌آید.

از سوی دیگر زبان مطبوعات و زبان با اصطلاح «ارتباط جمعی» هم احتیاج به تجدید حیات اساسی دارند.

مسئله این است که وقتی معنی ضعیف بود، صورت و ترکیب نیز خواه ناخواه از ضعف مصون نمی‌ماند. اما در مورد کتاب کافی است که به بعضی از ترجمه‌ها و بعضی از تألیف‌ها (بخصوص در زمینه علوم) نگاه کنیم تا به بینیم وضع از چه قرار است. بی‌بندوباری کار ترجمه و این که هر کسی به ترجمه هر کتابی دلش خواست میتواند دست بزند، و البته بی‌ترتیبی نشر نیز، لطمه بزرگی به زبان نوشتنی امروزه زده است. (۲)

موضوع دیگر این است که در برخی از انواع نثرها، تفنن و «هواخوری»

۲ - بطور کلی، فکر و زبان امروز ما بیش از حد تحت تأثیر ترجمه است. بعضی مسائل هستند که هرگز از دیدگاه ایرانی عرضه نمی‌شوند. از بس ترجمه، مانند غذای کنسرو، به خورد مردم داده شده، واقعاً ما نمی‌دانیم که دید ایرانی مثلاً نسبت به نزاع عرب و اسرائیل، یا ویتنام یا بنگال چیست فکر ایرانی غایب است. سالهاست که تعداد تألیف با ترجمه‌هایی که منتشر می‌شوند بهیچ وجه متناسب نیست. رواج بازار ترجمه، رکود فکری، چه در خواننده و چه در خود مترجم ایجاد کرده است و چه بسیار استعدادها را از شکفته شدن و رشد طبیعی بازداشته.

و خودنمایی بیش از حد راه پیدا کرده است، و اینگونه نوشته‌ها گمان می‌کنم که یکی از بدترین تأثیرها را بر ذوق و تشخیص عده‌ای از جوانان ما نهاده‌اند. کار بعضی از آنها به جایی کشیده شده است که تا مطلبی بصورت کج و معوج و بی‌فعل و مغشوش نوشته نشده باشد، به دهنشان مزه نمی‌کند.

نوع دیگری از نثر که چند سال است پا بمیدان نهاده و خیلی هم آتشش تند است نثری است که پیوندی ناگسستنی با «پیاده کردن» و «قشرها» و «سطوح» و «زیر بنا» و «روینا» و «چشمگیر» دارد و بعلت لعاب براق مافوق تجدیدی که بر خود کشیده، میتوان آنرا «نثر پلاستیکی» خواند.

باید اذعان کرد که زبانی که ما امروز حتی در جوامع فرهنگی خود بکار می‌بریم نسبت به احتیاج زمان، زبان فقیری است. منظور من در درجه اول این است که تعداد لغت مورد استعمال خیلی کم‌اند. این را میشود آمار گرفت که در یک کتاب جدی مثلاً چه مقدار لغت بکار رفته و آن را با کتاب مشابهش در زبان دیگری مقایسه کرد، و یا شمرد که در یک کلاس یا کمیسیونی که راجع یکی از مسائل مهم فرهنگی بحث در میان است، چه تعداد لغت بکار گرفته میشود و این لغت‌ها از چه نوع هستند.

خصوصیت دیگر زبان امروز ما «نقص تدقیق» است. این امر مقداری مربوط به ذات زبان فارسی میشود که اصولاً خاصیت تدقیق آن کم است (تا حدی مانند زبان انگلیسی) ولی علت اصلی را باید در کمبود تحرک ذهنی ما و تسامح در تحلیل و استدلال و تصریح جست.

بهمن سبب اگر بخواهیم مطلب علمی و ظریفی را بیان کنیم بیم آن است که دستخوش نامفهوم‌گویی بشویم. رویهم‌رفته من تصور می‌کنم که جریان و سیالیت در زبان امروز ما بقدر کافی نیست؛ تا حدی حکم آب را که پیدا کرده است. برخورد افکار و عقاید خیلی کم صورت می‌گیرد و تنوع مطالب گفته شده و نوشته شده ناچیز است. کافی است لغاتیرا که در طی سال در مطبوعات مهم ما بکار رفته‌اند استخراج کنیم و ببینیم که بعضی کلمات هزاران بار تکرار شده‌اند و برعکس کلمات دیگری خیلی کم بکار رفته‌اند؛ منظورم حالت عدم اعتدال و عدم تنوع است که در نوشته‌ها و سخنان ما دیده میشود. زبان بعنوان یک عامل زنده احتیاج به ورزش و پرورده شدن دارد، اگر بتحرک واداشته نشود میپلاسد.

موضوع دیگر استعمال کلمه در محل خود است. این یک اصل ظاهراً اولیه است که هر کلمه باید در جای خود و معنای خود بکار برده شود، ولی این

احساس مسئولیت نسبت به کلمات در ما چندان قوی نیست. خوشبختانه کلمات زبان ندارند که نفرین بکنند، وگرنه از اینکه بی‌خانمان و آواره میشدند آهشان مارا می‌گرفت. بهرحال، در فرهنگ یک کشور نخستین نشانه سلامت آن است که کلمات در معنای خود بکار روند.

فرصت نیست که بیش از این تصدیع بدهم. بقیه مطالب را فهرست‌وار در چند پیشنهاد خلاصه می‌کنم:

با مقدمه‌ای که بیان شد بنظر اینجانب توجه به زبان فارسی نخستین شرط است که جامعه ایرانی بتواند معنای روی پای خود بایستد؛ اگر قرار باشد که اقدامی صورت گیرد بجا خواهد بود که موارد ذیل مورد بررسی و تأمل قرار گیرد:

۱ - ایجاد یک سازمان نظارت بر سیر زبان فارسی، مرکب از افراد صالح و دلسوز
۲ - همکاری در میان همه دستگاه‌های فرهنگی و آموزشی، در آنچه مربوط به زبان فارسی است.

۳ - تقویت دانشکده‌های تربیت معلم برای آماده کردن معلم زبان فارسی.
۴ - تعیین مشی دقیق و روش آموزش زبان فارسی در دوره‌های مختلف و ایجاد کلاسهای راهنمایی برای آن عده از معلمین که محتاج راهنمایی باشند.
۵ - تقویت روحی معلمین زبان فارسی از طریق احیاء حیثیت زبان.
۶ - تجدیدنظر اساسی در نحوه کنکور و روش تدریس و برنامه رشته زبان فارسی دانشگاهها.

۷ - کوشش در راه ایجاد و تعمیم یک زبان نمونه (استاندارد) از طریق اتخاذ تصمیم بر سر آن عده از قواعد دستوری و املائی، و نیز تلفظ کلماتی که مورد اختلاف اند.

۸ - تعمیم اعراب در مطبوعات و سایر نشریات بمنظور رفع شبهه از تلفظ کلمات مهجور.

۹ - تألیف یک سلسله کتاب ساده در زمینه دستور و لغت و سایر مسائل مربوط به زبان، بمنظور سوق دادن فارسی بطرف وضوح و دقت و بسط و استحکام؛ نیز، طبع و نشر آثار بزرگ زبان فارسی بصورت منتخب و با توضیح و تحلیل، بمنظور آشنا کردن جوانان بسیر زبان و فکر ایرانی در دوره‌های گذشته.

۱۰ - مراقبت در زبان مطبوعات و رادیو تلویزیون و فیلم و غیره.

۱۱ - مراقبت در زبان کتابهای درسی دانشگاهی و مدرسه‌ای.

۱۲ - ایجاد ضابطه درست در امر نشر و چاپ.

- ۱۳ - توقع یک حداقل فارسی دانی برای هر نوع استخدام دولتی.
- ۱۴ - برانگیختن توجه دانش‌آموزان و دانشجویان به اهمیت زبان مادری.
- ۱۵ - جمع‌آوری لغات و اصطلاحات اصیلی که در گوشه‌کنارهای ایران، بخصوص مناطق دست‌نخورده بکار برده میشوند؛ تیز استخراج لغات زنده‌ای که در متون قدیم پراکنده‌اند، تا به کمک آنها بر غنای زبان کنونی فارسی افزوده شود.

نقدی بر کتاب فارسی پنجم دبستان دانشگاه اصفهان

در زمینه‌ی بررسی کتابهای درسی در این سمینار، وشاید ذکر قسمتی از مقاله‌یی که اینجانب به عنوان (نقدی بر کتاب فارسی پنجم دبستان) تألیف فاضل محترم آقای حسن انوری (چاپ وزارت آموزش و پرورش ۱۳۴۹) نوشته است خالی از فائده نباشد.

بطور کلی مطالب این کتاب از لحاظ تنوع و تازگی و حسن انتخاب قطعات منظوم و منثور و اشتغال بر بعضی نکات دستوری و معانی لغات و تمرینها و پرسشهای جداگانه‌ای مربوط به هر درس و عکسها و تصویرهایی از اشخاص و مناظر، برای مجسم کردن موضوع درسها و دلنشین ساختن آنها خاصه و ادار کردن دانش‌آموزان به تأمل و دقت و بحث و کجکاوی... و بالاخره اسلوب چاپ بسیار خوشت بویژه که در ضمن برخی از داستانها و سرگشته‌ها و اشعار نکات اخلاقی و اجتماعی سودمندی به دانش‌آموزان آموخته می‌شود. با اینهمه بهتر است در انتخاب بعضی از مطالب مانند: (کتابهای مرجع) ص ۱۴ - که موضوعی خشک و تحقیقی است و (نخستین بامداد و شامگاه جهان) ص ۱۳۱ که افسانه‌ی خیالی و دور از ذهن دانش‌آموزان ده‌یازده ساله‌ی دبستانیست تجدید نظر شود.

رسم الخط کتاب نیز یکنواخت نیست و دانش‌آموزان از جهت نا هم‌آهنگی املائی لغات گرفتار تضاد می‌شوند. در نوشتن کلماتی که به هاء غیر ملفوظ و واو ختم شده است هنگام اتصال به یاء (عم از یاء وحدت و نکره و خطاب و غیره...) باید روش واحدی انتخاب گردد (۱) و چنانکه بعضی از دانشمندان پیشنهاد کرده‌اند در این مورد «بی» نوشته شود نه آنکه گاهی ای: قصه‌ای (ص ۳۱) و مجسمه‌ای (ص ۳۲) و زمانی بی: پرستویی (همان صفحه) که باعث سرگردانی و حیرت خواننده و نویسنده‌ی مبتدیست. همچنین در بیت:

نجنیــــدم از سیل زور آزمــــای

که ای تو که پیش توجنبسم ز جای (ص ۱۲) املائی (که ای) به معنی (که هستی؟ کیستی؟) علاوه بر عدم مطابقت با بعضی از

۱ - مرحوم احمد بهمنیار استاد دانشمند دانشگاه تهران در خطابه (املائی فارسی) پیشنهاد کرده‌است که در آخر اینگونه کلمات «بی» آورده شود. رجوع شود به مقدمه لغت‌نامه دهخدا، ص ۱۶۱ (قاعده ۲) - استاد مینوی نیز در همین باره مقاله‌ای به عنوان (جامه‌ای قهوه‌ای) پوشیده‌ای) نوشته است که مطالعه آن برای مؤلفان کتابهای دبستانی و دبیرستانی که مطالعه آن برای مؤلفان کتابهای دبستانی و دبیرستانی از هر جهت انتخاب رسم الخط واحدی سودمند است. رجوع شود به مجله سخن دوره دهم، ص ۸۰۵-۸۰۷.

موارد دیگر کتاب ممکن است موجب اشتباه بای (حرف ندا) شود. استاد بهمنیار، در اتصال (ام. ای. ایم. اید. اند) به آخر کلمات، در خطابه‌ی (املای فارسی) در موضوع مورد بحث ما نوشته است: «...» (که وجه و نه) بهتر اینست که هاء ملین (غیر ملفوظ) را از آخر کلمه حذف و همزه‌ی رابط را بدل یاء و در کتابت به آخر کلمه متصل کنند و کینند وچینند وینند وکی وچی ونبی... نویسنده و خواننده (املای فارسی) مقدمه‌ی لغت‌نامه‌ی دهخدا، ص ۱۶۳) ولی بنظر نگارنده برای یکنواخت بودن رسم الخط کتاب بجای کی، بهترست (که بی) نوشته شود تا با مواردی از قبیل (تواز نسل کاووسی کی) و امثال آن اشتباه نشود در نوشتن (است) هم باید برخی قواعد و نکات املایی که از طرف استادان مسلم پیشنهاد شده است رعایت گردد و لااقل در حواشی کتاب و ضمن مطالب دستور و املاء یاد آوری شود که همزه‌ی (است) را غیر از بعضی موارد استثنایی «... خواه نوشته بشود یا نشود تلفظ نکنند» (املای فارسی مقدمه‌ی لغت‌نامه ص ۱۶۲-۱۶۳) و بهر حال درایات زیر:

گسرت پایداری است در کارها

شود سهل پیش تو دشوارها (ص ۱۲)

ای سیرتورا نان جوین خوش نمساید

معشوق من است آنکه به نزدیک تو زشت است (ص ۱۲۷)

بهتر است از لحاظ رعایت (اصل تطابق مکتوب و ملفوظ) و همچنین وزن عروضی اشعار، بجای «پایداری است» و «معشوق من است» و «زشت است» «پایداریست و معشوق منست و زشتست»، نوشته و خوانده شود تا با رسم الخط بعضی از کلمات و ترکیبات دیگر که در همین کتاب دیده میشود: کرو لاله‌است ص ۲۳ و داستانهاست ص ۲۹ و نظایر آنها که به حذف همزه‌ی (است) آمده نیز مطابقت داشته باشد. (مقدمه‌ی لغت‌نامه ص ۱۶۲-۱۶۳) در مورد کلماتی که به هاء غیر ملفوظ ختم می‌شود مانند: خانه، سایه نامه و غیره... که در بیشتر صفحات کتاب آمده است، هنگام اضافه به صفت یا هر نوع مضاف‌الیه دیگری باید روی هاء مزبور بجای همزه یاء بنویسند زیرا که این همزه در اصل یاء کوچکی بوده که «... رفته رفته بتصرف کاتبان و ناسخان بی اطلاع به صورت همزه درآمد...» و این رسم الخط که پیشنهاد می‌شود وقتی معمول بوده و رسم الخط تازه و مخترعی نیست «املای فارسی، مقدمه‌ی لغت‌نامه ص ۱۶۱».

کلمه‌ی (دچار) ص ۱۲، بهتر است با واو به صورت (دوچار) نوشته شود تا رعایت اصل کلمه چنانکه در فرهنگهای لغات نیز آمده است بشود (مقدمه‌ی لغت‌نامه، ص ۱۷۰)

مطالبی را که تاکنون به استحضار رسانید بیشتر جنبه‌ی استحسان دارد، اما باید دانست که پاره‌ای لغزشها و اشتباهات املائی و انشایی و دستوری و لغوی نیز در کتاب مزبور راه یافته که به برخی از آنها اشارت می‌شود:

در صفحه‌ی ۸۸، بجای (نستوهش) نوشته‌اند (نستوه‌اش) ظاهراً ل مؤلف محترم در اینجاستوه را با هاء غیر ملفوظ اشتباه کرده‌اند زیرا که در نوشتن کلمات باضمیر متصل (م، ت، ش، مان، تان، شان) هرگاه کلمه منتهی به حرف پیوند پذیر باشد چسبیده به ضمیر نوشته می‌شود مانند:

اسبش... نگاهم... مگر در صورتی که حرف پیوند پذیر هاء ملین (غیر ملفوظ) باشد که جدا از ضمیر نوشته می‌شود... مانند: خانه‌اش... نامه‌ام... «مقدمه‌ی لغت نامه ص ۱۶۴» در عبارت خیابان برای آن به دو قسمت تقسیم شده است که وسایل نقلیه از قسمت سواره رو و پیادگان از قسمت پیاده‌رو (دو قسمت خیابان) و هرکس در آخرین خط سمت راست خود حرکت کند.. (ص ۷۵ - ۷۶) فعل حرکت کند که سوم شخص مفرد است نمی‌تواند بجای سوم شخص جمع که به قرینه از جمله‌ی ماقبل حذف شده است بنشیند.

در عبارت «... اگر کسی که می‌خواهیم به او نامه بنویسیم درپیش ما بود، مطالب را زبانی به او می‌گفتیم و نیازی به نوشتن نامه نبود...» ص ۸۴ زمان افعال با هم مطابقت ندارند و باید بدینگونه نوشته شود: «اگر کسی که می‌خواهیم به او نامه بنویسیم درپیش ما باشد مطالب را زبانی به او می‌گوییم و نیازی به نوشتن نامه نیست» همچنین در عبارت: «دنای تازه آمریکا نامیده شد هرچند می‌بایست به یاد کاشف این سرزمین کلمبیا نامیده می‌شد ص ۹۳ بجای (نامیده می‌شد) قاعده باید وجه التزامی نامیده شده باشد، بیاورند چنانکه در موارد مشابه آن در نثر دوران معاصر ما همین وجه در نوشته‌های استادان ادب فارسی آورده شده است مانند: «اگر بنای کار نگارنده بر توقع اجر و پاداش.... بود نایستی بعد از کتاب التفهیم ابوریحان.... هرگز گرد چنین کارها گشته باشم...» (مقدمه‌ی مصباح الهدایه بقلم استاد همائی - بنقل از گزینه‌ی نثر فارسی، دکتر خطیب رهبر) همچنین «... هرکه داعیه‌ی برتری بر دیگر امیران داشت می‌بایست شاعران استاد بیشتر در دستگاه خود داشته باشد» (مقام شعر در زبان فارسی به قلم استاد دکتر صفا مجله‌ی دانشکده‌ی ادبیات تهران بنقل از همان کتاب) درباره‌ی تعریف مفعول در صفحه ۱۲۵ نوشته‌اند «... فعل ازفاعل آغاز می‌شود ویر کسی یا چیزی

میرسد....» که ظاهراً مراد این بوده که «بر کسی یا چیزی واقع میشود» یا «به آن می‌رسد و در هر حال «بر» در این جمله درست بکار نرفته، چنانکه در دو جمله‌ی: «خورشید بزرگ بردشت سبزه‌پوش بازگشت» ص ۱۳۴ و «... خود را جز بر پرستار این خانه منمای» ص ۱۴۱ به همین شیوه است و ترجمه گونه‌ی بی است که در آن «بر» بجای «به» آمده است. در صفحه‌ی ۱۵۶ چنین ذکر شده: «... پنج کلمه بنویسید که با کلمه‌ی (گر) ترکیب شده باشد... مثال تاراجگر...» چون (گر) در اینجا پسوند فاعلی است بهتر آنست که بجای کلمه، لفظ (گر) بنویسید. رجوع شود به فرهنگ معین، ص ۳۰۳۶ و ۳۲۱۱۹

داستانی که در باره‌ی شاه سامانی و شعر رودکی در صفحه ۱۵۳ - ۱۵۴ ذکر شده مورد تردید مورخان و محققان قرار گرفته و از این رو در ذیل صفحات مزبور باید بدین مطلب اشارت شود (چهارمقاله بتصحیح قزوینی و دکتر معین، ۱۵۷ - ۱۶۳)

در صفحه‌ی ۱۹۷ عبارت «... اما این دگرگوئیها چنان نیست که ما امروز نتوانیم زبان فارسی هزار سال پیش را فهم نکنیم» درست نیست» یا باید «نتوانیم» را حذف کنیم یا اینکه «فهم نکنیم» را به صورت مثبت «فهم کنیم» یا «فهمیم» بدل گردانیم، از این گذشته در جمله‌ی اخیر فعل مرکب فهم نکنیم زیبا و دلنشین نیست.

باید دانست که در معنی بعضی از لغات ترکیبیات نیز مسامحه شده است مثلاً: (بنیاد گذاشته بود) به (تأسیس کرده بود) ص ۵۳ و (تیمار) به (مواظبت و مراقبت) ص ۱۱۶ و کمینگاه به (جای کمین کردن) ص ۱۱۷ و (مایه) به (اصل و اساس) ص ۱۸۳ و (غدر) به (خیانت و حیله) ص ۲۱۸ و (غرقه) به (غرق) ص ۲۰۰ و (خسیس و لثیم) به (بخیل و ناکس) ص ۶۹ و (ناظر) به (مباشر و کارگزار) همان صفحه.... معنی شده که هر کدام باز توضیح دیگری لازم درد و ضمناً بجای (صبر) و (علاقه) در صفحه‌ی ۲۴ بهتر است معادل فارسی مانند (شکیبایی) و (دلبستگی) آورده شود. در صفحه‌ی ۱۰۰ چنین آمده: قانع کننده = راضی کننده و ادار به قبول کنند «باید دانست که قانع به معنی خرسند و از مصدر قناعت بمعنی «خرسندی، خرسند بودن» به قسمت خود» می‌باشد و با «راضی» که به معنی خشود و از مصدر «رضایت» (مصدر جعلی معمول در زبان فارسی) آمده است فرق دارد و از این رو باید «قانع» را به «خرسند» معنی فرمایند تا مفهوم (قناعت = خرسندی) و (رضایت = خشنودی) برای دانش‌آموزان روشن

گردد. حافظ میفرماید :

درین بازار اگر سودیست با درویش خرسندست

خدایا منعم گردان به درویشی و خرسندی

در صفحه‌ی ۱۲۲ در جمله‌ی «... سرور باطنی و خرسندی خاطر او را نیز فراهم

آورده‌ام» بجای خرسندی، خشنودی با سیاق عبارت مناسبتر و درستتر است.

در صفحه‌ی ۱۲۸ در معنی بعضی لغات و ترکیبات نوشته‌اند: در این چه

حکمت بود؟ = علت این چه بود؟ «حکمت در فرهنگها بمعنی علت نیامده و مراد

«... علم و دانش و دانایی، پند و اندرز...» و نظایر آنست (رجوع شود به فرهنگ

معین ص ۱۳۶۶). در صفحه‌ی ۱۳۱ صفت (دور دست) برای (روزگاران) مناسب

نیست زیرا که دور دست برای جا و مکان بکار می‌رود و اصلاً بمعنی «جایی دور... و

آنچه که در دسترس نباشد» ذکر شده (فرهنگ معین، ص ۱۵۷۵) و در اینجا بهتر

است «روزگاران قدیم یا بسیار کهن...» بنویسند و اگر اینگونه ترکیبات از کتاب

و ترجمه‌یی اقتباس و نقل شده است، اندک تغییری در عبارت چنانکه در بعضی از

موارد دیگر کتاب نیز مشهود است با قید (تلخیص و اقتباس) اشکالی ندارد.

در صفحه‌ی ۱۴۸، مصراع دوم شعر نظامی گنجوی را:

(من که گاو برآورم بر سر بسام

جز به تعلیم بر نیارم نام)

چنین معنی کرده‌اند «... غیر از تمرین و آموختن نامی نمی‌توانم بر آن نهم»

و این درست نیست، نام بر آوردن بمعنی نام‌آور و معروف شدن و باصطلاح امروز اسم

بلند کردنست و شعر را باید چنین معنی کنند:

«من که گاوی را بر بام بالا می‌برم می‌گویند این کار را فرا گرفته‌یی و جز به

آموختن و یاد گرفتن نامور و معروف نمی‌شوم» و این سخن مناسب همان مفهوم عنوان

دست‌تان می‌باشد که: (کارنیکو کردن از پیر کردنست) رجوع شود به هفت پیکر

نظامی، بتصحیح و حید دست‌گردی ص ۱۱۸-۱۱۹.

در صفحه ۲۰۳، در عبارت: «... هزار سال است که وجود افسانه‌ای رستم در

ایرانیان شور میهن دوستی و دل‌آوری و مردانگی می‌دمد» بجای کلمه‌ی «شور» روح

بمعنی «روان» درستست و آنچه معروف و مصطلح ادبا و نویسندگان است، روح دمیدن

است نه شور دمیدن، و شور در لغت بمعنی هیجان و اضطراب و تشویش و نظایر آن

است که مناسب بنظر نمی‌آید.

در صفحه‌ی ۲۰۹ در بحث هفت‌خان رستم بهتر است «خان و هفت‌خان»

جداگانه در ذیل همان صفحه برای دانش آموزان معنی شود مثلاً بدین صورت :

«هفت خان - هفت منزل و مرحله ، مجموعه ی پیشآمدهایی که در هفت منزل برای پهلوانانی مانند رستم و اسفندیار رخ داده ...» فرهنگ معین، ص ۵۱۰۱-

۰۰۱۰۲

در پایان ذکر این نکته لازمست که آنچه به عنوان بررسی یکی از کتابهای درسی معروض افتاد صرفاً برای بیان ضرورت تجدید نظر در مندرجات متون فارسی دبستانی و دبیرستانی و رفع عیوب و تقایص و تصحیح غلطهای گونا گونیست که در متون مزبور راه یافته و بدیهیست که اظهار نظر اینجانب ابداً چیزی از ارزش معنوی کار و کوشش و دقت نظر و حسن سلیقه ی مؤلف محترم کتاب مورد بحث که علاوه بر تألیف و تدوین راهنمای تدریس نیز پرداخته اند نمی کاهد.

مقصود از این گفتار بیان موضوعی است که میتوان آن را «مهارت در خواندن» نام گذاشت. در این گفتار از این بحث نخواهد شد که چه مطالبی به عنوان مواد خواندنی باید در برنامه فارسی دبیرستان یا دانشگاه گنجانده یا تدریس شود بلکه گفتگو درباره خود خواندن است؛ همچنین بحث ما درباره این نیست که چطور به نوازان باید خواندن آموخته شود بلکه سخن از این خواهد رفت که فرد بالغی که خواندن آموخته یا به بیان دیگر «خط را می شناسد» چه شیوه‌هایی را باید در خواندن به کار برد که با صرف کمترین نیرو در حداقل زمان ممکن نوشته‌ای را - بخواند و مقصود نویسنده آن را درک کند.

به علت پیچیدگی خاصی که جوامع امروز پیدا کرده‌اند یک فرد مؤثر اجتماع مجبور است هر روز مقدار زیادی نوشته بخواند. این نوشته‌ها بسته به حرفه و علائق افراد ممکن است نامه‌های اداری، گزارش‌های حرفه‌ای، طرح‌های تازه، کتاب مجله، روزنامه، مقالات علمی و هنری ودها موضوع دیگر باشد. کمتر کسی است که تراکم مواد خواندنی در مقابل تنگی وقت برای او مسأله نگران کننده‌ای ایجاد نکرده باشد و کمتر کسی است که به علت اینکه نتوانسته نوشته‌ای را در زمان محدود و معین بخواند فرصت‌هایی را از دست نداده باشد و از این رهگذر متأسف نشده باشد. همه ما کتاب‌هایی داریم که منتظریم روزی وقت پیدا کنیم و آنها را بخوانیم ولی شاید هیچوقت این فرصت را به دست نیاوریم.

نیاز و فشار روزافزون برای افزایش سرعت خواندن در مقابل زمان، خواندن را از معنی «شناختن حروف و شناختن خط» خارج کرده و به صورت یک فن با مهارت درآورده که جز عده معدودی مردم خوشبخت که آن را بطور تصادفی یاد گرفته‌اند بقیه باید آن را آگاهانه و با انجام دادن تمرین‌های لازم بیاموزند. امروز در کشورهای غربی، بالاخص در آمریکا، به مسأله خواندن به عنوان یک مهارت توجه شده است هم اکنون تعداد کثیری از دانشگاه‌ها و کالج‌های خوب آمریکا دارای آزمایشگاه یا کلینیک خواندن هستند که از یک طرف به آزمایش و اندازه‌گیری و تحقیق در این زمینه اشتغال دارند و از طرف دیگر دانشجویانی را که مایل به آموختن مهارت در خواندن باشند تعلیم میدهند. علاوه بر این آزمایشگاه‌ها و کلینیک‌ها، صدها دوره تعلیماتی شبانه دایر شده که به همه نوع افراد فن خوب خواندن را یاد میدهند بعضی از سازمانهای اداری و تجاری اجباراً کارمندان خود را برای کسب مهارت در خواندن باین کلاس‌ها میفرستند. از اینها گذشته، کتابهای فراوانی منتشر شده

که فوت و فن خوب خواندن را به صورت خودآموز به خوانندگان خود می‌آموزند و تمرین‌های لازم را در اختیار آنها قرار می‌دهند.

متأسفانه مادر کشور خود باین مسأله کوچکترین توجهی نکرده‌ایم. شاید برای بسیاری از مردم تازگی داشته باشد که بشنوند خواندن علاوه بر شناختن خط مهارتی است که باید آن را یاد گرفت. از آنجا که هیچگونه مطالعه دقیق آزمایشگاهی درباره خواننده فارسی صورت نگرفته، متأسفانه در این زمینه آمار و ارقامی نمیتوان ارائه داد ولی نشان دادن اینکه ما عموماً مهارت در خواندن را کسب نکرده‌ایم با توجه به مشاهدات روزمره شاید کار مشکلی نباشد. حتماً دیده‌اید که اکثر دانش‌آموزان و دانشجویان ما عادت کرده‌اند که راه بروند و بلند بلند کتاب بخوانند. بسیاری از اینان اگر مجبور باشند در گوشه‌ای ساکت و آرام بنشینند و آهسته کتاب بخوانند دچار پریشانی حواس میشوند و از ادامه خواندن ناتوان میمانند. حتماً دیده‌اید که دانشجویان دانشگاه برای فرار از زیرباز خواندن به چه تلاشهائی دست می‌زنند و چگونه با استادان خود همواره کلنجار می‌روند. چه بسا که علت این گریز لااقل برای بعضی از آنان، ناتوانی در خواندن باشد زیرا خواندن مثل هر کار دیگری اگر همراه با رنج و زحمت باشد خوشایند نیست و انسان از هر کار ناخوشایندی گریزان است مگر اینکه مجبور به انجام دادن آن باشد.

آنچه در این گفتار ذکر خواهد شد نتیجه تحقیقاتی است که در آزمایشگاه‌ها و کلینیک‌های خواندن در آمریکا انجام شده است و از آنجائی که کلیاتی بیش نیست یقیناً با جزئی تغییراتی در مورد خواننده فارسی زبان نیز مصداق خواهد داشت. ذکر این نکته نیز لازم است که غرض نگارنده این نیست که در این گفتار شیوه‌های خوب را یاد بدهد، بلکه هدف جلب توجه اساتید زبان فارسی به موضوعی چنین پراهمیت است که تا کنون مورد توجه قرار نگرفته است.

ما در اوان کودکی وقتی تازه خواندن را یاد می‌گیریم، شناخت خود را با حروف آغاز می‌کنیم و در موقع خواندن حروف و کلمات را با صدای بلند تلفظ می‌کنیم سپس مرحله‌ای میرسد که روی قسمتی از کلمه یعنی روی هجاها، متمرکز می‌شویم و بلند خواندن به حرکات لب و زبان و حنجره و تولید صداهای خفیف در گلو تبدیل میشود. پس از این، مرحله دیگری میرسد که ما در هنگام خواندن نسبت به کل کلمه واکنش می‌کنیم و صداهائی که قابل شنیدن باشد از اندامهای گفتار خود خارج نمی‌کنیم ولی با گوش درون یا ذهن خود صدای کلمات را می‌شنویم. به دنبال این مرحله، مرحله دیگری میرسد که خواننده در

مقابل گروه کلمات واکنش میکند و وابستگی ذهن او به شنیدن صدای کلمات در هنگام خواندن بسیار ناچیز میشود. در این مرحله خواننده در واقع به خطوط نوشته نگاه میکند و از آنها میگذرد. وضع خواننده بزرگسال باین بستگی دارد که در کدام یک از این مراحل متوقف شده باشد.

بزرگسالانی هستند که خواندن آنها در مرحله واکنش در مقابل هجا یا قسمتی از کلمه متوقف شده است. این دسته اغلب مجبورند با صدای بلند خطوط نوشته را بخوانند. سرعت این دسته از خوانندگان بین ۱۰ تا ۱۸۰ کلمه در دقیقه است و این سرعت اندکی بیش از سرعت گفتار است. قدرت تمرکز حواس در آنان بسیار ضعیف و میزان درک آنها از مطلب خوانده شده بسیار کم است، حتی اگر آن نوشته یک صفحه روزنامه یا یک نوشته ساده دیگر باشد. به همین دلیل ناچار میشوند برای فهمیدن مطلب مکرر به عقب برگردند و جمله را از نو بخوانند و باین ترتیب در مجموع بازهم از سرعت آنها کاسته میشود. این افراد از نظر مهارت در خواندن درحد یک دانش آموز کلاس دوم یا سوم متوقف شده اند. باید توجه داشت که این افراد الزاماً افراد کم هوش یا کودنی نیستند بلکه چون یک عمر این نحو خواندن را تمرین کرده اند و کسی نیز بآنها کمکی نکرده است اکنون در چنگال این عادات خواندن گرفتار آمده اند. ما این نوع خواننده را «خواننده ناتوان» نام میگذاریم. خوشبختانه تعداد افراد این گروه نسبت به گروه متوسط که در زیر ذکر خواهیم کرد کم است ولی یقیناً در میان آنها دانشجویانی یافت میشوند که با اینکه افراد با هوشی هستند چون نمیتوانند کتاب یا اوراق امتحانی یا دستورالعمل ها را به سرعت بخوانند و بفهمند در تحصیلات خود ناکام میشوند. بسیاری از این دانشجویان در کلینیک ها یا آزمایشگاههای خواندن در دانشگاه - های آمریکا شناخته شده اند و ناتوانی آنها درمان شده است.

دسته دوم که میتوان آنها را «خواننده متوسط نامید و توده عظیم خوانندگان را در برمیگیرد در مرحله واژه خوانی متوقف شده اند.

این گروه کلمه به کلمه میخوانند و یا آنکه در هنگام خواندن صدائی از اندامهای گفتار خود خارج نمیکند تا تلفظ کلمه را با گوش درون یا ذهن خود نشنوند. مطلب را نمی فهمند. سرعت این افراد بین ۲۰۰ تا ۲۵۰ کلمه در دقیقه است و در صورتیکه مطلب نوشته ناآشنا و فنی نباشد ۷۰٪ آنچه را با این سرعت میخوانند درک میکنند و این تقریباً همان سرعت و بازدهی است که دانش آموزان در پایان کلاس ششم یا اول دبیرستان بآن میرسند. علت اینکه اکثر خوانندگان در

مرحله واژه خوانی متوقف میشوند اینست که آموزش رسمی و کلاسی، مهارت در خواندن را بیش از این دنبال نمیکند و از طرف دیگر چون خواننده واژه‌خوان به سرعتی دست یافته است که میتواند بهر جان‌کنندی هست گلیم خود را از آب بیرون بکشد، نه متوجه نقص خود میشود و نه برای برطرف کردن آن به تلاشی پی‌گیر دست می‌زنند. به عبارت دیگر این خواننده چون خود را همرنگ جماعت می‌بیند، موجبی برای تغییر وضع خود احساس نمیکند. این دسته انبوه از خوانندگان را «کم مهارت» نام می‌گذاریم.

گروه کوچک دیگری یافت میشوند که این مرحله را نیز پشت سرگذاشته‌اند و دیگر هنگام خواندن روی تک‌تک کلمات توقف نمی‌کنند بلکه کلمات را گروه‌گروه می‌خوانند و ادراک مطالب در آنها الزاماً وابسته به برانگیخته شدن تصویر صوتی کلمات در ذهن آنها نیست، یا به بیان ساده‌تر لازم نیست حتماً صدای کلمات را با گوش درون بشنوند تا مطلب را بفهمند. ما این گروه خوانندگان را «ماهر» نام می‌گذاریم. برخلاف خواننده ناتوان دسته اول و خواننده کم مهارت دسته دوم که هر نوع نوشته‌ای را با سرعت تقریباً یکنواخت می‌خوانند، خواننده ماهر بسته به نوع نوشته و منظوری که از خواندن دارد سرعت خود را پیوسته تغییر میدهد. در صورتی که مطلب، فنی و ناآشنا نباشد، سرعت خواننده ماهر بین ۶۰۰ تا ۸۰۰ و در موارد نادر تا ۱۰۰۰ کلمه در دقیقه است. خواننده ماهر مانند راننده ایست که بسته به وضع جاده و کنش‌های خود را لحظه به لحظه تغییر میدهد تا با صرف کمترین نیرو مسیر خود را به سلامت پیماید. خواننده کم مهارت مانند راننده ایست که بدون توجه به وضع جاده، بدون توجه به سربالایی و سرازیری، بدون توجه به پیچ و خم یا یکنواخت بودن جاده تمام مسیر را با یک سرعت طی میکند و خواننده ناتوان به راننده‌ای ناشی میماند که بی‌موقع توقف میکند، بی‌جهت دنده عوض میکند و با تلاش و تکاپوی بیهوده خویشتن را فرسوده مینماید. علاوه بر سرعت، خواننده ماهر با شیوه‌هایی آشنا است که بسیار به کارگرفتن آنها به قدرت و سرعت درک خود میافزاید. مثلاً او میدانند چطور اسکلت اصلی فکر نویسنده را در لابلای انبوه کلمات یک مقاله یا یک کتاب پیدا کند و عریان جلوه‌گر سازد. میدانند جملاتی را که جان کلام را دربردارد در کجا و چگونه پیدا کند. میدانند چطور یادداشت بردارد، کجا و چگونه در کتاب خط بکشد و علامت گذاری کند، چگونه خلاصه تهیه کند. میدانند چه کند که مطالب بیشتر در خاطره او بماند، چطور پس از خواندن و گذشت زمان مرور کند. میدانند چطور هر روز به

ذخیره واژگان خود بیفزاید. اگر فرصتی کوتاه و نوشته‌ای طولانی داشته باشد، میدانند وقت خود را چگونه تقسیم کند که از آن نوشته در آن زمان محدود برداشتی نسبتاً جامع داشته باشد. وقتی به دنبال مطلب یا نکته‌ای می‌گردد میداند چگونه بدون اینکه بخواند از لابلای جملات و پاراگرافها عبور کند و فوراً به موضوع یا نکته دلخواه خود دست یابد.

در اینجا توجه باین نکته لازم است که طبقه‌بندی خوانندگان به ناتوان کم‌مهارت و ماهر هر یک طبقه‌بندی قاطع و جزم و جفت نیست که درجات بینایی در آن امکان نداشته باشد. خوانندگانی یافت میشوند که میتوان آنها را بین ناتوان و کم مهارت یا بین کم مهارت و ماهر قرار داد. از طرف دیگر کسانی که در یک طبقه قرار می‌گیرند همه از لحاظ جنبه‌های مختلف مهارت خواندن در یک سطح نیستند.

این طبقه‌بندی فقط یک برش کلی در میان انبوه خوانندگان وارد میکند که بتوان به کمک آن مسائل هر دسته را مورد تجزیه و تحلیل قرار داد.

از مجموع آنچه تا اینجا گفته شد چنین برمیآید که از میان تفاوت‌های زیادی که بین خواننده ماهر و کم مهارت و ناتوان وجود دارد، از همه مهمتر اختلاف سرعت آنها در خواندن است. این اختلاف از کجا ناشی میشود و با چه عواملی بستگی دارد، و اگر بخواهیم به سرعت خود در خواندن بیافزاییم چه باید بکنیم، ما می‌کوشیم در بقیه این گفتار این مسأله را تشریح کنیم و به سؤالات فوق پاسخ بدهیم.

نخست باید در باره کار چشم در هنگام خواندن اطلاعاتی داشته باشیم. چشم ما به صورت خط مستقیم و پیوسته روی کلمات حرکت نمیکند بلکه حرکت آن در روی خطوط نوشته از لحظات متوالی مکث و جهش تشکیل شده است. لحظه‌ای توقف نمیکند، سپس با سرعت به چپ یا راست (بسته به نوع خط) جهش میکند و دوباره مکث میکند و این مکث و جهش‌های پی در پی ادامه مییابد تا خواننده به پایان یک سطر یا یک صفحه یا یک کتاب برسد. چشم فقط در موقعی که مکث میکند میتواند بیند و در زمانی که در حال جهش است قدرت بینائی ندارد. چشم در حدود ۹۰٪ زمانی را که صرف خواندن میکند در حالت مکث و ۱۰٪ آن را در حال جهش میگذراند. بنابراین اگر شما یک ساعت صرف خواندن کنید، لااقل ۶ دقیقه آن را چشم شما در حال جهش تلف میکند. تنظیم حرکات چشم بعهد شش عضله کوچک است که لاینقطع منقبض و منبسط

میشوند و مکث و جهش‌های چشم را در موقع خواندن امکان پذیر میکنند. دوربین‌های خاصی هست که از حرکات چشم در حال خواندن عکس‌برداری میکند و با مطالعه آنها کارشناسان میتوانند درجه تبحر خواننده را تعیین نمایند. شما اگر تاکنون متوجه حرکات چشم در حال خواندن نشده‌اید با این آزمایش ساده میتوانید مکث و جهش‌های آن را ببینید. یک صفحه نوشته بردارید و در وسط صفحه سوراخی به قطر یک مداد ایجاد کنید. صفحه نوشته را به دست یکی از نزدیکان خود بدهید و از او بخواهید با حالت عادی آن صفحه را بخواند و خود از پشت صفحه. از درون سوراخ حرکات چشم او را زیر نظر بگیرید. خواهید دید که چشمان او مانند عقربه ساعت پیوسته مکث و جهش میکند و اگر این آزمایش را در مورد چندین نفر با دقت انجام دهید، به اختلافاتی در نحوه حرکت چشم آنها در حین خواندن پی خواهید برد.

در اینجا شاید این سؤال پیش آید که اگر چشم ما در حال جهش نمیتواند بخواند، پس چرا ما خطوط نوشته را منقطع نمی‌بینیم. توضیح این امر در اینجا است که تأثیرات حسی و از جمله تأثیرات حس بینائی تا زمان کوتاهی پس از قطع شدن محرک در مغز ادامه مییابد و در صورتیکه فاصله زمانی بین قطع و وصل محرک از حد معینی بیشتر نباشد، ما آن محرک را پیوسته و غیر منقطع ادراک میکنیم. مثلاً اگر پروانه چهارپره‌ای با سرعت بچرخد، آن را یک صفحه مدور متحرک ادراک می‌کنیم. فیلم متحرک سینما بر اساس همین خاصیت مغز امکان‌پذیر شده است. هنگام نمایش فیلم در هر ثانیه ۲۴ تصویر روی پرده سینما میافتد و در فاصله بین عوض شدن تصویرها ۲۴ مرتبه صفحه سینما بکلی تاریک میشود، ولی چون زمان تاریکی بسیار کوتاه و تأثیر محرک بینائی از پیش در مغز باقی است، ما متوجه خلأی در این بین نمی‌شویم و تصویر را پیوسته ادراک مینمائیم.

از مطالعه حرکات چشم خوانندگان نتایج جالبی به دست آمده است. معلوم شده که چشم یک خواننده ماهر در خواندن یک سطر معمولی کتاب سه یا چهار بار مکث میکند. یک خواننده کم‌مهارت در خواندن همان سطر هفت یا هشت بار مکث میکند و یک خواننده ناتوان همان سطر را با یازده یا دوازده مکث پایان میرساند. اگر تعداد توقف یک خواننده ماهر را در خواندن یک سطر بطور متوسط چهار و تعداد توقف خواننده کم‌مهارت را هشت و تعداد توقف خواننده ناتوان را ۱۲ حساب کنیم، واضح میشود که یک خواننده کم‌مهارت در خواندن یک سطر دو برابر یک خواننده ماهر و یک خواننده ناتوان در خواندن همان سطر

سه برابر یک خواننده ماهر زمان صرف یا تلف میکند. همچنین معلوم شده که زمان توقف چشم در هر مکث در خوانندگان مختلف متفاوت است. در خواننده ماهر $\frac{1}{2}$ تا $\frac{1}{4}$ ثانیه در خواننده کم مهارت $\frac{1}{8}$ تا $\frac{1}{4}$ ثانیه و در خواننده ناتوان زمان توقف نزدیک به یک ثانیه است یعنی زمان توقف در خواننده کم مهارت تقریباً دو برابر و در خواننده ناتوان سه برابر خواننده ماهر است.

ظاهراً چنین نتیجه گرفته میشود که اختلاف سرعت خواندن مربوط به اختلاف ساختمان چشم و نحوه کار آن در افراد مختلف است. ولی این نتیجه گیری درست نیست. این اختلاف مربوط به نحوه ادراک بینائی و در نتیجه مربوط به فعالیت مغز است. ما با چشم خود نمی بینیم بلکه با مغز خود می بینیم چشمان ما وسیله انتقالی بیش نیستند که تحریکات بینائی را به مغز میرسانند تا مغز آنها را تعبیر و تفسیر کند و در مقابل آنها واکنش نماید. این تعبیر و واکنش ممکن است سریع یا کند، درست یا نادرست، آسان یا سخت باشد، ولی در هر حال عملی است که بوسیله مغز صورت میگیرد و چگونگی آن ارتباطی با ساختمان چشم یا تیزی و کندی قدرت بینائی خواننده ندارد، بلکه بستگی به عادات ذهنی خواننده دارد، عاداتی که برحسب آنها تحریکات بینائی تعبیر و تفسیر میشوند. چشمان ما بمنزله دوربین عکاسی است. دوربین عکاسی فقط نور تصویری را که در مقابل آن قرار گرفته از خود عبور میدهد ولی ظهور و چاپ عکس در جای دیگر صورت میگیرد. چشمان ما نیز در هنگام خواندن تصویر کلمات را بیدرنگ به مغز میفرستند ولی کندی تعبیر یا طول کشیدن ظهور تصویر ارتباطی به کار آنها ندارد.

گفتیم سرعت خواندن به عادات ذهنی ما بستگی دارد. اگر مغز ماعادت کرده باشد که کلمات نوشته را تک تک و آهسته آهسته بپذیرد و تعبیر کند، چشم ما نیز ناچار به تبعیت از قدرت جذب مغز آهسته حرکت میکند و همان مقداری بآن عرضه میکند که آمادگی پذیرش را دارد. برعکس اگر مغز ما عادت کرده باشد که با سرعت بیشتری این تحریکات بینائی را جذب کند، چشم مانیز پیروی از آن تندتر حرکت و کمتر درنگ مینماید. حرکات چشم ما در هنگام خواندن بطور خود کار بوسیله قدرت جذب مغز تنظیم میشود، همچنانکه ما میل بغذا و مقدار غذائی که میخوریم بستگی به گنجایش معده و درجه سیری و گرسنگی ما دارد. اگر چشم خود را مجبور کنیم تندتر از قدرت جذب مغز درزوی نوشته حرکت کند، فهم ما دچار اختلال میشود و در واقع تصویر خراب میشود و باید

دوباره عکسبرداری شود و در این وقت است که باید برگردیم و جمله را از نو بخوانیم. تأکید این نکته ضروری است که ممکن است ما ساعتها در روز کتاب یا نوشته بخوانیم ولی از حرکات چشم خود آگاه نباشیم و نباید هم باشیم. هرچه آگاهی ما به حرکات چشمان بیشتر شود، خواندن وفهم ما بیشتر دچار اختلال میشود. کندی خواندن مربوط به عادات ذهن است و باید با تمرینهای خاص عادات دیگری جانشین آنها گردد با فشار آوردن به چشم در هنگام خواندن گره‌ای از مشکل باز نخواهد کرد.

این عادت یا عادات بد چیست و چگونه ایجاد شده است؟ برای اینکه بتوانیم باین سؤال پاسخ روشنی بدهیم باید مطلب دیگری را درباره ساختمان چشم بدانیم. پرده حساس چشم که سلولهای بینائی در آن قرار گرفته‌اند شبکیه نام دارد. در روی شبکیه نقطه‌ایست بنام لکه زرد که درست در عقب چشم و در مقابل مرکز عدسی چشم قرار گرفته است. تعداد سلولهای بینائی در این نقطه نسبت به قسمت‌های دیگر شبکیه بسیار زیادتر و به همین دلیل تصویرهایی که از لکه زرد به مغز میرسد، صریحتر، روشنتر، و دقیق‌تر است. وقتی سعی میکنیم سوزنی را نخ کنیم یا چیزی را از نزدیک معاینه نمائیم، ناخودآگاه آن را طوری در مقابل چشم قرار میدهیم که تصویر آن در روی لکه زرد بیفتد تا مغز بتواند دقیقاً ادراک و تصمیم‌گیری کند. اما غیر از لکه زرد، قسمت‌های دیگری از شبکیه نیز قدرت بینائی دارند متنها چون تراکم سلولهای بینائی در آنها زیاد نیست، تصویرهایی که از اشیاء روی آنها بیفتد به صراحت و دقت و روشنی تصویرهای لکه زرد نیست. تصویرهایی را که مربوط به لکه زرد باشند، تصویرهای مرکزی و تصویرهایی را که مربوط به پیرامون آن باشند، تصویرهای محیطی میگوئیم. از اشیائی که درست در مقابل چشم قرار گیرند و لکه زرد را در روی شبکیه متأثر کنند تصویرهای مرکزی به مغز فرستاده میشود. ولی حوزه بینائی محیطی ما بسیار وسیع‌تر از حوزه بینائی مرکزی است. برای اینکه وسعت این حوزه را دریابیم میتوانیم این آزمایش ساده را انجام دهیم. به نقطه ثابتی روی دیوار مقابل خیره شوید و دودست خود را به طور افقی از دو طرف بگسترانید و انگشتان خود را به حرکت آورید و در همین حال دودست را کم‌کم به جلو بیاورید تا زمانی که حرکت انگشتان خود را ببینید. نقطه‌ای که بان خیره شده‌اید حوزه بینائی مرکزی و بقیه آنچه در اطراف آن می‌بینید حوزه بینائی محیطی شما را تشکیل میدهد. خواهیم دید که حوزه بینائی محیطی ما حوزه‌ای بسیار وسیع است.

اما این نکته چه ارتباطی با خواندن دارد؟ پاسخ این سؤال این است که سلول‌های مغز یک خواننده کم مهارت عادت کرده‌است که فقط در مقابل تصویرهای روشن و صریح که از لکه زرد یا حوزه مرکزی بآن میرسد واکنش نشان دهد و در مقابل تصویرهای محیطی بی‌اعتنا باشد درحالی‌که سلول‌های مغز یک خواننده ماهر عادت کرده که نه تنها در مقابل تصویرهای مرکزی حساس باشد بلکه در مقابل تصویرهایی که از اطراف لکه زرد به مغز میرسد نیز واکنش نشان دهد در فاصله‌ای که کتاب یا صفحه نوشته را از چشم قرار می‌دهیم معمولاً تصویر یک کلمه و حداکثر دو کلمه کوچک میتواند مستقیماً روی لکه زرد قرار گیرد و بهمین دلیل کسانی که عادت کرده باشند فقط در مقابل تصویرهای مرکزی واکنش نمایند ناچارند کلمه کلمه بخوانند و برعکس کسانی که عادت کرده باشند نسبت به تصویرهای محیطی نیز حساس باشند میتوانند با یک نگاه یا یک مکث، چند کلمه را باهم بخوانند و این بزرگترین اختلاف بین خواننده ماهر و خواننده کم مهارت است و تفاوت سرعت خواندن آنها نیز در درجه اول از همین عادت ذهنی ناشی میشود. تذکر این نکته شاید مجدداً ضرورت داشته باشد که ساختمان چشم و مغز خواننده کم مهارت نسبت به چشم و مغز خواننده ماهر عیبی ندارد، بلکه اختلاف آنها مربوط به عادت است و راه درمان آنها فقط با جانشین کردن یک دسته عادات ذهنی تازه به جای عادات قدیم میسر است. ولی این کار مثل هر عادت دیگر احتیاج به تمرین و پی‌گیری و صبر و حوصله دارد.

یکی دیگر از تفاوت‌هایی که بین خواننده ماهر و کم مهارت وجود دارد، مربوط به توانائی و سرعت آنها در بازشناختن کلماتی است که از نظر شکل نوشته یکدیگر شباهت دارند و احتمال اشتباه شدن آنها زیاد است. در هر خطی بسته به خصوصیات آن، این نوع کلمات یافت میشوند. مثلاً در خط انگلیسی صورت نوشته Form و From یا Far و For خیلی بهم شبیه هستند. در خط فارسی که اختلاف صورت نوشته کلمات به میزان وسیعی بوسیله نقطه‌ها مشخص میشود، این اشکال به صورت حادثری مطرح میشود. مثلاً صورت نوشته کلماتی چون «طاهری و ظاهری» یا «حرف و خرف» یا «نور و تور» به علت داشتن یا نداشتن یک نقطه یا اضافه داشتن یک نقطه ازهم متمایز میشوند. وقتی یکی از دو کلمه شبیه بهم از کلمات مصطلح و دیگری از کلمات نادر باشد احتمال اشتباه شدن آنها خیلی بیشتر است زیرا تمایل ذهن بر اینست که فوراً تصویر کلمه نادر را به عنوان تصویر

کلمه مصطلح تعبیر نماید. همچنین وقتی امکان به کار رفتن دو کلمه شبیه بهم، دریافت‌های زبانی وجود داشته باشد، کار بازشناسی آنها از یکدیگر مشکل میشود. ذهن خواننده ماهر از روی عاداتی که به نحوه ادراک بینائی او بستگی دارد، این کلمات را سریعتر و دقیق‌تر از هم باز می‌شناسد درحالیکه خواننده کم مهارت بنابر عادات ادراکی متفاوت خود نسبت به تمایز آنها حساسیت زیادی ندارد و ذهن او در موقع خواندن کلاً آنها را باهم مخلوط میکند و یا برای تمیز دادن آنها ازهم به مکشی طولانی‌تر احتیاج دارد. با تمرین‌های خاصی میتوان حساسیت ذهن را برای بازشناختن اینگونه کلمات از یکدیگر زیاد نمود و در نتیجه بر سرعت خواندن افزود.

قبلاً گفته شد که زمان توقف چشم در هر بار که مکث میکند در خوانندگان مختلف متفاوت است و از یک ثانیه در خواننده ناتوان تا $\frac{1}{10}$ ثانیه در خواننده ماهر فرق میکند. مطالعات آزمایشگاهی نشان داده که این اختلاف نیز مربوط به ادراک بینائی است و به عادات ذهنی خواننده بستگی دارد و با تمرین‌های مناسب میتوان زمان آن را کوتاه‌تر کرد.

بجای آنکه درباره ادراک بینائی در بالا مطرح شد میتوان چنین خلاصه کرد ذهن خواننده کم مهارت به تنبلی عادت کرده و در نتیجه نمیتواند سریع واکنش کند درحالیکه ذهن خواننده ماهر نسبت به تصویر کلمات حساسیت بیشتری دارد و سریعتر واکنش مینماید و این علت عمده اختلاف سرعتی است که در خواندن میان این افراد وجود دارد. ولی عادات ذهنی خواننده کم مهارت بطور زنجیری عوارض دیگری ایجاد میکند که به نوبه خود از سرعت و بازده خواندن او میکاهند. ما در زیر به بعضی از این عوارض اشاره می‌کنیم.

از آنجائی که خواننده کم مهارت واژه به واژه میخواند تعداد مکث‌های چشم او در هنگام خواندن بیشتر و لااقل دو برابر یک خواننده ماهر است، یعنی اگر خواننده کم مهارت در خواندن یک سطر متوسط ۸ بار و یک خواننده ماهر ۴ بار مکث کند، خواننده کم مهارت در خواندن یک صفحه ۲۰ سطری ۱۶۰ بار و خواننده ماهر ۸۰ بار مکث میکند. بدین ترتیب خواننده ماهر نه تنها از این راه که در هر مکث چندین کلمه میخواند در وقت صرفه‌جویی میکند، بلکه چون تعداد جهش‌های چشم خود را کمتر میکند، مقدار زمانی را که چشم او در حال پرش میگذراند و چیزی نمی‌خواند و به نصف تقلیل میدهد و از این راه نیز در صرف وقت صرفه‌جویی مینماید. ولی صرفه‌جویی در وقت تنها بهره خواننده ماهر نیست :

چشم او باندازه نصف خواننده کم مهارت کار میکند. در نتیجه دیرتر و کمتر خسته میشود. اگر ما هزار مهره در ظرفی داشته باشیم و بخواهیم آنها را به ظرف دیگر منتقل کنیم، اگر هر باریک مهره با دست خود برداریم و در ظرف دوم بگذرایم، نه تنها این کار روحاً ما را خسته خواهد کرد بلکه باعث اتلاف نیروی جسمانی و خستگی مفرط عضلات ما خواهد شد، در حالیکه اگر مهره‌ها را مشت مشت منتقل کنیم نه تنها زودتر کار را پایان میرسانیم، بلکه مقدار خستگی ما نیز به میزان قابل ملاحظه‌ای تقلیل خواهد یافت. این مثال در مورد خواندن نیز مصداق دارد. خواننده‌ای که واژه به واژه میخواند نه تنها به زودی شوق خواندن را از دست میدهد و روحاً خسته میشود، بلکه چون عضلات چشم او دو چندان فعالیت میکنند زودتر دچار خستگی چشم میشود و از خواندن دست میکشد.

یکی دیگر از گرفتاریهای خواننده کم مهارت اینست که به کرات مجبور میشود به عقب برگردد و جمله یا عبارت را از نو بخواند چرا به عقب برمیگردد؟ - زیرا مطلب را درست درک نمیکند، چرا مطلب را درست درک نمیکند؟ زیرا واژه به واژه میخواند. توضیح اینکه در بافت طبیعی زبان، کلمات معمولاً به تنهایی واحد معنا نیستند بلکه گروههای چند کلمه‌ای بر رویهم یک واحد معنایی را تشکیل میدهند. خواننده ماهر که در هر مکث چند کلمه را با هم جذب میکند نه تنها در وقت صرفه‌جویی میکند بلکه معنای نوشته را نیز که در لفافه‌های چند کلمه‌ای پیچیده شده سریعتر و آسانتر درک میکند. از طرف دیگر خواننده کم مهارت که واژه به واژه میخواند نه تنها در صرف وقت زیان میکند بلکه چون گروههای معنادار کلمات را از هم می‌گسلد و بریده بریده جذب میکند، مفهوم نوشته را نیز با اشکال و کندی متوجه میشود و بهمین علت مکرر رشته مطلب را از دست میدهد و فهم او دچار اختلال میشود و در اینجا است که ناچار میشود به عقب برگردد و جمله یا عبارت را از نو بخواند و این به عقب برگشتن‌های مکرر نیز مزید بر علت میشود و خواندن او را باز هم کندتر میکند.

یکی دیگر از مشکلاتی که خواننده کم مهارت از آن زنج میرد ناتوانی او در تمرکز حواس در حین خواندن است که آنهم اگر علت حاد و فوق‌العاده‌ای نداشته باشد از عادت واژه خوانی او سرچشمه میگیرد. سرعت یک خواننده کم مهارت معمولاً بین ۲۰۰ تا ۲۵۰ کلمه در دقیقه است نمیتواند تمام نیروهای فعال ذهن را به خواندن مشغول کند. در این حالت ذهن فرصت پیدا میکند که

علاوه بر خواندن، در زمینه های دیگر نیز فعالیت کند و به مسائل دیگر نیز بپردازد و این همان چیزی است که بآن حواس پرتی گفته میشود. حواس پرتی بنوع خود باعث میشود که فهم مطلب دچار اختلال شود و خواننده برای درک درست مطلب به عقب برگردد و نوشته را از نو بخواند.

بطوریکه قبلاً گفته شد آگاهی از اینکه چشم خواننده کم مهارت یا ناتوان چگونه مکث و جهش میکند یا چرا هنگام خواندن دچار پریشانی حواس میشود و اطلاعات دیگری از این قبیل بهیچوجه منجر باین نخواهد شد که اینگونه خوانندگان بتوانند به سرعت خواندن خود بیفزایند و ناراحتی های ناشی از کند خوانی را مرتفع نمایند زیرا فعالیت خواندن نتیجه یک سلسله عادت است و عادت نیز بنابه تعریف چیزی است که در نتیجه تمرین های زیاد در شخص ریشه می دواند و پایدار میشود. اگر بخواهیم عادت بدی را از بین ببریم باید بکوشیم عادت خوبی را از راه تمرین های پی گیر و حساب شده جانشین آن گردانیم و این نکته درباره عادت خواندن نیز مصداق دارد. تبدیل یک خواننده کم مهارت به یک خواننده ماهر فقط با انجام دادن تمرین های مناسب که بوسیله اهل فن تهیه و رهبری شده باشد امکان پذیر میگردد و این کاری است که در آزمایشگاه های خواندن در کشورهای که در این راه پیشقدم هستند انجام میگردد. از آنجائی که مجال بحث در باره چگونگی تهیه و اجرای این تمرینها در این گفتار نیست درباره آن چیزی نخواهم گفت و فقط به ذکر این نکته امیدوار کننده اکتفا خواهم کرد مطالعات آزمایشگاهی نشان داده که پس از ۸ هفته تمرین یک خواننده متوسط با استعداد و هوش معمولی میتواند بین ۲۰ تا ۵۰ درصد بر سرعت خواندن خود بیفزاید و نه تنها از میزان فهم مطلب در او کاسته نشود بلکه بر آن نیز افزوده شود. این ارقام بسیار محافظه کارانه است. خوانندگان زیادی یافت میشوند که پس از طی این دوره هاصدد درصد یا بیشتر بر سرعت خواندن خود میافزایند. فکر کنید اگر ما بتوانیم فقط ۱٪ به سرعت خود اضافه کنیم و در عین حال میزان فهم مطلب را نیز در خود افزایش دهیم و این رقم را در تعداد دقایقی که در طول عمر خود بخواندن اشتغال داریم ضرب کنیم چه تحول عظیمی در زندگی ما رخ خواهد داد.

پیشنهاد نگارنده اینست که ما باید هرچه زودتر به تأسیس آزمایشگاه های خواندن در دانشگاهها و مؤسسات آموزش عالی خود اقدام کنیم و ضمن اقتباس تکنیک ها و روش و استفاده از ابزارها و دستگاههایی که قبلاً در این گونه آزمایشگاهها در کشورهای دیگر بکار برده میشود، مستقلاً روی خوانندگان

فارسی زبان مطالعه کنیم و آن روشها و تمرین ها را با وضع آنها سازگار نمائیم این خدمتی است ارزنده که میتواند از اتلاف سرمایه ای بیکران که همان وقت و نیروی هزارها و شاید میلیونها خواننده فارسی زبان است جلوگیری کند. در نوشتن این گفتار از کتابهای زیر استفاده شده است.

- 1 - Horace Judson, the techniques of Reading, Harcourt, 1963.
- 2 - Norman Lewis, How to Read Beher and faster (andfast), thomas Y. Crowell Company, 1970.
- 3 - Paul D. Leedy Improve your Reading, Mc Graw-Hill, 1956.
- 4 - Colin Mares, Efficient Reading, English universities Press, 1964

زبان فارسی دری بعد از اسلام تاکنون در طی هزارسال خود را به کمال رسانده و از شیرین ترین و غنی ترین زبانهای زنده شده است، در این مدت سخنوران و ادیبان و نویسندگان و شاعران هزاران شاخ و برگ به آن داده و برای معانی و مفاهیم گوناگونش صدها واژه و ترکیب ساخته و در زبان رایج کرده اند، و از همان قرن سوم هجری قمری که شعر فارسی گفته شده و در پایان آن قرن و اول قرن چهارم بوسیله رودکی استاد شاعران به کمال رسیده است، نثر فارسی نیز راه کمال و وسعت پیموده و قدیمترین کتاب نثر فارسی در محرم سال ۳۴۶ هجری قمری نگارش یافته که مقدمه شاهنامه ابومنصوری است و شش سال پس از آن ترجمه تاریخ طبری یعنی تاریخ بلعمی نگارش یافته و در همین زبان ترجمه تفسیر طبری نیز انجام گرفته است.

دانشمندان و بزرگان ادب و علم در ایران، در همان قرون دوم و سوم و چهارم هجری که زبان عربی در سراسر ممالک اسلامی زبان رسمی بود و همه علما و ادبا به زبان تازی - تألیف و تصنیف می کردند در اندیشه آن بودند که کتابهای خود را به زبان فارسی بنویسند تا نفع آن همگان را شامل شود، مخصوصاً در علوم و فنون اینکار بیشتر طرفدار داشت، ضمناً چون زبان عربی زبان دینی بود و بیشتر از جهت اداء فرایض دینی و خواندن قرآن کریم آنرا می آموختند درک مطالب دیگر در آن زبان برای همه افراد آسان نبود پس مایل بودند به زبان فارسی بخوانند، توجه و اقبال امیران و شاهان به زبان فارسی و تشویق دانشمندان به ترجمه مکتب عربی و تألیف کتب به زبان فارسی نیز از همین جهت بود.

چنانکه ابوصالح منصور بن نوح به ترجمه تفسیر طبری فرمان داد و در آغاز این ترجمه نوشته شده است.

«و این کتاب تفسیر بزرگ است از روایت محمد بن جریر الطبری رحمه الله علیه ترجمه کرده به زبان پارسی دری راه راست، و این کتاب را بیاوردند از بغداد چهل مصحف بود، این کتاب نبشته به زبان تازی و اسنادهای دراز بود و بیاوردند سوی امیر سید مظفر ابوصالح منصور بن نوح بن نصر بن احمد بن اسمعیل رحمه الله - علیهم اجمعین، پس دشخوار آمد بروی خواندن این عبارت کردن آن به زبان تازی و چنان خواست که مرین را ترجمه کند به زبان پارسی»

و علاءالدوله کاکویه به ابوعلی سینا فرمان داده است که کتاب دانشنامه علایی و رساله نبض را به فارسی تصنیف کند و او اینکار را کرده است، چنانکه

شهمردابن ابی‌الخیر در نزهت‌نامه نوشته: «و شنیدم که خداوند ماضی علاء‌الدوله قدس‌الله زوجه خواجه رئیس بوعلی سینا را گفت: اگر علوم اوایل به عبارت پارسی بودی من توانستی دانستن» و ابوعلی سینا در مقدمه دانشنامه نوشته: «فرمان بزرگ از خداوند ما ... علاء‌الدوله ... آمد به من بنده و خادم درگاه وی ... که باید مرخادمان این مجلس بزرگ را کتابی تصنیف کنم به پارسی دری» و ابوعلی سینا و ابوریحان بیرونی از نخستین دانشمندان بزرگ ایران هستند که کتابهای علمی را به زبان فارسی نوشته و برای اصطلاحات علمی وفنی لغت وضع کرده و به کار برده‌اند.

ابوعلی سینا در دانشنامه علایی واژه‌ها و ترکیبات فارسی فراوان به کار برده که از آن جمله است: «چگونگی به معنی کیفیت»، «سه‌سو» به معنی مثلث، «شمار به جای عدد»، «جنابانی، به جای حرکت و صدها لغت دیگر. و نیز در قسمت الهیات دانشنامه «علم برین» یا «علم پیشین» و «علم میانگین» و «علم زیرین» در تقسیمات علم نظری به کار برده است. در رگ شناسی یا «دانش رگ» کلمات «نبض دراز» و «نبض کوتاه» و غیره بکار برده است.

ابوریحان بیرونی دانشمند عالیقدر ایرانی نیز التفهیم لاوایل صناعت‌التنجیم را برای ریحانه دختر مأمون خوارزمشاه به زبان فارسی تصنیف کرده و صدها واژه و ترکیب فارسی در آن به کار برده است چنانکه در تعریف متوازی‌الاضلاع می‌نویسد: «آن سطح چهار پهلوست که هر دو ضلعش که برابر یکدیگر باشند متوازی باشد» و در باره شمار (عدد) می‌نویسد: «شمار چیست؟ به کاربردن عدد و خاصیت‌های او اندر بیرون آوردن چیزها اما به جمله کردن و اما به پراکندن یعنی به فزودن یا به کاستن» و در باره ضرب نوشته: «عدد را چند بار عدد دیگر کردن است»

در همین قرن کسانی مانند محمدبن ایوب طبری رساله شش فصل و استخراج را در ریاضی و نجوم به فارسی نوشته‌اند.

در قرن پنجم کسانی مانند ناصر خسرو و امام محمد غزالی اصطلاحات فارسی در کتابهای خود به کار برده‌اند و در قرن ششم بابا افضل کاشانی در آثار خود لغات بسیار فارسی آورده است که عده‌ای از آنها در آثار فارسی ابن سینا هست و پاره‌ای مختص آثار بابا افضل است مانند: «آمیختگی» به جای مزج و خلط و «اندیشه‌گر» به جای متفکر و «گنجایی» به جای ظرفیت و نظایر آن.

اما کار تألیف و تصنیف کتب علمی وفنی به زبان فارسی در قرن هفتم

هجری قمری به وسیله دانشمند وفیلسوف بزرگ خواجه نصیر به کمال رسید و خدمت بزرگ در اینراه انجام پذیرفت و کتابهایی مانند اساس الاقتباس در منطق و اخلاق ناصری و رساله المفید در هیئت و معیار الاشعار در عروضی فارسی و رسالات فارسی دیگر تزیین و تألیف کرده که در آنها غالباً از لغات و ترکیبات عربی متداول زمان خود استفاده کرده تا آنکه مانند ابوعلی سینا و ابوریحان بیرونی لغت تازه‌ای وضع کرده است و این کار نسبت به قسمت اول کمتر انجام شده است.

در همین قرن هفتم قطب الدین شیرازی نیز از مصنفان بزرگ کتاب علمی به فارسی و کتاب درة التاج او معروف است که در آغاز آن نوشته: «... اشارتی بدین هواخواه بس اشتباه رسید، که کتابی در حکمت مشتمل بر منطق و طبیعی و الهی و ریاضی بسازد و چنین تعبیر آن ابکار معانی را به الفاظ پارسی طرازد تا عواید قواید آن خاص و عام را شامل بود...»

در قرن هشتم هجری قمری محمد بن محمود آملی، کتاب نفایس الفنون را به فارسی تألیف کرد که دائرة المعارف فارسی است و در آن همه علوم و فنون زمان خود را جمع کرده و اصطلاحات هریک را بیان داشته و در باره هر کدام توضیح صحیح و کافی داده است و مقاله سیم از قسم دوم این کتاب در اصول ریاضی است و در فن اول که معرف - هندسه است می نویسد: «دائرة شکلی است مسطح که یک خط بد و محیط شود و در اندرون او نقطه‌ای باشد که جمیع خطوط مستقیم را که از آن نقطه بدان خط کشند متساوی باشند...» و همینطور است سایر علوم و فنون که در این کتاب آمده و تعریف و بیان شده است در هر حال کوشش دانشمندان و بزرگان علم و ادب ایران از دیر زمان بر این مبذول شده که برای علوم و فنون کتابهای فارسی بنویسند و تألیف کنند و با از لغات متداول زمان استفاده کنند یا برای لغات و اصطلاحات واژه‌هایی بسازند که بر طبق قاعده زبان فارسی و طبیعت زبان و خاصیت ترکیب پذیری زبان فارسی باشد.

این کوشش و فعالیت که از جهتی بنا بر توجه به اساس ملیت ایرانی و علاقه زبان فارسی بوده و از جهت دیگر برای بسط دانش و آسان ساختن آن بوده است، همواره در تمام قرون ادامه یافته و در قرن سیزدهم هجری قمری که ارتباط با تمدن جدید اروپا پیدا شده و کتابهایی در زمینه‌های مختلف علوم و فنون تألیف شده است زبان فارسی بیشتر به کار آموزش علوم و فنون درآمده و مترجمان کتب علمی از زبان فارسی در اینراه بهره‌ها گرفته و غالباً با وقوف به زبان فارسی اصطلاحات و ترکیبات مناسب ساخته و به کار برده‌اند. نوشته‌اند که نخستین اثر علمی ترجمه

شده رساله‌ای در فن آبله کوبی از محمد بن عبدالصبور خویی است که در ۱۲۴۵ هجری قمری در تبریز به چاپ رسیده است.

در سال ۱۲۶۸ هجری قمری که دارالفنون تأسیس شد رشته‌های مختلف علوم و فنون مانند مهندسی، پزشکی و جراحی، داروسازی، ریاضی و علوم طبیعی و جغرافیا و معدن‌شناسی در آن تدریس شده و برای تدریس این مواد کتب و رسالاتی تألیف یا ترجمه و چاپ شد. که از آن جمله کتابهای حکمت طبیعی، مکانیک، حساب از میرزا زکی مازندرانی و تشریح دکتر علی رئیس الاطباء و اصول شیمی میرزا کاظم محلاتی و نیز حساب و هندسه و جبر و جغرافیا و تاریخ طبیعی میرزا عبدالغفارخان - نجم الدوله بود که این کتابهای اخیر بعداً در مدارس نیز تدریس شد، عبدالرحیم طالبوف نیز از کسانی است که در آموزش علوم و فنون به زبان فارسی خدمت کرده است.

تألیف و ترجمه کتب و آموزش علوم و فنون به زبان فارسی با توسعه مدارس و رونق تحصیل علم در ایران و باز شدن مدارس عالی و دانشگاهها روز بروز رویه کمال رفت و احتیاج به داشتن کتب علمی به زبان فارسی بیشتر شد دانشمندان ایرانی در تألیف و ترجمه کتب به زبان فارسی کوشا تر و پیشرفته تر شده و اینکار را فریضه‌ای دانستند و کسانی مانند محمد علی فروغی در کتاب سیر حکمت در اروپا و سایر تألیفات خود زبان فارسی علمی و فنی به کار بردند و لغات و واژه‌های تازه درست کردند چنانکه فروغی در پایان جلد دوم و سوم سیر - حکمت فهرست اصطلاحات علمی و حکمتی را که از زبان فرانسوی گرفته بود با معادل فارسی یا عربی که یافته یا ساخته است آورده. مانند: شناخت، معرفت، علم، شناسائی معلوم، در برابر *Connaissance* «و هستی و وجود در برابر *etre* و نیز در برابر *Existence* «و بر نهاد، در برابر *these* «و با هم نهاد، در برابر *Synthese* «و کارمایه در برابر انرژی» و نظیر آن. مرحوم غلامحسین رهنما در تألیف هندسه مسطحه و دیگر دانشمندان نیز زبان فارسی علمی روان و فصیح و درست و قابل درک و فهم به کار برده‌اند.

اکنون که رشته‌های گوناگون دانشگاه و مدارس عالی و توسعه بیشتری یافته و هر یک از علوم و فنون در یک یا چند دانشکده تدریس می‌شود احتیاج به زبان فارسی برای آموزش بیشتر است و در این مورد دو نکته باید قابل توجه باشد اول آنکه در قدیم نگارش کتب و رسالات علمی به زبان فارسی این احتیاج را آسانتر رفع می‌کرد و هر کس با مطالعه در می‌یافت و مشکلات را از استاد می‌پرسید،

اما امروز زبان فارسی برای تدریس نیز لازم است مورد توجه قرار گیرد و معلمان و استادان باید بیاموزند که علوم و فنون را با چه زبان بهتر تدریس کنند که دانشجویان به آسانی دریابند و از به کار بردن کلمات فرانسوی یا انگلیسی باید خودداری کنند زیرا کمتر کسانی این اصطلاحات را می‌دانند و به هر دو زبان آشنا هستند، نکته دیگر اینکه در تألیف و ترجمه کتب علمی و فنی زبان فارسی از جهت قواعد و اصول و طبیعت آن باید در نظر باشد و مؤلف یا مترجم تنها به این نیندیشد که مطلب علمی را بیان دارد بلکه به این اندیشه باشد که مطلب علمی را برای فارسی زبانها، قابل فهم و درک سازد، و در کتابهای علمی باید از اصطلاحات و ترکیبات فارسی و آنچه در زبان فارسی رایج است استفاده کنند و هم‌چنین از اصطلاحات علوم و فنون که در قدیم معمول بوده یا صاحبان صنایع و حرفه‌های گوناگون به کار برده‌اند یا به کار می‌برند و اکنون آن فن یا ابزار آن متروک شده در زبان فارسی امروز استفاده شود و این کاری است که خود صنعتگران و اهل حرفه و پیشه می‌کنند.

باید دانست که زبان علوم و فنون به طور کلی زبان ساده است و این زبان را دانستن و یکنار بردن کاری دشوار است و با آموزش و تعلیم می‌توان فراگرفت، موضوع علم یا فن ممکن است بسیار دشوار و پیچیده و قابل شرح و بسط باشد، اما هنر نویسنده و مؤلف یا آموزنده آن در این است که موضوع مشکل و پیچیده را آسان سازد و هر اندازه ممکن است زبان را سهل و ساده و قابل فهم به کار برد و این کاری است که دانشمندان و اهل فضل در قدیم بخوبی از عهده آن برمی‌آمدند و کتب علمی قدیم از جهت زبان فارسی از متون ارزنده به شمار می‌رود و اگر موضوعات آن علوم و فنون منسوخ شده و از اعتبار افتاده باشد، آن کتابها از جهت متن ادبی فارسی غالباً دارای ارزش و اعتبارند و مابقی چند کتاب از آن گونه اشاره کردیم و همان سادگی زبان و قابل فهم بودن که در کتابهای فارسی ابوعلی سینا و ابوریحان بیرونی و ناصر خسرو و غزالی و دیگران بوده آن آثار را جاویدان ساخته و اکنون نیز می‌تواند سرمشق کتب علمی فارسی قرار گیرد، چنانکه در قرن سیزدهم و دوران معاصر نیز بسیاری از علما و دانشمندان در تألیف کتب علمی سادگی و روانی زبان فارسی را در نظر داشته از اطناب و درازنویسی و پیچیده سخن گفتن و آمیختن کلمات فارسی با اصطلاحات بیگانه نامأثوس پرهیز کرده‌اند و این جماعت فراوانند و همه می‌توانند سرمشق قرار گیرند.

عبدالرحیم طالبوف (متوفی ۱۳۲۸ ه.ق) کتاب سفینه طالبی یا کتاب احمد

را به همین منظور نگاشته و کوشش کرده است که علوم و فنون جدید زبان خود را با بیانی بسیار ساده و آسان و خالی از تعقید و تکلف شرح کند و به احمد فرزندش بفهماند و هر کتاب علمی فارسی باید این خصوصیت را داشته باشد.

در هر حال به کار بردن زبان فارسی برای آموزش علوم و فنون چنانکه اشاره شد دو عامل اصلی و مهم دارد که یکی کتاب است و دیگری معلم و آموزنده و هر کدام باید این اوصاف را داشته باشند.

اول. کتاب علمی همانطور که گفتیم و نمونه‌هایی ذکر کردیم باید زبانی ساده داشته باشد، کلمات و اصطلاحات کاملاً مفهوم و روشن باشد، اگر ترجمه است باید رنگ زبان فارسی بگیرد و جملات و واژه‌ها فارسی باشد. هر جا احتیاج به شرح و تفصیل دارد، مؤلف با مترجم دریغ نورزد و شرح کامل دهد اگر در موردی نیاز پیدا شد که یک اصطلاح یا ترکیب خارجی در کتاب بیاید فوراً طرز تلفظ آن و ریشه اصلی‌اش داده شود و ترجمه و معادل آن بیاید مؤلف یا مترجم یک کتاب علمی همانطور که موظف است فارسی درست بنویسد و کلمات متداول و معمولی به کاربرد و یا از لغاتی که مراجع رسمی علمی ساخته‌اند استفاده کند، موظف است که از ساختن و جعل لغت نامناسب و خارج از قاعده زبان فارسی سخت پرهیزد و آنچه را اهل زبان با همکاری دانشمندان و اهل فن ساخته باشند بپذیرد.

چون طی پنجاه شصت سال اخیر کتب علمی و فنی زیاد تألیف و ترجمه شده و اصطلاحات در رشته‌های گوناگون علوم و فنون در زبان فارسی راه یافته است و زبان فارسی از این راه غنی شده است و فرهنگ اصطلاحات علمی نیز فراهم آمده، مؤلفان و مترجمان و کسانی که برای رشته‌های گوناگون دانشگاهها و مدارس عالی کتاب می‌نویسند باید حتماً به اینگونه فرهنگها مراجعه کنند و معادل لغات و ترکیبات خارجی را از آنها بیرون آورند و به کار برند، و این کتابها که برای دبیرستان یا دانشگاه تألیف یا ترجمه می‌شود گذشته از صحت مطالب علمی و دقت در آنها که در شأن تخصص مؤلف یا مترجم است باید از جهت فارسی درست و فصیح و بی غلط و روان و خالی از تکلف باشد.

برای مثال از اینگونه نثرهای ادیبانه و فصیح در کتاب علمی مانند نثر پیشینیان نمونه‌های فراوان داریم و این قسمت از کتاب «راز آفرینش» ترجمه و نگارش آقای پرفسور رضا بهترین نمودار است: «دانش فیزیک بدون اینکه بر مشاهدات نجومی تکیه کند نیز بهمین نتیجه رسیده که کوره‌های سوزان آسمان رفته رفته سرد و خاموش شوند.»

قانون دوم علم ترمودینامیک (قسمتی از فیزیک که از حرارت و نیرو بحث می‌کند) پیش‌بینی می‌کند که جهان روزی به مرگ حرارتی خواهد افتاد یعنی روزی خواهد رسید که کلیه انرژی (کارمایه) جهان در سرتاسر کیهان یکسان پخش شده و تمام مواد یک درجه حرارت قرار گیرند و این درجه حرارت آن قدر کم و پست است که در آن هیچگونه حیاتی صورت‌پذیر نیست» و نیز «رادیوم یا گوهر شبح‌راغ جسمی است که مدام نور و گرما از آن تراوش می‌کند...»

عامل دوم در آموزش علوم و فنون بازبان فارسی، معلم و استاد است که باید فارسی خوب حرف بزند، در کلامش تعقید نباشد، از کلمات و اصطلاحات به اصطلاح فرنگی کم استفاده کند و اگر نیازمند باشد که جایی از این اصطلاحات به کاربرد فوراً آنها را ترجمه کند و معادل فارسی بدهد. برای سخن گفتن نیز به کتب لغت و اصطلاحات علمی مراجعه نماید. در رشته‌های گوناگون دانشگاهی بیان و تعبیر و آموزش معلم و استاد تأثیر فراوان دارد و اگر معلم و استاد از زبان فارسی بخوبی استفاده کنند و در بیان و تدریس علوم و فنون به زبان فارسی به اصطلاح عامه «من و من» نشان ندهند و به دنبال لغت فارسی نگردند و عاجزانه نگویند: «برای این لغت و اصطلاح فارسی نداریم» بدون شک دانشجویان زبان فارسی را یاد می‌گیرند و به معلمان خود تشبیه می‌کنند و از زبان فارسی به عنوان یک ابزار عملی مفید و مؤثر استفاده خواهند کرد و همین کار رفته رفته زبان را غنی‌تر و بارورتر می‌سازد و کوشش و فعالیت دانشمندان و محققان زبان و لغت فارسی به کمک خواهد آمد و زبان ما که اساس قومیت و ملیت و تمدن و فرهنگ ماست بیش از پیش مورد توجه قرار خواهد گرفت.

ماخذ

ابن سینا	دکتر قاسم غنی
التفهیم لا وایل صناعة التنجیم	ابوریحان بیرونی - تصحیح استاد جلال الدین همایی
الهیات دانشنامه علایی	ابوعلی سینا - تصحیح دکتر محمد معین
احوال و آثار خواجه نصیر	مدرس رضوی
اساس الاقتباس	خواجه نصیر طوسی - تصحیح مدرس رضوی
تاریخ ادبیات در ایران	دکتر ذبیح اله صفا
ترجمه تفسیر طبری	تصحیح حبیب یغمائی
درة التاج لغرة الدباج	قطب الدین شیرازی - تصحیح سید محمد مشکوة
دانشنامه علایی (ج اول)	ابوعلی سینا - تصحیح سید احمد خراسانی

راز آفرینش	ترجمه و نگارش مهندس رضا
رگ شناسی	ابوعلی سینا- تصحیح سید محمد مشکوة
سبکشناسی	ملک الشعراء بهار
سفینه طالبی یا کتاب احمد	عبد الرحیم طالبوف
سیر حکمت در اروپا	محمد علی فروغی
شاهکارهای نثر فارسی معاصر	سعید نفیسی
لغات فارسی آثار ابن سینا	دکتر محمد معین
نفایس الفنون	محمد بن محمود آملی
نمونه سخن فارسی	مهدی بیانی
یاد نامه خواجه نصیر طوسی	از انتشارات دانشگاه تهران

پیش از هر چیز باید پرسید که کاربرد فارسی اصولاً در زمینه علوم و فنون
بچه معناست؟

بدین معناست که متون علمی و فنی را به فارسی بنویسند یا برگردانند و
بخوانند، واژه‌های علمی و فنی را به فارسی در دست داشته باشند و همپای
نیازهای افزایشده علمی همواره بر این گنجینه بیافزایند، تدریس شفاهی علوم و
فنون را بدین زبان و به ویژه بر اساس واژه‌های آن انجام دهند و پژوهشهای علمی
وفنی خود را نیز بدین زبان بنویسند.

با اینهمه واقعیت اینست که زبان فارسی در زمینه علوم و فنون و آموزش
آن با یکی از ناتوانیهای نسبی کار کرد یا بهتر بگوئیم کاربرد خود روبروست.
«کاربرد» را بر «کارکرد» ترجیح میدهم چون ساختمان درونی (آوایی،
دستوری و قاموسی) هیچ زبانی بخودی خود توانا یا ناتوان نیست. زبان چون
سلاحیست که بکار بردنش تنها و تنها برگزیدگان و نویسندگان آنست.

بنابراین هر جا که از ناتوانی زبانی در جنبه‌ای از کارکرد آن سخن بمیان
آید مقصود اصلی ناتوانی بکاربرندگان آن زبانست.

من در شهریورماه ۱۳۴۷ بدستور «شورای عالی فرهنگ و هنر» طرحی در
گسترش و تقویت زبان فارسی همپای دوطرح دیگر در همین زمینه از آقایان دکتر
محمد رضا باطنی و مظفر بختیار فراهم آوردم که بزودی از سوی انتشارات زمان
به چاپ خواهد رسید. در این طرح پس از یادآوری نقشهای ارتباطی، فرهنگی،
فکری و ادبی که زبان بر عهده تواند گرفت به این نکته اشاره شده است که در
کاربرد ارتباطی زبان نیز باید سطوح گوناگونی را در نظر گرفت که بسیاری از
زبانهای تمامی آن را بر عهده نتوانند گرفت. برای نمونه:

«گاه زبانی که در سطح گفتار خصوصی بکار میرود بکلی با زبان
مکتوب و ادبی و یا گفتار عمومی تفاوت یافته است (مثلاً در کشورهای عربی).
در برخی جوامع نیز رفع نیازهای ارتباطی در بعضی از سطوح نامبرده (که
در طرح ذکر شده) بر عهده زبانی بیگانه قرار دارد (مثلاً در سطح علوم و فنون یا
روابط صنعتی و بازرگانی یا مذهب و غیره)». (ص ۵ طرح نامبرده)

در تحلیل نقش تاریخی زبان فارسی نیز در همان طرح بدین نتیجه رسیدیم
که فارسی بعنوان زبان فرهنگ ایرانی، در بیان اندیشه و جهان بینی و فلسفه
ایرانی، در توانایی زیبایی آفرین که بیش از هر جا بازتاب خود را در شعر یافته،

در امکانی که به انسان ایرانی در «فریاد عاطفیش» بخشیده، رقیبی برای خود در قلمرو پهناوری که ایران مینامند نداشته و ندارد. نیز بعنوان ابزار برقراری ارتباط در جامعه، بعنوان زبان مکتوب و ادبی و درسیاری جاها که شماره شان رو بافزون است بعنوان زبان گفتار روزمره، بعنوان زبان ایجاد ارتباط سیاسی، اداری، اقتصادی و سرانجام زبان نشریات و مطبوعات همیشه دست بالا را داشته است.

ولی این بررسی که در اینجا وارد جزئیات آن نمیشویم از سوی دیگر آن سطوح ارتباطی را نیز که کاربرد زبان فارسی در آن بیشتر دستخوش ناتوانی بوده، آشکار میسازد.

تا آنجا که به بحث ما مربوط میشود یکی از این کمبودها (بنقل از طرح)

عبارتست از:

در بر آوردن بعضی از نیازهای ارتباطی جامعه ایرانی به ویژه در زمینه علوم و فنون، گاه زبانهای دیگری چون عربی در گذشته و انگلیسی و فرانسه امروزه با آن برابرت پرداخته اند و یا حتی خطر جانشین شدن را درگیر کرده اند. با توجه به همین نکته و بیشتر در همان زمینه ها، این زبانها مستقیماً نیز بر فارسی تأثیر گذاشته اند یعنی با تحمیل لغات و اصطلاحات خود، در بعضی موارد، یا واژه های توانای فارسی را بیک سوزده اند یا گویندگان زبان را از کوشش در ایجاد واژه های نوین در بیان مفاهیم نوین باز داشته اند. «(ص ۹ طرح نامبرده)

این نخستین باری نیست که فارسی با چنین وضعیتی روبرو شده. در دوره های طلایی قرون چهارم و پنجم هجری نیز زبان فرصتهای گرانبھائی را در غنی ساختن خود از نظر علمی بطور نسبی و بسود عربی از دست داده است. میگوئیم بطور نسبی زیرا همچنانکه همگان میدانیم دانشمندان و فیلسوفان ایران چون ابن سینا، بیرونی ناصر خسرو و بسیاری دیگر هر گاه که خواسته اند فارسی را به بهترین نحوی در بیان دانش و فلسفه دوران خود بکار گرفته اند. با اینهمه نمیتوان منکر شد که شرایط خاص تاریخی، آنان را در این زمینه بیشتر بسوی عربی سوق میداد تا فارسی. ما نمیتوانیم اجازه دهیم که تاریخ بار دیگر تکرار شود.

هر اندازه هجوم فرهنگ و تمدن غرب بر کشور ما در دهه های اخیر سنگین بوده باشد باز ما در شرایط دلخواه تری زندگی میکنیم تا نیاکانمان. ما تصور بس روشن تری از فرهنگ ملی در ذهن خود داریم تا آنان.

یگانگی میهنی برای ما ضرورت تاریخی بس والاتری یافته است تا برای

آنان. ما فارسی را بعنوان یکی از مهمترین ارکان فرهنگ ایرانی بس ارجمندتر می‌ایم تا آنان.

سرانجام ما فارسی را در شرایطی بکار می‌گیریم که هزار سال تجربه دربرابری با فرازونشیبهای تاریخ آن را بس آبدیده‌تر کرده است و تنوع و گوناگونی آن را بس افزونتر ساخته. از سوی دیگر تمرکز سیاسی و دولتی که ایران ما اکنون از آن برخوردار است واحدهای عظیم فرهنگی چون دبستان، دبیرستان و دانشگاه و واحدهای اجرایی چون وزارت علوم و آموزش عالی، وزارت فرهنگ و هنر، وزارت آموزش و پرورش، واحدهای پژوهشی چون فرهنگستان زبان ایران، بنیاد فرهنگ ایران و مانند آن و همه و همه سلاحهای نوینی هستند که جامعه کهن ایرانی مانند هر جامعه دیگری در آن دوران، حتی تصورش را نیز نمیتوانست کسرد. از سوی دیگر فارسی در تمام زمینه‌های فرهنگی و ادبی و فکری کاربرد خود بار دیگر شکوفندگی نمایی یافته است. نشر فارسی هیچگاه به توانایی، روشنی و سادگی امروز نبوده و در آزمایش گونه‌های نوین ادبی چون رمان، داستان کوتاه و نمایشنامه سر بلند بیرون آمده. ابزارهای نوین ارتباطی چون رادیو، تلویزیون و مطبوعات را نیز زبان فارسی در دوران ما بخوبی و با سرعت به خدمت خود گرفته است. با تمام اینها فارسی در زمینه علوم و فنون همچنانکه اشاره شد توانایی دلخواه را ندارد. بیشک این وضعیت در کاربرد آن از نظر آموزش این رشته‌ها که موضوع سخنرانی من بیشتر بدان مربوط است نیز منعکس میشود. بی آنکه بخواهیم از اهمیت این آموزش در سطح دبستان و دبیرستان بکاهیم اجازه بدهید بخاطر تنگی وقت بررسی آنرا به سطح دانشگاهی محدود کنیم. این مسئله را می‌توان از دو دیدگاه بررسی کرد: نخست از دیدگاه کاربرد فارسی بعنوان زبان متون علمی و فنی دانشگاهی.

دوم از دیدگاه آموزش زبان فارسی در رشته‌های علمی و فنی دانشگاهی. در آنچه به دیدگاه نخست مربوط میشود بیشک ما در آغاز کار نیستیم. اگر فقط نمونه دانشگاه تهران را در نظر بگیریم، تاکنون صدها کتاب در رشته‌های گوناگون علمی و فنی ب زبان فارسی ترجمه و تألیف شده. زبان تدریس شفاهی نیز در کلاس همیشه فارسی بوده است. ولی متأسفانه نمی‌توان نادیده گرفت که در بسیاری از این متون مایه اصلی علم یعنی اصطلاحات آن عیناً بصورت بیگانه بکار رفته‌اند و نیز به همین صورت سر کلاس شنیده میشوند. از این بدتر نواهایی است که گاه و بیگاه در زمینه گزینش یک زبان بیگانه که در دوران ما جز انگلیسی نمیتواند باشد،

بعنوان زبان علمی دانشگاهی شنیده میشود بویژه که بعضی از مؤسسات دانشگاهی ایران نیز در ارائه نمونه ای از آن راه را گشوده اند. ظاهراً این استدلال فریبده نما که اگر زبان اصلی رشته های علمی و فنی زبانی بیگانه چون انگلیسی باشد پیشرفتهای آموزشی و پژوهشی در این رشته ها همپای پیشرفتهای مشابه آن در جهان میگردد، برخی را فریفته است. گیریم که چنین باشد. در این صورت آیا ساده ترین راه این نیست که خود را یکباره از هر نظر وابسته به کشور پیشرفته تری سازیم؟ چون بیشک هیچ ایرانی حتی حاضر نیست در باره امکان چنین ننگی بیاندیشد، کافی است اشاره شود که انتخاب زبانی بیگانه بعنوان زبان اصلی علوم و فنون در سطح دانشگاههای ایران تنها چند درجه ضعیفتر از وابستگی کامل به کشوری بیگانه است.

از سوی دیگر تجربه ژاپن و اتحاد جماهیر شوروی در زمینه کاربرد علمی زبانهای ژاپنی و روسی برای آنکه فقط دو نمونه بستم داده باشیم به هیچ وجه از پیشرفت سریع آنها در قلمرو دانش و فن جلو نگرفته است.

از دیگر سوء بسیاری از استادانی که آموزش علمی خود را در کشورهای بیگانه یافته اند، طبعاً در کاربرد اصطلاحات بیگانه در بافت فارسی و تبلی دریافتن معادل خودی برای آن گرایاترند و هر اندازه اقامت در کشورهای خارج بیشتر بطول انجامیده باشد و تحصیلات خود را از سطوح پائین تری در آنجا آغاز کرده باشند، این گرایش نیرومندتر است و این بگمان من یکی از دلایلی است در تأیید این نظر که دانشجویان را باید پس از پایان دوره لیسانس به کشورهای بیگانه فرستاد.

نکته بسیار مهم دیگر آنکه گاه کاربرد لغات بیگانه پوششی است بر کمیت لنگ علمی. اگر با محتوی، تعاریف و مفاهیم یک علم آشنائی کامل نداشته باشیم هرگز نمیتوانیم برای اصطلاحات آن معادل فارسی دلخواه بیابیم.

با اینهمه چاره کمبودی که بدان اشاره شد چندان دشوار نیست. نخست آنکه خواستن برآستی در اینجا توانستن است. باید ایمان به کاربرد علمی فارسی در همگان از استاد گرفته تا دانشجو ایجاد شود. مراحل بعدی بخودی خود فرا خواهد رسید زیرا خوشبختانه اگر بپذیریم که اصطلاحات یک علم لا اقل نیمی از آن علم است، توانا کردن فارسی در کاربرد علمی و فنی آن تنها و تنها به «واژگان» زبان مربوط میشود. زبان با آزمایش سبکهای نوین روبرو نیست، یا ابزارهای نوینی را (آنچه آنکه در مورد رادیو و تلویزیون پیش آمد) بکار نمیگیرد. دستگاه

دستوری و آوایی آن دست نخورده میماند. تنها کفایت برگنجینه لغات آن که به فهرستی باز و نامحدود تعلق دارد افزوده شود.

از این نظر باید هر گروه آموزشی دانشگاهی که با لغات بیگانه سروکار دارد نشستهای منظمی با شرکت استادان و حتی دانشجویان در زمینه بررسی آن لغات تشکیل دهد و معادلهای فارسی را که برای آنها پیشنهاد میشود نخست در سطح گروه بیازماید. باید گفت که این آزمایشها در دانشگاه سابقه نیز دارند. برای نمونه میتوان از شورای لغات پزشکی دانشگاه تهران یاد کرد.

در گروه زبانشناسی نیز که چندسال پیش زبانشناسی نوین و مفاهیم و مسائل آن برای نخستین بار در ایران مطرح شد ما نخست با سیلی از اصطلاحات بیگانه روبرو بودیم که حتی در زبانهای اصلی نیز تازگی داشتند. کوشش آگاهانه و مداوم در راه یافتن معادل فارسی برای این اصطلاحات بدانجا کشیده است که به جرات میتوان گفت نوشتن مقاله‌ای به فارسی در بسیاری از زمینه‌های زبانشناسی نوین بی استفاده از هیچ واژه خارجی (مگر بصورت معادلی برای فارسی آن در پانویس) کاریست آسان.

از سوی دیگر اینکه که بار دیگر فرهنگستان زبان ایران کار واژه‌سازی را در همه زمینه‌ها و به ویژه رشته‌های علمی از سر گرفته است، براستادان و پژوهشگران دانشگاه است که از همکاری دریغ نکنند و احیاناً با ایرادهای نابجا از مسئولیت خود شانه خالی نمایند. یکی از این ایرادها که گاه شنیده میشود اینست که گویا فرهنگستان با لغات جاافتاده عربی نیز دشمنی دارد. پاسخ آنستکه اصولاً طرح مسئله بدین صورت کاملاً نادرست.

ولی ما در اینجا به جزئیات آن نخواهیم پرداخت ولی اگر بپرسیم چنین باشد که نیست میتوان همواره اینگونه لغات را دور زد و به مقابله با واژه‌های فرنگی به ویژه در رشته‌های علمی که هجوم آنها هرروزه است پرداخت. به ویژه که در مورد واژه‌های علمی و فنی مسئله جاافتادگی لغت بنا برماهیت امر مطرح نمیتواند باشد چون اصولاً اینگونه لغات در سطحی از تخصص قرار دارند که همیشه از کارکرد عادی و روزمره زبان بدور میماند.

راه دیگری که در این زمینه پیش پای دانشگاههای ما قرار دارد استفاده از امکانات انتشاراتشان است. کفایت هر تألیف و ترجمه‌ای را از نظر میزان کاربرد لغات بیگانه بررسی نمایند و از انتشار آنهایی که بی دلیل معادلهای فارسی را نادیده گرفته‌اند جلوگیری کنند و به کسانی که کوششی دریافتن معادلهای

نوین نمیکند گوشزد نمایند که همیشه نمیتوان این وضع را تحمل کرد. باتمام اینها یک نکته بس اساسی نباید فراموش شود و آن اینکه تاهنگامی که دانش ایران جیره‌خوار دانش باختر زمین باشد فشار زبانهای باخترینیز، بر فارسی محسوس خواهد بود و فارسی در بهترین وضع تنها حالت تدافعی هشیارانه‌ای بخود تواند گرفت. هیچ چیز فارسی را در زمینه دانش چون وجود دانش ایرانی نیرومندتر نخواهد کرد. و ما اینک به مرحله‌ای از پایه‌ریزی علمی (که در دوران کنونی بناچار از غرب بهره‌وری یافته) رسیده‌ایم که بتوانیم به فکر مکتبها و نظریه‌های ایرانی باشیم. آرمان ما باید این باشد که بتوان از مکتب ایرانی زبانشناسی، پزشکی، ریاضی، فیزیک و مانند آن سخن راند. دسترسی بدین آرمان فارسی را از درون به آفرینش واژه‌های نوین علمی و خواهد داشت. ولی از این نظر تجربه تمام گروه‌هایی که در سطح دانشگاهی تاکنون بکار واژه‌سازی علمی و کاربرد آن در متون پرداخته‌اند و نیز تجربه چندماهه فرهنگستان زبان به ما می‌آموزد که در این زمینه همیشه کار از حد ساختن معادله‌های فارسی فراتر میرود و بطور کلی درونه علم بناچار بررسی نوین میابد و در بسیاری از موارد کمبودهای اصطلاحات بیگانه آشکار میگردد. لزوم تعریف مجدد و تقسیم‌بندی‌های پیچیده‌تر در مفاهیم که ناگزیر به تقسیم‌بندی‌های پیچیده‌تری در واژه‌هایمانجامد، محسوس میشود و از برخوردگاه شدید عقاید و آراء جبهه‌بندی‌های علمی مشخص‌تر میگردد و این خود گام بس مهمی است بسوی پرداخت مکتبهای ایرانی در تمام رشته‌های علمی. سخن کوتاه این خود نوعی پژوهش علمیست در سطحی سازنده و پویا.

در آنچه به دیدگاه دوم (آموزش زبان فارسی در رشته‌های علمی و فنی) مربوط میشود باید توجه داشت که اصولاً آموزش فارسی در سطح دانشگاه بطور کلی به گونه‌های چندی بخش تواند شد:

الف - آموزش زبان فارسی به گونه تخصصی آن: رشته زبان و ادبیات فارسی.

ب - آموزش زبان فارسی به گونه جانبی در رشته‌های دیگر.

ولی آموزش فارسی را در رشته‌های گروه ب نیز باید به دودسته تقسیم کرد:

- ۱ - در علوم انسانی.
- ۲ - در رشته‌های علمی و فنی.

بر اساس این تقسیم‌بندی باید نخست مشترکات آموزشی فارسی در ب ۱ و

ب ۲ و نیز تفاوت اساسی این آموزش را با آموزش تخصصی فارسی تعیین کرد.

(کاری که شاید برخی از سخنرانان این سمینار بدان پرداخته‌اند یا خواهند پرداخت) و سپس تفاوت‌هایی را که میان گروه ب ۱ و ب ۲ وجود تواند داشت بررسی نمود. ولی بهرحال از همان آغاز نباید فراموش کرد که (بنقل ازطرح): «در سطح دانشگاه آموزش فارسی صورت دیگری میابد زیرا جز در رشته ادبیات فارسی تدریس آن تاآن حد اهمیت نخواهد داشت که چگونگی استفاده از آن و بکارگرفتن لغات و اصطلاحات آن و نوشتن تحقیقات دانشگاهی یا پایان نامه‌ها بدان در هر رشته». (ص ۴ طرح نامبرده).

از این نظر باید ساعات کمی نیز که در این رشته‌ها و به‌ویژه رشته‌های علمی و فنی به تدریس فارسی اختصاص میابد درجهت همین کاربرد عملی باشد و بخش عمده آن به بالا بردن هرچه بیشتر توانایی گزارش نویسی علمی به فارسی در دانشجویان محدود شود. بیشک آموزش فارسی در رشته‌های علمی از توجه به توانایی کلی فارسی‌خوانی و فارسی نویسی (که میان ب ۱ و ب ۲ مشترک است) غافل نتواند بود به ویژه که این توانائی مستقیماً یاری‌گزارش نویسی علمی میابد ولی بحث در جزئیات آن از موضوع این سخنرانی خارج است. فقط اشاره میکنیم که بخشی از این آموزش در رشته‌های علمی و فنی حتماً باید به خواندن و بررسی متون کهن علمی فارسی در هر رشته پردازد تا دانشجویان از سابقه کاربرد علمی فارسی هر اندازه هم گاه محدود بنماید، آگاهی یابند و از آزمایش‌گشتگان در زمینه برخورد با مفاهیم و تعاریف علمی و بیان آن با واژه‌های فارسی و عربی بهره‌گیرند. در این زمینه نباید از ساده کردن این متون و بیرون ریختن زوائد آن بیم داشت زیرا دانشجویان رشته‌های علمی و فنی مجبور نیستند از دیدگاه دقایق ادبی به این متون بنگرند.

در پایان رابطه لازمی را که باید میان آموزش زبان فارسی در رشته‌های علمی و فنی با آموزش زبان خارجه در همین رشته‌ها برقرار کرد، یادآور میشویم. زیرا اینکه مادر کاربرد زبان فارسی بعنوان زبان اصلی متون علمی و فنی دانشگاهی شک نمیکنیم هرگز بدان معنی نیست که آموزش زبان خارجی را - بشرطی که مکمل فارسی باشد نه جانشین آن پس پر اهمیت ندانیم. واز آنجا که همراه با بعضی دیگر از متخصصان معتقدیم که آموزش زبان خارجه در رشته‌های علمی و فنی باید براساس نیازهای ویژه دانشجویان این رشته‌ها تنها و تنها به خواندن متون علمی محدود گردد (چیزیکه در سطح دانشگاه بخوبی تفهیم نشده)، یکی دیگر از وظایف اصلی آموزش زبان فارسی را در این رشته‌ها توانا کردن دانشجویان در ترجمه متون علمی مورد نیاز به فارسی روان میدانیم.

خانمها آقایان، استادان گرامی!

از فرصتی که به من داده‌اید که از سوی گروه مطبوعات و رادیو و تلویزیون دانشکده علوم ارتباطات اجتماعی در اینجا صحبت کنم صمیمانه متشکرم. تأثیر وسایل ارتباط جمعی بر زبان مردم این زمانه انکار ناپذیر است. گسترش روزافزون و شگفت‌آور وسایل ارتباط جمعی خاصه آخرین پدیده آن تلویزیون سبب دگرگونی‌هایی در زبان محاوره و حتی زبان تحریر در نزد بسیاری از ملت‌های جهان شده است. زبان پارسی نیز از این تأثیر در امان نیست و هم زمان با گسترش وسایل ارتباط جمعی خواه ناخواه دگرگونی‌هایی می‌پذیرد و نکته این جاست که این پذیرش باید هوشیارانه باشد.

مقاومت در برابر تهاجم زبان و فرهنگ ارتباط جمعی کاری بیهوده است، زیرا از آنجا که وسایل مستقیماً توده را مخاطب قرار می‌دهد لاجرم در کاربردهای تازه زبان مردم تأثیری به مراتب بیش از دروس مدرسه دارد.

تحصیل در مدرسه، خاص دوران معینی از سن انسان است، اما استفاده از وسایل ارتباط جمعی اینک از نخستین سالهای تولد انسان تا واپسین روزهای زندگی، متداول و معمول است و با این استفاده، آدمی ناگزیر است که در مقابل هجوم نوآوری‌های این وسایل تسلیم شود.

اگر فرضیه تازه فراگیری مکلوهن (McLuhan) را مورد اعتنا قرار دهیم و نیز با نظریه‌های جدید آموزش و پرورش آشنا شویم می‌بینیم که در مدرسه در مفهوم سنتی آن فقط تا حدود ۲۰٪ از دانسته‌های انسان امروز را به وی ارزانی می‌دارد و اکتساب بقیه این فراگیری‌ها از طریق غیر از مدرسه و در حقیقت در کلاسهای بدون دیوار، صورت می‌گیرد چون خانواده جامعه و در بالای همه این طرق فراگیری، آموزش از طریق ارتباط جمعی قرار گرفته است بدین نکته باید توجه کرد که هرگونه آموزشی از طریق وسایل ارتباط جمعی بی‌شک به یاری زبان میسر است، پس در آموزش از طریق وسایل ارتباط جمعی، زبان، نخستین ارزش و برترین مقام را دارد.

وحشت از اینکه زبان ارتباط جمعی خطری برای زبان پاک پارسی محسوب شود ترسی بیهوده است، زیرا چنانچه دگرگونی‌های چندین و چند ساله اخیر زبان فارسی را مورد مطالعه قرار دهیم درمی‌یابیم که روزنامه‌ها، در گذشته دور و دیگر وسایل ارتباط جمعی در این اواخر، نقش بزرگی در این تحول داشته‌اند.

غرض، دفاع بی چون و چرا از آنچه به نام زبان روزنامه می خوانیم نیست، بلکه هدف آنست که اهمیت این زبان و تأثیر آن بآردیگر مورد توجه قرار گیرد تا زلت ها و خطاهای آن نیز بموقع گفته آید.

پس از این مقدمه بنظر می رسد که تعریفی از زبان و سایل ارتباط جمعی و انواع این زبان بی فایده نباشد.

اصطلاح و سایل ارتباط جمعی کلیه پدیده هایی را شامل می شود که پیوند میان توده ها را میسر می سازد. این و سایل از کتاب آغاز می شود، که گسترش عام آن همزمان با اختراع چاپ بوده، و اکنون به تلویزیون از جهت آخرین پدیده صوتی و تصویری و روزنامه خانگی - آخرین وسیله اختراعی مکتوب ارتباط جمعی - پایان می پذیرد. کلیه این و سایل از زبان خاص خود بهره می گیرند. بنابراین، بحث درباره آموزش زبان فارسی از طریق و سایل ارتباط جمعی دامنه بی وسیع دارد که گفت و گو در پیرامون تمام جوانب و جهات آن آسان نمی نماید.

از آنجا که موضوع کتاب در سخنرانیهای فاضلانه این مجلس و تحقیقات گروه های مختلف بررسی شده است بر حسب وظیفه بی که بر عهده ام گذارده اند در باره زبان روزنامه و رادیو و تلویزیون بحث می کنم.

علاوه بر کتاب، در طبقه بندی و سایل ارتباط جمعی سه گروه عمده از این و سایل رامی شناسیم::

اول و سایی که به استفاده کننده آموزش بصری می دهد مانند روزنامه، آگهی های بزرگ دیواری.

دوم، و سایی که به استفاده کننده آموزش سمعی می دهد مانند رادیو، صفحه سوم، و سایی که به استفاده کننده آموزش سمعی و بصری می دهد مانند سینما و تلویزیون در هر یک از این سه گروه و سایل و مشکلاتی از نظر زبان و آموزش آن پیش می آید که به مطالعه آنها باید توجه کرد.

اول - و سایی که آموزش بصری می دهد

مهمترین عامل آموزش بصری درین دسته از و سایل ارتباط جمعی، روزنامه است. روزنامه در حقیقت حدفاصل میان کتاب و رادیو و تلویزیون است، زیرا که تهیه و تولید آن نه مستلزم سرعت زمانی رادیو و تلویزیون است. و نه محتاج کنندی و دراز مدتی کتاب.

تولید سریع روزنامه روزانه که حداکثر از نخستین مرحله تولید تا هنگام توزیع بیست و چهار ساعت بیشتر نیست، سرعت تولید کنندگان و نیز و سایل

نامنتظری که تولید کننده روزنامه هردم با آن روبروست مشکلات متعددی را بوجود می‌آورد و نیز به سبب همین جبر، سرپیچی‌هایی از اصول کلی وقواعد زبانی را باعث می‌شود. روزنامه که به اصطلاح فرنگی هافساد پذیرترین نوع کالاهای تجاری است، نمی‌تواند زمان را برای تردیدهای محققانه و فاضلانیه متوقف سازد و به انتظار نتایج تحقیق در باره این تردیدها بنشیند، بنابراین خود را به استفاده از حداکثر ممکن لغات صحیح قانع می‌کند و همواره سهمی برای خطاها کنار می‌گذارد از اینجا می‌توان گفت که اعتبار و ارزش روزنامه‌ها بسته به سهم و درصد است که آنها به خطاهای اجباری ناشی از جبر زمان اختصاص داده‌اند. بدیهی است که هر قدر سطح آگاهی‌ها و اطلاعات نویسندگان روزنامه‌بی بالا باشد این درصد خطا و اشتباه پایین می‌آید، و باز بهمین دلیل است که امروزه در بسیاری از نقاط جهان مدارس تربیت روزنامه‌نگار افتتاح شده است و کوشش می‌شود تا روزنامه‌نگاران آینده به نحوی تربیت شوند که میزان خطاها و اشتباهات آنان، چه در زمینه زبان و چه در زمینه آموزشهای دیگر، به حداقل برسد و دانشکده علوم ارتباطات اجتماعی در ایران نخستین بنیاد است که دقیقاً به این کار از جهت علمی پرداخته است و به قول «لرد تامپسون» - خداوند چند صد روزنامه بزرگ دنیا - «این دانشکده در نوع خود در جهان بی‌نظیر است».

اینک باید دید که مسایل و مشکلاتی که در آموزش زبان یا کاربرد زبان از سوی روزنامه‌ها پیش می‌آید چیست؟
از ساده‌ترین بخش آغاز می‌کنیم.

الف - رسم الخط

روزنامه مطالب خود را با رسم الخط جاری می‌نویسد. در بسیاری از ممالک بزرگ جهان که روزنامه سنتی دیرین دارد، از دیرباز پیرامون رسم الخط روزنامه توافق‌هایی شده است و این توافق‌ها بکار بسته می‌شود. بدیهی است که توافق‌های یادشده با توجه به مبانی زبان بوده و دیرگاهی است که مشکلات رسم الخط برای خواننده روزنامه، در کشورهای صاحب سنت روزنامه‌نگاری، آسان شده است.

در مطبوعات فارسی این مشکل، هنوز وجود دارد، زیرا که در آموزش ابتدایی و متوسطه و دانشگاهی ما در این باره اختلاف است بدین معنی که هنوز در باره رسم الخط فارسی، وحدت نظر کامل نداریم. هر صاحب نظری، نظری ارائه داده است و هر شاگردی از مکتبی چیزی آموخته. این شاگردان هر یک به روزنامه‌یی رفته‌اند و آموخته خود را در آن بکار بسته، بدین ترتیب ما اختلاف رسم الخط را

میان دوروزنامه و حتی در یک روزنامه در دو ستون کنار هم، کاملاً می‌بینیم.

این روزنامه بدست خواننده می‌رسد خواننده‌یی که امکان دارد شاگرد دبستانی باشد، و روزنامه بچه‌ها را بخرد، و یا دهقانی نوسواد و کارگری تازه‌آموخته. باز از آنجا که این خواننده احتمالاً با یکی از شیوه‌های رسم الخط تربیت شده است در برابر رسم الخط مخالف جز سرگشتگی و حیرت چه حاصلی تواند داشت؟ دومین مشکل، اضطراب در تغییر رسم الخط روزنامه به ضرورت زمان و به علل فنی است که وضعی خاص بوجود می‌آورد. هم‌اکنون در تهران یک روزنامه صبح و یک روزنامه عصر با قبول رسم الخط تازه‌یی، که پرداخته دست روزنامه‌نگاران عرب‌زبان است، شکل تازه‌یی را در نوشتن کلمات بوجود آورده‌اند که برای عادت چشم باین شکل تازه، مدت زمانی وقت و فرصت لازم است. البته دوروزنامه استفاده کننده دلیل‌های متعددی می‌آورند که از نظر فنی و اقتصادی قابل قبول است. آنها معتقدند با حذف حروف اول و حروف مفرد توانسته‌اند تعداد تکه‌های ماشین حروف‌ریزی و تعداد حروف داخل مخازن را کمتر از پیش سازند و در نتیجه، چه از لحاظ قیمت ماشین و چه از نظر دستمزد کارگر صرفه‌جویی‌های قابل ملاحظه‌یی می‌کنند.

بدیهی است که اگر تمام صاحب‌نظران جمع شوند و قوانین غلاظ و شداد علیه این رسم الخط ماشینی و فنی مطبوعاتی وضع کنند این قوانین و قطعنامه‌ها در حد تأیید انجمن‌ها باقی می‌ماند و روزنامه با وسعت و سرعت و گسترش کار خود را می‌کند.

سومین مشکل رسم الخط حذف برخی از علامات از سوی روزنامه‌هاست که مشکلی برای نوسواد که بدین علایم خو گرفته ایجاد می‌کند. من باب‌مثال دیرگاهیست که روزنامه‌های ما از بکار بردن تشدید، کسره اضافه کلمات مختوم به «ه» یا «ا» بی‌انگاری به کناری می‌گذارند. این کار چند علت دارد: اول آنکه نویسنده خبر خود مرتکب سهل‌انگاری می‌شود و این سهل‌انگاری خواه به دلیل بی‌اطلاعی باشد و خواه به سبب شتاب، در هر حال نوشته‌اش را بدون علامات یادشده به حروف چینی می‌فرستد. حروف چینی نیز سهل‌انگاری دوم را مرتکب می‌شود و احتمالاً در چند جایی نویسنده این علامات را بکار برده باشد حروف چینی آنها را از قلم می‌اندازد و نمی‌چیند. در مرحله سوم مصحح بی‌توجهی خود را بر آن می‌افزاید که در رفع خطای رسم الخط سعی نمی‌کند. در مرحله

چهارم به فرض آنکه مصحح غلط را گرفته باشد و حروفچین هم مجدداً شکل صحیح را چیده باشد غلطگیری کن، که روی صفحه خم شده، با نگاهی به ساعتش و یا به یادآوردن این که ساعت ارسال صفحه به ماشین خانه دیر شده است میگوید: «بابا صفحه را که بخاطر یک همزه یا تشدید معطل نمیکنند».

بدین گونه علامات رسم الخطی اندک اندک در روزنامه ها از میان می رود خاصه که اینک اغلب مطالب روزنامه ماشین می شود و چون این کار به سرعت انجام می گیرد نویسنده خبر که خود ماشین می کند یا ماشین نویس تحریریه به علت کمی وقت از به کار بردن این گونه علایم - که فقط چند نمونه آن گفته شد خودداری می کند.

چهارمین مشکل رسم الخط - اگر بتوان این مبحث را در باب رسم الخط آورد - مسأله نقطه گذاریست در روزنامه ها و بطور کلی در نوشته های فارسی.

نقطه گذاری که ره آورد تمدن مکتوب غریبست هنوز در ایران رواج نیافته است. و نیز هنوز مفاهیم مختلف علامات نقطه گذاری و کاربردهای آنها برای فارسی زبانان روشن نیست. بدین جهت کسانی که به روزنامه می روند و معمولاً «از حد» متوسط آموزش زبان فارسی برخوردارند (تا چند سال پیش حداکثر دیپلمه بودند و اینک چند سالی است که لیسانسیه ها هم به روزنامه آمده اند) دقیقاً به قواعد نقطه گذاری آشنا نیستند و براین ناآشنایی باید افزود اهمال هایی را که در مورد علامات رسم الخط برشمردیم. در نتیجه مادر مسأله نقطه گذاری هم درست با همان مشکلاتی روبرو هستیم که در قسمت سوم بدان اشاره شد با این تفاوت که رعایت نکردن اصول نقطه گذاری اشکال در قرائت از یک سو و درک مفهوم را از دگر سو سبب می گردد و به حیرت و سرگشتگی خواننده می افزاید.

خلاصه می کنیم، مشکلات رسم الخط در مطبوعات ما عبارتست از:

- ۱ - مشکل تحریر کلمات به صورت چسبیده به هم و مجزا از هم.
- ۲ - مشکل ورود رسم الخط های تازه توسط دستگاه های تازه محروف چینی.
- ۳ - مشکل رعایت نکردن علامات رسم الخط فارسی.
- ۴ - مشکل رعایت نکردن قوانین نقطه گذاری.

ب - املا

این گونه مشکلات، بیشتر ناشی از شناختن درست مفاهیم و معانی زبان است. در اغلاط املائی که اغلب بدان برخورد می کنیم، نویسنده خبر در روزنامه یا به سبب عجله بیش از اندازه و یا واقعاً به جهت ناآگاهی و کم بضاعتی در زبان -

که اغلب این دلیل دوم قانع کننده تر است - خطاهای املایی مرتکب می شود که با تأسف به همان صورت بازهم بر اثر بی توجهی یا بی اعتنائی در روزنامه بچاپ می رسد. همکار من آقای حسین ولی زاده دست در کار تهیه مجموعه جالبی از خطاهای مطبوعات فارسی از جهات گوناگون است که می تواند راهنمای ارزنده ای برای دست اندر کاران مطبوعات و نیز دانشجویان دانشکده علوم ارتباطات اجتماعی که روزنامه نگاران فردا هستند - باشد. در تحقیق ایشان ما به اغلاط املایی جالبی در مطبوعات از قبیل فطرت، بجای فترت، وحله بجای وهله، مذبور بجای مزبور برخوردیم.

غیر از این گونه اغلاط املایی به اغلاط ناشی از نداشتن دستور زبان فارسی هم مکرراً برخورد کرده ایم مانند: اغلاط مربوط به «های» بیان حرکت در حالت جمع و اضافه، «با»ی تأکید در اول فعل، حذف فعل بدون قرینه لفظی و معنوی، جمله های ناقص و مانند آن که برای جلوگیری از اطاله کلام از ذکر شاهد مثال خودداری می شود.

پ - اغلاط عبارتی و اغلاط ناشی از ندانستن معنی و مفهوم درست کلمات

درین دسته از اغلاط اغلب به عباراتی برخوردیم که به سبب ندانستن قواعد زبان فارسی از جهات متعدد قابل انتقاد بوده اند از جهت صرف زبان و تطابق افعال، از نظر بکار بردن افعال در غیر معانی واقعی، از جهت استعمال عبارات و کلماتی که برگردان نادرستی از زبانهای خارجی بوده است و در زبان فارسی بجای مانده، و دیگر مشکلاتی که ممکن است در جاهای دیگری جز روزنامه ها با آن روبرو شده باشید و نیز بکار بردن کلمات و عبارات در غیر معنای صحیح چونان کلمه مظنون به جای ظنین

ت - مشکلات ناشی از هجوم لغات بیگانه به زبان فارسی

مهمترین موضوعی که ذهن ما را در زبان فارسی روزنامه به خود مشغول می دارد تعداد کثیری لغات بیگانه اروپایی است که به صورت مهاجمانی بی رحم به زبان ما سرازیر شده اند. در مورد این مطلب، محصول تحقیقی را که گروه مطبوعات و رادیو - تلویزیون دانشکده علوم ارتباطات اجتماعی انجام داده در دو شب پیش در روزنامه کیهان منتشر ساختم و اینک به آن اشاره می کنم و در میگذرم:

در این تحقیق که ۲۹ روزنامه، هفته نامه، مجله هفتگی، ماهنامه فارسی زبان چاپ تهران در اسفندماه ۱۳۴۹ و تیرماه ۱۳۵۰ مورد بررسی قرار گرفته این نتیجه

بدست آمده که واژه‌های اروپایی با یکی از این چهار حالت به زبان فارسی وارد می‌شوند:

۱ - واژه دارای چنان وضعی است که برای آن معادلی فارسی نمی‌توان یافت و باید آن را پذیرفت همچنان که در بسیاری از زبانهای دیگر پذیرفته‌اند چون اصطلاحات خاص علمی و فنی.

۲ - واژه‌هایی که شاید در زمانی دورتر اگر در بدو ورود به زبان، معادلی برای آن‌ها پیدا می‌شد امروز جامهٔ پارسی دربرداشتند، از جمله لغت «فیش» که معادل فارسی «برگه» برای آن هست ولی مصطلح ساختنش آسان نمی‌نماید. بنظر می‌رسد اگر ما نیز مانند اعراب لبنانی و مصری که برای اختراعات تازه مثل تلفن - و تلگراف بلافاصله معادلهای «هاتف» و «برق» را ساختند و بکار انداختند عمل کرده بودیم و در زمانی دورتر تلفن را به سیاق دوربین «دورگو» یا «دورآوا» و تلگراف را «دورنگار» یا «دورنویس» نامیده بودیم امروز این اصطلاحات در زبان ما ساری و جاری بود و مفهوم خود را داشت. اما باید قبول کرد که دیگر زبان برای این کار بسی دیر است و اگر بخواهیم چنین کنیم بر ما آن خواهد رفت که بر سر بعضی از لغات مستحدثت فرهنگی.

۳ - لغاتی که می‌توان هنوز معادلی برای آنها ساخت و پیش از همه گیر شدن آن‌را بکار برد مثل «ورزشگاه» به جای «استادیوم»، «باشگاه» به جای «کلوپ» که هنوز همگانی نشده‌اند، لیکن رفته رفته در زبان محاوره جاری می‌شوند و دیر یا زود سرنوشت تلفن و تلگراف را پیدا خواهند کرد.

۴ - لغاتی که معادل فارسی دارند و ارباب جراید و یاران هم قلم من از طریق سهل انگاری از استعمال معادل فارسی آن خودداری می‌کنند و بی‌هیچ سببی این بیگانگان را به حریم زبان پاک پارسی می‌کشاند و دریغا که حرف اصلی در همین جاست.

زیرا از مجموع ۲۱۵۴ واژه اروپایی یادشده، ۱۰۷۴ واژه در فیش‌های ماهست که معادل فارسی منجز و روشن دارد.

برای نمونه لغت «اکیپ» به معنی «گروه» و «دسته» را مثال می‌آوریم که در روزنامه بورس و مجلات روشنفکر، زن‌روز، تهران‌منصور، بانوان، جوانان و سپیدوسپاه با همان صورت فرنگی مصرف شده درحالی که کوچکترین نیازی به این کار نبوده است. به شاهد مثال‌ها توجه کنید:

«هفت ماه تمام همه کارهای دیگر را زمین گذاشتم و تلاش‌ها و دوندگی -

های لازم را از امضای قرارداد و انتخاب هنرپیشگان گرفته تا تهیه کادر لازم و اعزام اکیپ بشمال و کارهای استودیو انجام دادم.»

زن روز شماره ۹. ۳. هفتم اسفند ۴۹

«اکیپ هنرپیشگان فیلم بابا شمل به اصفهان مسافرت کردند.»

روشنفکر سوم اسفند ۴۹ شماره ۱۰. ۹

«در این هفته اکیپ سازندگان «داش آکل» اثر معروف صادق هدایت به

کارگردانی مسعود کیمیایی از شیراز به تهران مراجعت کردند.»

اطلاعات بانوان شماره ۱۴. ۷. پنجم اسفند ۴۹

«چون اکیپ شما هدفی دارد.»

جوانان شماره ۲۳. ۲. اسفندماه ۴۹

«آقای دکتر با اکیپ ۱۷۶ نفری خود موفق به عمل پیوند شد.»

سپیدوسپاه شماره ۹۱ - ۲۶ اسفند ۴۹

«دستگاه‌های مجهز به اکیپ‌های کابلی هزینه بارگیری و تخلیه را به نحو

قابل ملاحظه‌ای تقلیل می‌دهد.»

بورس شماره ۹۱ - اسفندماه ۴۹

از این قبیل سهل انگاریها فراوان در پیش چشم دارم مثل لغت «کریدور»

بسه معنی «راهرو» با شش شاهد مثال از روزنامه‌ها و مجلات روشنفکر،

نگین، تهران مصور خواندنی‌ها، کیهان، اطلاعات بانوان.

«کادو» بمعنی «هدیه»، «ره آورد» با شش شاهد مثال از اطلاعات بانوان،

فردوسی، کیهان، سپیدوسپاه، روشنفکر، کاریکاتور.

«کلوپ» به معنای «باشگاه» با ۱۲ شاهد مثال از زن روز، کیهان ورزشی،

روشنفکر، کیهان، اطلاعات، اطلاعات هفتگی، اطلاعات بانوان، اطلاعات جانوان،

سپیدوسپاه، روشنفکر و ستاره سینما.

این تحقیق جنبه‌ها و دامنه‌های دیگر هم دارد که در حد این سخنرانی

نیست و موجب اطاله کلام خواهد شد از قبیل اینکه در کدام یک از حروف

الفبا واژه‌های بیگانه بیشتر و در کدام یک کمتر استعمال شده‌اند؟ نسبت مصرف

کلمات به تعداد صفحات نشریه چقدر است؟ رسم الخط این واژه‌ها چه تغییراتی

کرده است؟ در معانی اصلی چه دگرگونیهایی پدید آمده؟ چه صیغه‌های مفترسی

برای این لغات فرنگی ساخته شده است؟ و جز آن.

دوم - وسایلی که آموزش سمعی می‌دهد.

شاید مشکلاتی که در مورد وسایل صوتی و سمعی وجود دارد کمتر از مشکلات وسایل بصری و مکتوب باشد، اما بی شک تأثیر سوءآموزش از طریق این وسایل بر مراتب پیش از وسایل مکتوب است، زیرا طبقه‌یی که از این گونه وسایل ارتباطی استفاده می‌کند از جهت فرهنگی در سطحی بس پایین‌تر از طبقه قبلی قرار گرفته. استفاده کننده از رادیو کیست؟ بی سواد یا نوسوادی که مطلقاً روزنامه نمی‌خواند و کتاب را نمی‌شناسد. صفحات تصنیف‌های مردم‌پسند را چه کسانی می‌خرند و گوش می‌دهند؟ شهرنشینان و گاه روستایی کم بضاعتی که غم شکنی می‌جوید. فراگیری‌های چنین شنونده‌یی از راه گوش است و تمدن او تمدن غیر مکتوب بنابراین آنچه را که می‌آموزد از این راه است و اگر آموزش خطایی گرفت امکان اصلاح آن بسیار دشوار است. این مسأله نه تنها بی سوادان را تحت تأثیر خود قرار می‌دهد بلکه اشخاص تحصیل کرده و بی سواد را هم به مرور متأثر می‌سازد و در طرز سخن گفتن آنها مؤثر می‌افتد. بدین گونه وسایل ارتباطی صوتی می‌توانند بد - آموزان مؤثرتری باشند.

این بدآموزی‌ها یا نادرست‌آموزیها شامل چند دسته است:

نخست غلط‌های ملفوظی که از سوی وسایل ارتباطی صوتی متداول می‌گردد. خود این با اظهار تشکر از توجهی که تا این لحظه به گفته‌های من مبذول فرموده‌اید اینک نتیجه‌گیری می‌کنم و آنچه را که در جهت حل این مشکلات مؤثر است ارائه می‌دهم.

اصلاح زبان مطبوعات و بکارگرفتن این زبان در جهت آموزش بیشتر زبان فارسی مستلزم رعایت و بکار بستن این نکات و قواعد است.

۱ - قبول کنیم که زبان مطبوعات زبانی زنده، پیشرو، قابل انعطاف، سازنده و زاینده و شایسته توجه بیشتر است، این توهم را که زبان روزنامه و رادیو تلویزیون بی ارزش است و باید آنرا هست انگاشت به کناری بیهیم و کوشش کنیم تا در تنقیح این زبان و گسترش آن حد اکثر کمک لازم را بنماییم.

۲ - دوبرنامه آموزشی مجزا از هم و در کنار هم بوجود آوریم. در برنامه اول روزنامه نگاران با سابقه و صاحب قلمان مطبوعات را در کلاسهای، که فارسی در آن با دید روزنامه‌یی تجزیه و تحلیل می‌شود شرکت دهیم و از آنان بخواهیم که در این کلاس شرکت کنند و برداشته‌های خود بیفزایند و اشتباهات خویش را اصلاح کنند. در قسمت دوم برنامه آموزشی وسیعی آنچنان که هم اکنون در دانشکده علوم ارتباطات اجتماعی در رشته روزنامه نگاری اجرا می‌شود - بکار بندیم.

در این برنامه آموزشی - که مجال بحث طولانی آن در این جا نیست - کوشیده ایم که زبان فارسی منطبق بر احتیاجات روزانه روزنامه ها ویا توجه به متون معلوم نیست که قبول عام ییابد یا نه؟

سوم - وسایلی که آموزش سمعی و بصری می دهد.

در این بحث باید جمیع مشکلاتی را که در دویخش پیش یاد کردیم گرد آورد و به آن مشکل زبان محاوره و گفت و گوی بین دوتن را نیز افزود. مشکلاتی که اینک از جهت مکالمه میان قهرمانان فیلم یا گویندگی در صحنه های گزارش تلویزیونی وجود دارد از این دسته است. اکثر این مکالمات ترجمه تحت اللفظ زبانی است که فیلم از آن به فارسی برگردانده شده است و در نتیجه تعدادی اصطلاح نادرست به زبان تحمیل می شود. از سوی دیگر بسیار اتفاق افتاده که هنگام تماشای فیلم یا نگاه کردن به صفحه تلویزیون متوجه ناهم آهنگی گفتار گوینده و نوشته روی پرده یا صفحه شده ایم. این مشکل شاید برای بیننده بی آگاه، اعتراضی را سبب شود، اما بیننده یی که در سطح فرهنگی پایین قرار گرفته جز سرگشتگی و احساس دشواری حاصلی دیگر نخواهد برد.

غلطهای ملفوظ سه بخش عمده دارد:

- ۱ - غلطهای ملفوظ زبان فارسی مثل: بازرگان به جای بازرگان
- ۲ - غلطهای ملفوظ عربی در زبان فارسی مانند: هذیه به جای هدیه.
- ۳ - غلطهای ملفوظ لغات خارجی در زبان فارسی چون: پارلمان به جای پارلمان

بدین گونه رادیو می تواند در مدت زمانی نه چندان دراز، صورت تلفظ بسیاری از لغات را از شکل صحیح آن خارج کند و آنرا به صورت غلط رواج دهد یا به عکس و این رواج تا بدانجا ادامه یابد که حتی صاحب نظران در زبان محاوره خود مرتکب این خطاهای ملفوظ شوند.

دوم اغلاطی که به صورت غلط دستوری در زبان محاوره جاری و ساری می گردد و بجای می ماند. چون: پیشنهادات واصله و گزارشات مربوطه.

بخش سوم اغلاطی که مانند اغلاط روزنامه کلماتی را شامل می شوند که در غیر موضوع و معنی خود در تکلم بکار می روند. در مورد اغلاط ملفوظ و آنچه از طریق سمع به کار می رود می توان آسان گیری بیشتری داشت بدین معنی که برخی از اغلاط مشهور هستند که تلفظ صحیح آنها متبادره ذهن و ملفوظ زبان نیست در مورد این گونه اغلاط باید که تأمل و حوصله بیشتری کرد و در

نتیجه آنچه را که همگانی شده پذیرفت سعی درجاری ساختن تلفظ صحیح آن نداشت، زیرا که این کار مستلزم زمانی دراز و حوصله‌ی طولانیست و تازه‌اصیل و پاکیزه‌ی فارسی تدریس شود. در این برنامه، متون جدید و قدیم را در کنار هم تدریس می‌کنیم. از چهار مقاله به بوف کور و بوف کور و از بوف کور به قصه بردار کردن حسنک وزیر می‌رویم و می‌کوشیم که دانشجو را با تحول زبان فارسی و کاربردهای شگفت این زبان آشنا کنیم. در دز و سن روزنامه‌نگاری همواره دواستاد تکالیف دانشجو را تصحیح و بازبینی می‌کنند. استاد روزنامه‌نگاری از جهت آن که قوانین خبرنگاری و مشخصات فنی نگارش خبر رعایت شده باشد و استاد فارسی - که خود به کار مطبوعات آشناست - برای آنکه در دروس متنوع روزنامه‌نگاری زبان دانشجو زبان فارسی پاکیزه و قابل استفاده‌ی باشد. در تمام دروس روزنامه‌نگاری اهمیت را به زبان فارسی داده‌ایم. اگر مصاحبه‌ی از نظر فنی، در حد اعلای کمال باشد اما زبان آن زبان مطلوب نباشد به شاگردنمره نخواهیم داد و شاگرد این رشته بخوبی می‌داند مادام که فارسی وی مورد قبول معلم فارسی نباشد درس روزنامه - نگارش مقبول نخواهد افتاد.

۳ - به روزنامه‌ها تکلیف کنیم و حتی اگر لازم شد مقرراتی پیشنهاد نماییم که شرط ورود به روزنامه در پایان مدتی معین یا داشتن مدرک تحصیلی روزنامه - نگاری از منبعی معتبر باشد یاد او طلب ورود به این حرفه بتواند از عهده امتحان ورودی زبان فارسی روزنامه‌ی و رادیو تلویزیونی بر آید و در غیر این صورت حق ورود به روزنامه و اشتغال به این حرفه را نداشته باشد.

۴ - در کلیه مراجع تولید و تهیه مطالب مطبوعات و رادیو تلویزیون کس یا کسانی که تخصصی برجسته در زبان فارسی مورد نیاز این گونه مراکز دارند به نام دوباره خوان و دوباره نویسی بکار مشغول شوند. وظیفه این دوباره خوان و دوباره نویسی‌ها - همچنان که مرسوم بسیاری از مؤسسات معتبر روزنامه‌نگاری و رادیو تلویزیون در جهان است - دوباره خواندن مطالب، تنقیح آنها، رفع اشکالات، جبران سهل انگاری‌ها و حتی گاه دوباره نوشتن مطلبی است. این دوباره خوان یا دوباره خوانها باید در حدی از صلاحیت علمی قرار گرفته باشند که بتوانند در لحظه‌ی ناگهانی که واژه‌ی نو از طریق دستگاه‌های خبرگیری به مطبوعات وارد می‌شود و معادلی برای آن در فارسی نیست معادل روان و مصطلحی را بسازند و عرضه دارند بدیهی است که این نظر ممکن است کمی افراطی باشد اما آنان که در روزنامه بخصوص در رادیو تلویزیون کار کرده‌اند بخوبی می‌دانند که در جهان

امروز هر لحظه وسیله‌ی تازه بوجود می‌آید که نامی تازه دارد و اگر وسایل ارتباطی، خاصه رادیو و تلویزیون، در نخستین قدم، و روزنامه‌ها در قدم دوم، نتوانند معادل صحیح فارسی برای این وسایل بیابند ناگزیر آنها را همچنان خواهیم پذیرفت چنانکه در بالا اشاره شد. پس ما به نقش دوباره نویسنده دوباره‌خوان، سخت‌اهمیت می‌دهیم، او را در پاکیزه کردن زبان مطبوعات، آفریدن کلمات تازه ذی‌صلاح و صاحب‌نظر می‌دانیم.

۵ - در تمام هیئت‌های تحریری روزنامه و رادیو تلویزیون یک یا چند دوره از فرهنگ‌های معتبر زبان فارسی وجود داشته باشد تا نویسندگان مطبوعات در حالی که به نوشتن خبری مشغولند و نسبت به معنی درست یک کلمه یا طرز املاي آن به شک و تردید دچار می‌شوند بتوانند به این فرهنگ‌ها مراجعه کنند و در نتیجه از زلت‌ها و خطاهایی که در همه حال بدلیل سرعت برایشان پیش می‌آید، در امان بمانند.

۶ - کوشش شود که رسم‌الخط واحد برای مطبوعات در نظر گرفته و این رسم‌الخط بکار بسته شود تا اختلاف رسم‌الخط از میان برخیزد. در این جا به مطالب اول اشاره می‌کنم و تذکار این نکته بی‌فایده نیست که در پاره‌یی از موارد رسم‌الخط می‌توان سخت‌گیری‌های بیشتری داشت از قبیل کلمات چسبیده و مجزا و رسم‌الخط‌های دستوری و نقطه‌گذاری و در بعضی موارد هم مانند شکل تازه خط ناشی از تغییر فنی وسیله چاپی جدید غیر تسلیم و رضا کو چاره‌یی؟

۷ - در مورد وسایل صوتی و تصویری باید باین نکته توجه داشت که در مورد اغلاط ملفوظ یا شکل تلفظ حتماً باید مرجع یا مراجعی وجود داشته باشند که صورت صحیح تلفظ را به گویندگان بگویند و آنان را وادارند که از این صورت صحیح پیروی کنند. بنابراین کار در رادیو و تلویزیون اندکی مشکل‌تر است، زیرا که دوباره‌خوان و دوباره‌نویس ضمن اصلاح متن خبر و گزارش باید که صورت صحیح تلفظ برخی از کلمات را هم به گوینده یادآوری کند.

۸ - گویش‌های محلی را که در معرض فنا و فراموشی قرار گرفته‌اند - با ایجاد برنامه‌هایی از طریق فرستنده‌های محلی حفظ کرد. نباید گذاشت که سرچشمه زاینده و روشن گویش‌ها خشک و تیره شود.

بدیهی است زبان فارسی که موجب قوام وحدت ملی است باید اهمیت و مقام شامخ خود را در کلیه دستگاه‌های ارتباط جمعی حفظ کند و سعی بلیغ این وسایل در اشاعه و تعمیم زبان پاک پارسی و همگانی کردن آن در سراسر

ایران زمین، مصروف شود.

۹ - در مورد بکار بردن لغات خارجی نیز باید حدود مرزی معین کرد و حدودی شناخت. برخی از این لغات را پذیرفت، برای بعضی معادل فارسی گذاشت و در هر صورت از تعصب در هر جهت خودداری کرد نه از این سوی زنگی زنگ بود و نه از آن سوی رومی روم. از گذاشتن لغات فارسی که تداول عام ندارد و نخواهد یافت چشم فرو پوشید و متقابلاً هر چه کمتر از لغت بیگانه استفاده کرد.

۱۰ - سرانجام می‌خواهم درخواست کنم که فرهنگستان ایران به منظور یاری به زبان مطبوعات، نوعی مرکز جوابگویی دائمی ایجاد کند تا در صورتی که مشکلی در مطبوعات و رادیو تلویزیون از نظر زبان فارسی پیش آمد که حتی دوباره خوانها و دوباره نویسه‌های ذی‌صلاح هم از حل آن عاجز ماندند، با مراجعه به این مرجع، بتوانند بلافاصله جواب درست، قاطع و سریع بگیرند. چنین مرجعی نباید روزنامه و رادیو را معطل شورا و جلسه بکند، بلکه باید بلافاصله نظر خود را اعلام دارد و روزنامه و رادیو - تلویزیون در بکار بستن آن مؤظف باشند.

خانمها، آقایان، استادان گرامی از توجهی که به سخنان من مبذول فرموده‌اید صمیمانه سپاسگزارم و امیدوارم که زبان مطبوعات در آینده به یاری شما استادان در مسیری قرار گیرد که رسالت‌های بزرگتر ارتباط جمعی را بتواند به نحو احسن بانجام رساند.

آموزش عربی در ارتباط با زبان فارسی

دانشسرای عالی

ارتباط زبان عربی را با زبان فارسی از چند نظر می‌توان بررسی کرد .
الف - مفردات الفاظ، زبان فارسی همچون زبانهای معمول دنیا از واژه‌ها و استعمالات زبانهای دیگر بی‌نیاز نیست، خاصه زبان عربی که به علل گوناگون با فارسی اختلاط یافته و آن را غنی ساخته است. در این مورد علاوه بر واژه‌ها که عیناً یا با تغییر لفظی و معنوی وارد زبان فارسی شده‌اند، کاربرد درست‌و‌عربی نیز در فارسی راه یافته و علی‌رغم تحلیلی بودن زبان فارسی و اشتقاقی بودن زبان عربی که از این نظر این دو زبان مقابل هم قرار می‌گیرند، بعضی قالبهای عربی در فارسی به کار برده شده است از قبیل کفاش، نراد، مزرکش، مزرِف، مفلوک، مهمور، سورب، (ارباب‌دار) مکلاه، مزلف، مکیف، نزاکت، فلاکت، مستفرنگ، تحرمز و جز آن که مادهٔ همهٔ این کلمات فارسی است. از سوی دیگر به کلماتی از قبیل مایوس، خجالت و تمسخر و دخالت برمی‌خوریم که اگرچه ریشهٔ عربی دارند، اما بر ساختهٔ فارسی زبانان‌اند. نظیر این است کاری که در متون نظم و نثر عربی در بارهٔ کلمات فارسی دیده می‌شود، یعنی جمع بستن کلمات فارسی به قالب عربی از قبیل اساتید و اساتذَه (جمع استاذ) موابد (موبد) قزاونَه (قزونی) موانید (مانده) هرابده (هیربد) سفاتیج (سفّتجه، سفّته) رساتیق (رستاق، روستا) برامج (برنامه، برنامه) مرازیه (مرزبان) جوراب و جواریه (جوراب)، فرامین (فرمان)، کلمهٔ مرازیه در شعر امیهٔ بن ابی الصلت به کار رفته:

ماذا بیدوالعقد سقل من مرازیة ججاج

و همچنین است اشتقاقاتی از قبیل تنخذ (ناخذه، ناخدا شدن) بجصص (گچکاری شده) مجوهر (گوهر دار)، الجام (لگام زدن، لجام).

کوشش در بارهٔ طرد واژه‌های عربی از زبان فارسی بی‌فایده و احیاناً زیانبخش است و زبان را از سیر طبیعی خود بازمی‌دارد، و وجود این گونه لغات به حد اعتدال زبان را ضعیف نمی‌کند، آنچه زبان را ضعیف می‌کند، عدول از روش انشای فارسی و خصوصیات صرفی و نحوی زبان است.

چنانکه می‌دانیم واژه‌های عربی بسیاری هم اکنون در فارسی بکار می‌روند که معادل فارسی ندارند یا معادل آنها مهجور و غیر مأنوس است (از قبیل کتاب، دفتر تأثیر، عوض کردن، احساسات، حج، مناره، خلیفه، امین، امانت، شعرو... و کوشش در طرد این لغات چنانکه گفتیم - بی‌فایده است و از نظر اینکه موجب نابسامانی زبان و مخالف با گسترش کنونی آن می‌شود، زیانبخش است، مگر آنکه

این امر بتدریج صورت گیرد و الزامی در میان نباشد، که در این صورت امری است طبیعی، که هم موجب تهذیب زبان می‌شود و هم گسترشی در واژگان فارسی پدید می‌آورد. به همین سبب است که نگارنده به نوشتن سلسله مقالاتی زیر عنوان «واژه‌هایی با مدارک» در مجله یغما (سالهای ۱۳۴۸ و ۱۳۴۹) پرداخت و واژه‌هایی همچون خموشانه، لکانه، بزم آورد، آذرخش، بایسته، پایمردی، پژوهش، ره‌آورد، رویداد، رهنامه، سازمندی، گلگشت، پارگین، بارکده، و جز آن را با معادل عربی و گاهی انگلیسی و فرانسوی مطرح کرد.

کلمات عربی بسیاری که رنگ فارسی به خود گرفته و به اصطلاح شناسنامه ایرانی دارند نباید واژه عربی شمرده شوند، و فرقی نمی‌کند که این رنگ و تغییر از طریق ابدال حروف باشد، همچون سلیح و رکیب و جهیز ولیکن (به جای سلاح، رکاب، جهاز، لکن) و چه از راه حذف، مانند معاف، فاش، صاف، داج، یمان و مانند مدارا، مواسا، و چه از طریق از دست دادن معنی اصلی که کلمات مزبور در عربی داشته‌اند، از قبیل تحصیل، رعنا، حرف (در معنی سخن)، کثیف، صدا، رشید، عقب و جز آن. واژه جماش در عربی به معنی مرد علاقه‌مند به زنان است اما در ادب فارسی در معنی شوخ و دلفریب به کار رفته.

حافظ فرماید:

فغان که نرگس جماش شیخ شعر امروز نظر به درد کشان از سر حقارت کرد.
البته بعضی از واژه‌ها علاوه بر معنی معروف در فارسی، در معنی اصلی نیز به کار رفته است، همچون «صدا» در این شعر حافظ که در معنی انعکاس صوت و پژواک است:

ندای عشق تو دیشب در اندرون دادند فضای سینه حافظ هنوز پرزده است
چنانکه اشاره کردم بسیاری از کلمات عربی، در فارسی تغییر و تحول یافته‌اند. این تغییر به تدریج بر اثر تعمیم، تحت قاعده عمومی درآمده است، چنانکه کمتر اتفاق می‌افتد که استثناء داشته باشد، مثلاً همزه‌های بعد از الف در آخر کلمه غالباً حذف گردیده است، مانند علماء و شعراء که به صورت علما و شعرا تلفظ و کتابت شده است و همزه‌های مکسور بعد از الف در وسط کلمه غالباً به یا تبدیل گردیده، مانند غائب و زائل و ضائع که به صورتهای غایب و زایل و ضایع درآمده است. کسی که از این تحول و قواعد بی‌اطلاع باشد، چنین می‌پندارد که هرگز در پذیرش و استعمال کلمات عربی ضابطه‌ای در کار نبوده است و هر نویسنده یا گوینده هرگونه خواسته در کلمات تصرف کرده است، اما خوشبختانه با دقت و

مطالعه کافی می‌توان به وجود یک رشته قواعد پی‌برد که اگر هم کلیت نداشته باشد، در موارد بسیاری صادق است.

ب - قواعد عربی - از قواعد عربی آنچه در فارسی مورد استفاده قرار می‌گیرد، قسمتی از قواعد صرف است، ونحو عربی مطلقاً مورد بحث نیست (۱) از قواعد صرف این مباحث در فارسی مطرح می‌شود:

۱ - حذف یا ابقای الف و لام تعریف در ترکیباتی همچون حق الزحمه، حق الوکاله، حجرة الاسود.

۲ - مصا در عربی، معانی اوزان مصدر از قبیل معنی طلب در باب استفعال ومعنی اشتراك در بابهای مفاعله و تفاعل،

۳ - اسمهای مشتق یعنی اسم فاعل واسم مفعول صفت مشبیه وصیغه مبالغه و افعال التفضیل و افعال وصفی، اسم زمان و مکان و جزآن، در این مورد باید از طریق آوردن مثالهایی از کلمات عربی مستعمل در فارسی (همچون محسن، مفرح، محاسب، مخترع، منکسر، متفاوت و متفکر و غیره)، قالب‌های موجود را ذکر کرد و نیازی به صیغه سازی عربی نیست.

۴ - مذکر و مؤنث و مطابقت صفت و موصوف.

۵ - افراد و تثنیه (و متعاملین، طرفین) و جمع، بیان اوزان جمع مکسر عربی که در فارسی استعمال می‌شوند، استفاده از علامت جمع عربی در کلمات فارسی نظیر (مادیون، روحانیون، محصلین، معمری و غیره) باغات، دهات، سردسیرات، گرمسیرات و غیره.

۶ - قایده نسبت، مخصوصاً اشاره به اینکه کلماتی از قبیل دولتی، ملامتی، صنعتی، حکومتی، زراعتی و جزآن تابع قاعده عربی نیستند، و نیز بیان اینکه از قاعده نسبت - عربی در کلمات فارسی هم استفاده شده است، همچون مراغی و مانوی و گنجوی.

۷ - فارسی کردن کلمات عربی از قبیل دیباج، خندق (کنده) جوهر، جلاب و.....

۱ - اعتقاد به وجود بعضی از حالات نحوی عربی در فارسی همچون مفعول مطلق و مفعول له و جزآن نادرست. مفعول مطلق در فارسی از مقوله قید کیفیت است، و مانند:

بخندید خندیدنی شاهوار چنان کاند آوازش از چاهسار
و مانند

بغیرید غریدنی چون پلنگ چویدار شد اسد آمد به جنگ

۸ - کلمات مأخوذ از عربی و تغییرات لفظی و معنوی آنها همچون تمیز، تماشا، ملاقه، ملاقه، خالوعمو، طلبیدن، فهمیدن و

۹ - نحوه استعمال کلمات عربی در فارسی و نقش دستوری آنها، از قبیل سلامت در معنی سالم، تحقیق در معنی محقق و اختیار در معنی مختار، و نیز تأیید کردن و اقدام نمودن، که تأیید و اقدام در فارسی اسم معنی تلقی می‌شوند.

۱۰ - ترکیبات و جمله‌های عربی در فارسی و چگونگی استعمال آنها

از این رو طرح قواعد اعلال و ادغام و ابدال، جمع قله و کثره (که حتی در زبان عربی نیز اثری بر آن مترتب نیست)، مذکر و مؤنث حقیقی و مجازی و لفظی و معنوی (جز در مورد صفت) متصرف و غیر متصرف، حروف اصلی و زاید، اسمهای جامد و مقصور و ممدود و منقوض و صحیح الآخر و جز آن، به هیچ وجه موردی در فارسی ندارد.

ج - موضوع دیگر در ارتباط عربی و فارسی، فرهنگ اسلامی است. می‌دانیم که تمدن و فرهنگ اسلامی خاص عرب نیست و ایرانیان در این باب سهم بسزایی دارند و می‌توان گفت که پایه‌گذار آن‌اند. در همه موضوعهای علمی و ادبی: ریاضی، پزشکی، فلسفه، تاریخ جغرافیا زبان و ادبیات عرب ایرانیان کوششهای فراوان کرده و آثار خود را به عربی نوشته‌اند. دانشمندان عرب خود بدین نکته معترف‌اند. چنانکه صاحب «الjasوس علی القاموس» (ص ۵۲۰) صریحاً می‌نویسد:

«ان المولدين راعوا حق اللغة (العربية) والتزموا قواعدها اكثر من العرب في الجاهلية لانهم اعتقدوا ان اللغة وسيلة الى فهم التنزيل وان حديث الشريف. فبالغواني ضبطها ما مكن، وهذا الامر لم يخطر ببال العرب قط فاذا كان المولدون قد جاءوا واشيئاً مخالفاً لاصول والقواعد فانما كان لعدم وقوفهم على نص فيه، اولانهم كانوا قادرين على توجيهه وتخرجه.»

دانشمندان ایرانی کتابهای گراقتداری در موضوعهای مذکور به عربی نوشته‌اند که ذکر آنها در اینجا لازم به نظر نمی‌رسد، و به همین سبب آشنایی به زبان و ادبیات عرب ما را به موارث گرانهای علمی و ادبی خویش واقف می‌سازد. از سوی دیگر گروهی از نویسندگان و شاعران بنام ایرانی تحت تأثیر ادب عرب قرار گرفته‌اند و از مضامین و اصطلاحات آن در کلام خود بهره‌ور شده‌اند، تا آنجا که بی‌آشنایی به ادب عرب و اصطلاحات و تغییرات خاص آن زبان نمی‌توان از اینگونه آثار فارسی بهره‌برد، و ادیبان و پژوهندگان ادب پارسی ناگزیر از مطالعه زبان و ادبیات عرب هستند.

نتیجه آنکه آموزش زبان عربی به سبب ارتباطی که با فارسی دارد در همه دوره‌های تحصیلی لازم است، نهایت آنکه در دوره اول دبیرستان و دوره راهنمای تحصیلی منحصرأ باید به منظور کمک به زبان فارسی باشد و بنابراین از حدود قواعدی که در دهم‌شماره بنیان شد، نباید تجاوز کند. در شعبه ادبی دبیرستانها نیز هدف اساسی باید کمک به زبان و ادب فارسی باشد و در ضمن آن باید دانش‌آموزان را با آثار گوناگون عربی آشنا ساخت تا با استفاده از متون کلاسیک عربی قادر باشند. تکلم به عربی هرگز نباید در این دوره مورد نظر باشد. اما در رشته‌های ادبی دانشکده‌ها و مدارس عالی، به عللی که ذکر شد، زبان عربی با توجه به همه جهات و به عنوان زبانی کامل باید آموخته شود.

فصل دوم

مقاله‌های ارائه شده

به پاس بزرگداشت آنچه در «سمینار آموزش زبان فارسی» فراگرفته‌ام پدیده‌ای از احساس خود را به آنچه که رنگ و بوی ایران دارد به سروران گرانقدر و استادان ارجمند که نگهبانان شایسته قیمتی گوهر زبان و ادب پارسی هستند تقدیم میدارم.

مرتضی - آرمین

قند پارسی

این، سرزمین نامی ایران است
 این خاک مردپرور گوه‌رز است
 این مرز و بوم حکمت جاوید است
 اینجا مقام عشق خداوندیست
 خورشید علم آن، همه جا تابد
 هان تا به چشم دل نگری سویی
 یکسو نشان و نام ز «خاقانیست»
 یکسو به زادگاه دلیـرانش
 این قند پارسی است که «سعدی» را
 در «بوستان» نگر که به هر بیتش
 این «حافظ» است و مکتب قرآنش
 «حسان» و «بونواس» به درگاهش
 ای سروران ملک ادب ما را
 میراث پارسی که گران گنجی است
 در اعتلای آن نسزد سستی
 جان در رهش دهم که سزا باشد

این بیشه، جای غرش شیران است
 این عشق درد پرور پنهان است
 این زادگاه فکرت انسان است
 اینجا مکان تابش عرفان است
 گاهی به ری، گاهی به خراسان است
 کاینجا هر آنچه می‌نگری جان است
 کز او بلند، پایه خاقان است
 اندیشه «نظامی» و «قطران» است
 در نثر دلپذیر گلستان است
 شهد شگرف و قند فراوان است
 کو بر زمین پارس نگهبان است
 هر یک ضعیف طفل سبق خوان است
 دینی عظیم سوی نیکان است
 بر ما ودیعتی است کز آنان است
 سستی خلاف شیوه مردان است
 حب الوطن نشانه ایمان است

سازمان کتابهای درسی

توضیحی درباره کتاب فارسی سال پنجم دبستان

از اینکه وزارت علوم و آموزش عالی یکی از جلسات سمینار آموزش زبان فارسی را به بحث و اظهار نظر درباره کتاب فارسی پنجم دبستان اختصاص داده است، برای مؤلف آن مایه مباهات و افتخار است و از این بابت از اولیای محترم آن وزارت سپاسگزاری می کند.

کتاب پنجم دبستان در شهریور ماه ۹۴ نخستین بار منتشر شد و همان وقت وزارت آموزش و پرورش نسخی از آن را همراه با دیگر کتابهای جدید التالیف سال پنجم دبستان که طبق نظام نوین آموزش و پرورش تألیف شده است برای اظهار نظر به مؤسسات عالی آموزشی و افراد صاحب نظر ارسال داشت. پاسخهایی از دانشکده ها و کسان دیگر از طریق وزارت آموزش و پرورش و سازمان کتابهای درسی درباره کتاب فارسی سال پنجم دبستان به دست نگارنده رسید که همه آنها را بررسی کردم و نظرها و پیشنهادهای سودمند را در چاپ دوم کتاب وارد کردم. یکی از این نامه ها، نامه ای بود از دانشگاه اصفهان که در آن تذکرات بسیار سودمند آقای حمید فرزام منعکس شده بود. عین این نامه بصورت سخنرانی روز دوم آذر ماه ۹۵ در جلسه عمومی سمینار خوانده شد و طبق شیوه معمول سمینار نسخه های پلی کپی شده آن توزیع گردید. نگارنده در همان جلسه توضیحاتی در پاسخ ناطق محترم و مطالب کتاب مورد بحث به استحضار حضار رسانید. اینکه آن توضیحات را برای استحضار آن دسته از اعضای محترم سمینار که در آن جلسه حضور نداشتند در این اوراق درج می کند:

۱- در اغلب نامه هایی که از طرف اساتید دانشکده ها و دیگر کسانی که کتاب مزبور را در مطالعه گرفته بودند رسید قطعات برگزیده و تنوع و تازگی مطالب و تمرینها و پرسشهای مفصلی که در ذیل درسها آمده ستوده شده و مؤلف کتاب مورد تقدیر قرار گرفته بود چنانکه آقای فرزام نیز در خطابه خود مؤلف را از این جهت مورد تشویق قرار داده اند.

۲- رسم الخط کتاب را اغلب نپسندیده و بر آن خرده هایی گرفته بودند. از جمله اینکه چرا «نسبه» به صورت «نسبتاً» یا کیی «به صورت که ای» (که ای تو که پیش تو جنم ز جای) و یا «پایدار است» به صورت «پایداری است» درج شده است. در این باره باید دانست که رسم الخط کتاب، مطابق شیوه ای است که از چند سال پیش در کتابهای درسی بکار می رود و اصول آن سالها پیش به تصویب شورای عالی آموزش و پرورش رسیده است. این رسم الخط

البته خالی از نقص نیست ، الا اینکه یک نواخت بودن رسم الخط کتابهای درسی ، تا حدی از هرج و مرج و نابسامانی شیوه خط در این کتابها کاسته است . باید امیدوار بود که رسم الخط جامع همه پسندی از طرف مراکز و مراجع ذی صلاح ارائه شود و این نابسامانی از میان برود .

۳ - نویسندگان نامه ها و نیز تنی چند از دوستان و همکاران فاضل چند غلط چاپی و نیز چند لغزش دستوری را که در کتاب راه یافته بود یاد آوری کردند . همه این خطاها در چاپ جدید تصحیح گردیده است . بایسته است از همه تذکار دهندگان این لغزشها بخصوص آقای حمید فرزام استاد دانشگاه اصفهان و آقای غلامرضا ارژنگ کارشناس اداره برنامه ریزی سپاسگزاری کنم .

۴ - درباره درس کتابهای مرجع که مورد انتقاد آقای فرزام قرار گرفته باید عرض کنم در دنیای امروز که دامنه دانش گسترشی ییحد پیدا کرده است ، دیگر کسی نیست که هر روز بطریقی از رادیو و تلویزیون ، در گفتگوها و سخنرانیها یا در روزنامه ها و کتابها مطالبی تازه یا واژه ای جدید نشنود و نخواند ، اگر ذهن ما کند و تنبل نشده باشد ، هر مطالب تازه ای برای ما پرسشی یا پرسشهایی بدنبال می آورد و ما را به پاسخ یا پاسخهایی نیازمند می سازد . دز کودکی حس کنجکاوی و شوق یادگیری نیرومند و بیشتر است . کودکان از پدران و مادران و معلمان خود پی در پی پرسشهایی می کنند و اگر محیط تربیتی ، سالم باشد ، کنجکاوی کودکانه اندک اندک به روح تحقیق و تازه جوئی تبدیل میشود و بسا از میان همین کودکان کسانی پیدا می شوند که تا آخرین دم زندگی مشتاق دانستن باقی می مانند . پیدا شدن کتابهای مرجع برای بر آوردن همین نیاز عالی انسانی بوده است . کودکان باید بیاموزند و عادت کنند که از همان سنین دبستانی به کتاب مراجعه کنند و اشکالات لغوی و موضوعی را که بهنگام مطالعه پیش می آید ، خود حل کنند آنکه پیوسته در انتظار یاری معلم و پدر و مادر بنشینند . این است که عادت دادن کودکان به مراجعه به کتابهای مرجع و در دسترس قرار دادن این قبیل کتابها از اهم ضروریات است و گنجانیدن درس کتابها مرجع بدین منظور بوده است . (نگارنده در این اواخر به یک سری کتاب درسی آمریکایی برخورد که نظیر چنین درسی در کتاب سال سوم دبستان آن سری درج شده و در سال هفتم آن درسی است با این عنوان : کتابهای لغت و فرهنگ را چگونه باید تهیه کرد؟) و اما اشکال کار ما این است که در زبان فارسی کتابهایی در زمینه لغت برای کودکان تهیه نشده است . نگارنده در همان اوقات

که کتاب فارسی پنجم دبستان را در دست تهیه داشت طرحی برای تهیه کتاب لغت و دایرةالمعارف مخصوص کودکان ریخت و به چند مرجع ارسال داشت. خلاصه‌ای از آن طرح در مجله راهنمای کتاب درج شده است.

ه - برخی از توضیحات لغوی کتاب مورد نقد آقای فرزاد قرار گرفته است و گویا گمان کرده‌اند که لغات مشکل کتاب با کلمه‌های دشوارتری معنی شده است. در این باره باید بگویم که پیش از دست یازیدن به تألیف این کتاب مطالب کلیه کتابهای چهارساله ابتدائی را فیش کردم و فهرستی تهیه نمودم که نشان می‌دهد چه واژه‌هایی در کتابهای چهارساله ابتدایی آمده و هر واژه‌ای در چه کتابی و در چه صفحه‌ای آمده است. پس از آن که متن دروس کتاب فارسی پنجم آماده شد؛ لغات مشکل آن را فیش کردم و با آن فهرست مقابله نمودم. نتیجه آنکه، لغاتی را که در کتابهای قبلی معنی شده بود، معنی نکردم و توضیح ندادم و بعلاوه در توضیح لغات جدید از کلماتی استفاده کردم که دانش آموزان آنها را قبلاً در کتابهای چهارساله خوانده بودند.

برای مزید استحضار، معروض می‌دارم که پس از طبع کتاب پنجم، کلمه‌های آن را نیز فیش کردم و با فهرست کتابهای چهارساله یک جا مرتب ساختم. این فهرست نشان می‌دهد که در کتابهای سال اول دبستان (فارسی، حساب و علوم) مجموعاً ۵۰۰ واژه غیر مکرر آمده که بتقریب هر کدام پنج بار تکرار شده است. این رقم برای واژگان کتابهای اول و دوم (شامل فارسی، حساب، علوم و تعلیمات دینی) ۲۲۰۰ و برای کتابهای اول و دوم سوم (شامل فارسی، حساب، علوم، تعلیمات دینی و تعلیمات اجتماعی) ۳۴۶۰ و برای کتابهای چهار ساله اول (چهارم شامل فارسی، حساب، علوم، تعلیمات دینی، تعلیمات اجتماعی و هنر) ۵۳۰۰ و برای کتابهای پنج ساله اول (فارسی، حساب، علوم، تعلیمات - دینی، تعلیمات اجتماعی و هنر) ۸۱۰۰ است. پسوندها و ترکیبات متعدد وصفی و اسمی و اسامی خاص نیز در این فهرست منظور شده است.

۶ - این نکته نیز بایسته است گفته شود که نگارنده پیش از آنکه به تألیف کتاب فارسی سال چهارم و پنجم دبستان بپردازد کلیه کتابهای فارسی دبستانی را که در نیم قرن اخیر تألیف و در کتابخانه سازمان کتابهای درسی موجود است بررسی کرد. (این مجموعه سابقاً در کتابخانه اداره نگارش سابق بود) تا از تجارب همه کسانی که در این راه گام مفیدی برداشته‌اند بهره‌مند شود. علاوه بر آن، کتابهای زبان آموزی چند کشور از جمله اتحاد شوروی، آمریکا، فرانسه،

ژاپن ، پاکستان و یکی دو کشور عربی را از جهت روش و موضوع قطعات درسی
بوسیله دوستان زبان‌دان بررسی کرد و از آنها نیز چیزها آموخت با همه این
کوششها کتاب تهیه شده « بقول شادروان دکتر معین » آن چیزی است که
توانسته‌ام نه آن چیزی است که خواسته‌ام .

آموزش خواندن و نوشتن فارسی

من از القبا سخن میگویم، زیرا وزارت علوم و آموزش عالی موضوع آموزش زبان فارسی و آموزش نوشتن فارسی را در برنامه سخنرانی‌ها گنجانیده است و خواسته است راهی را که باید طی شود از آغاز بشناسد و بشناساند و دشواری راه‌وگریوه‌ها و پست و بلند آنرا بنمایاند و تعلیم زبان را در ارتباط مراحل مختلف آن بایکدیگر به منزله یک واحد و موضوع اساسی بررسی کند و این کار با منافع همه‌ما بستگی مستقیم دارد زیرا هم‌اکنون ما بسیاری از مسائلی را که باید در دبیرستانها آموخته شود در دانشگاهها می‌آموزیم و آنچه را در دبستان باید یاد بدهیم در دبیرستان یاد می‌دهیم و در نتیجه این جا بجایی نرسیده‌ایم و بجای نیروهای سازنده بسیاری به هدر می‌رود و ما پیوسته با تنزل سطح رویرو هستیم.

کوشش بزرگی که از چندی پیش در کشور ما برای سوادآموزی نیرو گرفته است توجه بی تفاوت‌ترین مردمان را به این نکته گرایانده است که کاری شگرف آغاز شده و نتیجه شگرف‌تری در پی خواهد داشت.

من روشهای گوناگون سوادآموزی را بررسی و طرحی مبتنی بر کوتاه کردن دوره سوادآموزی (خواندن و نوشتن) آماده کرده‌ام و آن را شخصاً نیز به اصطلاح زمان پیاده کرده‌ام و در مقایسه با کتاب سال اول دبستان و سال اول آموزش بزرگسالان آن را موفق‌تر می‌پندارم اگرچه به قولی عاشق فکر و پیشنهاد خود هم نیستم بلکه تقاضا دارم آن را به اشخاص مسئول یا انجمن مخصوص بسپارند تا به‌عنوان یکی از روشهای پیشنهادی مطمح بررسی قرار گیرد و اگر پسند افتد جرح و تعدیل لازم نیز در آن به عمل آید تا با روشهای فعلی تعلیم‌نوسوادان که در تهیه و تدوین آنها کوشش بسیار بکار رفته است ارزیابی گردد و بهترین آنها برگزیده و آموخته شود.

این طرح در ابتدا از ۲۴ کلمه در ۲ درس تدوین شده است که هر درس بطور متوسط ۱۰ کلمه دارد و آموزش هر درس یک هفته طول می‌کشد یعنی هر روز به تقریب دو کلمه.

هدف در این طرح این است که دریایان سواد آموز بتواند املاء روزنامه‌های خبری را بنویسد و آن را بخواند در این طرح بر روی نوشتن به‌عنوان کفه متعادل خواندن در ترازوی سوادتکیه شده است.

تمرین‌ها را معلم در ابتدا از روی نمونه‌های راهنما و بامدد ذوق و استعداد خویش فراهم میکند و در ۸ هفته آخر تمرین و آموزش به مدد روزنامه‌های خبری

صورت می پذیرد امتحان نهائی نیز از روی متون روزنامه‌ها و صفحه اخبار شهرستانها که استاندارد متوسط سواد شمرده می‌شود به عمل خواهد آمد. خود من این روش را درمندی معادل یک‌ماه اجرا کرده‌ام و به همین نتیجه رسیده‌ام. می‌توان با ده معلم سیصد نوآموز را با همین روش در مدت سه‌ماه تابستان تعلیم داد و به امتحان معرفی کرد و برابر درصد معمولی آموزشگاهها قبولی آنان را تضمین کرد.

این روش در اساس با آنچه به روش باغچه‌بان معرفی شده است و درسالهای اول دبستانها و کلاسهای بزرگسالان معمول است تفاوت چندانی ندارد، تعلیم خواندن با کمک تصاویر و کلمات ساده و روزمره و تعلیم نوشتن با رسم خطوط و اشکال ساده و استفاده از خط زمین آغاز میشود و این چیزی است که در آموزش ابتدائی زبان همه کشورها بکار گرفته میشود و تقریباً جنبه جهانی و همگانی دارد با این تفاوت که در زبانهای اروپائی آموزش در تلفیق با نگارش حروف دشواری چندانی ندارد هر حرف در کتابت و یا در تحریر شکل خاص خود را دارد و بین حروف بزرگ و کوچک شباهت کامل در بیشتر موارد موجود است و برای نوشتن الفبا فراگیری ۳۰ شکل جمعاً در انگلیسی و فرانسه کافی است ولی در فارسی این رقم به دو برابر افزایش مییابد و اگر میان حروف وسط و حروف اول تفاوت قائل شویم از دو برابر نیز میگذرد و این نکته اگرچه گاهی مورد نظر مؤلفان نخستین کتابهای درسی بوده است ولی در عمل به آن التفاتی نشده است راه حل پیشنهادی کتاب اول دبستان عبارت از رسم خطوط در روزهای نخست همراه با تصویرخوانی که از خط قائم شروع و در یازده درس به رسم نیم دایره‌های نقطه دار خاتمه می‌یابد و در نخستین کتاب درسی بزرگسالان سیزده درس به همین کار اختصاص دارد، ولی در آموزش حروف در متن کتاب این روال بکار گرفته نشده است. بدین سان که حرف نیمدایره‌ی «ن» در درس سوم است و «پ» که در نوشتن تفاوتی با «ب» ندارد به درس بیستم افتاده و «ب» در درس اول آمده است و گویا منظور هم این نبوده است که در نگارش حروف از ساده به دشوار برسیم و اگر حروف عربی در آخر آمده است از نظر کمیابی واژه‌ها در تداول فارسی و ندرت استعمال آنها نسبت به دیگر حروف است نه از نظر دشواری کتابت.

مسئله دیگر یعنی همخوانی حروف از نظر تلفظ یا مخرج و گزاره آنها نیز در این روش رعایت نشده است و برای اهل زبان در رعایت ترتیب صوتی یا فونته تیکی حروف ضرورتی دیده نشده است.

مسئله بخش‌آموزی یا تواتر هجاها که در آن ابتدا صداها (حرکات) و سپس حروف صامت آموخته میشود نیز مورد توجه قرار نگرفته است: «آ» در درس اول و «ا» و در درس بیستم و «ل»- در درس بیست‌وششم آمده است. آب، بابا، نان از نخستین واژه‌های متداول زبان است که مبنای روش آموزش در نخستین کتابهای درسی است.

پس در تدارک دروس به مسئله دشواری و آموزش خط‌فarsi که یکی از مشکلات ماست عملاً توجهی نشده است و آنچه را که دیگران برای خودشان کرده‌اند ما هم‌گرفته آنرا برای خودمان برداشته‌ایم و به سادگی می‌توان ادعا کرد که این روش برای تعلیم زبانهای اروپائی نیز به اندازه فارسی و شاید بیشتر از فارسی مناسب است.

چه باید کرد

نخست از تخطئه قدمهای بزرگی که در راه آسان کردن سواد‌آموزی برداشته شده است باید خودداری کرد زیرا زبان درهمه‌جا زبان است و آموزش آن نیز می‌تواند انگاره و الگوی جهانی داشته باشد. مسئله‌ای که توجه به آن برای فارسی بیشتر ضرورت دارد ساده کردن آموزش خط در تداوم تدریجی دروس است زیرا هر روشی که برگزیده شود خواه ناخواه مشکل خط را نیز با خود دارد. راهی که در بادی امر بسیار ساده به نظر می‌آید ولی بسیار اهمیت دارد رعایت تقدم و تاخر در آموزش حروف منفصل و متصل است یعنی نخست حروف منفصل را باید آموخت و کلمات و بخشهای مختلف جمله‌های ساده باهمین حروف ساخت و بعد حروف متصل را یاد داد.

فایده این کار چیست

اول این که نوآموز از قدم نخست مجبور نخواهد بود با «ن» بزرگ و «ن» کوچک، «ب» بزرگ و «ب» کوچک سروکار پیدا کند و در نوشتن آن هم درماند به این ترتیب یکی از دشواریهای نخستین قدم که قدمی بسیار لرزان و نامطمئن است از پیش راه نوآموز برداشته میشود دوم این که با پیشرفت مختصری که بدون دشواری حروف متصل حاصل میشود نوآموز تشویق و به خود امیدوار می‌شود که می‌تواند کلمات بسیاری با این حروف بسازد و هفت هشت درس نخست را یکسره به پیش تازد و برای خود سرمایه پیشرفت و مایه پشتیبانی فراهم سازد این را سهل شماریم زیرا در هر اقدام بزرگ شرط موفقیت در نخستین قدم است. درست پس از این مرحله است که میتوان با کمک کلمات پیش پرداخته

که نمونه شناخته می‌شوند پای حروف متصل را به میان کشید. داد - داس - دارا - داراب - دارد - دارم.

نمونه کلید

نمونه کلمه‌ای است که در درسهای پیش آموخته شده است و برای یاد دادن حروف تازه دوباره با تغییر یک حرف یا با افزودن یک حرف به آن مورد استفاده قرار می‌گیرد، دارد که در حروف منفصل آموخته شده است مجدداً در آموزش حرف «م» در ابتدای درس تکرار میشود و حرف تازه «م» را به کمک آن تعلیم می‌دهیم. دارد نمونه و دارم کلید است - دارد - دارم را بر روی هم نمونه - کلید می‌گوئیم - نمونه - کلید در آغاز درس قرار دارد و برای همخوانی و ساده‌فراگیری کلمات بکار می‌آید.

لرزم رعایت ترتیب در آموزش حروف

در نظر اول شاید عدم رعایت ترتیب در آموزش حروف چندان مهم جلوه نکند ولی اگر هم شکلی حروف فارسی و نیز ترتیب الفبایی آنها را که قطعاً تصادفی نتواند بود در نظر بگیریم ضرورت مسئله قابل طرح است، وقتی که ب را می‌آموزیم بی زحمت می‌توان پ و ت را همپای آن آموخت و نیز با ج دو حرف چ و خ را میتوان فراگرفت پس چرا خطنویسی را از سواد آموزی جدا کنیم و چرا میان آموزش ك و گ یازده درس فاصله ایجاد کنیم (در کتاب اول دبستان) در صورتی که هم شکل ك و گ به هم نزدیک است و هم تلفظ آن دو پس جدا کردن این دو در کتب درسی تصادفی یا بی نقشه بوده است.

چگونگی ترتیب حروف

در این پیشنهاد در چهار درس نخست حروف منفصل یا جدا تعلیم داده میشود. از درس پنجم تعلیم حروف متصل آغاز می‌شود. این درسها نیز ساده و کوتاه است تا مشکل تعلیم حرف بزرگ و حرف کوچک را نوازموز با فراغت در یابد، ترتیب حروف را در صفحه پیوست در مقایسه با دو روش معمول دبستان و بیکار نشان داده‌ام. پس از چهار درس نخست نه درس به اتصال حروف در ترکیبات دو حرفی اختصاص دارد و از درس چهاردهم ترکیب سه حرفی و از درس هفدهم ترکیب چهار حرفی و بیشتر تعلیم داده میشود.

این روش دارای راهنمایی است که در صورت تصویب اصل آن، جداگانه ارائه خواهد شد از تصاویر کافی برای خواندن و از خط زمین برای تعلیم نوشتن و از جزوه‌های مفید بیک نوازموز برای تمرین استفاده خواهد شد تا نوازموزان ناگزیر

با اقسام گوناگون کلمات سروکار پیدا کنند و از محدوده قالبی جملات و کلمات کتاب درسی پافرا تر نهند و منظور غائی آموزش را به کمک معلم - بیک نوآموز و روزنامه تأمین نمایند و به مطالعه خارج از درس از نخستین گام عادت کنند. تمرین دروس از درس هفدهم با روزنامه آغاز میشود و تا آخر ادامه مییابد.

اینک ملخص طرح و تمرینی مربوط به درس چهارم و مقایسه ترتیب حروف الفبا در طرح مزبور ارائه می شود. در کتاب اول دبستان چهل درس و در کتاب اول پیکار چهل و سه درس برای تعلیم حروف اختصاص یافته است. طرح حاضر دارای بیست و چهار درس است.

د ر ز ا
درس ۱ - دار در راد رد زاد زر راز رز
او - و آ ذ

درس ۲ - دور دود زود روز رود رو او دارو آزاد آراد آرد آزد
آزار آذر آورد

د ر ز ا
درس ۳ - در درد درز زر زرد در دراز
ه - و

درس ۴ - رد رده زده داده دوده روده روزه رزه زره دره (درره)

ت ب پ ی

درس ۵ - دوا دوات تار بار بر پر توپ برد تاب ی - ی زد داد
برد آورد زدی دادی بردی آوردی زدید دادید بردید
آورید آوردید

ن - م

درس ۶ - بار نار ناب نرد نرم بام نردبان مار نان انار مرد مور

گ ژ

درس ۷ - باز گاز باژ گاراژ برگ مرگ ارگ

ک ل

درس ۸ - بار کار تاک برد کرد کره کره تاک لاک لال
بال پول رسول

چ ج

درس ۹ - کار کاج باج پارچ جام چاپ چاک

خ خو

درس ۱۰ - کار خار خرد خوار خورد خواب کاخ چرخ نرخ
دوزخ برزخ

ف ق غ

درس ۱۱- در دف فردا قارچ اتاق باغ غار

س ش

درس ۱۲ - آب آش شاد سار پاس سرد

ی ی می ی

درس ۱۳ - روزی دیدار دی ری می نی یار یاری

د- هر ۵۰

درس ۱۴ - راه ده شاه ماه هوا ماهی مه تاب مهتاب ماه تاب مهر
نهر ۹

ا ا ا = آ ای او - ا ی و

درس ۱۵ - اداره سه نه بز به آثار اُردک آذر ایران تیر دید
او رو بو وارد ساری رفته‌ای

ص ض ح

درس ۱۶ - فَرُضُ قَرْضِ قَرَصٍ ضَرْبُ صَادِقٍ صَبْرُ رُوحِ نُوْحٍ حِرْصُ سَحْرِ صَاحِبِ

ع ب ظ

درس ۱۷ - زارع عرض طول شرط خط شاطر حافظ ظالم ظهر عصر

ت

درس ۱۸ - وارث ارث میراث ثابت ثبوتی

2

درس ۱۹ - انشاء رأی صائب مؤمن

۱ - ا

درس ۲۰ - موسی کبری عیسی مرتضی یحیی صغری مجتبی مصطفی

آ - ان

درس ۲۱ - عملاً اصلاً مخصوصاً کاملاً ابداً رسماً وکالتاً کفالتاً
عجالتاً ظاهراً

ال - ل

درس ۲۲ - رمضان المبارک محرم الحرام امیر المؤمنین (حروف قمری)

۱۱ - ۳

درس ۲۳ - مشیرالدولہ وکیل الرعایا امین السلطنہ (حروف شمسی)

تمرین درس چهارم

آذر آرد را از راه دور آورد	دارا در زد
آزاد روزه دارد	آذر دارو داد
او آذر را زد	آزاد زور دارد
آذر او را آزار داد	آراد آرد آورد
دارا آواز داد	دارا زر داد
آزاده از دور آواز داد	آذر آرد آورد
دارا آزاد را از دور آواز داد	آزاد آرد دارد
آذر در را زور داد	آراد زور دارد
دارا در ده آواز داد	دارا در را زد
دارا داوود را آواز داد	آذر دارو را داد
	آزاد آرد را آورد
	داور آرد را زود داد
	آذر زور را زود آورد
	دارا آرد را از ده آورد
	آزاد در ده دارا را زد

ردیف پیکار		ردیف اول دبستان		پیشنهاد	
حروف متصل		حروف متصل		حروف متصل	
آ	ای	آ	ئه	د	چ
ب	ی	ب	ه	ر	ج
د	ق	ن	ل	ز	خ
ن	ئه	د	چ	ا	خو
ر	چ	ر	ژ	او	ف
ا	ژ	ا	خو	و	غ ق
س	خو	م	ه	آ	س
م	ه	او	ذ	ذ	ش
او	ح	س	ص	و	ی
ت	ص	ت	ح	ه	ه
ز	ظ	ز	ط	و	و
ای	غ	ک	ع	و	آی ای او
ک	ذ	ای	ظ	ه	ص
و					حروف متصل
ا	ط	و	ث	ت	ض
خ	ض	ا	ض	ب	ح
ا	ث				
ه	ع	پ	غ	پ	ع
شن	ا	ا		ی	ط
گ	ی	ه		ن	ظ
و					ث
پ					
ه	ال	خ		م	ء
ف		ش		ه	ی
ج		ف		ر	آ
ل		گ		ک	ال
		ی		ک	
		ق		ل	
		ج			

وزارت علوم و آموزش عالی

انقلاب سفید ما و آموزش زبان و ادبیات فارسی

انقلاب سفید شاه و ملت با تقسیم زمین‌های مالکان بزرگ و خانها در میان کشاورزان ما مناسبات نوین تولیدی بوجود آورد. برای روستائیان نظام نوین ویژه کشاورزی پاسخگو به نیازمندیهای جامعه صنعتی در حال توسعه و ترقی را بنا نهاد، هستی مادی و معنوی جامعه روستائی را دگرگون ساخت و موضوع اندیشه روستائیان را کیفی عوض کرد. کشاورزان آزاد ما امکان یافته‌اند به هماندیشی و همکاری گرایند و در این همکاری و هماندیشی نیاز به داشتن ابزار واحدی برای مبادله اندیشه‌های خویش دارند.

در دورانهای پیش از انقلاب وجود گویشهای گونه‌گون محلی بازتاب منطقی پدیده‌های ضد مرکزی بود و مانع از رابطه اندیشه‌ای میان کشاورزان و دامپروان و اهالی شهرها می‌شد.

پس از رهایی روستائیان از نظام ارباب و رعیتی برای ایجاد وحدت اقتصادی و بدنبال آن وحدت معنوی شرایط مناسب و لازم بوجود آمد.

اشتراک سز زمین، وحدت اقتصادی و فرهنگی ملت ما بدون اشتراك زبان نمی‌توانست مفهوم واقعی ملی داشته باشد. با انقلاب ششم بهمن ۱۳۴۱ زیر بنای اقتصادی ویژه جامعه صنعتی دارای کشاورزی پیشرو و توسعه و ترقی نیروهای ایجادگر (مولد) و مناسب نوین تولیدی در روستاها و شهرها (ایجاد مناسبات تولیدی عادلانه میان کارفرمایان و کارگران، تعیین میزان عادلانه مزد و بویژه سهم شدن کارگران در سود ویژه کارگاههای کارخانه‌ها و تأمین بهداشت و فرهنگ آنها، بویژه بیمه همه کارگران) به وجود آمد، به وحدت ارضی، استقلال سیاسی، اقتصادی و فرهنگی ما تحقق بخشیده شد و بنحو آشکار گذر ما از نظام ارباب و رعیتی به نظام نوین جامعه صنعتی دارای اقتصادی کشاورزی پیشرو ممکن شد. همبستگی اقتصادی و سیاسی ملت ما بر اساس وجود صنایع، کشاورزی، بازرگانی و وجود بازار واحد در مقیاس مملکتی کاملاً به چشم می‌خورد و اینک پس از احراز موفقیت‌های چشمگیرمان در پیکار با بی‌سوادی، مسائل بسیار مهمی چون آموزش هر چه ثمربخش‌تر زبان و ادبیات فارسی بر اساس نزدیک کردن زبان نوشتنی ادبی با گویش واحدی، که برای همه اقشار اهالی کشور ما مفهوم است و ایجاد ابزار عملی یگانه برای بیان و مبادله اندیشه‌ها در میان فرد - فرد اهالی مملکت و از میان بردن گویشهای پراکنده محلی با روشی تدریجی و در نظر گرفتن مسائل عاطفی - روانی در مقابل ما قرار دارند.

مسئله دموکراتیک کردن آموزش زبان و ادبیات فارسی در جستجوی محققان خود می باشد. مسئله مهم این است، که کدام زبان را باید بمثابة تورم واحد زبان ملی پذیرفت و آن را تدریس کرد؟ و با چه روشی باید چنین زبانی را آموخت؟ به ادبیات فارسی و آموزش آن دقت کافی شده؟ طرح این مسئله و پاسخ دادن به آنها با روح انقلاب شاه و ملت مطابقت دارد و یکی از مسائل حاد فرهنگ معنوی در حال تحول ما می باشد.

تورم واحد زبان ملی: زبان فارسی جدید، که امروز ما ایرانیان در داخل ایران و در سرزمین های برون از مرزهای آن بدان سخن می گوئیم تاریخ نوشته شده هزارو یکصد ساله دارد. سرچشمه های فراوانی موجودند، که در آنها نظم و نثر فارسی ثبت شده است. برای ما مایه سرافرازی و دلزندگیست که شعرهای رودکی برای هر فارسی زبان امروز چه در داخل و چه در سرزمین های همسایه دل انگیز و غرور آمیز است. در زبانهای رودکی، فردوسی، سعدی و حافظ سیر رشدی و تکاملی می بینیم و در این سیر نشیب و فرازهایی دیده می شوند، که بیش و کم از نزدیکی و دوری این زبانها با زبان گویشی قشرهای وسیع مردم فارسی زبان حکایت می کنند.

مردم ما در مراحل مختلف تاریخ موجودیت خود با خلق های دیگر در قلمروهای دولتهای مختلف همزیستی داشته و در همزیستی ها زبان فارسی و زبانهای خلقهای دیگر تأثیریابی متقابل داشته اند. در ذخیره واژه های زبان فارسی واژه هایی از دیگر زبانها جای می گرفتند و بر حسب نیاز گویشی مردم ما پاره ای از آنها در غنی ساختن زبان ما نقش خود را ایفا می کردند و تعدادی از آنها که نمی توانستند به ابزار ایجاد نسبیت در میان مردم ما کمک کنند قانونمندانه از میان مصالح ساختمانی زبان ما خارج میشدند و ما فقط در تذکرها و فرهنگها و اثرهای نظمی و نثری کلاسیک خود می توانیم آنها را مشاهده کنیم، نه در گویش زنده مردم امروز ما.

گونه های گویشی مختلف خویشاوند مردم ما در یک جا رویهم رفته زبان فارسی را تشکیل می دهند. زبان ملی ما، که تلفیقی و یا آمیزه ای از همه گویشهای گروهی مردم ما می باشد دارای آنچنان ذخیره واژه ایست، که از ذخیره واژه ای زبان مردم ما در دورانهای گذشته نزدیک و دور فرق دارد.

ادیب هوشمند ما دکتر پرویز ناتل خانلری در سالهای ۴۶، ۴۷ و ۴۸ و ۴۹

(در مجله سخن، دوره هفدهم، شماره ۲ اردیبهشت ماه ۱۳۴۶ شماره هفتم، دوره

بیستم، آذرماه ۱۳۴۹ و شماره یازدهم دوره بیستم، اردیبهشت ماه ۱۳۵۰) سر مقاله‌هایی زیر عنوانهای: «نظری به ادبیات ایران پیش از اسلام»، «برای زبان فارسی چه باید کرد؟» «فصلی از تاریخ زبان فارسی، معارضه فارسی و عربی» نوشته، که در آنها روی مسائل حاد زبانی و ادبی بحث کرده است. خلاصه ارزشیابی‌های دانشمندان ما درباره زبان فارسی اینست که مردم ما در طول تاریخ موجودیت خود رنجها و خوشی‌ها داشته، پیروزی‌ها و شکستها داشته، با خلقهای دیگر در ارتباط بوده، زبانش بدیگر زبانها غنا بخشیده و از زبانهای دیگر نیز متأثر شده. در این ارتباط و تماس متقابل، مردم ما و زبانش مستقل بر جای ماند و هیچ زبانی نتوانسته موجودیت زبان ما را از میان ببرد. برای حفظ استقلال زبان ما پ. ن. خانلری توصیه می‌کند، که برای بکار بردن واژه‌های خارجی باید نظم و ترتیب و روش واحد در نظر گرفته شود، که هر واژه و یا لفظ بیگانه یا به معادل صحیحی برگردانده شود و یا طوری نوشته شود، که با قوانین گویشی ما توافق داشته باشد، فرهنگستان زبان ما باید درباره واژه‌های بیگانه نظام واحدی را بوجود آورد تا در رشته‌های گونه‌گون علمی عمل تدریس دستخوش تکرویها نشود. درباره معارضه زبان‌های فارسی و عربی «دانشمندان ما خامی کسانی را که می‌خواهند کلمه‌های عربی را از زبان فارسی بیرون بریزند مورد انتقاد قرار می‌دهد و می‌گوید وجود لغات عربی در زبان فارسی نشانه زبونی زبان فارسی نیست، بلکه پدیده تاریخی دخول کلمات عربی به زبان فارسی بی آنکه استقلال زبان ما را از میان ببرد موجب غنای آن شده است.» توصیه‌های کلی پ. ن. خانلری برای محققان ما در رشته زبان و ادبیات بسیار سودمند می‌باشند.

در این دوران پر تحول جامعه ما برای بحث درباره مسئله زبان فارسی نظام تحقیقی تام و یکپارچه‌ای لازمست، که به کمک آن بتوان زبان ما را بمثابة پدیده‌ای تام و یکپارچه مورد پژوهش قرار داد.

بطور منجز باید گفته شود، که واژه‌های نامفهومی، که از زبان عربی و یا هر زبان بیگانه دیگری، وسیله شاعران، تاریخنگاران و نویسندگان ما در گذشته و در حال حاضر، به زبان ادبی ما آورده شده‌اند و برای مردم ما نامأنوسند، کدامند زیرا نه میتوان همه واژه‌های بیگانه را دور ریخت و نه می‌توان همه آنها را در زبان فارسی نگاه داشت. (این عمل می‌تواند طی دو و یا سه برنامه پنجساله آموزشی و فرهنگی ادامه یابد و سپس رها کردن آنها قانونمندان و آسان خواهد بود.) و آن واژه‌های عربی و یا هر واژه بیگانه، که برای ما ضروری‌اند بر جای

بمانند. در باره این واژه‌های اخیر مسلماً باید الگوهائی یگانه تعیین شود، بطوریکه همه آموزگاران، دبیران و استادان موظف باشند واژه‌های یگانه پذیرفته شده در فرهنگ ما را یکسان تلفظ کنند.

بخش آوائی ساختمان زبان ما در خور توجه فراوانست. واژه‌های زبان شفاهی ما با واژه‌های نوشتاری در زبان ادبی ما هماهنگ نیستند، میان گفتار و نوشتار ما شکافی وجود دارد که تدریس زبان را مشکل کرده است.

در قرن گذشته، به ناکارائی زبان پر تکلف فارسی در محدوده منافع با-سوادانی معدود توجه شد. کوششهای رضاقلی‌خان هدایت به پاره‌ئی از آرزوهای بانیان مکتب بازگشت به سبک پیش از دوران مغول جامعه تحقق بخشید، ولی در تلاشهای این ادیب موضوع نوشتار موافق با گفتار همگانی در خلالت او ناگفته مانده است. در آستانه انقلاب مشروطه و بویژه در سالهای انقلاب مشروطه بوسیله مجله‌ها و روزنامه‌های بسیاری، که منتشر می‌شدند به نزدیک کردن نوشتار سنتی زبان ادبی با زبان مردم توجهی شد، که کیفاً با روش و سبک پیشینیان فرق داشت. ولی این کوششها ناتمام ماند.

در آغاز دوران سلطنت رضاشاه بزرگ کوششی را، که در زمینه اصلاح نوشتار ما در دوران مشروطیت آغاز شده بود، در حال پوشش جامه عمل می‌بینیم، ولی الگوهائی (مثلاً بوسیله شادروان کسروی) بکار می‌رفت، که از گورستان گویشهای قومهای برادر ایرانی بیرون آورده می‌شد و بدون توجه به ابزار عملی بیان اشکال گونه‌گون شعوری مردم زنده در مجله‌ها و روزنامه‌ها منتشر می‌گردید. برای حفظ استقلال ذخیره واژه‌ای زبان مادری ما کوششهای بسیار سودمندی انجام گرفت. در میان کوشندگان آن دوران کوششهای شادروان محمدعلی فروغی و شادروان بهارستودنی است ولی این کوششها نمی‌توانست بر اساس سیستم واحد روش علمی یگانه، بر اساس دستاوردهای نوین علم زبانشناسی جهان معاصر همه عناصر ساختمانی زبان ما را به دست پژوهش بنیادی بسپارد.

در دوران سلطنت رضا شاه بزرگ کوششهایی برای آسان کردن آموزش زبان و ادبیات انجام گرفت، که به بردن سواد به داخل قشرهای وسیعتر اهالی مملکت ما کمک فراوان کرد. این نوع کوششها در دوران سلطنت شاهنشاه آریامهر وسعتی بی سابقه یافت. ولی موضوع مهم، که بردن نوشتار گفتار ما بمیان قشرهای وسیع مردم ما می‌باشد در دوران انقلاب شاه و ملت در مرکز دقت زبان‌شناسان و ادیبان ما قرار گرفت.

از آغاز انقلاب ششم بهمن ۱۳۴۱ با تدوین کتابهای درسی جدید، دبستگی قشر وسیعی از روشنفکران ما، بویژه علاقه شدید نسل ارشد، آموزگاران، دبیران و استادان زبان و ادبیات نسبت به نوشتار سنتی انسیت قشر وسیعی از اهالی ما بنام کارمندان اداره‌های دولتی (چه ارتشی و چه غیر ارتشی) و آماده نبودن قشرهای وسیع اهالی ما در روستاها و شهرها برای دگرگونی‌های جهشی در فرهنگ معنوی ملی ما، طرح مسئله تغییر الفبا را از دستور روز خارج کرده است.

در اطراف مسئله بردن گفتار و نوشتار ملی بمیان قشرهای وسیع اهالی و تدریس هر چه بهتر گفتار و نوشتار فارسی در مدارس ضمن سخنرانی‌ها در کنفرانسها، در اثرهای تحقیقی و مقاله‌های منتشر شده در مجله‌ها، در تهران، نقطه نظرهایی به شرح زیر ابراز شده است: بر طرف کردن دشواریهای موجود در تدریس نوشتار فارسی، تشویق یادگیرندگان زبان فارسی بمطالعه، لزوم وعدم لزوم مانند واژه‌های غیر فارسی در ذخیره واژه‌ای زبان فارسی، بیرون راندن واژه‌های مهجور غیر فارسی از زبان ما ونظام بخشیدن به ترجمه واژه‌های غیر فارسی که در تدریس رشته‌های گوناگون علوم بکار بردنشان لازم می‌شود وتلخیص متن‌های اثرهای ادبیات کلاسیک ما، که تدریس آنها در مدارس ابتدائی، دوره راهنمایی و کلاسهای آخر دبیرستان ضرورت دارد.

نهاد مسئله‌ها در این اثرها فاقد نظم تحقیقی و روش منجزگوئیست. از وجود شکاف در میان گفتار و نوشتار فارسی سخن گفته می‌شود، اما راه و روش عملی دارای نظام تحقیقی و علمی نشان داده نمی‌شود.

برای «ترغیب به مطالعه و رهبری دانش آموزان به درست نوشتن و درست بیان کردن» مطالبی سودمند گفته و نوشته می‌شود^۱ خصلت پند آمیز و غیر منجز گویشی و گفتاری در مقاله یک مؤلف موجب می‌شود، که مؤلفی دیگر پیرامون موضوع «آموختن زبان فارسی بعنوان ابزار عملی» مقاله بنویسد^۲ مؤلف دومی به وجود شکاف میان گفتار و نوشتار زبان فارسی اشاره می‌کند و مسائلی چون توجه به مهارت عملی در یاد دادن و یاد گرفتن، زبان، لزوم عدم توجه به املاء لغات مهجور عربی و لازم نبودن یا دادن لغات مهجور عربی محتوی بحث نهاده شده در

۱ - مجله سخن، دوره هفدهم، شماره‌های ۶ و ۷، شهریور و مهرماه ۱۳۴۶، مقاله دکتر محمد محبوب زیر عنوان «ترغیب به مطالعه و رهبری دانش آموزان به درست نوشتن و درست بیان کردن»

۲ - مجله جهان‌نو، شماره‌های ۳ و ۴ سال ۱۳۴۶، محمدرضا باطنی مقاله «آموختن زبان فارسی بعنوان یک ابزار عملی»

مقاله را در بر می‌گیرد.

پس از چند سال خواستاران بیرون راندن کلمات عربی از زبان فارسی خام نامیده می‌شوند. ۱۰ برای پذیرش واژه‌های بیگانه و برگرداندن آنها به فارسی و ساختن معادلهای مناسب و حفظ استقلال زبان فارسی رهنمودهائی سودمند مطرح می‌شود. ۲. و در بحثی، که در اطراف موضوع ادبیات پیش از اسلام انجام می‌گیرد به دوام یابی و مقاومت زبان فارسی در مقابل زبان عربی توجه می‌شود. ۳. مسئولیت رفع اختلاف نظر به عهده «فرهنگستان زبان» واگذار می‌گردد. بدین وصف وظیفه مدرسه پیرامون یاد دادن و یادگیری آگاهانه زبان و یاد دادن زبان بعنوان یک مهارت عملی و لزوم یا عدم لزوم یا دادن لغات مهجور و املاء آنها معین و روشن نیست و تا «فرهنگستان زبان» تصمیم قاطع اتخاذ نکرده اختلاف دیدها و روشها باقی می‌مانند.

در دستور نویسی نباید به ذهن گرائی راه داده شود.

در باره معلومات وسیع و پر جنبه شادروان عبدالرحیم همایون فرخ تردیدی نباید داشت. در «دستور جامع زبان فارسی» او ۴ حقایق بسیاری مورد بررسی قرار گرفته‌اند، اما در زمینه اشتقاق واژه‌ها و تحقیق پساوند واژه‌های مرکب نامی و صفتی بویژه، و در گروه‌بندی واژه‌ها در بخشهای گونه‌گون سخن، بطور کلی به نوعی بی‌نظمی ذهن گرایانه راه داده شده است. تحقیق او پیرامون پساوندها (سوفیکس‌ها) سار، سروراز و عملی نیست. بکار بردن اصطلاحاتی چون سماعی بودن و یا باستانی بودن مرکبات با سار، که (بنا بر گفته مؤلف) فقط اسم هستند و یا صفت مشترک نیستند و مرکباتی، که بنظر قیاسی می‌آیند و با صفت مشترک می‌باشند و اینکه مؤلف برای پساوندهای سار و زار خصصتی قائل می‌شود، که

۱ - مجله سخن، دوره بیستم، شماره یازدهم، اردیبهشت ماه ۵۰. سرمقاله دکتر ناتل خانلری

(فصلی از تاریخ زبان فارسی) «معارضه فارسی و عربی»

۲ - مجله سخن، دوره بیستم، شماره هفتم، آذرماه ۱۳۴۹، پ، ن. خانلری «برای زبان فاسی چه باید کرد»

۳ - مجله سخن، دوره هفدهم، شماره ۲ اردیبهشت ماه ۱۳۴۶، پ، ن. خانلری «نظری به ادبیات ایران پیش از اسلام»

۴ - عبدالرحیم هایونفرخ، دستور جامع زبان فارسی چاپ دوم ۱۳۳۹

۵ - همانجا صفحات ۱۴۴ - ۱۴۸

هنگام چسبیدن به انتهای مرکبات معنای کثرت و انباشتگی بوجود می‌آورند و سپس پساوند سر را صحیحتر از پساوند سار می‌دانند از نبودن نظام (سیستم) تحقیقی علمی حکایت می‌کند. مثلاً سبکسار و سبکسر برای ما درست می‌شوند، که بنا بر تعریف مؤلف پساوندهای سار و سربکی هستند و باید معنای واحدی به مدخول خود، که سبک است بدهند و آشکارا ملاحظه میشود، که معنای سبکسار و سبکسر با هم فرق دارند. در همین «دستور جامع زبان فارسی» شادروان عبدالرحیم فرخ در تحقیق پیرامون پساوند نگ بیشتر به ذهن گرائی راه داده می‌شود. پساوند (سوفیکس)، بنا بر تعریف کلیبی، که در زبان‌شناسی به آن داده شده، نمی‌تواند معنای مستقل داشته باشد ولی پس از چسبیدن به مدخول خود، به هسته و یا ریشه واژه‌ای مستقل و معنادار به مدخول خود معنای تازه‌ای می‌دهد. در این باره به نمونه‌های آورده شده بوسیله مؤلف نگاه می‌کنیم و واژه‌هایی چون جنگ، سنگ، رنگ و غیره را می‌بینیم، که اگر پساوند نگ را جدا کنیم برای ماچ، س و رمی‌مانند، که فاقد معنا هستند نمی‌توانند خصلت هسته‌ای و یا ریشه‌ای برای واژه داشته باشند.

شادروان استاد محمد معین در اثر بسیار ارزنده خود «طرح دستور زبان فارسی»، اضافه، بخش دوم، تهران، ۱۳۳۹، در روش معنا یابنده خود در زمینه اشتقاق کلمات، بررسی تاریخی دگرگونی کلمات و معنای‌های آنها، با توجه به نقش «اضافه مقلوب» پس از پس و پیش کردن اجزاء واژه مرکبی که امروز گفته می‌شود، ذهن گرایانه نتیجه‌گیری می‌کند، که واژه‌های پیشین - کارخانه خانه کار و تیرانداز - اند از نده تیر بوده‌اند و بدین نحو واژه‌های پیشین نوانخانه - خانه نوان، پیشبند - بند پیش و کتابخانه - خانه کتاب و گرم خانه - خانه گرم و کوره‌پز خانه - خانه کوره پز بوده‌اند. معنا یابی واژه‌ها از نظر تاریخی باید به چنین نتیجه‌گیری پایان یابد، که ما پیشینه‌های مصطلح را در مراحل رشد و تکامل عنصرهای زبانی در دورانهای گذشته بشناسیم، نه اینکه این روش تاریخی از واژه مصطلح امروزی آغاز شود و در دایره ذهن شخصی ما پایان پذیرد. واژه‌هایی را امروز، بر حسب ضرورت تولیدی، بنا بر دگرگونیهای نوین در فرهنگ‌های اقتصادی، معیشتی، سیاسی و معنوی، ناچاراً می‌سازیم. در ساختن واژه‌های مرکب ریشه و یا هسته کنش‌ها (فعل‌های) گونه‌گون فارسی در حالت مصدری رami گیریم و به انتهای نام و یا صفتی می‌چسبانیم و از دو واژه نامی و صفتی ترکیبی تازه درست می‌کنیم و مفهوم تازه‌یی برای چیز، پدیده و یا جاننداری، که در ذخیره واژه‌یی

زبان فارسی نام و یا صفت ندارد قائل می‌شویم، نیازمان را بر طرف می‌کنیم و در عین حال، خواهی، نخواهی - بزبانمان غنا می‌بخشیم اما خانه کار نمی‌تواند مصطلح پیشینه‌ای برای کارخانه باشد، چه که در هیچ ماخذ نوشته شده و در هیچ یک از گویشهای گروهی زبان ما در دورانهای گذشته خانه کار وجود نداشته و گفته شده‌ائی چون: اند از نده تیر، خانه نوان، بند پیش، خانه کتاب، خانه گرم و خانه کوره‌پز نیز بر زبان نیامده است. اصولاً روش واژگون کردن دو عنصر ترکیبی در یک واژه مرکب امروزی و پس از پس و پیش کردن آنها دست یافتن به واژه مصطلح پیشینه بر اساس «اضافه مقلوب» روشی است، غیر قابل تطبیق در زبان ما و مثالهای گلبرگ و برگ گل، کمر درد و درد کمر، گردن بند و بند گردن، پزشک دندان و دندانپزشک گروهی از واژه‌های نامی مرکب اند، که نظریه م معین در باره آنها صدق می‌کند، اما این نمی‌تواند قاعده کلی باشد. منظور از آوردن مثالهایی در باره نارسائیهایی موجود در دوائر دستوری نامبرده در بالا نشان دادن مواردیست که بی نظامی و ذهن گرائی را در روش زبان دانان ما نشان می‌دهند. دستور زبان را نمی‌توان بر اساس استنباطهای شخصی نوشت. قواعد زبان را باید کشف کرد و آنها را بصورت دستور جامع تدوین نمود. بسیاری از دستور نویسان ما طی ۴۰-۵۰ سال اخیر بیشتر سنت گرا بوده‌اند تا نوآور، از زبان شفاهی معاصر کمتر الهام گرفته‌اند تا از زبانهای نوشته شده در سرچشمه‌های منظوم و منثور تاریخی، به نیازهای قشر باسواد اهالی مملکت ما بیشتر اندیشیده‌اند، تا به نیازهای قشرهای وسیع مردم ما در سراسر کشورمان. نوشتار ما بیشتر برای بیان زبان ادبی فنی و تصنعی موجود در کتابها و نوشته‌ها کارائی دارد و در یاد گرفتن نوشتار ما برای قشرهای وسیع مردم ما دشواری ایجاد می‌کند.

مسئله تدوین فرهنگ جامع لغات فارسی برای همه قشرهای اهالی ما بسیار اهمیت دارد. فرهنگ‌های لغات زبان ادبی معاصر ما باید به بزرگ (برای استفاده زبان‌دانان محققان و نویسندگان) و کوچک (برای استفاده در مؤسسات آموزشی) تقسیم شوند و در تدوین فرهنگ‌های کوچک باید به نیاز گروههای تحقیقی گونه‌گون در رشته‌های مختلف علوم توجه شود و برای تدوین اینگونه فرهنگها متخصصان زبان‌دان مربوط با رشته‌های علمی جداگانه باید بکار گرفته شوند، بنحوی که برای همیشه مسئله نظام واحد اصطلاحات علمی حل شود، تا هر متخصص و یا دانشمندی بنا بر ذوق و سلیقه شخصی نتواند برای دانشجویان خویش خودسرانه واژه سازی کند و در امر

آموزش اختلال بوجود آورد. برای جلوگیری از پیدایش بی‌نظمی در امر ساختن اصطلاحات نوین (بویژه در پیدا کردن و پذیرش واژه‌های نو و پیدا کردن معادل‌های صحیح برای واژه‌های علمی، اجتماعی و سیاسی بیگانه)، پس از تدوین فرهنگهائی، که در بالا بدانها اشاره شد، باید راهنمائی حاوی ویژگی‌های استفاده از فرهنگهائی تدوین شده برای همه سر دبیران مسئول مؤسسات انتشاراتی فرستاد و توصیه کرد، که ضمن پذیرش هر اثری برای انتشار، قبلاً به مسئله استعمال واژه‌های پذیرفته شده و جلوگیری از بکار بردن واژه‌های منسوخ توجه کامل بکنند، تا طی دو برنامه پنجساله به ذخیره واژه‌ای زبان ما نظام داده شود.

ادبیات فارسی و ارتباط آن با آموزش زبان فارسی

در برگزیدن متن‌های نمونه (بیشتر و بیشتر از اثرهای ادبیات معاصر، که منظور اثرهای ادبیان نو اندیش ما طی پنجاه سال اخیر می‌باشد) دو اصل را باید بطور جدی در مرکز دقت قرار دهیم:

۱ - به موضوعیت و مضمونی، که در قالب نوشتاری ریخته شده باید اهمیت درجه اول داد.

۲ - تلخیص متن‌های برگزیده برای دبستان و دوره راهنمائی باید بیشتر مورد توجه قرار گیرد.

در دوران پرتحول جامعه ما کنفرانس‌هائی برای تقویت نهادهای انقلابی آموزش و پرورش تشکیل می‌شود و بویژه در کنفرانس اخیر رامسر (اوایل تیرماه سال جاری) شاهنشاه خردمند ما می‌فرمایند:

« سازمان آموزشی و همین‌طور سازمان اداری در کشور ما وارث یک سلسله سنت‌های فرسوده و قدیمی است، که سالهای زیادی را بهر تقدیر با آن بسر آورده‌ایم، اما در زمانی که بکار ساختمان جامعه‌ای جدید با مختصات کاملاً متمایز دست زده‌ایم و میخواهیم این بناهای تازه را با مترقی‌ترین مصالح بالا ببریم، با این روش‌ها و این سنت‌ها، که بوی پوسیدگی و فرسودگی آن از فاصله دور بمشام می‌رسد آلمان در یک جوی نمیرود » ۱ اگر بگوئیم، که رهنمودهای شاهنشاه مسائل مربوط بساختن زبان، گفتار و نوشتار ما را در بر نمی‌گیرد سخت اشتباه کرده‌ایم.

برای اثبات صحت این نظریه می‌توان به « کتاب فارسی ۱ دوره راهنمائی »

۱ - اطلاعات، سرمقاله، چهارشنبه ۲ تیرماه ۱۳۵۰

که هم اکنون تدوین شده و برای آموزش زبان و ادبیات فارسی به مدارس ارائه شده نظر اجمالی انداخت و پی برد، که اصل برگزیدن متن‌های مناسب و تلخیص آنها چگونه انجام می‌گیرد. در صفحات ۲۸ - ۲۶ این کتاب می‌خوانیم: «احمد و علی در کلاس از دیگران ممتاز بودند.» (همانجا ص ۲۶) ما چنین اصطلاح عبارتی نداریم. در قاعده‌های دستوری زبان فارسی در مقوله قیاس ویژگی‌های اشیاء و یا کسان، برای آوردن صفت‌ها ابزارهایی وجود دارند، که بدون استفاده از آنها صفت‌های دو چیز و یا دو شخص و یا دو حیوان را نمی‌توان با هم مقایسه کرد. استفاده از واژه‌های عربی در مقوله قیاس صفت‌ها بدون توجه به حالت گردشی و دیگرگونه شدن آنها و ارتباط مفهومی‌شان با واژه‌های فارسی ممکن نیست. می‌توان گفت: احمد و علی در کلاس از دیگران متمایز بودند «نمی‌توان گفت: احمد و علی از دیگران عالی بودند»، «بفرض» عالی بودن دو طرف مقایسه و یا ممتاز بودن آنها می‌توان گفت: «احمد و علی از دیگران عالی‌تر بودند» واژه عربی ممتاز نمی‌تواند، فزونی واژه‌ای را نسبت به واژه دیگر، که در میان‌شان علامت نا برابری وجود دارد، نشان دهد. واژه ممتاز نشان دهنده فرق مطلق و یا عالی غیر مقایسه‌ای شیئی در حالت اول اسم است و بی‌نیاز از ابزار مقایسه‌ای از وتر و ترین و نسبتاً و غیره می‌باشد. اگر ممتاز را با ابزار بکار ببریم خصلت تک بودگی ممتاز، فرق مطلق ممتاز را به فرق نسبی و مقایسه‌ای مبدل کرده‌ایم، ولی متمایز واژه‌ایست که در زبان عربی صرفاً ساختمانش برای مقایسه دوشیئی می‌باشد.

مثالی دیگر: «رمز ساده و سهل موفقیت را دریافته بودند» (همانجا) این نیز جمله‌ایست، که رمز با صفت‌های ساده و سهل حالت کوسه و ریش پهن پیدا می‌کند و موفقیت، که بخاطر داشتن رمز در نظر بزرگ و درخشان می‌نماید بخاطر وجود نامتناسب دو واژه ساده و سهل اهمیت مفهومی خود را از دست می‌دهد. علاوه بر دو مثال بالا جمله دیگری را می‌آوریم، که تفهیم آن برای دانش‌آموزان کلاسهای آخر دبیرستان هم خالی از دشواری نیست تا چه رسد به دانش‌آموز سال اول دوره راهنمایی. در همانجا چنین جمله‌ای را می‌خوانیم:

«از عذاب تردید و آشفتگی در امان و از اندوه جانگداز ناراضی بودن از خویش، در پناه می‌زیستند» * دانش‌آموزانی که مدرسه مادری را، که

پدید آورده این کتاب در «راهنمای تدریس کتاب فارسی در کلاس ۵ (ص ۳)، سطر آخر) نوشته است: «که کودک پس از پایان دوره پنج‌ساله ابتدائی باید بتواند بتواند متنهای ساده را بخواند و به معنائی.

کودکستان نامیده میشود، ندیده‌اند و از دم گرم مادر داستانهای شیرین و دلنشین نشنیده‌اند و آمادگی ذهنی برای پذیرش جمله‌های وصفی پر استعاره و تشبیه ندارند و فقط پنج کلاس ابتدائی را با برنامه‌ای فشرده طی کرده‌اند نمی‌توانند محتوی اینگونه جمله‌ها را بپذیرند، آوردن مثالهای بالا بدان معنا نیست که مؤلفان «کتاب فارسی دوره راهنمایی» در تدوین این کتاب زحمت نکشیده‌اند. در این کتاب متن‌های سودمندی، که به اندازه کافی تلخیص شده‌اند اندک اندک نیستند. منظور نشان دادن چند نارسائی و شیوه رفع آنها از راه تلخیص بود. آوردن مثالهای بالا برای آن بود، که جدائی ناپذیری مسائل گفتاری و نوشتاری نشان داده شود.

فقط اثرهای آموزنده ادبیات و نویسندگان هنرمند و انساندوست ما با سبکی واقع بینانه، دور از روشهای نصیحت بافانه قرون وسطائی خستگی آور و ملال انگیز می‌توانند برای بالا بردن سطح آموزش زبان و ادبیات فارسی سودمند باشند و فرزندان ما را از ورطه انحطاط اخلاقی ناشی از پدیده زودرسی نجات دهند. ادبیات امروز ما باید تجسم راستین نوشتاری گفتار یکپارچه ملی ما باشد، نوشتاری روان، بی‌اطناب، بی‌تکلف و دارای زیبایی دور از رنگ آمیزی‌های زننده تصنعی قرنهای گذشته برای ما لازم است. هر زبانی، که از زندگی دور باشد نمی‌تواند ابزار عملی برای مبادله پدیده‌های گونه‌گون جهان درونی ما، که بازتاب واقعیتی است، که در آن وجود داریم، باشد. اندیشه‌های نویسندگانی که از موضع فکری کیش لذت در اثری بخاطر هر چه عریان‌تر نشان دادن زیباییهای شهوت‌انگیز در طبیعت بدن انسانی متبلور می‌شوند، چه بصورت داستانی و چه بصورت اثر نمایشی چون تأثر و سینما و تلویزیون و برنامه‌های رادیویی برای فرزندان ما زیان آورند. این نوع اثرها پدیده زودرسی را در فرزندان ما تقویت می‌کنند و آنان را از ما، از میراث‌های ارزنده فرهنگ کهن ما و از واقعیت زاد و بومی ما دورتر می‌کنند. اثرهای دیگری وجود دارند، که مسائل عمده در آنها مربوط به شرح بی‌ثباتی و دوامی جهان، زبونی انسانها در برابر پدیده مرگ، بی‌ارزشی زیباییهای طبیعت زادگاهی و زیباییهای آفریده شده بوسیله انسانها در جامعه می‌باشند. در دوران انقلاب سفید ما، در جامعه برنامه دارما، در فعالیتهای سرشار از روح سازندگی و در راه بسوی فرهنگی درخشان تا سطح پیشرفته‌ترین فرهنگها در جهان امروزی ما،

و افکاری که در آنهاست بی‌بیرد پدید آورنده از یاد برده است، که آوردن این جمله غیر ساده خلاف راهنمایی او در کلاس می‌باشد.

در عصر انقلاب تکنیکی، در دوران تسخیر فضای کیهانی، در عصر پیوند قلب مصنوعی، در دوران مشاهده و پژوهش عنصرهای ترکیبی اشیاء موجود در سیاره‌های دیگر منظومه شمسی، در شهرهای صنعتی در حال توسعه و ترقی روز افزون ما، در تهران بزرگ و شهرهای دیگر مملکت در حال شکوفائی ما چگونه میتوانیم از ناتوانی انسانها در درک قوانین رشد و تکامل طبیعت و جامعه و تفکر انسانی سخن بگوئیم؟ برای آنکه در امر آموزش ادبیات فارسی توفیق چشمگیر بدست آوریم نیاز به داشتن اثرهای ادبی هنری معاصر داریم. نیاز به اثرهایی داریم، که جنبه‌های گونه‌گون حیات بر پدیده‌ی ما در آنها منعکس شده باشد و مهر نبوغ افراد ایرانی بر آن نهاده باشد تا در فرزندان ما غرور و سرزندگی و حس ابتکار و سازندگی بوجود آید، و به تورم واحد زبان ملی ما استحکام بخشیده شود.

بسیاری از ضرب‌المثل‌های موجود در گنجینه ادبیات شفاهی مردم ما در اثرهای منظوم و منثور نمایندگان ادبیات کلاسیک و معاصر ما منعکس شده است. هر ضرب‌المثلی محتوی خود را از زندگی انسانها در مرحله‌ای از رشد و تکامل جامعه گرفته است. ضرب‌المثل‌ها می‌توانند کار ما را در ساختمان سخن هنگام مبادله اندیشه‌ها آسان کنند و ضرب‌المثلها با اینکه در ظاهر خصلت کارآئی همگانی و همیشگی برای رفع نیازمندیهای همه گروههای ملت دارند، محتوی خود را از شرایط زندگی گروهی معین در جامعه گرفته‌اند.

در دوران انقلاب شاه و مردم استفاده از ضرب‌المثلها باید به ایجاد وحدت و یکپارچگی ملت ما و تورم واحد زبان ملی‌اش کمک کند. ما نمی‌توانیم از گنجینه‌های ادبی شفاهی و کتابی خود چنان ضرب‌المثل‌هایی را برگزینیم و بمدارس امروزی ببریم، که از بی‌حقوقی‌ها ستایش میکنند. مثلاً (در صفحه ۱۱۴ کتاب فارسی ۱ دوره راهنمایی) چنین ضرب‌المثلی را می‌خوانیم: «سیلی نقد به از حلوی نسیه». خوانندگان این ضرب‌المثل در مدارس ما چگونه حلوائی را در نظر مجسم می‌کنند و در آرزوی آنند و چه حلوائی بطور نسیه به آنها تحویل می‌شود؟ ضرب‌المثل‌هایی را باید برگزینیم و بکار ببریم، که در ایجاد وحدت شعور ملی و استحکام بخشی به آن نقش هشدار دهنده دور از نفاق طبقاتی داشته باشند و مردم ما را گیرنده «سیلی نقد و حلوی نسیه» نشان ندهند.

آنچه پیرامون پاره‌یی از ویژگی‌های زبان فارسی و آموزش آنها باختصار گفته شد نتیجه‌ی نگاهی کوتاه به سرچشمه‌های تاریخی زبان و ادبیات ما و مشاهده صفحاتی چند از کتابهای درسی می‌باشد. تصور همه جانبه و کامل در باره زبان و

ادبیات فارسی هنگامی بدست می‌آید، که گروهی از زبان‌دانان و ادیبان متبحر با روش تحقیقی نو، با فرصت کافی و داشتن وسایل تحقیقی فرهنگستانی (نه بمعنای محدود فرهنگستان زبان) بکار گرفته شوند.

انقلاب شاه و ملت در حیات مادی و معنوی جامعه ما تحولی بنیادی بوجود آورده است بر پایه‌های زندگی‌های فرهنگ کهن ما فرهنگی کیفاً نوپایه - گذاری می‌شود. نهادهای اندیشه‌ای و اصل‌های انقلاب سفید در ساختمان جامعه نوین ما متبلور شده و می‌شوند. پیروزیهای ما در پیکار با بی‌سوادی زمینه‌ای کلی برای بردن فرهنگ بمیان همه قشرهای وسیع اهالی مملکت ما فراهم کرده است. پیروزی‌های ما در ایجاد مدارس در سراسر کشور و داشتن سپاهی بزرگ از آموزگاران، دبیران، استادان و سپاهیان دانش و غیره به ما امکان می‌دهد که در آموزش زبان و ادبیات فارسی پیروزیهای بیشتری بدست آوریم.

کتابهای درسی زبان و ادبیات فارسی را، که پس از انقلاب، در این مدت ۹ سال نوشته‌ایم از نو، طی فرصتی کافی، بوسیله گروهی از زبان‌دانان و ادیبان کاردان و نوآور، مورد تجدید نظر قرار دهیم و آنها را با زبانی روان بر اساس گویش یگانه و دانسته برای همه قشرهای مردم بنویسیم.

مدرسه عالی دختران

املاي فارسي و روش اصلاح آن با توجه به اشتقاق فارسي

در کشورهای مترقی که فرهنگ پیشرفته دارند، کتابهای مفصل دستور زبان، در چهاربخش مجزا تدوین میشود که عبارت است از:

۱ - املا (اورتوگرافی).

۲ - نشانه گذاری (پانکچوایشن)

۳ - صرف (اتیمولوژی)

۴ - نحو (سینتاکس)

و به هر چهار بخش اهمیت داده میشود.

در تدوین دستور زبان فارسی، محققان ایرانی، به مبحث املا چندان توجه ننموده‌اند و قواعد املا را که در مقدمه برخی از تألیفها ذکر شده، بسیار مختصر است و در آن حل مشکلات مسکوت مانده.

درباره نشانه گذاری هم، مطالبی که در برخی از کتابهای تعلیم انشاء ذکر شده، بسیار مختصر و فاقد جنبه آموزندگی است.

آشفته‌گی حیرت آوری که در رسم الخط متون فارسی، از دیرباز تا کنون بچشم می‌خورد، ناشی از آن است که در هیچ عصری، ملاکی مبتنی بر موازین علم املا در دست نبوده و با آنکه فارسی پس از نقل حروفی به الفبای اسلامی، نیاز مبرمی به تألیف کتابهای جامع و کامل در راهنمایی املا داشته، ادبا به این مسأله مهم نپرداخته‌اند. در نتیجه، هر خط‌نویس، خویشتن را در تصرف در املاء آزادپنداشته و بر حسب ذوق شخصی یا از روی عادت، شیوه‌ئی را برگزیده است.

بدیهی است که آشفته‌گی املاي فارسی، علتهای دیگر نیز دارد که مربوط به نارسائی الفباست. مانند: واردنبودن حروف آواز کوتاه به رقم خط و متقسم بودن اشکال الفباء به دو گروه «پیوسته» و «گسسته».

حروف «پیوسته» که از هر دو سمت به حروف دیگر می‌چسبند، خطای متصل نگاشتن بیجای کلمات مستقل را موجب گشته و حروف «گسسته»، (ا - د - ذ - ر - ز - ژ - و - ه) که از سمت چپ به حروف دیگر نمی‌چسبند، توهمی در جدا نگاشتن اجزای کلمات مرکب به وجود آورده و در متلاشی کردن پیکر کلمه واحد، تأثیر داشته‌اند.

البته برای سازگار کردن خط اسلامی برای املاي فارسی، در طول تاریخ فرهنگ‌ما، چاره‌جوییهائی شده است. از جمله این که با افزودن دو نقطه به حروف «ب - ج - ز» و کشیدن یک خط دیگر بر سر «ك»، چهار حرف «پ - چ - ژ - گ» را برای

ضبط واژه‌های فارسی ساخته اند و با انتخاب شکل ظریف «ه» برای ضبط حرکت آخر واژه‌های فارسی یک حرف صدا دار خاص فارسی ابداع کرده‌اند. نیز، صورت‌هایی از همزه عربی، مانند: «ء - ئو - ئی، ئ..» برای ضبط آوازهای متوالی در سیلاب‌های متوالی، به کار گرفته شده که در چنین کلمات، همزه دیگر همزه عربی نیست، بلکه نوعی از حروف آواز فارسی است که در رسم الخط فارسی ابداع شده، و برای ضبط کلماتی نظیر: دارائی - نیکوئی - پائیز - زائو خانه شما به کار گرفته شده است. همچنانکه حرف «ه، ه» فارسی نیز دیگر آن حرف «ه‌اء» عربی نیست، بلکه حرف آوازی است خاص پایان برخی از واژه‌های فارسی مانند: که، چه، زنده، مه (قید نهی) نه (قید نفی).....

ولی این تدابیر، نه هرگز برای تکمیل الفبای فارسی بسنده بوده و نه چندان تأثیر در درست نویسی فارسی داشته است. زیرا که برای املای درست، افزون بر وضع الفبای رسا و کامل، می باید ساختمان و اشتقاق واژه‌ها را نیز شناخت و این رشته از علوم ادبی، همان علمی است که هنوز هم در تاریخ ادبیات فارسی، تدوین نشده یا از گفتارهای نارسا تجاوز نکرده و جنبه آموزنده و منطقی نیافته است.

گفتیم که از تقایص الفبای فارسی، یکی هم وارد نبودن حروف آواز کوتاه (زیر - زیر - پیش) به ردیف خط است. لغات عربی، با داشتن وزنهای خاص خود و قالبهای معروف، شاید چندان نیاز به نهادن « فتحه - کسره - ضمه » نداشته باشد، زیرا همان « وزن » می تواند راهنمای تلفظ هم باشد، و انگهی تمامیت هر لغت عربی، با داشتن « ال » (حرف تعریف) در سریا اعراب یا تنوین دریا، خود به خود معلوم است. بدین جهات، شیوه متر اکنوئسی، اصولا در املای عربی، مسأله ایجاد نمی کند و بیفاصله نگاشتن لغات در قرائت و شناخت لغات عربی، چندان دشواری به بار نمی آورد، ولی فارسی وضعی دیگر دارد. در فارسی، لغت از راه پیوندن کلمه اصلی با پیشاوند و پساوند، یا جوش خوردن دو کلمه اصلی به همدیگر تکثیر میشود و لغات اصلی فارسی هم تشابه لفظی ندارند، یعنی هموزن نیستند و تعداد حروف آنها هم ثابت نیست. و دشواری املای چنین زبان با داشتن الفبائی که برخی از حروفش پیوسته و برخی گسسته است، خود معلوم است. و به همین جهات است که مقایسه املای فارسی با املای عربی روان بوده است و اگر این مقایسه یا تقلید، غیر عمدی یا اضطراری هم بوده، به ضرر املای فارسی تمام شده و به آشفته‌گی آن انجامیده است.

با توجه به آنچه ذکر شد، جز از راه شناخت ساختمان زبان فارسی و مطالعه

نحوه اشتقاق آن و مقایسه آن با زبانهای همژاد (آریائی) نمی‌توان تمامیت واحدهای لفظی زبان فارسی را در املا، با الفبای عربی، نمودار ساخت. و وارد نبودن به همین نکته است که املائی لغات فارسی را در چسبیده یا جدا نگاشتن، سرگردان کرده است.

دیگر از مسائلی که در دیرکرد ناروای تدوین دستور املائی فارسی مؤثر بوده، این است که خط‌نویسان فارسی دری، بیشتر به فکر آموختن اشتقاق عربی و مقید به درست‌نویسی کلمات عربی بوده‌اند، چنانکه هنوز هم، در عرف، کسی صاحب املا شمرده می‌شود که بتواند لغات عربی را، ولو در فارسی کنونی متداول نباشد، درست بنویسد. و هنوز در کلاسهای درس فارسی یا در برگهای پرسش، آنچه به‌منظور امتحان املا پرسیده می‌شود، تعدادی لغت عربی است، از همان لغات که با املائی متفاوت، در لهجه ایرانی، تلفظ یکسان دارند. آن‌هم در روزگاری که توجه به اشتقاق عربی، به سستی گرائیده است!

دیگر این که در خطاطی خط اسلامی، به خوشنویسی بیشتر از درست‌نویسی توجه شده و بسا که درستی املا فدای زیبایی نقش و نگار گردیده در حالیکه درست‌نویسی با هنر خوشنویسی منافات نداشته است.

مسأله دیگر نقص تعلیم الفباست. در آموزش الفباء به شناساندن همه علامتهای صوتی و ضوابط، توجه نمی‌شود. مثلاً جزم که علامت بسیار کوچک و ظریفی است و فایده آن معلوم است، مهمل گذاشته می‌شود. و شناسانده نمی‌شود. در حالیکه فایده این علامات در به‌کار بستن آنهاست نه در مهمل گذاشتن آنها نباید و روانیست که از جانبی در کاربرد درست و کامل الفبا سهل انگاری شود و از جانبی به الفبا تهمت نقص و نا رسائی زده شود. مثلاً در مثالهای زیر ملاحظه می‌شود که چگونه با به‌کار گرفتن جزم، خاصه در موقع مقتضی برای رفع اشتباه میتوان تفاوت تلفظ لغات ظاهراً همانند را معلوم گردانید:

که	(حرف ربط)	که	(کوه)
چه	(کلمه پرسش)	چه	(چاه)
مه	(قید نهی)	مه	(ماه)
به	(حرف اضافه)	به	(میوم معروف) (بهتر)

و از همین قبیل است: میل، میل، میدان، میدان و نظایرش که با نهادن جزم صورت بیصدا بودن حرف آشکار می‌گردد.

مسأله دیگر رواج نوعی کوتاه‌نویسی نابجاست. بدین تعبیر که حرف

پایان بسیاری از لغات را، بی‌جهت، از شکل آخر که درشت‌است، به شکل وسط که کوچک است، درآورده، کلمات مستقل متوالی را به همدیگر می‌دوزند. دواختن افعال رابط به کلمه قبلی، یکی از همین موارد است که متأسفانه رواج یافته است. مسأله دیگر این است که تصور شده است ننهادن و بکارنگرفتن نقطه، حرکات، ضوابط، همزه و غیره، هنر است درحالی‌که با امتناع از دقیق نوشتن و اسقاط ضوابط که وسائل تکمیل تلفظ و راهنمای درست خواندن‌اند، املائی فارسی صورت «نموداری» به خود می‌گیرد و آموزش آن به خودی و بیگانه دشوار می‌شود. دیگر پیدایش این تصور است که «آنچه مردم بدان عادت کرده‌اند، سنت است و معتبر و نباید خرق عادت شود» درحالی‌که حساب دانش از حساب سنت و عادت جداست و روانیست که مسائل علمی دستخوش احساسات و تعصبات گردد. تاریخ کهن فرهنگ‌مانشان می‌دهد که در این سرزمین، در دوره‌های باستانی چندبار در تکمیل الفبا و اصلاح املا، اقدام اساسی انجام گرفته است، که مسلماً در زمان خود خرق عادت بوده ولی صلاح فرهنگ ما را دربرداشته است. از آن جمله است اصلاح و تکمیل الفبای میخی و تغییر قلم آن از روش بابلی به روش ایرانی در عهد هخامنشی در حدود سده ششم «ق.م». این کار که به وسیله اندیشه‌مندان ایرانی انجام گرفت، کارساده‌ئی نبود و اهمیت آن در این است که خط بابلی به نیروی اندیشه ایرانی از مراحل ابتدائی به وضع مترقی الفبائی تحول یافت. و خط میخی کلدانی و بابلی که ناقص و بیرicht بود به خط میخی ایرانی که منظم و خوشترکیب و آسان و کامل است، مبدل گردید.

یکی از اساسی‌ترین اصلاح خط و املاء که در میهن عزیز ما، از روی برنامه صورت گرفت، مربوط است به اواخر دوره ساسانی، حدود سده ۴ - ۵ م. که منجر به پیدایش الفبای دین دبیری گردید که هنوز هم کامل‌ترین الفبای جهان است. و در این گفتار، از ذکر جزئیات آن خودداری می‌شود تا به مبحث اصلی بپردازیم از آن زمان که فارسی دری با الفبای عربی نگاشته شد، تا کنون، به تدوین علم املائی فارسی توجه نشده است. همچنین تدوین اصول اشتقاق فارسی مورد عنایت نبوده و این دو سبب اصلی، بیش از هر مسأله دیگر موجب آشفته‌گی املائی فارسی را فراهم آورده است. گروهی چنان معتاد به متراکم‌نویسی شده‌اند که حتی لغات مستقل را به یک زنجیر می‌کشند بی آنکه متوجه باشند با این افراط، چه زیانی به فصاحت زبان خود وارد می‌سازند. و گروهی چنان متمایل به پراکنده نویسی گشته‌اند که حتی اجزای جدانشدنی کلمات مرکب را می‌گسلند و کلمه

را از هم می‌درند و ملتفت نیستند که باین تفریط، چگونه به اصالت املا و بلاغت فارسی صدمه می‌زنند.

مسأله املائی کلمات مرکب، امروزه در زبانهای همنژاد فارسی، مانند انگلیسی آلمانی و فرانسه، بر اثر تدوین دو علم ارتوگرافی و اتیمولوژی حل شده است و بآنکه این دو دانش، در ادبیات اروپا نیز از علوم جدید ادبی محسوب است، در قاموسهای زبانهای زنده، املائی هیچ کلمه مرکب بی‌تکلیف نمانده و هیچ لغت وارد فرهنگها نشده، مگر با املائی درست و مشخص و با ذکر موارد استثنائی در املائی اروپائی، کلیه لغاتی که پیشاوند Prefine یا پساونند suffix دارند یا لغات اصلی که با همدیگر جوش خورده و مبدل به کلمات مرکب شده‌اند، سرهم املاء می‌شوند. و در مواردی هم که ترکیب، بارز است، یا سرهم نوشتن موجب طویل شدن املا یا باعث دشواری قرائت می‌گردد، اجزا را با یک علامت بسیار ساده hyphen به همدیگر متصل می‌سازند تا وحدت کلمه محفوظ بماند و لغت مرکب، با تمامیت لفظی و معنوی خود، در نقشی که در تلفیق جمله برعهده دارد، متجلی شود.

در املائی فارسی پهلوی، از این بابت اشکالی در میان نبوده است زیرا همه لغات آن فارسی و ساختمان واژه‌ها نیز ساده و شناخته شده بوده است. وانگهی پیشه دیری در انحصار متخصصان (هیربدان و موبدان) بوده است. نه در دست هر کس و همه کس.

اما در فارسی دری، علاوه بر مشکلات ناشی از نقل حروفی و گذشته از دشواریها که بر اثر اختلاط زبان ناهمنژاد عربی با فارسی، پیدا گشته، ساختن لغات مرکب، برای بیان مقصود هم به‌طور غیر محدودی متداول شده است.

تعداد کثیری لغات مرکب، از پیوند واژه‌های فارسی به لغات عربی، پیدا شده و تعداد کثیری هم در جای خالی واژه‌های بسیط باستانی که مفقود و یا وازده شده سبزه گشته است. و املائی آنهمه لغت، تا کنون نظمی نیافته و شیوه نگارش آنها، فقط به میل و ذوق افراد واگذار شده است.

امروزه در املائی کلمات مرکب فارسی، آنچه ملاک شده است، عادت است نه منطق و نه علم! چشم مردم به جدا دیدن اجزاء برخی از کلمات و متصل دیدن برخی دیگر عادت کرده است.

هرگاه با در نظر داشتن مشکلات مذکور، و با توجه به اصول زبانشناسی فارسی، به اصلاح رسم الخط فارسی و از بین بردن آشفتگی آن اقدام شود، بسیار

زود واضح میگردد، که اصلاح خط و املای فارسی، با همین الفبای موجود، بسیار آسان است. آنچه شاید آسان نباشد، ترك عادت است و پس.

این جانب، پس از بررسی مطالب مذکور، موفق شدم کتابی در موضوع «اشتقاق و املای فارسی» تألیف نمایم که خوشبختانه در سال کورش بزرگ، از طرف مدرسه عالی دختران ایران چاپ و منتشر گردید.

دستورهای املائی که در این کتاب پیشنهاد شده از میان همان شیوه‌های مختلف که در هر عصر به میل و ذوق افراد به وجود آمده، استخراج شده است و البته بدیهی است که این تدوین قدم اول است. نباید تصور شود که جدانوشتن یا سرهم نوشتن کلمات اهمیت ندارد. زیرا تصور در این مورد، فهم مناسبات دستوری و درك لطائف معانی بیانی را دشوار می‌سازد. رسم الخط باید منطبق بر اصول اشتقاق زبان باشد تا شناخت کلمه را آسان کند. نقش واژه را در ساخت جمله نمودار سازد و موارد استثنائی را به حداقل رساند و آموزش خط و زبان را خصوصاً برای غیراهل زبان، آسان گرداند.

اینک با استفاده از تخته سیاه و گچ، و ذکر مثالهای مکتوب، برخی از قواعد درستنویسی فارسی نشان داده میشود، و حاضران می‌توانند لطف فرمایند و پرسشهای خود را مطرح کنند تا پاسخ عرض شود.

یکی از مسائل آشفته املای فارسی، نوشتن افعال رابط است. این فعلها، به جهت درآمیختگی چند ریشه باستانی، از لحاظ اشتقاق بسیار پیچیده گشته‌اند چنانکه امروزه فعل «بیقاعده» شمرده می‌شوند. مقصود از افعال رابط، شش صیغه زمان حال است از مصدر مفروض «استن» که امروزه در صرف فعل، زمان حال، از مصدر «بودن» محسوب می‌شوند و با شش لفظ:

ام - ای - است - ایم - اید - اند

صرف میشوند.

املای هر شش صیغه این فعل، در فارسی دری، از دیرباز نامنظم بوده است چنانکه در هر دوره و در هر تألیف، به شیوه‌ئی خاص نگاشته شده است.

برای تنظیم و اصلاح املای این افعال، و رد روشهای غلط و نسنجیده که مردم به آن عادت کرده‌اند، به چند اصل باید توجه نمود:

۱ - بررسی و شناخت ریشه لغت.

۲ - بررسی و شناخت ریشه‌هائی که با هم درآمیخته‌اند.

۳ - توجه به ریشه‌های مفقود.

۴ - توجه به مراحل تحول لغت.

۵ - توجه به معنا و مفهوم افعال رابط و شناخت موارد استعمال آنها.

۶ - توجه به نقش مهمی که این افعال در ساختن مصدرهای مرکب، صرف مصدرهای غیرفارسی و مرتبط کردن نهاد و گزاره (مبتدا و خبر) برعهده دارند.

۷ - مقایسه این فعلها، با فعلهای مشابه در زبانهای همزاد فارسی.

این مباحث در کتاب مذکور، به تفصیل پژوهش شده است و چنانکه سؤال شود، پاسخ عرض میشود خلاصه و حاصل کلام این است که این فعلهای سازنده و سرشار از معنا را نباید با تخفیف املائی و چسبانیدن به کلمه قبلی یا بعدی مخفی کرد یا از قوت انداخت.

همچنین یکی از مسائلی که موجب آشفتگی املای افعال رابط شده است، مشابهت لفظی آنها به «شناسه‌ها» (ضمایر متصل فاعلی) است. چسبانیدن شناسه‌ها به آخر ریشه، برای صرف فعل، ضروریست ولی افعال رابط مستقل اند و نباید بی‌جهت به کلمه دیگر چسبانیده شوند. عیب این شیوه غلط، تنها این نیست که باموازین اشتقاق تطابق ندارد و این نیست که موجب تیرگی و دشواری خط‌می‌گردد، بلکه این نیز هست که بازشناسی لغت زیان می‌رساند. یک روز یکی از دبیران ادبیات فارسی، باینجانب رجوع کرد و گفت در گلستان عبارتی هست، می‌خواهم آن را تدریس کنم. از شرحش عاجز مانده‌ام و آن عبارت این است.

« دین به دنیا فروشان خرنند یوسف فروشدن تاجه خرنند »

ومی‌گفت:

« درهمه نسخه‌ها که دیدم، چنین ضبط شده و معنای آن برای من روشن

نیست»

این جانب، روی کاغذی، همین جمله را بدین املا نگاشتم.

« دین به دنیا فروشان، خرنند. یوسف فروشدن، تاجه خرنند؟ »

و آن دبیر جوان، با رویت خط، به اشتباه خود پی‌برد و متوجه شد که معنای عبارت گلستان، بسیار روشن است!

از اینگونه مثالها، برای بیان فواید درست‌نویسی، بسیار می‌توان ذکر کرد، ولی در این سخنرانی با محدود بودن وقت، به همین نمونه اکتفا میشود.

اینک نمونه‌هایی از املای درست افعال رابط ::

املای غلط و تیره

دیراست

املای درست و روشن

دیراست

نزدیک است	نزدیک است
من پیرم	من پیرام
تو نامهربانی	تو نامهربان ای
ما بیگناهیم	ما بیگناه ایم
دوستان جمعند	دوستان جمع اند

برای تخفیف افعال رابط در شعرهم قواعد منظمی وجود دارد یعنی اگر بررسی شود چگونگی و نظم آن معلوم میگردد و اختلاف املائی از میان می رود. اصولاً لغات شعری، در تدوین علم املائی فارسی، نیاز به بخشی جداگانه دارد. موضوع دیگر املائی اقسام پساوند هاست که می باید همیشه و بدون استثناء چسبیده به واژه اصلی نگاشته شوند و در این مورد، فرقی میان پساوند یکحرفی و پساوند چندحرفی نباشد و اگر کلمه اصلی مختوم به حرف گسسته باشد، دو جزء بدون فاصله چایی یا خطی نوشته شود، پرواضح است. همان طور که کلمه «غمناک» متصل نگاشته میشود کلمه «عیناک» هم می باید متصل باشد یا مثلاً همان طور که کلمه «راهوار» سرهم است، کلمه «شاهوار» هم باید سرهم باشد. ولسی متأسفانه با دقت در متون می بینیم که این نظم رعایت نشده است.

یکی دیگر از موارد آشفته املائی فارسی، نوشتن حرف اضافه «به» است. این کلمه، هر جا حرف اضافه باشد، و با متمم فعل آمده باشد، معلوم است که جدا و بارز املا می شود و برای نمایش پایان آن، حرف فارسی «ه» آخر، به کار گرفته می شود. اما اگر پیشاوند باشد، سرهم املا می شود.

مبحث حرف اضافه «به» و بازشناسی آن از حرف تأکید یا حرف زینت و پیشاوند و حرف جر عربی، مشروحاً در کتاب مذکور بیان شده است، آنچه اینجا می توان عرض کرد و شاید تنها موضوع مورد اختلاف یا تردید باشد، این است که بسیاری از مصدرهای مرکب فارسی، لغات گروهی است و به صورت ترکیب بکار می رود. هرگاه کلمه «به» یکی از اجزاء لغات گروهی باشد می باید جدا املا شود. چه در این لغات، کلمه «به» در حقیقت حرف اضافه و اسم بعد از آن در اصل مفعول غیر مستقیم است. مثال:

به خود آمدن - به کار افتادن - به قتل رسیدن - به انجام رسانیدن..

مقصود این است که در اینگونه لغات فعل اصلی همان قسمتی است که صرف می شود. و اجزاء دیگر که با هیئت خود همیشه همراه فعل اصلی است جدا از هم املا می شود. زیرا در اصل حرف اضافه است نه پیشاوند. در زبانهای همژاد فارسی

نیز کلمات گروهی که به صورت گروهی (Locution) به کار می‌روند، اجزایشان جدا از هم املا می‌شود.

همچنین است تفاوت کلمه «بی» (حرف اضافه) با کلمه «بیه» (پیشاوند) که تفاوت املائی آنها را با توجه به اشتقاق در مثالهای زیر ملاحظه می‌فرمایند:

آدم بیسواد کورو بیچاره است. (پیشاوند)

من این خط را بی‌عینک نمی‌توانم بخوانم (حرف اضافه)

به همین ترتیب است املائی کلمه «هم» و پیشاوند «هم»

تفاوت آنها در مثالهای زیر آشکار است: مثال برای کلمه مستقل:

ای فدای تو، هم دل و هم جان وی نثار تو، هم این و هم آن

مثال برای کلمه مرکب یا پیشاوند:

گل هسین پنج روز و شش باشد....

یا: همان مرحله است این بیابان دور که گم شد در اولشگر سلم و تور

یا: ای بسا هندو ترك هم زبان ای بسا دو ترك چون بیگانگان

پس زبان محرمی خود دیگر است، همدلی از همزبانی بهتر است

دانستن تفاوت دو املا مسلم است که جز از راه شناخت اشتقاق فارسی معلوم نمی‌گردد و متأسفانه در متون چاپی معتبر آشفتگی عجیبی در املائی لغات مذکور دیده می‌شود. و کسی به غلط بودن آنها توجه نکرده و اگر متوجه شده اعتراض نکرده است. و معلوم نیست که در املائی فارسی چرا اینهمه «آزادی» و «بیقیدی» متداول شده است. برای اینکه تصور نشود که در ذکر این مطالب مبالغه یا اغراق هست، نمونه‌هایی از آشفتگی املائی فارسی را که این جانب از چاپهای معتبر جمع‌آوری کرده‌ام ملاحظه فرمائید. یا شخصاً به اوراق متون چاپی مراجعه فرمائید. موضوع دیگر یکنواخت ننوشتن علامت جمع است. مراد علامت جمع «ها» است که گاهی چسبیده به مفرد و گاهی جدا از آن املا می‌شود و پرواضح است که می‌باید عادت جدا نوشتن آن متروک گردد.

آشفتگی املائی فارسی به نکاتی که ذکر شد محدود نمی‌شود و گفتنی بیش از آن است که بتوان در این مختصر بیان کرد. نکته‌ئی که در خور ذکر است این است که پرهیز از غلط نویسی فارسی، بسیار آسان است. منتها باید مبارزه با غلط‌نویسی همه‌جانبه باشد، یعنی: روش املائی که البته می‌باید مصوب فرهنگستان زبان فارسی باشد، تعمیم یابد. و همگانی شود. مثلاً دقت در درستی املائی کتابهای دبستانی از یک‌طرف و آزاد گذاشتن روشهای املائی در مطبوعات

از طرف دیگر صحیح نیست زیرا بجه پس از رویت املای غلط در مطبوعات دیگر، در صحت و اصالت املای کتاب درسی خود، دچار شک و تردید می‌شود. و اگر سوادش بیشتر شود و به مطالعه متون (معتبر) بپردازد برتردید او افزوده می‌شود. مثلاً اگر به صفحه‌ئی از متن کلیات سعدی (چاپ معتبر) بنگرد و بیند که کلمه ندای «ای» در آن صفحه پنج بار آمده که دوبار متصل و سه بار جدا نوشته شده، نتیجه می‌گیرد که املای فارسی، به هر صورت که نوشته شود، تا امکان خواندن آن باشد، درست است.

این که عرض شد مبالغه نیست در یک نسخه از یک کتاب (معتبر) پنج بار کلمه «ای» آمده است بدین صورت: اینسیم - ای ترک - ایدشمن - ای باد - ای گلبرگ چرا این وضع در املای فارسی به وجود آمده است؟

پاسخی ندارد جز این که گفته شود: «این آشفتگی، ثمره بی‌عنایتی به قواعد املاست» یا مثلاً علامت صفت تفصیلی و صفت عالی (تر - ترین) ممکن است حتی در یک صفحه از یک چاپ (معتبر) چند بار جدا و چند بار چسبیده نوشته شده باشد. در حالیکه شیوه علمی املای اینگونه صفتها معلوم است. و اگر معلوم نباشد باری از طریق مقایسه با املای زبانهای همزاد، روشن می‌گردد، مقصود زبانهای است که قواعد املای علمی و منطقی آنها مشخص شده است.

با توجه به مباحث مذکور قواعدی برای درستی فارسی به وجود می‌آید که برای مثال به ذکر برخی از آنها در این مختصر اکتفا می‌شود:

۱ - هرگز نباید اجزاء کلمه مستقل را که واحدی از لفظ معنا دار است، از هم گسست، مثال:

املای درست	املای غلط
عاشق دل داده	عاشق دل داده
علاقه یکجانبه	علاقه یک جانبیه
شهر زنجان	شهر زن جان
سلسله جبال زاگروس	سلسله جبال زاگ روس

۲ - هرگز نباید دو لغت مستقل را که در تلفیق جمله نقشهای جداگانه برعهده دارند سرهم نگاشت، مثال:

املای درست	املای غلط
ممکن است	ممکنست
حلالم کن	حلالمن

۳ - کلمات مرکب از فارسی و عربی، جزء لغات فارسی است و می باید تابع قواعد املای فارسی باشد، مثال :

پاکباز	سخندان
لجهاز	ریاضیدان

۴ - صفات مرکب که بر تخصص دلالت کند، درست آن است که همیشه و بدون استثناسرهم املا شود، مثال :

موسیقیدان، روانشناس، حروفچین، ماشیننویس، سنگتراش، مبلساز، قالیباف و کفشدوز.....

۵ - واژه های فارسی باید با حروف فارسی املا شود، مثال :

املای درست	املای غلط
سد	صد
شست	شصت
اسفهان	اصفهان
تهران	طهران

گفتن بسیار است، لیکن ذکر همه موارد، آن هم با استدلال، از حوصله این گفتار در این مدت محدود، خارج است، بدین جهت به آنچه معروض گشت، اکتفا می شود. اگر حضرات محترم پرسشی دارند، لطف فرموده مطرح کنند، شاید بتوانم پاسخ عرض کنم.

آموزش ادبیات در ارتباط با زبان فارسی مدرسه عالی ترجمه

پیش از آنکه به بحث در اطراف موضوع بپردازیم، بنظر میرسد بتعریفی اجمالی از ادبیات نیازمند باشیم تا بدانیم منظور از ادبیات چیست و چگونه میتوان آموزش زبان فارسی را بان مربوط دانست؟

ادبیات در اصل جمع ادبیه است مانند غزلیات و رباعیات که جمع غزلیه و رباعیه می باشد و بجای جمع کلمات غزل و رباعی استعمال میشود. ادبیات نیز در فارسی اصطلاحاً جمع «ادب» است و این گونه جمع از زبان تازی گرفته شده و بقول شادروان استاد دکتر محمد معین «سخت متداول و مقبول افتاده و از استعمال آن گریزی نیست»

اما ادب نزد متقدمان اهل دانش و در کتابهای معتبر شامل معنیهای متعدد و تعریفهای مبسوط و مفصلیست که ما در اینجا از تفصیل آن البته خود داری خواهیم کرد و آنچه را که باختصار از ذکر آن ناگزیریم اینست که ادب عبارتست از کردار و گفتار و رفتار پسندیده و ظرافت و کبیاست و اندازه نگهداشتن و شایستگی و غیره.

و برخی مطلقاً آنرا بمعنی فرهنگ و دانش دانسته اند و گفته اند علم ادب را بر تمام علوم و معارف میتوان اطلاق کرد. و یکی از معانی علم و ادب بنا بتعریف گذشتگان سخن دانی و سخن سنجی و سخن شناسی است و دارای ارکان و شقوق و شعب بسیار است که از آن جمله است: علم صرف، علم نحو، علم لغت، علم اشتقاق، علم معانی و بیان، علم عروض و قافیه، علم بدیع، علم تاریخ و انساب علم انشاء، علم منطق علم خط (املاء) و علم لغز و معما و علم امثال و شناختن دیوانهای شاعران و غیره.

و ادیب کسی را گویند که بر همه این علوم یا بر بسیاری از آنها دست داشته باشد و مقصود و موضوع ادبیات عبارتست از علم و آگاهی بر اندیشه ها و تالیفات و آثار فکری و عقلی و احساسات یک قوم.

بنا بر این اگر گفته شود که آموزش ادبیات با زبان فارسی ارتباط دارد یعنی برای شناسایی و آموختن زبان فارسی شقوق و فنون مختلف ادبیات را که قبلاً مذکور شد باید آموخت. بعبارت دیگر آموزش زبان فارسی نیازمند بفرآگرفتن علوم مختلفی چون صرف نحو، لغت، اشتقاق، منطق، انشاء، معانی و بیان، عروض و قافیه، تاریخ و قصص لغز و معما و غیره میباشد. بر سری از آنکه در کار شناختن زبان فارسی تمرین و ممارست در ادبیات و مطالعه بسیار آثار و اشعار نویسندگان

و سخنوران خود از عواملی است که بهیچ روی از آن روی نمیتوان گردانید .
در اینجا بیان دو نکته لازم و ضروری مینماید نخست آنکه ذکر این تعریف مختصر از ادبیات برای طرح و بحث در موضوع ملازم با بیان مطالب و جزء آن بلکه اصل موضوعست متوقعست که خوانندگان ارجمند آنرا از نوع تطویل لا طایل و فرع زاید بر اصل نپندارند ، دیگر آنکه شرحی مذکور (یعنی تعریفی که از ادبیات و موضوع و شعب و ارکان آن شد) ، اگر چه بهیچوجه جامع و کامل نیست ولی با رعایت مقام و مقتضیات و کمی وقت کافی بنظر میرسد و مناسب است اجازه فرمایند تا در این مورد سخن را کوتاه کنیم و به بیان بقیه مطالب پردازیم .

نثر زبان شیرین پارسی از اواخر قرن پنجم هجری بتدریج سادگی و صراحت خود را از دست داد و در تحت تأثیر زبان تازی و دین مبین اسلام و عوامل دیگر دستخوش دگرگونیهای عظیم شد که موجب پیداشدن نثر فنی گردید و از این پس دانشمندان و نویسندگان کتابها و رساله ها و آثار خود را غالباً با نثر مصنوع و آمیخته با فنون و لطایف ادبی می نوشتند ، تا آنجا که امروز گنجینه نفیس زبان پارسی محتوی صدها بلکه هزارها کتاب و اثر ادبی شده که درك لطایف و دقایق معانی آنها نیازمند آشنایی و وقوف کامل به ادبیات زبان پارسی میباشد . بطوری که میتوان گفت پارسی زبانان نا آشنا باین مطلب اکثر قادر به درك معانی و استفاده از مقصود و مضامین این گونه آثار نیستند .

در این میان مشکل کار برای شناختن معنی و مقصود در شعر بیشتر از نثر است و اگر گاهی بر حسب اتفاق فارسی زبانان نا پخته و بی اطلاع از مجموع کلمات و جمله های اثری که به نثر ادبی نوشته شده بتوانند مقصود نویسنده را درك کنند در سخنان منظوم و اشعار نغز سخنوران این موضوع کمتر مصداق پیدا میکند و تا خواننده و پژوهنده فی الجمله سابقه ذهنی و آشنایی به ادبیات زبان فارسی و فنون آن نداشته باشد از درك معنی آنها عاجز خواهد بود بهمین دلیلست که غالب جوانان درس خوانده و تحصیل کرده معاصراً آنکه فارسی زبان مادری آنانست و سالها دیده به کلمات و کتابهای پارسی دوخته اند در شناختن معنی و مقصود نثرهای سخته و پخته و آثار دلکش زبان پارسی و کمیت اندیشه و دانش شان از رفتار فرو میماند .

برای آنکه مطلب اندکی روشن تر گردد به ذکر مثالی می پردازد :
فرض کنیم این شعر ساده فارسی را برای فارسی زبانی که بهره ای از ادبیات نداشته باشد بخوانند :

صورتی در بیستون فرهاد مسکین کنده است

آفرین بر دست و بازویش چه شیرین کنده است
اگر شنونده به علم لغت و تاریخ و صنعت تلمیح و داستان دلشین شیرین و
فرهاد و آثار ادبی زبان پارسی آگاهی نداشته باشد شاید که صورت را بمعنی چهره
و رخسار و یا صورت حساب و مسکین را شهرت و نام خانوادگی فرهاد بداند و لطف
و زیبایی و اشارتی را که در کلمه شیرینست مطلقاً درک نکند. مثلاً بگوید: آقای
فرهاد که نام فامیلی او مسکین است در کتاب یا دفتر بیستون صورت شیرینی حفر
کرده یا صورت حساب سنگینی داده است.

یا در این شعر: کهنه هرچند شود بیشترش میخواهند

دختر تـاك عجب بخت جوانسی دارد
اگر نداند که کهنه بمعنی پیر و سالخورده نیز آمده است، و تـاك درخت
انگور و دختر تـاك کنایه از شراب می باشد، بسا که معنایی بس غریب و دور از
حقیقت و ذوق سلیم برای آن قایل شود آن چنانکه برای من و شما خوانندگان
گرامی نیز حیرت آور باشد.

اکنون تا نه تصور شود که این مطالب توهماتی باطل و فرضهایی از پیش
خود (و باصطلاح من عندی) است پاره‌ای از نمونه این اشتباهات را که خود اخیراً
بچشم دیده است می‌آورد.

در تیرماه امسال در یکی از دانشکده‌ها برای آزمایش و مسابقه زبان فارسی
جهت دانش آموزان دیپلمه قبولی خرداد (نه شهریور) سؤالی معین شده بود و
تصحیح اوراق آنان که قریب ۴۰۰ برگ بود باین جانب محول گردید. یکی از
سؤالات این بود: «در این بیت):

خور و ماه و پروین برای تواند

قنادیل سقف سـرای تـوانند

کلمات پروین و قنادیل را معنی کنید.

میدانیم پروین نام چند ستاره کوچکست که مانند خوشه‌ای در پهلوی هم قرار
گرفته و به تازی آنرا ثریا میخوانند و قنادیل جمع قندیل است و معنی مشهور آن
چراغ و چراغدان میباشد.

اما از این ۴۰۰ تن شرکت کنندگان در آزمایش مسابقه شاید بیش از ۴۰
نفر آنان معنی درست این کلمات را ندانسته بودند. و قریب صد نفر از برگزیدگان
و هوشمندان آنان پروین را مطلق بمعنی ستاره نوشته بودند که مسامحه از آنان

بمعنی تمام و درست کلمه پذیرفته شد. مابقی یا جای معنی را خالی و سفید گذاشته یا کلماتی شگفت انگیز و خنده آور نوشته بودند. از آن جمله گروهی پروین را زمین معنی کرده بودند. بعضی بمعنی ماه، بعضی خورشید، برخی آسمانها، ستاره صبح، بعضی نوشته بودند پروین نام یکی از کرات است، از ستارگان منظومه شمسی است، پروین بمعنی گاو، یکی از صورفلکی است، کنایه از چرخ روزگار است، نام فرشته است کسی که گویا از اطلاعات دستوری خویش استفاده کرده!!!! نوشته بود پروین یعنی مانند پر!!

بعضی از خوش ذوقان نیز بدین گونه معنی کرده بودند، پروین منظور دختر زیباست، یعنی خوشگل، یعنی حوری، یعنی کسی که صورت ماه داشته باشد. همچنین معنی قنادیل را بیشتر آنان از درس طبیعی و زمین شناسی دریافته و نوشته بودند جمع قندیل است بمعنی یخها استلاگیتها و استلاگیتها. قسمتی از آب که وقتی هوا سرد میشود بصورت لکه های منجمد از سقف آویزان میگردد. آویزه های سقف، مخروطهای یخی میباشد که از سقف آویزان میشود، بمعنی شربنی، ستونها، آبی که یخ میزند بصورت تقریباً قیف و معنیهای بی معنی دیگری از این گونه.

اکنون یک بار دیگر شعر را تکرار میکنیم تا دانسته شود این جوانان تحصیل کرده فارسی زبان ما در معنی کردن این دو کلمه چقدر از مرحله پرت و به دور هستند

خور و ماه و پروین برای تواند قنادیل سقف سرای تواند خوب، حق دارند؛ البته زیاد هم به آنان نمیشود ایراد گرفت ممکنست اشتباه کرده باشند شاید معنی شعر و مقصود شاعر را نفهمیده اند.

اصولاً جوانان امروز با اشعار دیروز خیلی انس و آشنایی و میانه ندارند شاید اگر مطالبی غیر منظوم و بصورت نثر بآنان داده شود که لغت دشواری هم مانند پروین و قندیل نداشته باشد بخوبی از عهده جواب برآیند.

اینکه اینهم نمونه ای دیگر از نثر: حکایتی است در کتاب سیاست نامه راجع به عضدالدوله و قاضی ظالم و خیانتکار و مطالب آن نیز در کتابهای ابتدائی و متوسطه به تلخیص یا به تفصیل مکرر آمده است. چنانکه بیاد دارید عضدالدوله برای کشف خیانت قاضی بوی چنین میفهماند که میخواهد تمام سیم و زر و اموال نفیس خود را نهانی به خانه قاضی منتقل کند و باو بسپارد. از این روی باو دستور میدهد تا در زیر زمین خانه خود جایی برای پنهان ساختن و نگاهداشتن آنها بسازد

و چون ساخته و پرداخته شد عضدالدوله را آگاه کند. از این پس عین عبارت در سیاست نامه چنین است :

(قاضی برفت و در عمارت زیر زمین مشغول شد بقدر یک ماه ، زیرزمینی پرداخت سخت محکم برخاست و بسرای عضدالدوله شد نماز خفتن) از این جوانان درس خوانده خواسته شده بود تا این عبارت سیاست نامه را به عبارت دیگر یعنی به اسلوب فارسی معمولی و امروزی بیان کنند.

چنانکه ملاحظه فرمودید در این عبارت مشکلی بنظر نمیرسد. نه واژه دشواری در آن هست نه ابهامی و نه ابهامی ، ثریست ساده و روان و بغایت فصیح و منسجم و معنی آن چنین میشود قاضی رفت و در مدت یک ماه زیر زمین محکمی ساخت و هنگام نماز خفتن (نماز عشاء) به خانه عضدالدوله شد.

اما با کمال تأسف باید عرض کنم که در این جا نیز بیشتر این نوجوانان که فارسی زبان مادری آنانست از درک معنی درست آن فرو مانده و جوابی بصواب نداده بودند شاید بی مناسبت نباشد تا برای مزید اطلاع خوانندگان ارجمند و هم بجهت رفع خستگی ، بعضی از پاسخهای حیرت انگیز معجزه مانند !! آنان را عیناً نقل کنم .

گروهی این جمله : (برخواست و بسرای عضدالدوله شد نماز خفتن) را چنین معنی کرده اند : بخانه عضدالدوله رفت و سلام داد . بخانه عضدالدوله رفت و نماز خواند . رفت و نماز شب را خواند ... رفت و تعظیم کرد ... رفت و عرض احترام کرد ... رفت در موقعی که او خواب بود ، به خانه عضدالدوله رفت جای نماز ... رفت سجده کرد . رفت و موقع شب خفتن نماز عشاء گفت . بخانه عضدالدوله رفت و مرد وارد شد و احترام گذاشت (زنان را بعنوان احترام خم کرد .)

گروهی که این گونه جوابها و پاسخهای مشابه به آنها را داده اند و تعدادشان شاید به یکصد نفر نمیرسد کسانی هستند که جزء اول عبارت را درست معنی کرده اند و در قسمت دوم آن یعنی در حقیقت در معنی کلمه (نماز خفتن) درمانده اند.

اما بسیاری دیگر از عهده بیان معنی قسمت اول نیز بر نیامده بودند . این هم بعضی از پاسخهای شیرین و شنیدنی آنان :

(قاضی برفت و در عمارت زیر زمین مشغول شد بقدر یک ماه زیر زمینی پرداخت سخت محکم !) یعنی رفت و مشغول جارو در زیر زمین شد و مدت یکماه آنرا جارو کرد !! ، یعنی مستخدمها در عمارت مشغول شدند و جائی

برای خواندن نماز عضدالدوله درست کردند!! یعنی در زیر زمین رفت و مشغول نوشتن شد و تا یک ماه نوشته را تمام کرد!! یعنی: یک ماهه آب سردابه را تمام کرد!! و بسرای عضدالدوله رفت در شنب رفت!! یعنی رفت و تعمیر و جارو کرد و بسرای عضدالدوله رفت و سجده کرد!! یعنی: در عمارت زیر زمین در مدت یک ماه کتابش را تمام کرد و بعد برای سلام به درگاه عضدالدوله رفت.....!! اینست نمونه‌ای از شاهکارهای فارسی زبانان امروزه ما و بسیاری اشتباهات و خطاهای دیگر از نوع خطاهای لغوی و دستوری و املائی و انشائی و غیره و غیره که (گر بگویم شرح آن بی حد شود)

آیا اگر این جوانان اندك بهره‌ای از ادبیات زبان خود داشتند هرگز مرتکب این اشتباهات بزرگ میشدند؟ و این غلطهای فاحش را بجای کلمات و معانی صحیح آنها بکار می‌بردند؟ پروین را بمعنی گاو و خوشگل و فرشته خواندن، یا قندیل را شیرینی و ستون و یخ و استالاگمیت گفتن، آیا در شأن یک نفر جوان ایرانی پارسی زبان است که لااقل ۱۲ سال با کتابهای فارسی سروکار داشته است؟ آیا هیچ روستایی بی سوادى برای معنى کردن آن عبارت ساده سیاست‌نامه به این عبارات بی معنى و مهمل دست می‌ازد؟ یا پروین و قندیل را بدان گونه‌ها معنى مى‌کند؟ بگذریم.

اکنون پردازیم ببقیه مطلب، قبلاً گفته شد که زبان فارسی از اواخر قرن پنجم بعد تدریجاً سادگی و صراحت خود را از دست داد و بسوی صنایع ادبی گرائید و از این پس کتابها و رسالات و دیوانهای شعر مزین به اقسام صنایع و فنون ادبی گردید و از آن میان برای ما آثاری نغز و نفیس بجای ماند که ذخیره‌ای پر بها از آثار گذشتگان بشمار میرود. و سزاوار است که نسل حاضر از این گنجینه گرانبهای اسلاف و نیاکان خود بخوبی نگهداری و استفاده کند.

ولی بدیهیست نسلی که قادر بدرك معنى عبارات و اشعار ساده و مطالب معمولی و لغات پیش پا افتاده نیست توفیق استفاده از این میراث ارزنده را نخواهد داشت.

آن جوانی که قواعد و نکات مهم دستور زبان را باز نمی‌شناسد، ضمیر فاعل و مفعول را از هم تشخیص و تمیز نمیدهد، و معانی لغات ساده و معمولی را نمیداند، مفهوم و مقصود ضرب‌المثل‌های شیرین پارسی را درك نمی‌کند، از داستانها و مآثر تاریخی اجداد و اسلاف خود بی خبر است؛ لطف سخنان شیرین زبان پارسی و مقصود از آنرا چگونه درك می‌کند؟ و چگونه میتواند معنى ترکیبات نغز و ولی

دشوار اشعار خاقانی و نظامی و سنائی را بداند؟ یا از خواندن شعرهای ترو شیرین و عارفانه حافظ و نثر زیبا و دلکش گلستان سعدی و دیگر نویسندگان بهره و لذت ببرد؟

آثار و اشعاری که یک دنیا صنعت و لطف در گفتن آنها بکار رفته بی آشنایی به ادبیات و بی مطالعه و ممارست کامل در آنها چگونه قابل درک تواند بود؟ شاعری گفته است:

هیچکس منکر جمال تو نیست

نیست حاجت که خط بسرون آری
خط برون آوردن کنایه از ارائه کردن مدرک و سند است ولی در وراء آن معنی لطیف تری نهانست که تا کسی با ادبیات سروکار نداشته باشد معنی و مقصود شاعر را در نمی یابد.

دیگری در همین زمینه گفته

کسی بالاتر از یاقوت ننوشت

تو از یاقوت بالاتر نوشتی

دانستن معنی این شعر مستلزم شناختن صنعت تشبیه، تلمیح، کنایه و ایهام و چیزهای دیگر است. آنکس که نداند یاقوت کیست و مراد از یاقوت در مصراع دوم چیست، و مقصود شاعر از خط و نوشتن کدامست کجا بمعنی شعر پی میرسد؟ و هزارها نظیره و مثال دیگر از نظم و نثر.

پس ادبیات جزء لاینفک زبان فارسی است. شعب و ارکان آن چون معجون با زبان ما در آمیخته و ترکیبی دلپذیر و مطبوع بوجود آورده است.

بسبب همین نا آشنایی با ادبیات و بی اطلاعی از آنست که دانشجویان امروز با آنکه همه خود را مسلط بزبان فارسی میدانند و چون بلبل بدان سخن میرانند هنگامی که کتابها و اشعار و آثار ادبی را میخوانند از درک معنی آنها فرو میمانند، و از همین روست که نسل حاضر از آثار و اشعار و سخنان دلنشین گذشتگان گریزان و روی گردان شده و به جیغ بنفش و غار کبود و ذهن دستها و ترکیباتی نظیر آنها پناه برده است. و گر نه حسن بیان از این بهتر و لطف سخن از این خوشتر و بیشتر نمیشود که خواجه شیراز فرموده:

نه هر که چهره برافروخت دلبری داند

نه هر که آئینه دارد سکندری داند

نه هر که طرف کله کچ نهاد و تند نشست
کلاه‌داری و آئین سروری داند
هزار نکته باریکتر ز مو اینجاست
نه هر سر تراشیده قلندری داند
در آب دیده خود غرقه ام چه چاره کنم
که در محیط نه هر کس شناوری داند
ز شعر دلکش حافظ کسی شود آگاه
که لطف طبع و سخن گفتن دری داند
ولی آیا فارسی زبانانی که نمونه معلومات و اطلاعات آنان را بعرض رسانیدم
از این اشعار و نظایر آن چیزی درك میکنند؟ هیئات،

آموزش نگارش زبان فارسی

زبان شیرین پارسی که سند قومیت و استقلال و ارزنده‌ترین میراث نیاکان سرفرازماست مایه تجسم احساسات و مبین آرزوها و واسطه بیان مکنونات قلبی ملت ارجمند ایران است. این وسیله عرضه اندیشه و تفاهم بین افراد یا بصورت گفتن و یا در قالب نوشتن متجلی میشود روش اول را انشای خطابی (فن بیان) و دومی را انشای نگارش نامند که از آن بتفصیل یاد میکنیم:

تعریف انشاء

انشاء در لغت بمعنی: پرورش، آغاز وضع، خلق و بنا نهادن و در اصطلاح بکار بردن جملات و تلفیق عبارات برای ادای مقصود است. انشاء کیفیت استنباط و تألیف و تعبیر و آفرینش معانی و الفاظی مناسب است، بهمین جهت این علم بدانش بشری بسته و در عین حال بآمادگی ذاتی و قریحه و استعداد نویسنده پیوسته است.

موضوعات انشائی بوسعت عالم آفرینش است و نویسنده باید از تمام دانستیهای جهان بشری برای عرضه مقاصد خود استمداد کند. صاحب کتاب کشف‌الظنون گوید: انشاء علمی است که در آن گفتگو میشود از کلام نثر، از جهت آنکه دارای فصاحت و بلاغت است و مشتمل بر آداب معتبره نزد ادباء در عبارت پسندیده که لایق مقام است و این علم استمداد از جمیع علوم دارد مخصوصاً حکمت عملی.

نظامی عروضی در چهار مقاله آورده است. دبیری صناعتی است مشتمل بر قیاسات خطابی و بلاغی منتفع در مخاطباتی که در میان مردم است بر سبیل محاورت و مشاورت و مخاصمت در مدح و ذم و حیل و استعطاف و اعزاء و بزرگ گردانیدن اعمال و خرد گردانیدن اشغال و ساختن وجوه عذر و عتاب و احکام و وثائق و اذکار سوابق و ظاهر گردانیدن ترتیب و نظام سخن که در هر واقعه بوجه اولی و آخری ادا کرده‌اید....

انشاء بر چهار اصل استوار است:

- ۱- طرح یا گرده و نقشه کار که باید قبلاً بررسی و تثبیت شود.
- ۲- مایه یا مواد لازم که رکن اصلی ایجاد و پرورش است.
- ۳- هدف که باید با مهارت تام پرورانده شود.
- ۴- موجد و در واقع مجموعه خصوصیات و امتیازات کسی که اثری را بوجود می‌آورد.

انشاء بمنزله بنائی عظیم است که باید با مصالح حروف و کلمات و تصورات و احساسات و تخیلات و عواطف و اندیشه‌ها و تمهیدی که برای بهم پیوستن این ارکان ضروری است با پیروی از هدف اصلی بر صفحه کاغذ منعکس گردد. در انشاء چنانکه قوانین آموزش و پرورش را سزاست، باید از آسان به دشوار، از محسوس به معقول و از ساده به پیچیده پرداخت و در واقع انشاء مانند علوم طبیعی بر استقراء استوار است.

انشاء و علوم ادبی

انشاء در شمار علوم ادبی است از اینرو. از لحاظ ارتباط درواری عقاید علمای فن نسبت بکمیت این فنون بفراتر گرفتن تعاریف و اصولی نیازمندیم. ۱ - املاء و آن در لغت بمعنی پر ساختن، درنگ کردن و مهلت دادن، و در اصطلاح خواندن نوشته یا عبارتی شفاهی بر کسی است که آنرا از حفظ بنویسد و در واقع کاغذ را پر کند.

هدف از املاء یا از بر نویسی که از برجسته‌ترین عوامل خلق و ایجاد است نوشتن کلمات لازم بدون خطا و از حفظ و عدم مراجعه به کتاب لغت است. در درس املاء باید از سه موهبت: شنیدن و دیدن و حرکت دست استفاده کرد و در واقع باید صور سمعی و بصری و جنبش دست با یکدیگر تلفیق یابد. در همین زمینه باید بنظر آورد که زبان امری اجتماعی و در واقع بموازات تحولات دیگر آغاز و بتدریج کامل میگردد و پیوسته از قانون تکامل و ارتقاء پیروی میکند. زبان فارسی نیز بحکم ناموس طبیعت از این همه تحول و تغییر تبعیت کرده و بر اثر نیل به کمال آسانتر و برای تلفظ بهتر شده است. تا جائی که بین تلفظ و نگارش (بر خلاف اکثر زبانهای جهان) تفاهم کامل موجود است و کلمه را چنانکه می‌نویسیم تلفظ می‌کنیم در واقع حرف قابل حذف هم اکنون در زبان ما از قلم افتاده و عدم امتیاز از نظر مذکر و مؤنث بودن بین لغات کار را سهلتر ساخته است و اگر هشت حرف بخصوص عرب در القبای فارسی جای نمی‌گرفت و واژه‌های عربی با جملات فارسی انسی جاودان نمی‌یافت بدون هیچ اشکالی عباراتی درست می‌گذاشتیم و می‌گذاشتیم.

۲ - علم لغت که از معانی واژه و آنچه در باره مفردات و مرکبات وضع شده است گفتگومی‌کند.

۳ - علم صرف و آن از حالات کلمات و زمانهای فعل و عوارضی چون حرکت و سکون و حذف و ادغام و ابدالی که بر کلمه عارض میشود سخن می‌آورد.

۴ - علم اشتقاق و آن خروج کلمه‌ای از کلمه دیگر (چون بران و برش از بریدن) و یا تناسب دولفظ از حیث ماده و ترکیب مانند سوخته و سوخت و یا کیفیت و بنا (چون دوخت و سوخت) بحث می‌نماید.

۵ - علم خط که از کیفیت تصویر الفاظ و حروف و نقوش کتابت سخن می‌گوید (مانند سایه‌ها و جامه‌ها و تعیین جایی که چنین نگاشته میشود).

۶ - علم نحوه در آن از احوال کلمه از حیث اعراب و بنا بحث میشود این علم بیشتر در زبان عرب مورد استعمال دارد و در فارسی در مواردی چون علائم اضافه و صفت و کسره بکار میرود.

۷ - علم معانی و آن از مطابقت کلام بامقتضای مقام سخن بمیان می‌آورد، چون بحث در مجاز عقلی یا اسناد شیئی در غیرموضوع له:

از آن سرد است این کاخ دلاویز که تاجا گرم کردی گویدت، خیز
یا در موارد ذکر و حذف مسندالیه: مانند خدا دانا است.

صبح است و ژاله می‌چکد از ابر بهمنی ساقی زجای خیزوده جام یک‌سمنی

فایده علم معانی: جلوگیری از خطاء در ادای مقصود است.

۸ - علم بیان و آن در لغت بمعنی روشنی و برانداختن پرده استتار و در اصطلاح علم باموری است که بدان وسیله بتوان مطلبی را بطرق مختلف (در توضیح و خفا) ادا کرد. مباحث: تشبیه. استعاره. کنایه. حقیقت و مجاز در فصول این علم مندرج است.

۹ - علم بدیع و آن در لغت بمعنی تروتازه و در اصطلاح فن آرایش سخن و یا راههای زیباساختن و حسن کلام است و بدو قسمت: صنایع لفظی و صنایع معنوی تقسیم میشود. بوسیله این علم وجوه کلام بلیغ را از غیر رسا تشخیص می‌دهیم.
۱۰ - علم عروض که از بحور و اوزان شعر گفتگو می‌کند، بحث از تقطیع و تعیین بحرهای معین و سنجش اشعار بر عهده این فن است. عروض برای شعرمانند نت در موسیقی است.

۱۱ - علم قافیه و آن در لغت بمعنی ازپی‌رونده و در اصطلاح معرفت احوال اواخر ابیات است و از حروف و عیوب قافیه سخن می‌گوید.

۱۲ - قرض یا نقد شعر و نثر که در آن از حالات و کلمات شعر و جملات نثر سخن بمیان می‌آید و بمنظور سنجش شایستگی و عدم شایستگی سخن و بموقع آوردن کلمه و طرز ترکیب بندی جمله است و بیشتر از رکاکت لغت و بدی ترکیب گفتگو می‌کند.

زان عقل بدو گفت که عمر عثمان هم عمر خیامی و هم عمر خطاب
مرا نشانه تیر فراغ کرده گرز که دیده است که باشد گمان نشانه تیر
مسعود سعد سلمان

بگفته ماتیو از تولد نقد ادبی، یا سخن سنجی شناسائی ارزش آثار ادبی و کوشش بی‌ریا و بدون هدف مادی و شخصی برای شناختن و شناساندن بهترین اثر است. ۱۳ - علم محاضرات. که در لغت بمعنی محاوره و در اصطلاح آوردن کلام بموقع و مناسب وضع و مقام یا مناسب گوئی و حاضر جوابی و بدیهه‌سرائی است، در ادبیات ایران مقامی ارجمند دارد و برای گویندگان و نویسندگان اثراتی شگرف بآوردده است. عده‌ای از علمای ادب، علوم: تاریخ، قصص، انساب، مسالک و ممالک احاجی، و اغلوطات امثال و دواوین و استیفا را نیز در شعار علوم ادبی بحساب آورده‌اند.

آئین نویسندگی و مراحل آن

هرچند برای تبحر در نویسندگی به سالها کوشش و کار نیازمندیم ولی آغاز امر در دو کلمه: دیدن و نوشتن خلاصه میشود.

نخست باید با دیده باز به دنیا و هر چه در او هست نگرست سپس با بیانی ساده دیدنی‌ها را نگاشت.

همه، به اشخاصی برخورده‌ایم که از دیدار سراسر جهان بدون ارمغانی ارزنده، بازگشته‌اند و کسانی را می‌شناسیم که تنها از سیر در خیابان، بسانکته‌ها می‌آموزند، و با تردستی خاصی بیان می‌کنند، آنان، دیده و شنیده اما نفهمیده‌اند، اینان چیزی ندیده نگذاشته و مشهودات را با معیار عقل سنجیده‌اند، بهمین جهت باید خوب دید و بخاطر سپرد و سپس دیدنیها و شنیدنیها را بی آنکه نخست پای‌بند لفظ و آرایش کلام باشیم، بر صفحه کاغذ نگاشت.

پیش از آغاز مراوده با غربیان و آشنا شدن با تمدن و فرهنگ آنان، نیروی نویسندگی که خواندن و بخاطر سپردن آثار نویسندگان و بزرگان زبان و ادب پارسی بسته بود، نویسنده قدیم وظیفه داشت نخست به دواوین شعرا و کتب مشهور بلغاه و فصحا نظر افکند و همینکه محفوظاتی کافی یافت، به تقلید استادان در نثر خود، بمقدمه و ذی‌المقدمه و نتیجه عنایت ورزد و اثر خویش را بر مردی ادیب عرضه کند و در راهی که او تعیین و انتخاب می‌کند قدم گذارد.

وزش نسیم آزادی و تعمیم علم و ادب و توسعه آموزشگاهها و ارتباط با اروپائیان و ترجمه آثار آنان راهی تازه که از بحسوسات کمک گرفتن واز آنچه در دسترس نویسنده قرار دارد به تفصیل و با ذکر تمام خصوصیات سخن گفتن است برای مشتاقان وادی نویسندگی باز کرد این سبک هم اکنون مورد تقلید اکثر

نویسندگان است و جز عده معدودی که به روش گذشتگان می‌نگارند و دسته قابل توجهی که نوشته‌های خود را بصنایع ادبی میارایند و در انتخاب الفاظ دقت کافی بکار میبرند همه پیرو ساده‌نویسی و تحلیل و تفسیر مطالب مورد بحث‌اند. انتخاب موضوع و رعایت حال خوانندگان و بررسی و تفحص در اعماق افکار و احساسات و امیال آنان از اهم وظایف نویسندگی است.

انشاء بمنزله مسئله ریاضی است همانطور که پاسخ مجهولات هر مسئله را از دقت در مغلوماتی که بدست داده‌اند باید جستجو نمود در نوشته‌ها نیز از عناوینی که در اختیار قرار گرفته باید مقصود را توضیح و تفسیر کرد. برای موفقیت در امر نگارش توجه به نکات زیر توصیه میشود:

- ۱ - کاغذ، معروف ذوق نویسنده است.
- ۲ - خط خوش و خوانا بر اهمیت انشاء بنحومؤثری میافزاید.
- ۳ - اغلاط املائی از ارزش نوشته می‌کاهد - هنگام تردید در املاء باید لغتی را که به درستی آن واقف‌اند بکار برند.
- ۴ - رعایت اصول نقطه‌گذاری و بکار بردن بموقع علامات تعجب و افسوس و سؤال مایه ارزش نوشته است.
- ۵ - نگارش مقدمه بشرط آنکه حداکثر از ربع اصل نوشته تجاوز نکند و به بیان مقصود ارتباط داشته باشد برای تشحیذ ذهن خواننده مفید و مؤثر است.
- ۶ - از هر نوشته‌ای نتیجه‌ای باید بدست آید.
- ۷ - صدر و ذیل انشاء باید از لحاظ سبک نویسندگی یکنواخت و از نظر رعایت اصول فصاحت و بلاغت در یک ردیف باشد.
- ۸ - در انتخاب لغات مترادف باید ذوق خاصی بکار برد و در آوردن افعال نیز فعل بسیط را بر مرکب برتری داد.
- ۹ - از خواندن انشاء با صدای بلند و در حضور جمع نباید هراسید چه هر اندازه بیان رساتر و تلفظ کلمات طبیعی‌تر باشد نویسنده خود بهتر از هر کس بحسن و قبح اثر خویش پی‌میبرد و در بهبود و اصلاح آن میکوشد.
- ۱۰ - در امر نویسندگی باید از مسائل ساده شروع و به موضوعات مشکل ختم نمود بهمین جهت کار از محسوسات آغاز و به معقولات پایان می‌یابد.
- ۱۱ - رعایت اصول دستور زبان فارسی از مهمترین وظایف نویسندگی است.
- ۱۲ - همینکه موضوع انشاء در ذهن تجزیه و تحلیل و مقصود معلوم شد افکار پراکنده باید جمع و طرح نوشته در عالم خیال آماده و با ایمانی راسخ به

کار آغاز گردد.

۱۳ - بخاطر سپردن اشعار نغز گویندگان و معانی دلپذیر و کلمات قصار پیشوایان دینی و اخلاقی و فلاسفه و برگزیدگان جهان بشری و بکار بردن قسمتی از این محفوظات زیب کلام و ارزش نوشته خواهد بود.

۱۴ - در نامه های خصوصی حسن مطلع و مقطع به نوشته رنگ و جلا میدهد
۱۵ - در کلیه نامه ها رعایت مقام اجتماعی و علمی و اخلاقی و سن و حدود ارتباط نویسنده و مخاطب در خور توجه کامل است.

۱۶ - عرضه کردن نوشته با صاحب نظران و استفاده از تجربه و دانش و انتقاد و خرده بینی آنان راه را راست و هموار و مشکلات نویسنده را آسان میسازد.
۱۷ - مطالعه آثار نویسندگان بزرگ و دقت در روش آنان، بسیار مفید و مؤثر است.

۱۸ - خلاصه کردن و بصورت نثری تازه بیرون آوردن نوشته های سلف و حکایات منظوم شاعران را منشور ساختن قدم اول نویسنده و ساده ترین طریقه تمرین و ممارست است.

۱۹ - توضیح دقیق محسوسات و تشریح کامل آنچه در دسترس قرار دارد. مرحله دوم نویسنده بشمار است.

۲۰ - با تقویت نیروی خلاقه اندیشه از رعایت کامل مقدمات خلق موضوعات و ابتکار در داستان نویسی آغاز میگردد و هنر نویسنده با جلای تمام برهبری اجتماع میپردازد و از کسی که نخست بمحسوسات خو گرفته و در تجسم امور عادی مهارت یافته پیشوای فکری و روحی برای جامعه مشتاق بوجود میآورد.
۲۱ - هرگاه شیفتگان موفقیت در نویسنده را ناگزیر از پیمودن مراحل یا طی پلکان بپنداریم مرحله با پله اول تمرین در نگارش محسوسات است. مرحله دوم تبحر در نوشتن موضوعات محسوس و معقول، مرحله سوم مهارت در پرورش مطالب معقول و سرانجام نیل بدرجه اعلای نویسنده یا خلق است.

متأسفانه زبان شیرین فارسی که میراث ارزنده نیاکان سرفراز ما و واسطه بروز اندیشه و مظهر تأثرات درونی خاندان هنرمند ایرانی است بر اثر اهمال و غفلت حامیان خود به وضعی افتاده است که اگر فردوسی و بیهقی و سعدی و - قائم مقام هم دامن کفن چاک زند و گفته های روزمره اخلاف خود گوش فرا دهند و نوشته های ما را بنگرند به شگفتی وصف ناشدنی دچار و با مشاهده مشکلات در علاج واقعه ناتوان و به بی تصمیمی و تردید گرفتار خواهند شد.

این نابسامانی عمده معلول بی‌اطلاعی از اصول قواعد زبان ملی و گرامی نشمردن درس فارسی در آموزشگاهها و رواج و نشر آثار بی‌ارج و نوشته‌هائی است که هر روز در جراید و مجلات و نامه‌های اداری و فنی و در متن کتب اجتماعی و ادبی می‌بینیم و با نهایت تأسف می‌خوانیم و خود نیز ندانسته به رونق این بازار که بحراج برجسته‌ترین اثر تمدن و فرهنگ ما دست یا زیده است کمک می‌کنیم. هرج و مرج در جهان درخشان زبان و ادب فارسی علل بسیار دارد که بی‌اعتنائی به تدریس انشاء در دبستان و دبیرستان و دانشکده و ترجیح محاوره بر مکاتبه در تمام شئون تعلیماتی و اداری و اجتماعی را میتوان از برجسته‌ترین دلایل نقیصه بشمار آورد.

دیر کیست و دبیری چیست؟

واژه دبیری که در زبان فارسی بمعنی نویسندگی و منشی‌گری و در آثار منظوم و منثور کهن بکرات یاد شده درست معادل لغت انشاء است و چنانکه می‌دانیم در دوران باستان دبیران نیز در شمار طبقات ممتاز جوامع ایرانی و بسیار مورد تکریم و تجلیل بوده‌اند.

نویسنده کسی است که بر اثر اکتساب مقدمات و ممارست در کار از عهده بیان و نگارش مقصود برآید و معانی ذهنی را در قالب الفاظ مناسب بریزد و نوشته او از عیوب دستور زبان بری و با قواعد فصاحت و بلاغت منطبق باشد. از آنجائی که انشاء وسیله ابراز عقاید و عرضه دانش و بینش و آشکار ساختن نیازمندیهای درونی است. هیچکس از فرا گرفتن اصول نویسندگی و تمرین در این فن بی‌نیاز نیست. تنها باید بین فن نوشتن و هنر نویسندگی که اولی بیان حوائج زندگی و مرحله نخست کار و دومی ابداع مضامین بکر و ایجاد معانی تازه و شکافتن زوایای تاریک روح بشری و دقت در مظاهر گوناگون آفرینش و بیرون کشیدن رازهای نهان طبیعت و درجه کمال تجسم مقصود است، باختلافی شگرف قابل شد همه باید نخست اصول نوشتن را فرا گیرند و چنانچه ذوقی برای تبحر در این فن یافتند و استعداد و قدرت خلاقه‌ای در درون خود کشف نمودند با کار مداوم بدین وادی که از برجسته‌ترین مظاهر نبوغ زاده انسان و بمنزله معماری روح بشر و نقش‌بندی تأثرات روحی است قدم گذارد.

هنر نویسندگی قلمروی بوسعت عالم وجود دارد و فن نوشتن بقواعد دستوری و جهان لغت و الفاظ پیوسته است.

برای تبحر در فن نگارش باید:

۱ - قواعد استعمال لغات و طرز تلفیق کلمات و استخراج معانی منظور را فراگرفت.
۲ - از خطایائی که هنگام نگارش مقصود دامنگیر نویسنده میشود اجتناب کرد.

۳ - روشی خاص برای درك معانی بخود و یا بدیگران تحمیل ننمود.
۴ - بانتخاب موضوع و طرز ورود به مطلب اهمیت داد.
۵ - نوشته را با عاری بودن از غلطهای دستوری بصورت پراکنده گوئی و نگارش فاقد ترکیب بیرون نیاید.

۶ - انشاء دارای نظم منطقی باشد مقدمات و نتایج آن با یکدیگر بخواند روابط علت و معلول و صغری و کبری بطور درست بیان شود.

۷ - فکر نویسنده برای بحث موضوع آماده و متمرکز باشد. عبارت دیگر نخست معانی لازم ایجاد و سپس بر پیکر آن لباس لفظ پوشیده شود.

۸ - در انتخاب معانی بکر و ترکیبات زیبا و مضامین دلنشین و تصورات بدیع دست داشت. همینکه نویسنده بدین اصول پایبند بود و به نکته های نفز دیگر توجه داشت قادر است مطالب مورد نیاز خویش را درست و ساده روشن بنگارد و در حین ممارست به تناسب راه و روشی که پیش گرفته ممکن است:

- ۱ - باستعمال ترکیبات قدیم متمایل باشد.
- ۲ - بکار بردن لغات مهجور را ترجیح دهد.
- ۳ - از سجع و آهنگ در عبارت پیروی کند.
- ۴ - عبارات و جملات خود را بصنایع بدیعی بیاراید.
- ۵ - از روش ساده نویسی و بیان روشن مطالب تقلید کند.

مشکلات تعلیم انشاء

تعلیم جمعی که روش متداول امروز جهان است با وجود صرفه جوئی در وقت و تعداد معلم از نظر عدم هماهنگی متعلمان در استعداد و قرائح ذاتی و تجارت و محفوظات تدریس انشاء را با اشکالاتی روبرو می کند و این دشواری هنگامی که برای انتخاب مدرس توجه کافی مبذول نشود و از افرادی ناتوان انتظار معجزه داشته باشند و ساعت تدریس هم کم باشد بنقطه اوج خود میرسد. انشاء دقیق ترین و مشکلترین دروس ادوار تحصیلی است و تنها ماده ای بشمار است که باید در تعلیم آن شیوه اندیشیدن و ذهن جوانان را برای توضیح و تفسیر مسائل غامض آماده کردن و فن راهنمایی و انتخاب اصلح را بدانها یاد دادن بکار رود.

معلم انشاء که برای متعلم بمنزله مظهر ذوق و لطف سخن و حسن طلب و قبول خاطر است باید پیوسته از تمنیات درونی و احساسات باطنی جوانان سخن ساز کند دست آنان را بگیرد و یا پا ببرد تا روش اندیشیدن و بد ندیدن و از کائنات نرنجیدن را فراگیرند.

مدرس انشاء علاوه بر حوصله و دقت و تقویت استعدادهای نهائی متعلمان و درك و اصلاح عیوب لفظی و معنوی نوشته آنان، باید آنها را به راز جهان هستی و موضوعات مختلف که بوسعت عالم آفرینش تنوع میپذیرد آشنا سازد و تنها بچند عنوان ساده و متداول و خواندن نوشته شاگرد در کلاس و انتقاد و نمره دادن اکتفا نکند و یکوشد اصولی جاودانی و درخور درك و هضم برای فن نگارش بیابد و تدوین کند. و این مشکل تعلیماتی را که همه با آن سروکار دارند از میان بردارد

شیوه نگارش

روشهای نویسندگی مجموعه طرقي است که طی قرون متمادی برای بیان نیازمندیها تجسم احساسات و خواسته‌های درونی بر زبان قلم جاری شده است. و اینک نیز به مقتضای زمان و به تناسب درجات تمدن افراد انسان در سراسر جهان عملی میگردد. هدف این شیوه‌ها تفهیم صحیح مقاصد با عبارات درست و مفهوم و مفهوم و ساده و روان و مستدل است.

قدما چگونه می‌نوشتند

در مقدمه شاهنامه منشور ابومنصوری یا قدیمی‌ترین نثر فارسی بعد از اسلام که اکنون در دست است برای نگارش شرایطی بدین شرح قائل شده است :

« پس دانایان که نامه خواهند ساختن ، ایدون سزد که هفت چیز بجای آورند مرنامه را ، یکی بنیادنامه ، یکی فرنامه ، سدیگر هنرنامه چهارم نام خداوندنامه ، پنجم مایه و اندازه سخن پیوستن ، ششم نشان دادن از دانش آن کس که نامه از بهر اوست ، هفتم درهای هر سخنی نگاهداشتن »

صاحب قابوسنامه در باب ۳۹ کتاب جاودان خود گوید : در نامه باید بسیار غرض و معانی در اندك مایه سخن بکاربری : (نامه‌های پر معانی در حدیث مختصر) پرهیز ، از سخن غامض و چیزی که تودانی و دیگران را بشرح آن حاجت باشد مگوی که سخن از بهر مردمان گویند نه از بهر خویش

نظامی عروضی در چهارمقاله نویسد : پس دبیر باید که کریم‌الاصل ، شریف‌العرض دقیق‌النظر ، عمیق‌الفکر ، ثاقب‌الرأی باشد و از ادب و ثمرات آن ، قسم اکبر و حظ او فرنیصیب او رسیده باشد و از قیاسات منطقی بعید و بیگانه نباشد و

مراتب ابناء زمانه شناسد و مقادیر اهل روزگار داند و بحطام دنیاوی و مزخرفات آن مشغول نباشد و به تحسین و تقبیح اصحاب اغراض التفات نکند.

اما سخن دبیر بدین درجه نرسد تا از هر علم بهره‌ای ندارد و از هر استاد نکته‌ای یاد نگیرد و از هر حکیم لطفیه‌ای نشنود و از هر ادیب طرفه‌ای اقتباس نکند.

امروزمبنای نویسندگی بر اساس سادگی و قابل توجه بودن عبارت استوار است و این روش در دنیای غرب با قدرت تمام مورد علاقه همگان است.

نهضت ساده نویسی در آمریکا سابقه‌ای سی ساله دارد از پیشقدمان این روش دکتر رودلف فلش را نام توان برد، او برای تأمین مقصود و پسی بردن به رمز کار مجله ریدرز دایجست را که ماهانه بالغ بر بیست میلیون نسخه بچاپ میرسد مورد توجه قرار داد نام مشترکان را به دست آورد و از همه پرسشهایی نمود و نتیجه گرفت که ۸۸ درصد خوانندگان معلوماتی در حدود کلاسهای شش ابتدائی تا سوم متوسطه دارند. دکتر فلش در کلمه و جمله تحقیق کرد و دریافت که جمله باید خوش آیند باشد.

بدیهی است در زبان فارسی نیز میتوان با بررسی اقبال مردم به کتاب یا روزنامه یا مجله‌ای نتایجی شگفت انگیز بدست آورد.

منصور رستگار فسائی

آموزش زبان فارسی پیش از دانشگاه دانشگاه پهلوی

هنگامی که دانش آموزان بدانشگاه می‌آیند، حتی برخی از بهترین آنها دارای خصایص زیرند:

- ۱ - از خواندن صحیح یک صفحه نثر و نظم عاجزند.
 - ۲ - از عهده نوشتن یک مقاله، گزارش و نامه رسمی بر نمی‌آیند.
 - ۳ - نوشته‌های آنان پراست از غلط‌های املائی، دستوری، انشائی که همه ناشی از عدم احاطه آنان بر صورتهای صحیح زبان، قواعد خاص دستور زبان است.
 - ۴ - ادب فارسی را در حدی ابتدائی می‌شناسند.
 - ۵ - مطلقاً فنون بلاغی مربوط به شعر و نثر، وضع سبکهای ادبی و تحولات فکری و اجتماعی کشور خود را که باعث دگرگونیهای ادبی شده است نمیدانند.
 - ۶ - از ادب معاصر فقط در حد معلومات روزنامه‌ای و مجله‌های بازاری آگاهند و اغلب حتی یک اثر را از شاعران و نویسندگان معاصر نخوانده‌اند و نام آنها را هم بدشواری می‌دانند.
 - ۷ - بسیار کم کتاب‌های ادبی را خوانده‌اند و بهمین جهت از آثار جاویدان ادبی جهان واقف نیستند و بسختی میتوانند نام چهار یا پنج تن شاعر و نویسنده مشهور جهان را بازگو کنند.
 - ۸ - سخنوری و ایراد مطالبی در حضور جمع آنان را به وحشت می‌افکند و ناتوانی خود را از این امر اغلب با صراحت بازگو میکنند.
- در نتیجه بخوبی میتوان احساس کرد که این گروه به ادبیات عموماً زبان فارسی خصوصاً به عنوان پدیده‌ای غیر لازم می‌نگرند و روی آوردن بدان را متناسب با عهد و زمان خود که دوران تحولات صنعتی و اقتصادی است نمی‌دانند و طبعاً از نقش خلاقه زبان و ادبیات غافلند.
- بدین ترتیب باید برنامه آموزش زبان فارسی پیش از دانشگاه را ناموفق دانست زیرا نتوانسته‌است در لا اقل ۴ سال تحصیلات دبیرستانی نقشی سازنده و مفید ایفا کند برای درک صحیح عوامل این شکست و پی ریزی بنیانی صحیح و مفید سازنده برای این درس باید نخست وضع کتابهای درسی و تدریس را در مدارس بررسی کرد و نقائص و عوامل اختصاصی و اجتماعی بازدارنده را شناخت و مرتفع ساخت و در آن هنگام امیدوار بود تا دانشگاه بتواند صاحبان استعداد های مهیا و آماده را با تحرك و جنبش فراوان بکارگیرد و از آنان مردان و زنانی دانا و بصیر در زبان و ادب ملی و جهانی بسازد.

بدین ترتیب ما مقدمه برنامه عمومی تدریس ادبیات فارسی را در مدارس مورد بررسی قرار می‌دهیم و از آنجا که قشر اصلی دانش آموزانی که بدانشگاه می‌آیند ادبیات را در محدوده برنامه (دوره دوم) ریاضی و طبیعی خوانده‌اند ما نیز وضع تدریس ادبیات را نسبت به این گروه ارزیابی می‌کنیم. ادبیات فارسی در دبیرستان‌ها شامل چهار درس فارسی، دستور، املاء و انشاء است.

۱ - هدف از تدریس فارسی باید توسعه معلومات ادبی دانش آموزان و ایجاد علاقه به مطالعه متون و آثار ادبی زبان فارسی و شناساندن کیفیت تغییر و تبدیلاتی باشد که در طول زمان در طرز نگارش نثر و بیان شعر فارسی بوجود آمده است و به همراه ذکر عوامل تحول نمونه‌هائی منطقی را باید ذکر کرد و زیباییهای سخن و تفاوت‌های گوناگون بیان یک فکر و اندیشه را بازگفت و در مرحله آخر مشاهیر علم و ادب را همزمان با شناساندن آثارشان به دانش آموزان معرفی کرد.

اما متأسفانه کتابهای فارسی دبیرستانی ما بهیچوجه این هدف‌ها را تأمین نمی‌کند. زیرا خود این کتابها دارای نقائص فراوان مربوط به قالب و محتوی است که بهیچ وجه امکان پرورش ذوق و شناخت منطقی ادبیات را به معلم و شاگرد نمی‌بخشد.

کتاب فارسی اول متوسطه زیربنائی خوب و کتابی نسبتاً کامل است که با روشن بینی و بصیرت کافی نوشته شده است و کاری که در آن انجام شده بسیار بیشتر از قراردادن عجولانه نمونه‌هائی از نظم و نثر است در کنار هم و فراهم ساختن یک کتاب بدانصورت که در بقیه کتابهای دبیرستانی مشهور است. اما متأسفانه این کتاب به دلائلی که مهمترین آن‌ها حجم کتاب است اغلب در کلاسها تمام نمیشود و به دلیل آنکه معلمانی که تدریس آنرا عهده‌دارند اغلب متخصص زبان و ادبیات فارسی نمی‌باشند هدفهای آن تأمین نمیشود و نکات خواسته شده در ذیل کتاب توضیح داده نمیشود و تفهیم نمی‌گردد (در توضیح دو نکته اخیر باید خاطر نشان کرد که در کلاس اول متوسطه بسیاری از مدارس دیپلمه‌ها تدریس ادبیات را عهده دار هستند و حتی برخی از مدارس ساعات تدریس ادبیات را میکاهند و آنرا بر ساعات علوم و زبان می‌افزایند) وقتی دانش آموز کلاس اول را پشت سر گذاشت بانوع برداشتی که از کتاب فارسی اول دارد در کتاب دوم یک خلاء اساسی و کمبود محسوس می‌یابد زیرا این کتاب حتی از کتابهای دبستانی نیز ساده‌تر است و از نظر محتوی و هدف تهی‌ترین کتابهای دبیرستانی است، این

عدم هماهنگی کتاب دوم با کتاب اول موجب بی‌علاقگی و سرگشتگی دانش‌آموزی که در جستجوی کمال است، می‌گردد.

کتاب فارسی سوم نیز نه تنها بی‌مطلب و بی‌هدف است همانند کتاب دوم متناسب با وقت و ساعات تدریس نیست و خیلی زود تمام می‌شود و جایی هم برای بحث و گفتگوی معلم و شاگرد ندارد. در حالی که با همین کتاب است که دانش‌آموز باید تشخیص دهد که آیا باید به دوره دوم ادبی برود یا خیر و شاید نتیجه همین بدی کتاب‌های فارسی دوم و سوم و عوامل مشروحه بعدی باشد که روز بروز از تعداد علاقمندان واقعی ورود به رشته ادبی کاسته می‌شود و بجای آنان انعطاف‌پذیری برخی از معلمان ادبیات باعث می‌شود که همین عده معدودی هم که در رشته ادبی تحصیل می‌کنند آنان باشند که معدل هیچ گروهی را نیاورده‌اند و الزاماً نه بحکم علاقه بدین رشته روی آورده‌اند. اما کتاب فارسی چهارم که بنا به تصوری منطقی در آغاز راه تحصیلات اختصاصی خوانده می‌شود باید حاوی یک سلسله مطالب خارج از پند و اندرز باشد تا بتواند دانش‌آموزان را با متون علمی و فنی آشنا سازد و در عین حال زیباییها و لطف زبان فارسی را به آنان بشناساند اما این کتاب که بوسیله آقایان فروزانفر، گلشن ابراهیمی، زرین کوب، بحر العلومی و آدمیت در ۲۵۰ صفحه تنظیم و بعدها بوسیله سازمان کتابهای درسی در آن تجدید نظر شده است علاوه بر بخش تاریخ ادبیات مشتمل بر ۵۹ قطعه و نظم و نثر است که از این تعداد ۲۸ قطعه از انواع شعر و ۳۱ نمونه نثر است که شعرا و نویسندگان آن تمام مربوط به ادوار گذشته اند و فقط ۲ شعر از مرحوم بهار در کتاب آمده است.

در مقدمه کتاب تاریخ ادبیات ایران تا عهد غزنویان توضیح داده شده است اما متن کتاب هرگز با تاریخ ادبیات سازش ندارد فی‌المثل متن از گلستان سعدی است و پس از جوامع الحکایات (ق ۷) آثار الوزراء عقیلی (ق ۹) از بهار (ق ۱۴) جامی (قرن نهم متوفی ۸۹۸) سیاست‌نامه (ق ۵) وصال (ق ۱۳۰) متوفی ۱۲۶۶ شیراز بیان‌الادیان (ق ۵) کلیله (ق ۶) نامه تنسر (بعد از ۶۱۴) مکاتیب قطب (قرن نهم) مصباح‌الهدایه (قرن هشتم) عراقی (قرن هفتم متوفی ۶۸۸) رافه‌الصدور (قرن ۶) جهانگشا (قرن هفتم سال ۶۵۶) حافظ (قرن هشتم) و غیره.. نمونه‌هایی ذکر شده است اما در عین حال هیچ نمونه‌نثری از عهد مورد نظر، و آثار کسانی چون ابن سینا رازی و غضائری یا کتابهایی چون تاریخ طبری و کشف‌المحجوب و قابوس‌نامه در کتاب نیست و بدین ترتیب ملاحظه می‌شود که

کتاب نظم منطقی و سیر تاریخی آثار را شامل نیست و یک برداشت صحیح از سبک و شیوه نگارش کتاب برای دانش آموزان مقدور نیست. علاوه بر این در کتاب موارد زیر جالب توجه است:

۱ - کتاب آمیخته‌ای است از نظم و نثر بدون تفکیک. گوئی بنظر مؤلفان محترم کتاب شعر بعنوان یک استراحتگاه انتخاب شده تا میان دوپاره از نثر قرار گیرد. درحالی که حق بود این دونوع سخن جداگانه مورد بررسی قرارگیرد.

۲ - در کتاب بهیچ نکته دستوری اشاره نشده است و هیچ تکلیفی هم داده نشده است درحالی که باید بنا بر این باشد که دانش آموز دوره دوم یک دوره دستور را می‌داند و حالا باید تمرین کند و کتاب میتواند با ترتیبی معین به این هدف جامه عمل بپوشاند.

۳ - در کتاب (جز در یک مورد جزئی که بمناسبت متن، نامی از قصیده برده شده) هیچیک از انواع شعر و نثر توضیح داده نشده است.

۴ - در کتاب بهیچ یک از زیباییهای سخن و فنون بلاغت توجه نشده است.

۵ - نظم و نثر معاصر در این کتاب و دیگر کتابهای دوره دوم مسورد بی مهری خاص قرار دارد و جز دو اثر منظوم از مرحوم بهار هیچ نمونه دیگری از نظم و نثر بعد از مشروطیت در کتاب نیست. (راستی اگر کتاب تا دوره غزنوی را بررسی میکنند چرا آثاری تا قرن چهاردهم در آن است و اگر از هر دوره نمونه‌ای است چرا از ایرج و عارف و عشقی و نیما و معاصران یا نثرنویسانی چون هدایت و جمالزاده و دیگران در کتاب اثری نیست)

۶ - کتاب از نثر روزنامه‌ای و مجله‌ای و ترجمه تهی است.

۷ - کتاب از ادبیات جهان غافل است.

۸ - کتاب بیشتر به لغات عربی متوجه است و لغات فارسی را از یاد میبرد.

۹ - به معرفی لغت نامه‌ها، تاریخها، متون علمی و تفاسیر، شرح مذاهب و جریانهای فکری توجه نشده است.

۱۰ - به عرفان و وضع آن در روزگار بوسعید و پس از او توجه نمیشود و فی‌المثل از اسرار التوحید چیزی گفته نمیشود.

۱۱ - به آثار ملی و میهنی عهد غزنوی مطلقاً بی توجهی شده است و در برخی از موارد کتاب در جهتی مخالف این هدف حرکت میکند نظیر داستان افسین و بودلف.

۱۲ - بعضی رسوم و آداب مهم دربارها و اجتماعات در توضیحات کتاب

مورد غفلت واقع شده است مثلاً در درس ۳۳ میخوانیم که «عادت ملوک گذشته آن بوده است که در نوروز و مهرگان بار دادندی و خاص و عام و وضع و ششرف را بشناندندی» که راجع به نشانیدن و اینکه تشریفات دربارها اجازه نمیداد عوام الناس در حضور سلاطین بنشینند توضیح لازم بود.

۱۳ - اصرار مولفین در آوردن آثار مکرر مثلاً از سعدی، با توجه به اینکه کتاب مربوط به عهد غزنوی است، موجه نمینماید. در حالی که مثلاً از حافظ فقط یک غزل در صفحه آخر کتاب آمده که کمتر معلمی فرصت تدریس آنرا می یابد. اما کتاب فارسی پنجم طبیعی که در ۲۲۲ صفحه تنظیم شده است در آغاز ۵۳ صفحه تاریخ ادبیات دارد مربوط به عهد سلاجقه تا آخر قرن ششم و نقض این قسمت نیز آن است که تنها شرح حالی خشک و یکنواخت است از شعرا و نویسندگان و دانشمندان آن روزگاری هیچ نمونه ای از آثار ایشان و آنجا که در متن کتاب شواهدی ذکر شده از نمونه های خوب و متناسب نیست و نام بسیاری نیز از قلم افتاده است. مثلاً از لامعی، ادیب صابر، سید حسن غزنوی ابوالفرج رونی، عثمان مختاری، عمیق، سوزنی، نظامی، رشید و طواط به عنوان مثال هیچ اثری انتخاب نشده است و از آثار مشهوری چون کشف المحجوب، تذکره الاولیاء، عتبه الکتابه، حدائق السعیر نیز نمونه ای ذکر نگردیده است. اما از شاهنامه (کتایون و اسفندیار) ملک الشعراء بهار، مصباح الهدایه (قرن هشتم) تاریخ گردیزی (عهد غزنوی) رودکی مولوی، سعدی، حافظ، ابوعلی سینا که هیچیک مربوط به عصر سلجوقی نیستند شواهدی فراوان در کتاب می یابیم ولی توجهی تفصیل آمیز به نظم و نثر دوره مشروطیت بعد در این کتاب نیز کاملاً ادامه می یابد. من حیث المجموع بعد از کتاب اول متوسطه این کتاب از دیگر کتب فارسی دبیرستانی نسبتاً بهتر تنظیم شده و یا شعرا و نویسندگان این عهد بحدی زیاد بوده اند که ناچار اکثر نمونه ها از دوره مورد نظر انتخاب شده است.

کتاب فارسی ششم نیز ۲۵۱ صفحه دارد که ۵۲ صفحه از آن تاریخ ادبیات ایران تا دوره معاصر اختصاص یافته است اما از این ۵۲ قسمت فقط دو صفحه راجع به عوامل ایجاد نهضت ادبی بعد از مشروطه نوشته شده و ۶ سطر راجع به نظم و نثر بعد از این واقعه عظیم بیان شده و هیچ اشاره ای نیز به تحولات ادبی زمان ما انجام نگرفته است.

عیب اصلی این کتاب پاره پاره کردن داستانها و گسیختگی رشته ارتباط آنهاست فی المثل یک حکایت از کلیله به ۳ پاره و حکایتی از سیاست نامه در چند

قسمت و فصلی از گلستان در ه بخش و فصلی از بوستان و داستانی از شاهنامه (داستان سیاوش) به ۴ قسمت و یک فصل از خلفا به دو قسمت تقسیم شده و علاوه بر این عیب مثله کردن حکایات و داستانهای منظوم و منثور که مانع یک برداشت صحیح از این آثار وسیله دانش آموز میگردد این کتاب معایب کتاب چهارم را در سطح وسیع تر دارا است زیرا در این کتاب نه تنها همانند کتاب چهارم و پنجم به نکات دستوری و معانی و بیانی بی توجهی شده است حتی بسیاری از نکات لازم نیز توضیح داده نشده است زیرا بر اثر کثرت درس و کمی وقت اغلب دانش آموزان ششم کتاب را خود می خوانند آنها تنها از زمانی که با تصمیمی سنجیده فارسی جزو دروس کتبی منظور شده است.

همانند کتابهای چهارم و پنجم که نویسندگان تاریخ ادبیات دوره مورد بحث را در هنگام انتخاب متون فراموش کرده اند در کتاب ششم نیز که مدعی است تا دوره معاصر را بررسی می کند بیشتر آثار از بوستان، کلیله، چهارمقاله، شاهنامه، حافظ انتخاب شده است به علاوه لازم است به این نکته نیز توجه داشت که ۴ سال دوره تحصیلی دبیرستان میتواند باعث رشد فکری دانش آموز شده باشد و او را برای برداشتهای دقیق از مقالات انتقادی و تحقیقی و اشعار دقیق در سطوح وسیع تر آشنا سازد، اما در این کتاب هیچ کوششی در این زمینه مشهود نیست. علاوه بر اینها در کتابهای فارسی دوره دبیرستان معایب زیر مشهود است.

۱- در این کتابها وقایع جاری زندگی و نوشته های دقیقی که باعث تحولات فکری و رشد اندیشه دانش آموز میگردد ذکر نمیشود و در مقابل حکایات و قصه هایی اغلب غیر واقعی و نامأنوس بیان میشود که فاقد ارزش های فکری و نتایج مفید انسانی است.

۲- متن هایی که فدا کاریها و پایمردی را سرمشق قرار میدهد و خواننده را بانوعی شیفتگی بدنبال خود میکشاند در کتابها انتخاب نشده است و برعکس در داستانهایی چون افشین و بودلف دانش آموز تضاد برخی از حوادث تاریخی را بامتون ادبی می یابد که مانع جلب احترام و ستایش او از این افراد میگردد.

۳- هدف کتابها بجای آنکه کمک به پرورش خلاقیت و رشد تفکر و برداشت دانش آموز باشد اسیر کردن او در زندان لغات نامأنوس و غیرمستعمل است که گاهی با ذکر جملات عربی همراه میگردد که نامأنوس است.

۴- در کتابها هیچ وحدت فکری وجود ندارد و نمونه های انتخاب شده

صرفاً برای انباشتن کتاب است و نمیتواند الگوی خوبی برای نگارش باشد و بدنبال هیچ هدف و نظم فکری حرکت نمیکند.

۵ - نظم و اثر معاصر از نظر تنظیم کنندگان کتابها یا مهم نیست و فاقد ارزش است و یا فراموش شده است.

۶ - حواشی برخی از این کتابها که بطرزی ناقص فراهم آمده برای دانش آموز کافی نیست.

مضافاً در این زمینه مسائل زیر نیز باید مورد توجه قرار گیرد:

۱ - اغلب مدارس دستگاههای پلی کپی و ماشین تحریر ندارند و معلمان برای تکثیر مطالب اضافی و تمرینهای مربوط به ادبیات فارسی با مشکلات فراوانی روبرو هستند. و اگر بعضی از آنها بخواهند به شیوه‌ای دقیق و پیشرفته بسا، دانش آموز همکاری کنند موفق نمیشوند. فقط در برخی از کلاسهای کنکور بدلیل منافع اقتصادی مدارس حاضر میشوند در این باره تسهیلاتی فراهم آورند.

۲ - تقاضای دانشگاهها در نتیجه خواست اجتماعی برای تربیت متخصصان زبان و ادب فارسی کاهش یافته و بنابراین خواه ناخواه توجه عمومی به ادبیات نقصان می‌یابد و بی‌اعتنائی به این دروس تشدید میگردد بنابراین تربیت متخصصان علاقمند و با بصیرت برای جلب علاقه دانش‌آموزان بسیار ضرورست زیرا در حال حاضر معلمان ادبیات اغلب اضافه کار نمیگیرند و مواد مربوط به تخصص خود را تدریس نمی‌کنند.

۳ - کتابها در حد ناقص فعلی بطور کامل تدریس نمیشود و چون شفاهی است معلم تا هر جا که درس داده می‌پرسد و این امر باعث عدم برداشت و توسعه فکری دانش‌آموزان میگردد.

۴ - به تکالیف درس دانش‌آموزان توجه نمیشود و ایشان بخواندن کتاب و مقاله و بازگویی آنها تحریص نمیشوند.

۵ - کتابها خوارق اعمال و مطالب سطحی را بعنوان پدیده‌های ادبی بدانش‌آموزان تحویل میدهند حال آنکه ادبیات نبض زندگی است.

۶ - لزوم تهیه کتابهای مجاور برای رفع نقص اخیر الذکر و آشنا ساختن دانش‌آموزان به تاریخ ادبیات، دستور، معانی و بیان، بدیع شیوه‌های سخن، تحولات ادبی و فکری معاصر جهت تمرین بسیار لازم است. و این غیر از تهیه کتاب راهنمایی است که برای هر کتابی نهایت ضرورت را دارا است.

۷ - در ذیل هر درس باید یک سلسله سؤال از خود درس مطرح شود

تا قدرت فهم مطالب و شناخت موضوعات و خصائص فنی و ویژگیهای گفتار در آن با تازگیها و تفاوتهایی که بنظر معلم و شاگرد میرسد سؤال شود و در کتابهای رهنما نیز این موارد ذکر گردد، و معلمان ملزم شوند تا این موارد را مورد بحث و انتقاد قرار دهند برای نیل به این هدف لازم است همانطور که در کلاس ششم عمل میشود نحوه امتحان جدی تر شود و سوالات ادبیات تمام کشور در تمام کلاسها یکنواخت گردد.

۸ - فقدان یا ضعف کتابخانه در بیشتر مدارس یکی از عوامل اصلی ضعف و بیعلاقگی دانش آموزان است.

۹ - رهاشدن دانش آموزان در تابستانها و نبودن مجلاتی متناسب با سن و سواد آنان از عوامل منفی در این زمینه است.

درس انشاء نیز بصورتی که فعلا در مدارس تدریس میگردد عملاً مشمر نیست. زیرا هدف درس انشاء باید ایجاد قدرت نگارش و بیان اندیشه بوجهی کاملاً همگام با نیازهای جامعه و زمانی باشد که دانش آموز یا دانشجو در آن زندگی میکند. دانش آموز در ساعت این درس باید قدرت یابد که آنچه را که می اندیشد بنویسد و یا جریانهای ادبی و هنری معاصر ایران و جهان و وجوه مثبت و منفی آن آشنا شود و تمایزات آنها را با ادبیات دیرین ملت خویش دریابد. دانش آموز باید به نوشتن مقالات کنجکاوانه و گزارشها و نامه های اداری و انتقادی منطقی عادت کند و فنون نقطه گذاری را فراگیرد. او باید به آن نوع از نوشته هایی که در اجتماع مورد نیاز مداوم اوست آگاه گردد تا در جریان کار و اشتغال آینده مورد استفاده اش قرارگیرد.

در ساعات این درس باید معلمان نمونه هایی برگزیده از آثار نویسندگان و شعرای ایران و جهان را قرائت کنند و بدین وسیله علاوه بر شناساندن شعرا و نویسندگان دانش آموزان را بخواندن آثار آنان تحریص کنند اما عملاً ساعات درس انشاء در بسیاری از مدارس ما ساعتی است خستگی آور و ملال انگیز که با انجام تکالیفی سهل انگارانه که صرفاً بخاطر اسقاط تکلیف صورت می گیرد توأم است. دانش آموز کتاب نمی خواند، خلاصه کتاب نمی نویسد راه نوشتن آنچه را که استنباط میکند یا بدان نیاز دارد فرا نمی گیرد و در نتیجه از عهده نوشتن یک نامه دوسطری بر نمی آید.

درس املاء نیز یکی از وحشت انگیزترین دروس دبیرستانی است چه بعضی از معلمان با تکیه بر نقایص مربوط به خط نه زبان، بجای دانش آموز را در

تنگنای کلمات عربی و ترکی که هرگز مورد استفاده او در زندگیش واقع نمیشود قرار میدهند که دانش آموز تصور میکند زبان فارسی یک زبان تخیلی و غیر عملی است که اجنه، متکلمان آن هستند و این امر خود در ایجاد بیعلاقگی و عدم اعتماد به ادبیات و زبان فارسی سهمی عمده دارد.

دستور زبان فارسی نیز در دبیرستانهای ما بصورتی غیر متعادل است. در دوره اول کتابها خوب است ولی در دوره دوم هیچ نیست و معلمان نیز در این درس رغبتی از خود نشان نمیدهند و شاگردان نیز بطریق اولی این درس را نمی پسندند. اینها بود مجموعه برخی از عوامل و معایب که اگر خوب مورد توجه قرار گیرد، دانشگاه را قادر میسازد که بربک زیربنای خوب کاخ رفیعی را از ذوق و کمال برافرازد، وگرنه هیچ استادی قادر نیست به این دانش آموزان تازه به دانشگاه آمده در مدت کمی که با ایشان سروکار دارد، علاوه بر ترمیم معلومات جنبش و تحرك جدید و سازنده ای نیز بیخشد.

حسن سادات ناصری

مدرسه عالی ترجمه

ارائه و بررسی محتوی برنامه زبان فارسی

در این مدرسه عالی دانشجویان ۱۸ واحد درس زبان و ادبیات فارسی بطوری دارند که در هر نیمسال سه واحد آن تدریس میشود و از لحاظ تنوع مواد و پیشبرد کار دانشجویان بیک درس دو واحدی با نشانه (الف) و یک درس یک واحدی با نشانه (ب) تقسیم شده است. بدین ترتیب که در سالهای اول و دوم در هر دو نیمسال و در سالهای سوم و چهارم در یک نیمسال ازین درس استفاده میکنند و ذیلاً این مواد مشخص شده است:

۱۵۱ الف (الزامی) - دستور زبان فارسی ۲ واحد دوساعت درس در هفته نیمسال اول سال اول - در این درس دانشجویان بر طبق ریز موادی که در راهنمای مدرسه عالی ترجمه چاپ شده است. یک دوره کامل دستور زبان فارسی را که در یازده بخش تدوین شده است با تمرین های متعدد می آموزند.

نیکوترین روش تدریس دستور زبان فارسی توجه بجمله و تجزیه و ترکیب عبارات فارسی است که در هر جلسه باید از متون فصیح نظم و نثر تکرار و تمرین شود.

۱۵۱ ب (الزامی) - دستور تطبیقی - یک واحد - یک ساعت درس در هفته نیمسال اول سال اول - اهمیت این درس برای رشته مترجمی آشکار است.

ارکان جمله و جای هر رکن جمله در زبانهای فارسی، عربی، انگلیسی، فرانسه، آلمانی، ایتالیائی، روسی و غیره اجزاء سخن در این زبانها، زبانهای ساده - زبانهای استمراری - معلوم و مجهول و زمانهای آن - اسم - صفت - قید - بحثی تفصیلی درباره ضمائر در زبانهای گوناگون، حروف اضافه، نقل قول - مسائل علامتگذاری - قواعد املائی - نامه نگاری - بکار داشتن صنایع لفظی و معنوی و تمرین این موارد در کلاس درس برای پیشرفت این درس باستعانت از استادان زبانهای خارجی نیز کمال نیازمندی در زبانست.

۱۵۲ الف (الزامی) - آئین نگارش فارسی - دو واحد دوساعت درس در هفته نیمسال اول سال دوم - این درس در حقیقت متمم درس دستور زبان فارسی است و مخصوصاً در خصوص موضوعات زیر بحث و بررسی میشود: اوصاف معنوی سخن - حسن مطلع - حسن مقطع - تأثیر نوشته های خارجی در زبان فارسی - راستگوئی و صراحت - پرهیز از مجامله - وضوح معنی - آوردن شعر و لطائف و امثال و حکم و قطعات مناسب در درج سخن - انتخاب سبک و روش صحیح نویسندگی - تنوع موضوعات - توجه باقسام نگارش چون: گزارش نویسی - نامه نویسی -

مقاله نویسی - وصف نگارش - داستان نویسی - رپرتاژ - تهیه سخنرانی - نوشتن موضوعات تحقیقی و علمی و اجتماعی - نمایشنامه نویسی - نوشتن مطالب مربوط به ادبیات عامه (فولکلور) - موضوعات رسمی و اداری - بازرگانی - کارتها و دعوتها و آکهی ها - تبدیل شعر به نثر - خلاصه کردن متون - تبدیل نثرهای دشوار و آسان - مطالعه و مشاهده، جمع آوری مواد اولیه - تمرین و تکرار تقلید و موارد و حدود آن - سادگی و بساطت و موارد و حدود آن. توجه به نقطه گذاری و علائم نویسندگی - ذوق و سلیقه - نظافت و حسن خط - رعایت شرایط دیگر نویسندگی - مطالعه آثار فصیح نویسندگان و مترجمان بزرگ و بهره‌وری از آنها با ارائه نمونه‌های دلپذیر از طرف استاد و دانشجو و نقد آثار نویسندگان مشهور در کلاس درس بوسیله استادان و دانشجویان.

هدف از این درس آن است که نیروی اندیشه و قدرت قلم و استدلال - دانشجو بجایی رسد که بتواند مقاصد و افکار و برداشتهای خویش را بنحوی شایسته طرح و بیان کند. و روش درست برای رسیدن به چنین هدفی آنست که: ۱ - ذهن دانشجو را نسبت بموضوعهایی که از نگارش آنها ناگزیر است روشن ساخت و ذوق او را برانگیخت.

۲ - هرچه بیشتر از موضوعهایی که دانشجو مایل است در خصوص آنها بیندیشد و بنویسد و با زندگانی و نحوه افکار او سازگارتر است انتخاب کرد. ۳ - طرز خوب فکر کردن را با بحث و بکاربردن روش سقراطی باو آموخت. ۴ - از منتخباتی که از شاهکارهای نظم و نثر فارسی بوسیله خود دانشجویان فراهم شده است برای قرائت در ساعت درس انشاء (آئین نگارش) استفاده کرد. ۵ - از ارائه موضوعات مبهم که ذهن دانشجو در شرح و بسط آنها درمی ماند باید پرهیز کرد. استادان این درس از قدیم رسمی شایسته داشتند. از مطالب توصیفی و شرح محسوسات آغاز مینمودند و سپس بنگارش مطالب عقلی و ذهنی می پرداختند.

۶ - جمله بندی و عبارت سازی های مختلف را باید در کلاس درس مخصوصاً به دانشجویان تعلیم داد و لطف سخن اساتید و درآمد و بیرون شد آنها را از مضایق سخن تشریح کرد.

۷ - از متون دلکش زبانهای خارجی، (زبان خارجه‌یی که دانشجو میداند) باید گاه بگاه در کلاس درس قطعاتی ترجمه کرد یا برای بعضی دانشجویان مستعد تکلیف قرار داد.

۸ - از آثار و داستانهای شیوا و سودمند معاصران، باید خواندن و خلاصه کردن یک کتاب را برای دانشجویان مقرر داشت و برای هر دانشجوی کتابی جداگانه در نظر گرفت.

و اگر در موضوعی خاص دانشجوی رسالتی پردازد و از مآخذ و منابع گوناگون استفاده کند نتیجه بخش تر است. این خلاصه ها یا رساله ها باید پیش از امتحان نیمسال آماده باشد و بهترین آنها در کلاس درس قرائت شود و مورد بحث و انتقاد قرار گیرد. و نمره آن در امتحان ملحوظ شود.

۹ - مناظره و سخنرانی، در موضوعات جالب گوناگون، در کلاس درس و انجمن ادبی مدرسه عالی، برای تقویت بیان و وسعت اندیشه و نیرو انتقاد دانشجویان بسیار سودمند و ضرور است.

۱۰ - باید بعضی از نویسندگان و مترجمان و گویندگان درجه اول زبان فارسی را که آثارشان برای جوانان مفید است، بدانش آموزان با بیطرفی کامل معرفی نمود و مخصوصاً آنها را بتحلیل و نقد آثار معاصران گماشت.

۱۵۲ «ب» (الزامی) - تاریخ و نقد ترجمه «۱» واحد یک ساعت درس در هفته.

نیمسال اول سال دوم - در این درس از انواع ترجمه های علمی، ادبی، تاریخی، اقتصادی، اجتماعی و غیره بحث میشود. و فن ترجمه در ایران پیش از اسلام و کارهای مترجمان بزرگ تا زمان حاضر مورد تحقیق قرار میگیرد و آثار برگزیده ای از مترجمان بزرگ نقد و تحلیل و ارزش یابی میشود و اهمیت اسانت و رعایت اسلوب و سبک در ترجمه و درست برگردانیدن اصطلاحات علمی و فنی و رعایت سبک و اسلوب کتاب اصلی در ترجمه عناصر اصلی و فرعی در ترجمه، پنهان نگاهاشتن ترجمه از نظرها، صفات مترجم خوب و دریافتن و نمودن مقصود صاحب اثر، اگرچه با افکار و عقاید مترجم تطبیق نکند، و نگاهداشتن روح تشبیهات و استعارات در ترجمه اثر ادبی و نقد آثار مترجم بوسیله استاد و دانشجویان در کلاس درس ملحوظ است.

معمولاً دانشجویان در این نیمسال در حدود جلد دوم کتاب دریای گوهر فراهم آورده آقای دکتر حمیدی شیرازی، برگزیده آثار مترجمان را میخوانند و تفسیر و تحلیل و نقد میکنند.

۱۶۱ «الف» (الزامی) - تحقیق در متون نشر فارسی دو واحد دو ساعت درس در هفته نیمسال دوم سال اول - قرائت فارسی با توجه به شاهکارهای درجه اول نشر

فارسی و تجزیه و تحلیل و بازگو کردن نکات دستوری و معانی لغات و بیان نحوه اشتقاق واژه‌های تازی و پارسی و غیره است با توجه به نقد ادبی و تحلیل معتقدات و افکار نویسندگان از لحاظ اجتماعی و دینی و نشان دادن کلیه مختصات و صناعات و مزایای ادبی و نقد مطالب هر یک از این آثار.

۱۶۱ - «ب» (الزامی) - قواعد املاء و درست نویسی «۱» واحد یک ساعت درس در هفته نیمسال دوم سال اول - در این درس مجموعه قواعد زبان فارسی و تازی که در درست نویسی سخن فارسی بکار میرود، بشرحی که در متن برنامه آمده است به دانشجویان آموخته میشود و تمرین چند املاء با توجه بدست و کامل نوشتن کلمات و دقت بنکات یاد آوری شده در کلاس درس بعمل میآید.

۱۶۲ - «الف» (الزامی) - تاریخچه تحول نظم و نثر فارسی از آغاز تا زمان حاضر «۲» واحد دو ساعت درس در هفته نیمسال دوم سال دوم بشرحی که در برنامه آمده است.

هدف این درس آشنایی دانشجویان با بزرگان ادب فارسی است در طول قرون و اعصار تا زمان حاضر و باز شناختن سبک‌های کهن و نو و تقلید درست از پیشینیان و ترجمه کتب خارجی و تأثیر آنها در نظم و نثر فارسی.

۱۶۳ - «ب» (الزامی) - نمونه شاهکارهای نظم و نثر فارسی از آغاز تا زمان حاضر «۱» واحد یک ساعت درس در هفته نیمسال اول سال دوم

در این درس در حدود ۲۰۰ صفحه ۲ سطری برگزیده و نخبه و نقاوه‌یی از آثار شاعران و نویسندگان بزرگ فارسی بدانشجویان تدریس میشود که قریب یکصد صفحه از این مطالب در کلاس درس قرائت و تجزیه و تحلیل میشود و یکصد صفحه دیگر را دانشجویان بطور تکلیف مطالعه خواهند کرد و از هر دو قسمت امتحان بعمل خواهد آمد تعیین تکلیف و مطالبی که در کلاس تدریس میشود بسته بنظر استاد و تصویب گروه آموزشی زبان ادبیات فارسی است.

۱۶۴ - «الف» (الزامی) - تحقیق در متون نظم پارسی دو واحد دو ساعت درس در هفته نیمسال دوم سال سوم - این درس شامل تحقیق در آثار بزرگترین شاعران زبان فارسی است از سده چهارم هجری تا با مروز مبتنی بر قرائت و تجزیه و تحلیل و انتقاد مطالب نخبه‌ترین آثار این گویندگان و حفظ برخی از شاهکارها (قریب صد بیت بتفاریق) با توجه بسبک و صناعات ادبی و نکات معانی و بیانی و دقت در امور اجتماعی و تاریخی و سیاسی و مردم‌شناسی و ترکیب‌سازی و ابتکار و نوآوری مضامین و افکار و شرح لغات و اصطلاحات اداری و مذهبی و اجتماعی و تاریخی و

علمی و مصطلحات هر روزگار و بیان مآخذ اندیشه‌ها و تحقیق در نکات دستوری و اشتقاق واژه‌های تازه و پارسی و چگونگی استخراج لغات از فرهنگها.

۱۶۳ - «ب» (الزامی) - علوم بیانی «۱» واحد یک ساعت درس در هفته نیمسال دوم سال سوم - مقدماتی از علوم: بدیع و معانی و بیان و قافیه باختصار و اشارتی بعلم عروض و شناسایی چند بحر از بجز مشهور عروضی و تقطیع اشعار بشرحی که در برنامه آمده است.

۱۶۴ «الف» (الزامی) - شاهکارهای نثر فارسی و برگزیده‌های نثر قدیم «۲» واحد دو ساعت درسی در هفته نیمسال دوم سال چهارم - تحقیق در شاهکارهای نثر فارسی و برگزیده‌هایی از بهترین انواع نثر فنی در حدود ۱۵۰ صفحه بشرحی که در راهنمای مدرسه عالی ترجمه بچاپ رسیده است. - صد صفحه از این مطالب در کلاس درس بوسیله استاد تجزیه و تحلیل میشود و پنجاه صفحه بقیه را دانشجویان با راهنمایی استاد برای امتحان بکوشش خود خواهند آموخت و استاد و دانشجو در این تحقیق متون مواد زیر را کاملاً تدریس و بررسی خواهند کرد: شرح لغات و اصطلاحات، شرح لغات علمی - بیان مآخذ تاریخی و مذهبی و علمی عبارات و ترکیبات و نکات دستوری - بیان اشتقاق کلمات عربی و فارسی و طرز استخراج لغات و مطالب، تحلیل انتقادی مطالب، توضیح و شرح صناعات لفظی و معنوی متون با ذکر امثله و شواهد و نکات مربوط به سبک‌شناسی و نقد ادبی

۱۶۵ - «ب» (الزامی) - سبک‌های ایرانی و تطبیق آنها با سبک‌های

اروپائی «۱» واحد - یک ساعت درس در هفته نیمسال دوم سال چهارم اشاره به سبک‌های نظم و نثر فارسی (خراسانی - عراقی - هندی - طرز تازه بازگشت ادبی - دوره تجدد) نظم و نثرهای ساده و فنی و صنعتی تحقیق و بررسی در نظم و نثر معاصر و توجهی به برخی از سبک‌های مشهور اروپائی بشرح مذکور در برنامه و اشاره به برخی از نوشته‌های فرنگی چون رمان و اقسام آن - ناول، قابل، کنت، فانتزی، درام، تراژدی، کمدی و مطابقت نسبی سبک‌های ایرانی و فرنگی بشرح برنامه.

اینست کوششی مختصر که برای درست آموختن و بیشتر نتیجه بردن از درس زبان و ادبیات فارسی در مدرسه عالی ترجمه بعمل آمده است. چون کاری است نسبتاً تازه و در مرحله آزمایش - گروه زبان ادبیات فارسی این مدرسه عالی سزاوار دید تا بدین وسیله از استادان بزرگوار و صاحب نظران گرانمایه مددجویی کند. باشد که از راهنمایی‌های پر ارزش و گرانقدر آن عزیزان ارشادها یابد.

آموزش زبان عربی

چرا زبان عربی در دبیرستانها تدریس میشود و آیا زبان عربی باید در دبیرستانها تدریس شود یا نه و در صورت لزوم چگونه باید تدریس شود؟ این موضوع سخن ماست. سابقه این کار در مدارس از دوره‌های مختلف اسلامی پیادگار مانده است و هنوز هم ادامه دارد.

نخستین کسانی که در عهد مشروطیت اقدام به تأسیس مدارس به سبک نو کردند یا مستقیماً از علما و درس خوانده‌های قدیمی بودند و یا تحت تأثیر ایشان قرار گرفتند و به مقتضای حب الشیعی یعی و یصم در هر کلاس چند ساعتی بتدریس عربی پرداختند. مدتها آموزش عربی در سطح دبستان نیز رائج بود ولی متدرجاً به دوره‌های دبیرستانی اختصاص یافت و تا چند سال پیش همه دانش‌آموزان کلاسهای اول تا پنجم متوسطه و کلاس ششم ادبی زبان عربی می‌خواندند بعدها به دوره اول متوسطه و کلاسهای ۴، ۵ و ۶ ادبی اختصاص یافت.

کسانیکه به لزوم آموزش زبان عربی باور دارند میگویند زبان عربی زبان قرآن و حدیث و فرهنگ اسلامی است و چون دین ما دین اسلام است پس باید این زبان را آموخت. علاوه تا چند قرن نویسندگان ایرانی در همه زمینه‌های مختلف علم و ادب آثاری به این زبان تدوین کردند و نویسندگان تازی نیز کتابهای فراوانی در معرفی ایران به این زبان نوشته‌اند پس برای بهره‌مندی از این آثار است که باید اقدام به فراگیری این زبان کرد چون نمیتوان یکباره دست از همه این افتخارات برداشت و با آنها بیگانه شد.

نهایت کوشش من در حضور همکاران ارجمند اینست که حقیقت را بطور «عینی» بررسی و از ابراز احساسات موافق و مخالف و ایده‌آلیست بودن خودداری کنم بنابراین نکاتی که بنظرم میرسند عبارتند از:

- ۱ - بیشک زبان عربی زبان دینی اسلام و مسلمانان است. ما مسلمانان نیایش‌های خود را به این زبان انجام میدهم و عقد و طلاق و دیگر معاملات مهم را با این زبان اجرامی کنیم. گرچه در هر دوره‌ای عده‌ای معتقد بودند که میتوان معاملات را با هر زبانی که متعاملین دارند انجام داد و یا میتوان بجای خواندن سوره در نماز ترجمه یک‌آیه قرآن مثلاً «دوبرگسبز = مدهامتان» را بر زبان رانند.
- ۲ - آثاری که ایرانیان درباره ایران و جهان به عربی نوشته‌اند بخش مهمی از کتابخانه‌های بزرگ جهان را تشکیل می‌دهد و نباید آنها را نا دیده انگاشت. پس میتوان نتیجه گرفت که بالاخره برای تأمین این منظور در یک مرحله از مراحل

تحصیلی باید گروهی به فراگیری این زبان بپردازند و از این راه به فراگرفتن فرهنگ ایرانی در دوره اسلامی نیز مشغول شوند. ولی این بدان معنی نیست که روشی که ما تا کنون داشته ایم باید دنبال کنیم و بتدریس زبان عربی با همین وضع ادامه دهیم.

۳- به زبان عربی در سه مرحله باید آشنائی یافت.

الف- آموختن عربی در حدود فراگیری واجبات (نماز). در این مرحله پدران و مادران مسلمان همیشه خود را موظف به انجام این عمل دانسته اند و آموزگاران ما در دوره تعلیمات ابتدائی این مهم را انجام میدهند و با کوشش معلمان دون راهنمائی ضمن درس تعلیمات دینی این کار ادامه دارد.

ب- آموزش زبان عربی بمنظور استفاده از کتب تاریخ و جغرافی و انساب و حدیث و فلسفه و کلام و ادب و دیگر معارف اسلامی که از اهم واجبات هریستم فرهنگی در ایران است ولی معنایش این نیست که همه دانش آموزان و دانش جویان باید به فراگیری این زبان در این سطح و تاحد رسیدن بدین پایه بکوشند چون به اصطلاح فقها این امر واجب کفائی است و اگر عده ای به فراگیری عربی در این سطح بپردازند دیگران را بی نیاز کرده اند.

ج- اطلاع بر نوشته های علمی ایرانیان از قبیل کارهای ابن زکریا و ابن سینا و خواجه و امثال اینان از بزرگان این مرز و بوم که مایه افتخار ایران و باعث سربلندی فرهنگ اسلامی هستند گرچه کاری بایسته است ولی باید اعتراف کرد که فقط برای طبقه خاصی مفید است و گر نه یک پزشک میتواند بدون آگاهی از کارهایی از این قبیل کار خود را انجام دهد و همچنین است یک مهندس و یا یک شیمی دان و فیزیک دان تنها از نقطه نظر تاریخ پزشکی و طبیعی و فیزیک و شیمی و نجوم آگاهی بر این آثار لازم است و به هیچ نحو نمیتوان از آن صرف نظر کرد.

پس آیا همه باید عربی را در این سطح فراگیرند؟ آیا هر پزشک و مهندس و فیزیک و شیمی دان باید این معلومات را از دست اول فراگیرد یا بهتر است بوسیله پزشکان و مهندسان و متخصصان تازی دان برای یکبار و همیشه ترجمه و درستی از متون علمی دست اول تهیه کرد و همه را بی نیاز ساخت. خوشبختانه مؤسساتی در ایران اقدام باین کار خطیر کرده اند و در وهله اول وظیفه گروه های آموزشی دانشگاه های کشور مربوط است که با نظارت بر ترجمه این آثار برگردانده قابل اطمینانی بفارسی در اختیار علاقمندان قرار دهد. ممکن است برخی از این راه استدلال کنند که چون زبان فارسی آمیزه ای از زبان عربی دارد و کمتر سطری میتوان یافت که یک یا چند

واژه تازی در آن راه نیافته باشد پس باید زبان عربی را بعنوان کمک به زبان فارسی فراگرفت. این حقیقتی انکارناپذیر است که مقداری لغت عربی در اثر مراددهای هزار و چند صد ساله به زبان فارسی راه یافته و بدان آمیخته شده است و در دوره ای تکلف مترسلان «درصد» واژه های عربی در فارسی را به حد اعلا ی خود رساند ولی باید نخست دو نکته را بررسی کرد و سپس باصل مسأله پرداخت. نخست اینکه نو آموزان ما چگونه واژه ها را فرامی گیرند آیا یک کودک سه ساله معنا و مفهوم «دانش» را می داند قطعاً نه بلکه بموقع آنرا یاد می گیرد همچنین است مفهوم «علم» برای یک کودک چهار و پنج ساله. آیا یک نوآموز ابتدائی میداند سه و چهار بر یعنی چه قطعاً باید برایش توضیح داد همچنانکه مثلث و مربع را نمی داند. پس در مراحل واژه فراگیری وضع نوآموز در برابر واژه های فارسی و عربی یکسان است و فارسی آسان تر است. میماند نکته دوم. وقتی عربی تدریس میشود. توجه معلم به تلفظ صحیح و معنای درست کلمه در همان زبان است در حالیکه واژه های عربی در فارسی سرگشتی دیگر دارد و چه بسا اگر کسی معنای واژه ای را در عربی بداند و مورد استعمال آنرا در فارسی بشنود زود قضاوف کند که ایرانیان این کلمه را بغلط یاد در غیر ما وضع له بکار میبرند در حالیکه این توهم درست نیست. تا زبان همین رفتار را با واژه های ایرانی و غیره کرده می کنند و نامش را تعریب می نهند و کسی بر آنها خرده نمی گیرد. کتابهایی در این زمینه نوشته اند و قواعدی برایش ساخته و پرداخته اند. ما ایرانیان نیز در چند مرحله واژه های عربی را تغییر داده طبق مقتضیات زبان خویش بکار می بریم.

۱ - مخارج حروف ث، ص، ذ، ض، ط و ط را مراعات نمی کنیم و بترتیب س و ز و ت تلفظ می شود.

۲ - گاهی کلمه را در همان معنی بکار میبریم و تنها به تغییرات مختصر لفظی در آن بسنده می کنیم و یا «ة» آخر را به «ه» برمی گردانیم.

۳ - گاهی صورت لفظی کلمه را حفظ می کنیم ولی معنای آنرا کلاً تغییر می دهیم «حیف» و.....

۴ - گاهی هم صورت لفظی و هم معنای آنرا تغییر می دهیم از قبیل «تماشا» و «ماجرا» و.....

۵ - گاهی واژه هایی که در عربی اشتقاق معینی را ندارد از روی قواعد عربی میسازیم بطوریکه در هیچ یک از لغت نامه های عربی یافت نمی شود از قبیل مایوس و مشتاق بجای آیس و شائق.

۶ - گاهی واژه‌های ایرانی را بصورت مشتقات عربی درسی آوریم مثل مکلا و متشبت از واژه‌های کلاه و چسب و امثال آن.

نمونه‌های کامل فارسی تازی یا «تفریس» باید جداگانه بررسی شود. پس نوآموزان ما در مرحله ابتدائی هرچه را که نشنیده و نفهمیده باشند خواه فارسی باشد یا تازی باید از راه معلم فراگیرند و برایشان فرقی نمی‌کند که اصیل است و یا دخیل و در دوره راهنمایی نیز برای تکمیل معلومات خویش در فارسی باید اصول وقواعد تفریس را فراگیرند و یک ساعت بر تعداد ساعات فارسی آنان افزوده شود تا متن بیشتر بخوانند و معلم در وقت بیشتر بدون اینکه توجه دانش‌آموزان را به زبان عربی برانگیزاند آنان را به سرگذشت این قبیل از واژه‌ها آگاه سازد. و تنها در بخشی از دود دوم دبیرستان برای کسانی که قصد ادامه تحصیل در رشته‌های زبان و ادبیات فارسی، حقوق قضائی، الهیات و معارف اسلامی و تاریخ را دارند تعلیم زبان عربی باشیوه درست کمال ضرورت را دارد.

آموزش دستور زبان فارسی
دانشکده ادبیات تبریز

دستور زبان یکی از دانشهای وابسته به زبان است و از کیفیت اجزا و ساختمان آن بحث میکند. آموزش این دانش در پهلوی آموزش هرزبانی بایسته شناخته شده است. در اینجا منظور از آموختن زبان تنها یاد گرفتن و گفت و گو بدان نیست بلکه مراد آگاهی کامل از چگونگی بنیاد واژه ها و ترکیب جمله هاست. بنابراین سخن کسانی که دستور زبان را برای اهل زبان بی سود می پندارند از این مقوله بیرون است.

آموزش دستور مقدمه یی برای یاد گرفتن زبان بشمار نمی آید بلکه این دانش پس از یاد گرفتن زبانی وسیله یی برای درک دقیق آثار مربوط بدان زبان به ویژه متنها ی ادبی اعم از نظم و نثر است و در مواردی که متنی بامقیاسهای متداول سازگاری ندارد و دشواریهایی در آن به نظر می رسد به یاری دستور تاریخی قابل هضم و درک می گردد. گذشته از آنها کسی که دستور زبان می داند و بدان تسلط دارد در گفته و نوشته خود دچار خطا و اشتباه نمی گردد.

دستور زبان فارسی نیز یکی از دانشهای وابسته زبان فارسی است که از دیرباز ضمن درس ادبیات فارسی آموخته می شده است. پس از آن که گسترش فرهنگ مورد عنایت قرار گرفت و درسها همه سروسامانی پیدا کردند دستور زبان فارسی نیز به عنوان یکی از پشته های زبان فارسی درسی مستقل شناخته شد و از آن پس تا کنون این درس در برنامه های درسی از دوره ابتدایی گرفته تا دوره دکتری ادبیات فارسی گنجانده شده است.

اما آیا این توجه بجا از حمایت و تقویتی برخوردار بوده و تدریس و تحصیل آن توفیقاتی در برداشته است یا نه مطلبی است شایسته عنایت و بحث:

نخست باید توجه داشت که این درس اگرچه درسی مستقل محسوب میشود ولی در اصل از دروس وابسته زبان و ادبیات فارسی است، و اگر در آموزش آن تسامحی رود موجب سستی و ناستواری یکی از پایه های زبان و ادبیات فارسی خواهد بود. بانهایت تأسف باید اذعان کرد که در آموزش این درس نه تنها مانند همه دروس مربوط به ادبیات تسامحی در داور رفته است بلکه اساسگاهی تدریس و تحصیل آن ترك شده و توجه اتفاقی برخی از معلمان علاقه مند نیز با تعجب و احياناً با پوزخند مواجه شده است.

اگرچه آموزش این درس در اغلب دانشگاهها به صورت جدی دنبال شده ولی سوابق ذهنی دانشجویان از کیفیت این درس در دوره دبیرستان مانع

از آن آمده است که نتیجه‌ی شایسته از تدریس آن به دست آید.

عدم مقبولیت این درس در دوره دبیرستان دوعلت اصلی دارد:

نخست آن که هنوز بایستگی و ضرورت ادامه حیات زبان فارسی آن چنان که لازم و شایسته است هضم و درك نشده است و از این رو است که کلیه دروس مربوط به زبان و ادبیات فارسی در دوره دبیرستان وضعی مشابه دارند و از هیچ بی‌عنایتی مصون نیستند. به جرات می‌توان گفت که اولیای امور بسیاری از دبیرستانها خود بیش از هر عاملی دیگر در تضعیف و تخریب بنیاد دروس ادبی مؤثرند.

این گروه دانسته یا ندانسته انهدام زبان فارسی را وجهه همت خود ساخته‌اند. سیاست اداری این گونه دبیرستانها براساس بی‌توجهی کامل به دروس ادبی دور می‌زند و از نشانه‌های بارز آن عدم انتخاب معلمان شایسته برای تدریس این درس و دلسرد ساختن معلمان صالح است. بطور کلی باید گفت معلمان دروس ادبی در مقام مقایسه با معلمان دیگر دروس در سطحی غیر لازم قرار گرفته‌اند و وجوه و عدم آنان یکسان پنداشته می‌شود. بدیهی است که این کم‌عنایتی گذشته از دلسرد ساختن معلمان دروس ادبیات در روحیه و طرز تلقی دانش‌آموزان نیز بی‌اثر نیست.

علت دوم که باعث سستی پایه تدریس دستور زبان شده است روشن نبودن هدف و کیفیت تدریس آن است و بهمین علت نیرویی که صرف این منظور می‌شود عملاً به هدر می‌رود. کتابهایی که برای تدریس این درس تهیه شده حاکی از ناهماهنگی کامل است. این نابسامانی‌ها نه تنها موجب ناراحتی معلمان میشود بلکه باعث رمیدگی دانش‌آموزان از این درس می‌گردد. اختلاف روشها و یکسان نبودن اصطلاحها ایجاد عدم اعتماد به اصالت این درس می‌کند. دانش‌آموز می‌خواهد دانسته‌های خود را به مرحله یقین برساند و از آنها بهره‌برگیرد وقتی با اختلافها و تباینها روبرو می‌گردد از اعتقاد او به ضرورت آن کاسته می‌شود و چون در نیمه راه می‌ماند هیچگونه سودی از آن نمی‌برد.

اگر بپذیریم که زبان فارسی مهمترین وسیله حفظ و صیانت و تقویت فرهنگ ملی ایران است و گسترش و انتقال آن باید در ردیف یکی از مسائل سیاست ملی باشد بایسته است که به تقویت کلیه ارکان زبان و ادبیات فارسی عنایت کافی بشود و از جمله آن ارکان یکی دستور زبان است که تدریس و تحصیل صحیح آن بر استواری زبان فارسی می‌افزاید. برای نیل بدین منظور پیشنهاد می‌نماید:

۱ - با همکاری کلیه دانشگاهها و محققانی که در خدمت وزارت آموزش و

پرورش می‌باشند سه دوره کتاب دستور زبان بریک‌بنیاد و با اصطلاحات یکسان در سه سطح مختلف (دبستانی، دبیرستانی و دانشگاهی) تألیف گردد.

۲ - دیران و آموزگاران که نخستین بار تدریس این درس را عهده‌دار خواهند شد قبلاً در یک دوره حداقل یک ماهه در مراکز استان تحت نظر متخصصان این دانش به مطالعه کتابهای تدوین شده بپردازند تا هیچگونه اختلاف نظر اساسی باقی نماند.

با این ترتیب می‌توان یک دوره دستور زبان در سطوح مختلف به دانش آموزان و دانشجویان آموخت که بتوانند عملاً از آموختن آن بهره‌برگیرند.

ذکر این نکته نیز لازم است که تدوین این کتابها مانع از تحقیق در زمینه دستور زبان فارسی و احیاناً ارائه روشهای جدید نیست. بدیهی است که کار تحقیق در این زمینه در دانشگاهها همچنان ادامه خواهد داشت و ارائه روشهای جدید نیز در صورت سودمندتر بودن موجب تجدید نظر در کتابهای تدوین شده خواهد شد.

بحثی کلی درباره آموزش فارسی علی اکبر فرزام پور

دانشگاه ملی

آنچه به عرض شرکت کنندگان گرامی می‌رسد، مطالبی است که دیگران بارها و به‌صورت گوناگون گفته و حق مطلب را چنان که باید ادا کرده‌اند و بنده نیز مطالبی مشابه با آنچه معروض خواهد افتاد در جلساتی که سال گذشته از طرف وزارت فرهنگ و هنر به منظور پیشرفت زبان فارسی تشکیل شد - اظهار داشته‌ام. بنابراین هرچه گفته‌آید «سخنی نو» نیست که به قول فرخی آن راحلاوتی باشد ولی امیدوار است که طرح مکرر مطلب، استادان گرامی را بر سرشوق آورد تا با بیانات متین و مستدل خویش دوستان زبان و ادب فارسی را محظوظ فرمایند و چراغی فراراه ایشان نهند. بحث ما درباره کلیات آموزش فارسی است که بدین ترتیب به عرض می‌رسد:

۱ - اشاره‌ای مختصر درباره ارزش و اهمیت و لزوم آموختن فارسی

۲ - هدف آموزش فارسی

۳ - کتاب

۴ - معلم

۵ - روش تعلیم

ارزش و اهمیت و لزوم آموختن فارسی:

زبان ما یکی از زبانهای شیرین و پرمایه جهانست که در طی قرون متمادی به دست گویندگان توانا و نویسندگان چیره دست وسعت و کمال یافته و برای پذیرش معانی و اصطلاحات مختلف (علمی، ادبی، صنعتی و غیره) و قبول ترکیبات تازه و مفاهیم جدید آمادگی کامل یافته است.

زبان فارسی خوش آهنگ و گوشنواز است و این حقیقت برپایه آزمایشهای علمی اثبات شده است. به یاد دارم در زمان تحصیل، روزی یکی از استادان گرانمایه فارسی - که در رشته زبان شناسی پر رنج بسیار برده و در این باره کتابها و گفتارهای ارزنده و گرانها پرداخته است - گفت: در کشور فرانسه، روزی در آزمایشگاه زبان شناسی بودیم. استاد به حاضران - که از ملیت‌های مختلف بودند - دستور داد که به زبان ملی خویش سخنی برانند. دستور استاد اجرا و سخنان گوناگون به زبانهای مختلف روی نوار ضبط شد. وقتی نوبت به من رسید، غزلی از حافظ خواندم. پس از پخش نوار استاد گفت: از تو خواستم سخنی عادی بگویی، تو چرا به آواز خوانی پرداختی؟ باشگفتی در پاسخ گفتم که: من آواز نمی‌خواندم و به هیچ روی از آواز خوانی اطلاعی ندارم سپس از آنچه خوانده بودم آگاهش ساختم. استاد که گویا تا آن روز کلمه‌ای از زبان فارسی نشنیده بود، از خوش آهنگی و کیفیت

موسیقی آن در شگفت ماند.

زبان و ادب ما، نشانه‌ای بارز از فرهنگ اصیل و تمدن پرافتخار ماست و مهتر از آن پایه استوار وحدت ملی و محکم‌ترین رشته پیوند افراد مردم ما بایکدیگر است. ممکن است اهالی نقاط مختلف این مرز و بوم نیازهای روزانه خویش را با لهجه‌ای خاص و جدا از آنچه دیگران بدان سخن می‌گویند برآورند، اما همان افراد (اعم از آذربایجانی یا تهرانی و اصفهانی و شیرازی و گیلانی...) وقتی در برابر هم قرار می‌گیرند، ناگزیر زبان همه مردم ایران یعنی فارسی سخن می‌گویند و هریک از آنان به محض آن که بخواهند مطلبی و رای مطالب عادی بیان کنند، یا عواطف و احساسات رقیق خویش را ابراز دارند، ناچار دست به دامن زبان فارسی می‌شوند. بنابراین اگر آموزش فارسی را از لحاظ اهمیت و لزوم در رأس دیگر دروس قرار دهیم راه مبالغه نسپرده‌ایم، بلکه راهی را رفته‌ایم که ملت‌های پیشرفته جهان برای آموزش و حفظ و حمایت زبان ملی خویش پیموده‌اند.

جوانان ما مسائل گوناگون را به وسیله زبان فارسی فرا می‌گیرند و در هر رشته که متخصص شوند، باید بتوانند نتیجه مطالعات و تحقیقات خود را به فارسی بنویسند یا بگویند. حتی اگر در کشوری دیگر و با زبانی دیگر هم تحصیل کرده باشند سرانجام کالای علم و هنر خود را در بازار قبول این مملکت باید عرضه کنند و اگر زبان مادری خود را خوب ندانند، کسی از معلوماتشان طرفی برنخواهد بست. هدف آموزش فارسی:

مقصود از آموزش زبان و ادب فارسی چیست؟

ما می‌خواهیم جوانی که در مدرسه تحصیل می‌کند، زبان مادری خود را نیک فراگیرد، هم درست بخواند و مقصود خویش را به ساده‌تر و گویا تر صورتی بگوید و هم درست بنویسد، یعنی موضوع‌های گوناگون، از نامه‌های خصوصی و رسمی گرفته تا شرح وقایع و توصیف مناظر و مطالب دیگر را بتواند بنویسد و نوشته‌هایش با رعایت نظم منطقی، از عیب‌های دستوری و غلط‌های املائی خالی و با قوانین فصاحت و بلاغت منطبق باشد. لغت‌ها و انواع کلمات و ترکیبات مورد نیاز را به اندازه کافی بداند و آنها را درست بکار برد و منظور خویش را به درستی بفهماند و با آشنایی و اتکاء به ادب پهن‌آور فارسی، به زبان معمولی اسروزی دست یابد و در دانشگاه در سطحی عالی به توسعه و تکمیل معلومات خویش پردازد.

تا این حد فرا گرفتن زبان برای هر کس و در هر مرتبه امری است ضروری و اجتناب ناپذیر. البته اگر تحصیل کرده‌های رشته پزشکی یا فنی و علوم و نظایر

آنان از قواعد وقوانین بلاغت وشرایط کلام فصیح و دیگر اصطلاحات ادبی دقیقاً آگاه نباشد، چندان خرده‌ای برآنان نمی‌توان گرفت ولی چنانچه همانها از عهده بیان مقصود خود برنیایند ویا ازنوشتن مطلبی ساده اظهار عجزکنند ویا معنی و املاء صحیح کلمات معمولی را ندانند، نمی‌توان آنها را بخشود.

هرایرانی تحصیل کرده باید بتواند به فارسی روان و به صورت صحیح سخن بگوید و چیز بنویسد و تمام دستگاههای تعلیماتی کشور از دبستان تا دانشگاه باید برای نیل بدین مقصود باتمام نیرو بکوشند و درباره کسانی که از فراگرفتن این مقدار از زبان فارسی شانه خالی می‌کنند، هیچ گونه گنشتی روا ندارند و سندی سهل انگاری و بی سوادی به دست احدی ندهند.

از سوی دیگری می‌خواهیم به جوانان ادب فارسی بیاموزیم. یعنی آثار جاویدان نظم و نثر فارسی (نظیر اشعار فردوسی و نظامی و خیام و مولوی و سعدی و حافظ و نوشته های بلعی و بیهقی و عنصرالمعالی و ابوالمعانی و و صاف و ده ها اثر ادبی دیگر) را به آنان یاد دهیم. غالب این آثار جنبه هنریشان نیز بسیار قوی است و خواننده صاحب دل بی گمان از خواندنشان گذشته از درک معانی و مفاهیم ظاهری، به کیفیت هنری و لطایف ادبی و نحوه مهارت و چیره دستی شاعر یا نویسنده پی می‌برد و احساس لذت می‌کند.

ما می‌خواهیم این حس تشخیص زیبایی و هنر دوستی را در جوانان تقویت کنیم و ذوقشان را بر انگیزیم تا بتوانند شاهکارهای ادب و هنر کشور خود را بشناسند و از آنها لذت برند.

مسلماً در این مرحله درجه آشنایی شاگرد، به تناسب رشته‌ای که انتخاب می‌کند متفاوت است و حداقل این آشنایی تا آن اندازه است که جوان تحصیل کرده دانشگاه دیده، شاهکارهای بزرگ و معروف زبان و ادب و سندی ملیت خویش را بشناسد و حداقل آن تحصیل در رشته زبان و ادب فارسی و رسیدن به درجه اجتهاد در این رشته و آگاهی کامل از آثار منظوم و منثور فارسی است.

کتاب: برای رسیدن به هدفهای مذکور کتاب خوب حائز اهمیت فراوان است و در تهیه آن رعایت نکاتی چند لازم بنظر میرسد:

اول: کتاب فارسی، مانند کتب دیگر دروس باید برای هر سال تحصیلی به منظور تکمیل اطلاعات سال گذشته شاگرد تنظیم شود. تعداد لغات و ترکیبات و اصطلاحات، مقدار نظم و نثر و قواعد دستوری و جز آنها مشخص و حساب شده باشد.

مراکز تحقیقات و مقامات مسوول آموزش و پرورش و دانشگاهی مکلفند با مطالعات درست و بر مبنای ارقام و آمار صحیح، آن مقدار از مطالب فارسی را که برای دانش‌آموزان و دانشجویان هر رشته در هر سال تحصیلی لازم است دقیقاً معین کنند تا بر آن مبنای کتبی سودمند با متن‌هایی مناسب تهیه گردد و تکلیف معلم و شاگرد در هر سال تحصیلی بروشنی معلوم شود.

دوم: تجربه نشان داده که جوانان امروزی از روبروشدن با عبارتهای مشکل و اصطلاحات پیچیده - نظیر برخی از خطبه‌ها و مقدمات سنگین، خاصه اگر در نخستین صفحات کتاب باشد - بشدت می‌رنند و از همان آغاز کار نسبت به خواندن و فراگرفتن درس فارسی بی‌علاقه می‌شوند. برای پرهیز از این پیش‌آمد، باید سعی کرد کتاب با مطالبی روان و داستانهای گیرا و جذاب آغاز شود تا آتش اشتیاق مطالعه تمام کتاب در دل خواننده فروزان گردد و به خواندن مطالب دیگر صفحات راغب شود.

بی‌گمان خطبه‌ها و مقدمات کتبی مانند کلیله و دمنه، مرزبان‌نامه، چهار مقاله، گلستان، انوارسپیلی و غیره - که برخی از مؤلفان تمام یا قسمتی از آنها را در صدر کتاب خویش آورده‌اند - خود از نمونه‌های بسیار زیبای نثر فارسی محسوب می‌شود ولی اکنون بیش از نیم قرن است که زبان فارسی بسرعت رو بسادگی نهاده و از شاگردی که ساده‌نوشتن و سادسخن گفتن را شرط اصلی و مایه حسن گفتار می‌داند، نمی‌توان انتظار داشت که باشوق و رغبت بدین گونه نوشته‌ها روی آورد و از خواندن آنها لذت برد.

خوشبختانه ادبیات غنی و پهناور فارسی دریایی است بیکران و در کلیه مسائل حیاتی و اجتماعی و انسانی، شامل مباحثی آنچنان دلکش است که به هیچ روی از نوشته‌های خارجیانی که خوانندگان جوان ما آنها را چون شهدوشکرمی‌خورند کم نمی‌آید، نهایت آن که در انتخاب نمونه‌های بهتر و آموزنده‌تر باید صرف وقت کرد و آنچه لطیف‌تر و دلپذیرتر و درعین حال ضروری‌تر است برگزید و در دسترس آنان گذارد.

سوم: در متن‌های نظم و نثر قدیم، برخی از مسائل آمده است که بهیچ روی بازندگانی امروزی منطبق نیست یا بکلی منسوخ و فراموش شده و یا در شرف از بین رفتن است این گونه آثار برای جوانان شگفت انگیز و غیر قابل قبول بنظر می‌رسد و اثری نامطلوب در ذهنشان می‌گذارد. بهتر آنستکه از نقل اینگونه مطالب در کتب درسی خودداری شود و متن‌هایی انتخاب گردد که خواننده را بتفکر و

تأمل وادارد وتوجهش را به آداب و رسوم پسندیده وحسن خلق وسنت های نیکو وعواطف بشردوستانه نیاکان خویش معطوف سازد وبه اندازه همت بهره ای برگیرد چهارم: به موازات آثار پیشینیان، از نظم ونثر معاصران، خاصه نوشته های استادان و مترجمان چیره دست ونویسندگان وشاعران توانایی که زبان فارسی را نیک می دانند و نیک می شناسند، وبه یاری ذهن خلاق وقدرت اندیشه وقوت قلم خویش در تمام زمینه های نویسندگی مطالبی بکر ومسائلی تازه مطرح کرده اند و آثاری ارزنده پدید آورده اند، باید استفاده کرد وقسمتی مهم از مطالب کتب درسی را به آثار آنان اختصاص داد.

معلم: امروزه تدریس زبان فارسی در بیشتر مدارس ما بنحودلخواه نیست وتلاش هایی هم که در سنوات اخیر برای تربیت معلمان متخصص شده هنوز به نتیجه قطعی نرسیده است و د حال حاضر در مدارس متوسطه سه گروه معلم فارسی بچشم می خورد.

اول: کسانی که از عهده تدریس دیگر دروس بر نمی آمده و اولیاء مدارس بناچار ایشان را به تدریس فارسی گمارده اند. نتیجه کاملاً روشن است: معلم بعلت قلت سرمایه ادبی ناگزیر باشاگردان مماشات می کند، به ظاهركلاسی آرام ویی سروصدا تشکیل می شود و معلم چیزی به عنوان درس فارسی می گوید، شاگرد هم چیزی می شنود. سرانجام عمری تلف وساعاتی سپری می شود. در موقع امتحان شاگردان مطیع حق السکوت خود را به عنوان نمره قبولی از معلم دریافت می کنند وسال تحصیلی به پایان می رسد.

دوم: دسته دیگر افرادی فاضل وباسوادند ولی چنان که باید به رموز تعلیم وتربیت واقف نیستند. تندخو وسخت گیرند. شاگردان را به حساب آدم نمی آورند. با سری پر غرور به کلاس درس وارد می شوند، درسی می دهند و دستوری شاق صادر می کنند و اجرای آنرا بی چون و چرا از شاگرد می خواهند شاگرد هم از ترس، فرمان استاد را گردن می نهد و در کلاس حاضر میشود ولی بخوبی پیداست که هیچ گونه علاقه ای به درس و هیچ نوع دلخوشی به معلمش ندارد.

مسلماً طرز کار این گونه معلمان هم رضایت بخش نخواهد بود. ممکن است برخی از شاگردان مستعد ومشتاق از وجودشان طرفی ببرند ولی مجموعاً برای همه شاگردان سودمند نخواهند بود و چه بسیار دیده شده که شاگردان، گرفتاری وحتی بیماری این گونه معلمان را از خدا خواسته اند تادمی چند از بی مهتری

وتندخوبی آنها آسوده باشند.

سوم: عده‌ای معدود معلمان فاضل و باسواد و مریبان‌کاران و با ایمان نیز هستند که رموز آموزش و پرورش را بخوبی می‌دانند و باصید دلها و تسخیر عواطف و احساسات جوانان وظیفه خطیر خود را به بهتر صورتی بسامان می‌رسانند و دستپردگان را با دل و جان به آموختن فارسی مشتاق می‌سازند و همه ساله عده‌ای جوان باسواد و فارسی‌دان تربیت می‌کنند. متاسفانه شماره این گونه معلمان فراوان نیست و امروزه وجودشان در حکم سیمرغ و کیمیاست.

عیب دیگر کار در غالب دبیرستانها آنست که بیشتر معلمان فارسی از ارزش و اهمیت درس خود غافلند و چنین می‌پندارند که مثلاً معلمان ریاضیات و دیگر دروس بر آنان مزیتی دارند که شاگردان در فراگرفتن درس آنها کوشاترند. در حالی که نمی‌دانند علت بی‌توجهی محصلان نسبت به درس فارسی در وجود خود آنهاست. ایشانند که از اهمیت درس خویش کاسته و دیگران را به این بی‌ارزشی معتقد ساخته‌اند. اگر معلم فارسی به شخصیت علمی و ادبی خویش ایمان داشته باشد، خواهد دید که احترام و اعتبارش به هیچ روی از دیگر معلمان کمتر نخواهد بود، آن وقت به رای‌العین می‌بیند که شاگردان همان گونه که برای فراگرفتن ریاضیات و فیزیک شبانه روز می‌کوشند، برای تحصیل زبان فارسی هم همان تلاش و کوشش را مبذول می‌دارند. اکنون ببینیم وظیفه معلم فارسی چیست و چه خصوصیات اخلاقی بایستی داشته باشد؟

از مهم‌ترین وظایف معلم ادبیات آنست که با گشاده‌رویی و نرم‌خوبی، مطالب ضروری را به شاگردان خود بیاموزد و آتش اشتیاق مطالعه و کسب دانش و ادب را در دل‌های ایشان برافروزد زیرا که در نظر شاگرد، معلم ادبیات مظهر ذوق و هنر و خلق زیبایی است، دانش‌آموز معلم ادبیات را معلم فصاحت و بلاغت و زبان‌آوری و شیرینی بیانی و حسن خلق و لطف‌طبع و حسن قریحه می‌پندارد و از او جز شنیدن سخنان شیرین و اشعار نغز و داستانهای دلکش و تعبیرات زیبا و لطیف انتظاری ندارد. توقعی که شاگرد از او دارد، عین توقعی نیست که از معلمان ریاضیات و مباحث علمی داشته باشد.

طرز کار معلم ادب باید بر پایه نواختن دلها و جلب قلوب و معطوف ساختن توجه شاگرد به سخنان دلپذیر باشد. درس ادب فارسی باید زمزمه محبتی باشد که طفل گریز پای را جمعه به مکتب آورد. معلم فارسی باید از زبان تمنیات و احساسات شاگردان خویش سخن ساز کند و آنان را چون پدري مهربان و همزبانی

گرم خوی و دلیل راهی مشفق باشد.

این یکی از رازهای آموختن فارسی بلکه اساس تعلیم و تربیت است آنان که از این راه می‌روند و با جلب قلوب شاگردان مطالب خود را در مغزشان جای می‌دهند، از اتخاذ این روش بهره‌ها برده و به نتایجی عالی رسیده‌اند و حق این است که این نکته نصب‌العین تمام کسانی قرارگیرد که می‌خواهند به جوانان طریق ادب بیاموزند و آنان را صاحب ذوق سلیم و طبع مستقیم سازند و فارسی‌دان و ادیب و نویسنده بار آورند.

معلم فارسی، معلم زندگی است و بیش از هر معلم دیگر در پرورش جوانان مسؤولیت دارد زیرا بزرگترین انتظاری که مثلاً از معلم ریاضی یا طبیعی می‌رود آنست که درس خود را استادانه بگوید و آن را بخوبی بفهماند. اما معلم فارسی است که علاوه بر آموختن درس، باید راه و رسم زندگی را به شاگردان یاد بدهد و خلق و خویشان را تهذیب کند و شخصیتشان را پروراند. اگر معلم فارسی شخصیت کافی برای تعهد و اجرای این مسؤولیت بزرگ داشته باشد، به روشنی خواهد دید که مقام معنوی او با هیچ یک از معلمان رشته‌های دیگر قابل قیاس نیست.

روش تعلیم - روش گذشتگان:

به نحو اجمال، اساس روش آموختن زبان و فنون ادب، در نزد گذشتگان بر تمرین و ممارست و تلقین و تکرار فراوان و مطالعه دائم استوار بوده‌است. طالب علم بایستی در آثار منظوم و متشور شاعران و نویسندگان پارسی و تازی تتبعی بسزا می‌کرد و از آیات قرآن کریم و احادیث و کلمات قصار و اخبار و آثار متقدمان و متأخران مقداری فراوان به خاطر می‌سپرد و سرمایه‌ای کلان فراهم می‌آورد و ذهن را آماده انگیزختن معانی و ترکیب جمله‌های زیبا و عبارات دلپسند می‌ساخت، پس از آن در نزد استادی چیره دست به کار تعلم می‌پرداخت و آثار خود را بر سخن سنجان خبیر عرضه می‌کرد تا رفته رفته خود، سخنوری توانا و ادیبی فاضل می‌شد.

اما روش فعلی ما:

در دبیرستانها معمولاً معلم مطلبی را تدریس می‌کند و شاگرد گوش می‌دهد. سپس گفتار وی را همان گونه که بیان کرده به خاطر می‌سپارد بی آنکه نیروی اندیشه و حس کنجکاوی و قدرت تشخیص بکار افتد. شاگرد خوب در نظر معلم شاگردی است که بیانات وی را بی کم و زیاد به او جواب دهد.

این روش در باره غالب دروس و کم و بیش در مورد درس فارسی نیز اعمال

می‌شود، روابط فکری و معنوی که خود یکی از ارکان مهم تعلیم و تربیت است، بین معلم و متعلم بسیار ضعیف است و معلم به علل مختلف، مجال نمی‌یابد که از شاگردان خود چیزی بی‌پرسد و با ایشان در بحث و تماس باشد. حاصل این بی‌توجهی آنست که شاگردان خود را خوب نشناسد و در نتیجه نتواند استعداد واقعی آنان را کشف کند و به تربیت آن پردازد.

در دانشگاه، به ویژه سالهای اول، روش تدریس با آنچه در دبیرستان معمول است، بی‌شباهت نیست. حال آن که جوان، در دانشگاه باید از مرز تبعیت و تقلید کورکورانه بگذرد و به کار مطالعه و تحقیق و بحث و استدلال پردازد تا نیروی دماغی و قوای فکریش شکفته شود و پرورش یابد.

در دانشگاه‌های ما، غالباً روابط استادان و دانشجویان گرم و صمیمانه نیست و شکافی عمیق بین آنها وجود دارد. شاگرد جرأت نمی‌کند آنچه را که دریافته است، بی‌پرده به عرض استاد برساند و یا خدای ناخواسته بر حرف وی نکته‌ای بگیرد. استاد صاحب اختیار مطلق، گفتارش وحی منزل و عرض اندام و اظهار وجود دانشجو در برابرش گناهی نا بخشودنی است.

مسلماً چنین روشی مجال هیچ گونه فعالیت مغزی به شاگرد نمی‌دهد بلکه قدرت اندیشه و ابتکار و اجتهادش را می‌کشد و او را به مقلدی بی‌مایه و پخته - خواری بی ارزش مبدل می‌سازد.

اکنون نکاتی مهم را که در روش آموزش فارسی سودمند یافته به عرض میرساند

نیک شنودن:

همان‌طور که آموزش فن بیان و نیکو سخن گفتن برای شاگردان ضرورت دارد، به همان اندازه و به موازات آن تعلیم نیک شنودن نیز واجب است. باید جوانان را واداشت که با دقت، هر سخنی را گوش کنند و درباره آن بیندیشند و اگر کلامی را سودمند یافتند به خاطر سپارند.

پیشینیان این دستور را به صور گوناگون در نظم و نثر خویش یادآوری کرده و از آن جمله گفته‌اند که:

(آدمی فربه شود از راه گوش) در این باب به دیوانهای شاعران پارسی‌گوی و کتب و رساله‌های ادب و بلاغت اخلاق، از آن جمله رساله ادب‌الکبیر ابن مقفع و قابوس‌نامه و اخلاق ناصری و جز آنان می‌توان رجوع کرد و اینکه چند جمله از قابوس‌نامه ذکر می‌شود. مؤلف در اندرز به فرزند گوید:

«... تاتوانی از سخن گفتن و سخن شنودن نفور مشو که مردم از شنیدن

سخن‌گوی‌شود. دلیل براوان که اگر کودک‌ی از مادر زاید و او را در زیر زمین برند و همان‌جا پروند... و سخن کس نشنود، چون بزرگ‌شود، لال بود و هیچ سخن نداند گفت تا به روزگار دراز می‌شنود، آنگاه می‌آموزد. دلیل دیگر آن که کودک‌ی که کر از مادر زاید، هیچ سخن نتواند گفت، نبینی که همه لالان کرباشند؟»

در میان اقوام و مللی که خط و کتابت رواج نداشته و یا درین طبقات کم‌سواد، معمولاً دانش و فرهنگ، سینه به سینه، از نسلی به نسل دیگر منتقل می‌شود و چنان که معلوم است درین این‌گونه مردم، اطلاعات و سنت‌های بسیار کهن از زمانهای بسیار دور به همین ترتیب به نسل‌های بعدی رسیده است. حضار محترم شاید خود شاهد و ناظر بوده‌اند که بسیاری از سالخورده‌گان بی‌سواد خانواده، معلوماتی وسیع و محفوظاتی سرشار از آیات قرآن کریم و اخبار و احادیث و ادعیه شبهای احیا و ایام ولیالی متبرک و زیارت‌نامه‌ها و او را دو اذکار گوناگون و همچنین اشعار شاعرانی بزرگ نظیر فردوسی و سعدی و حافظ و مولوی و خیام و مضامین و سخنانی دلنشین از گویندگان گمنام و بسیاری از ضرب‌المثل‌ها و مثلاً و قصه‌ها و افسانه‌ها و نیز اطلاعات فراوان دیگر مانند اطلاعات پزشکی، ستاره‌شناسی موسیقی، رمالی، شعبده‌بازی (البته در حد فرهنگ عامیانه) و هزاران نکته و لطایف و سخنان نغز، در گنجینه حافظه ذخیره دارند و در هنگام حاجت بی‌تحمل کوچکترین رنج و مرارت، به اقتضای حال، شعری مناسب، ضرب‌المثلی بجا کلامی شایسته، اندرزی سودمند و مؤثر بر زبان جاری می‌سازند و موجب حیرت مستمعان، خاصه جوانان کم‌مایه امروزی می‌شوند.

بی‌شک تحصیل چنین سرمایه‌ای میسر نمی‌شود، جز آن‌که شنونده‌ای آرام و مستعد وجود داشته باشد، زبان ببندد و گوش بگشاید و شنیده‌ها را به خاطر سپارد تا حقیقت گفتار رسول اکرم که فرمود:

« خذ العلم من افواه الرجال » رانیک دریابد.

تربیت و تقویت حس شنوایی و تمرین خوب گوش دادن از عوامل بسیار مهم آموزش هر درس، خاصه درس فارسی است زیرا تفاهم و یادگیری از دوره گوش و چشم (طریق سمعی و بصری) میسر است و صدها قرن پیش از اختراع خط، تنها راه گردآوری اطلاعات، راه گوش بوده و مردمان، تمام معلومات را از طریق شفاهی و سینه به سینه فرا می‌گرفتند. بعد از اختراع خط و تهیه وسائل بصری هم یادگیری از طریق گوش، اهمیت خود را از دست نداد. چه اگر چنین بود، مدرسه و معلم لزومی پیدا نمی‌کرد و دیدن کتاب و یادگیری بصری کافی بود.

درحالی که چنین نیست و برخورد اندیشه ها از طریق شفاهی، موجب انگیزش ذهن و وادار کردن شخص به تفکر و تأمل می شود و کسانی که توجهی بدین موضوع نمی کنند، نه تنها مهم ترین و قدیم ترین راه تفاهم را به روی ذهن خود بسته اند، نیز نمی توانند در هنگام آموزش بصری هم، دقت و توجه کافی داشته باشند.

سخن گفتن: در گذشته شاگرد روزانه ناگزیر بود چندبار درس خود را به معلم جواب دهد و از او نمره بگیرد. به عبارت ساده تر چندمرتبه به تمرین سخن گفتن بپردازد. چنین شاگردی اگر اندک استعدادی از خود نشان می داد، پس از مدتی به فن گفتار آشنایی می یافت. ولی شاگردان امروزی تقریباً از داشتن چنین فرصتی محرومند.

حجم مواد برنامه و کثرت شاگردان را مستمسک قرار داده، از سؤال کردن و گفتگو با دانش آموز و دانشجویان تن می زنیم. چه بسیار اتفاق افتاده که بین معلم و شاگردی در عرض سال حتی یک جمله هم رد و بدل نشده است.

امتحانات را درست کتبی برگزار نمی کنیم. کار را به جایی رسانده ایم که قرائت فارسی را هم کتبی امتحان می کنیم! و می خواهیم از میزان قدرت بیان و قوت فصاحت و بلاغت و حسن گفتار شاگرد هم به صورت کتبی آگاه شویم!

آن وقت توقع داریم شاگرد، سخندان و سخنگوی بار آید، درست حرف بزند، از بیان مطالب معمولی و مقاصد خویش عاجز نباشد، حکایتی را که خوانده یا سرگشتی را که شنیده، فیلمی را که دیده، بخوبی بتواند شرح دهد. در اظهار عقاید معقول و منطقی خود در حضور جمع دلیر باشد و عرق شرم بر جبینش ننشیند. از عهده ایراد خطابه های غرا و نطق های هیجان انگیز و آتشین بخوبی بر آید! زهی تصور باطل! زهی خیال محال!

سخن گفتن مهم ترین وسیله ارتباط افکار و انتقال مقاصد انسانها بایکدیگر است. به همین جهت پرورش قدرت بیان روشی بسیار مفید و مؤثر برای آموزش هر زبان بشمار می رود و این امر ناچار از نخستین مرحله ای که کودک زبان می گشاید باید شروع شود و در کود کستان و دبستان امکانات رشد آن فراهم آید.

آموزگاران محترم وظیفه دارند که در این مرحله کودکان را راهنمایی کنند و از ابتدا آنان را به بیان مطالبی ساده و جالب توجه از قبیل گفتن داستانها و قصه هایی که شنیده اند و یا شرح وقایع زندگی تحصیلی و تجربه هایی که کرده اند و مطالبی که مورد علاقه آنهاست وادارند.

در دبیرستان و دانشگاه نیز این موضوع به صورتی وسیع تر وجدی تر تعقیب شود و وسائلی فراهم آید که شاگرد، بی هیچ بیم و هراس و احساس شرم و خجالت، مقاصد معقول خویش را بر زبان آورد و در حضور جمع به سخنرانی پردازد.

خوشبختانه زمینه های فراوان و قابل بحث در نظم و نثر فارسی بسیار است از شاهنامه فردوسی تا منطق الطیر عطار و خمسه نظامی و داستانهای سعدی و کلیله و دمنه و هزار و یکشب و فرج بعد از شدت و جز آنها می توان استفاده کرد و شاگردان را به مطالعه و تحقیق و تتبع و اظهار نظر کتبی و شفاهی در باب این گونه آثار و صدها اثر ارزنده دیگر واداشت.

تشکیل مجالس سخنرانی و ایجاد انجمن های ادبی و هنری و جلسات مناظره و بحث های آزاد، بخصوص اگر با شرکت استادان و معلمان گرامی باشد، برای پرورش افکار و تقویت نیروی گفتار جوانان عاملی بسیار مفید و مؤثر است.

مطالعه: در این روزگار که ملل متمدنی جهان، با سرعتی حیرت آور در تمام مراحل زندگی به پیش می تازند و لحظه ای از بدست آوردن آخرین اطلاعات علمی و ادبی و هنری و کشفیات و تحقیقات تازه غفلت نمی ورزند و حتی دقایق کوتاه توقف در اتوبوس یا لحظات مسافرت با راه آهن و هواپیما را به مطالعه می گذرانند، بیشتر مردم ما از ضرورت وفایده و لذت مطالعه کردن بی خبرند و بدین کار کمتر علاقه نشان می دهند.

غالب افراد تحصیل کرده و مدرسه دیده برای خرید هر چیز ترفنی، بسیار سخی و دست و دل بازند ولی هنگام خرید کتاب، دست و دلشان می لرزد و سخت مسک می شوند. پدران و مادران باسواد و بسا معلمان و مربیان هم بدین کار مفید و ضروری راغب نیستند و گویی تحصیل معلومات جدید را برای خود لازم نمی دانند. در حالی که معلم کار آزموده گذشته از آن که همواره معلومات و اطلاعات و روش خود را با پیشرفت زمان منطبق می کند و آنی از مطالعه غفلت نمی نماید، دسپروردگان خود را نیز بدین امر واجب تشویق می کند و راه کتابخانه را بدیشان نشان می دهد و با معرفی کتب و آثار سودمند که متناسب با ذوق و استعدادشان است، آنان را به کسب اطلاعات تازه و تکمیل معلومات هدایت می کند.

امروزه در بیشتر مدارس و دانشکده ها کتابخانه هایی وجود دارد ولی چنان که باید - خاصه در دبیرستانها - از آنها استفاده نمی شود زیرا که کتابخانه در غالب مدارس ما به منزله اسباب تجملی و لوازم تشریفاتی درآمده، کتاب را به دشواری به شاگردان امانت می دهند، اوقات مطالعه و مراجعه به کتابخانه محدود

و غالباً منحصر به لحظات بین ساعات درس، یعنی دقایق کوتاه زنگهای تفریح است.

متصدیان کتابخانه (اگر کتابخانه متصدی داشته باشد!) که معمولاً باید از فن کتابداری مطلع و در این رشته تحصیل کرده باشند و علاوه بر آن بتوانند در مواقع لازم شاگردان را راهنمایی کنند، بیشتر افرادی بی اطلاع و گریزپایند و چنان می نمایند که آنان را من باب ارفاق به تصدی کتابخانه گماشته اند تا هروقت مجالی یابند سری بدانجا بزنند.

این است قیافه واقعی بسیاری از کتابخانه های مدارس ما.

باید این موانع را از سر راه برداشت و در کتابخانه ها را بروی جوانان گشود تا با آزادی کامل بتوانند به توسعه و تکمیل دانش خویش پردازند. باید کتابداری مطلع و دلسوز برگزید، کتابهای مورد نیاز را تهیه کرد و همه ساله برای خرید کتاب و توسعه کتابخانه، اعتباری مناسب اختصاص داد تا کتابخانه به معنی واقعی خود مورد استفاده جوانان قرار گیرد و به صورت واحد آموزشی فعال و پر جنب و جوش درآید تشویق: از عوامل بسیار مؤثر و سودمند برای نیل به مقصود و تحریک استعداد جوانان جهت تکمیل معلومات و اندوختن هرچه بیشتر توشه دانش و ادب عامل تشویق (به گونه های مختلف) است که به علت ضیق وقت از بحث مفصل در آن باب خودداری می شود.

از اطاله کلام پوزش می طلبد و از حاضران ارجمند امید بخشایش دارد و در خاتمه گفتار اضافه می کند که: امروز در کشور ما علم و صنعت و فن با گامهای سریع به پیش می رود و امید است که ملت شریف ما در این رهگذر به موفقیت هایی درخشان نایل آید اما چون زبان، عاملی مهم در توسعه و گسترش دانش و فن - خاصه در مباحث علمی و نظری است، بنابراین نباید از این قافله پیشرفت و ترقی بازماند و تشکیل این گونه مجالس و سمینارها، خود دلیلی است بر وقوف و آگاهی به اهمیت زبان فارسی و آماده ساختن آن برای وظیفه خطیری که در توسعه دانش و فرهنگ برعهده دارد.

زبان و ادب ما نه تنها باید همگام با علوم و فنون جدید به پیش تسازد و از دیگر رشته ها بازپس نماند، بلکه لازم است زمینه پرورش شاعران بلند پایه و نویسندگان چیره دست امروز از هر لحاظ فراهم آید و ادب معاصر فارسی به صورتی که شایسته گذشته درخشان و پرافتخار اوست سیر خود را دنبال کند.

این کار به دست استادان و معلمان فاضل و با ایمان امکان پذیر است.

آنان در حقیقت پاسداران کاخ بلند پایه فرهنگ و ادب فارسی و نگهبانان گنجینه‌های گرانبهایی هستند که بزرگانی چون فردوسی و سعدی و حافظ و بیهقی و ابوالمعالی برای ما به یادگار نهاده‌اند و علاوه بر این پاسداری، باید فرزندان امروز را چنان تربیت کنند که خلف صدق آن ناموران بشمار آیند و همان گونه که شعر و ادب فارسی در قرنهای گذشته، در بین ملل و اقوام جهان مقامی بلند و پایگاهی استوار داشت، امروز نیز ادب معاصر ما در عرصه بین‌المللی و به مقیاس جهانی بتواند جایگاه شایسته خود را حفظ کند.

زبان و ادب فارسی

و میزان و معیار آموزش هریک از آن‌ها در تحصیلات دانشگاهی

زبان پدیده‌ای است ساخته ذهن آدمی، و صدها قرن از تاریخ اختراع آن می‌گذرد. امروز مفهوم خط و زبان چنان بایکدیگر آمیخته است که ذهن دانشجویان و دانش‌آموزان کم‌تر موفق به جدا کردن آن دو از هم دیگر می‌شود و بسیار اتفاق می‌افتد که حتی افراد تحصیل کرده نیز خط را با زبان و با خط اشتباه می‌کنند. در صورتی که بنا به حدس دانشمندان و صاحب نظران زبان‌شناسی در حدود یکصد و پنجاه تا دویست هزار سال از تاریخ اختراع زبان می‌گذرد و حال آنکه قدیم‌ترین خط دنیا بیش از شش هزار سال عمر ندارد.

در حقیقت صدها قرن تنها وسیله تفاهم و تعاطی افکار و آراء انتقال معانی و مفاهیم از راه ایجاد صداها و رسانیدن آن به گوش مخاطب بود و به همین سبب معلومات و اطلاعات بشر جنبه ذهنی (Subjectif) داشت و هرگز بیرون از وجود اظاهر نمی‌شد، بلکه از سینه‌ای به سینه دیگر، یا دقیق‌تر بگوئیم از ذهنی به ذهن دیگر انتقال می‌یافت. و هر کس که از دنیا می‌رفت آنچه می‌دانست با خود به گور می‌برد و تنها راه حفظ آن از صدمت زوال انتقال دادن آن اطلاعات از سلف به خلف بود. لیکن در دنیای نا مساعد و طبیعت قهار آن روزگار و در میان افراد محدود بشری که به صورت قبیله‌های پراکنده دور از یکدیگر می‌زیستند گاه گاه حوادث نامطلوبی از قبیل جنگ و کشتار دسته‌جمعی یک طایفه، یا شیوع بیماری همه‌گیر یا وقوع طوفان و سیل و دیگر مظاهر قهر طبیعت، یک باره ممکن بود قومی را از میان ببرد، و سلف و خلفی باقی نگذارد، و طومار زندگی پیرو جوان و زن و مرد و کودک را چنان درنوردد که اثری از آنان بر صفحه گیتی نماند و قومی با همه تجربه‌ها و اطلاعات و سرودها و نغمه‌ها و آیین‌ها و اعتقادات و افسانه‌ها و رسوم خویش یک باره به کام عدم فرو روند.

تنها شش هزار سال است که بشر توانسته است معلومات و اطلاعات و منویات و افکار و آراء خویش را در عالم مادی، خارج از وجود فانی خویش باقی بگذارد و برای هر مفهوم و معنی، علاوه بر اختیار صوتی که از راه گوش احساس می‌شد، علامتی دیدنی نیز برگزیند و بدین وسیله زنجیر مستحکم محدودیت زمانی و مکانی را که سخت آدمی را مقید و پای بند کرده بود، تا حدی از دست و پای ذهن و ذوق خود بگشاید، و آنچه را که در دل دارد یا در فکر وی می‌گذرد، برای آیندگان، کسانی که از لحاظ زمان و مکان فاصله‌ای بعید با وی دارند، باقی بگذارد.

با اختراع زبان، که به گمان بنده اگر بزرگ‌ترین و مهم‌ترین اختراع بشر نباشد باری یکی از دوسه اختراع بسیار بزرگ اوست نیمه انسان و نیمه حیوان دوران‌های بسیار دور، به آدمی، به موجودی متفکر و کار دیده و تجربه آموخته بدل شد و بشر پای در عرصه گیتی نهاد.

اختراع زبان، حتی در نظر اقوام و قبایل بسیار کهن تاریخی چندان عظیم و با اهمیت می‌آمده است که آن را امری الهی، و زاده اراده و مشیت حق تعالی می‌دانستند و در کتاب آسمانی ما نیز که آخرین کتاب دینی آسمانی است، گفته شده است که خداوند تعالی نام تمام چیزها را به آدم بیاموخت و آن را وسیله و مبنای برتر نهادن وی از جانوران و فرشتگان ساخت.

بشری که با استفاده از زبان و انتقال افکار و تجربه‌های خویش به آیندگان، و نیز با استفاده از افزار و وسیله کار، برتری انکار ناپذیر خود را به موجودهای زنده گیتی تحمیل کرد، چند ده هزار سال در عصر پیش از تاریخ زیست؛ تمدن‌ها پدید آورد، شهرها ساخت، مهاجرت‌ها کرد، لیکن اثری از آن سالیان دراز زندگی برای آیندگان برجای نماند. چنین بشری، با اختراع خط پای در دوران تاریخی نهاد، و تاریخ، روزگار باقی‌ماندن کارنامه زندگی اقوام و قبایل، از روزی که معلومات و اطلاعات بشر در جائی خارج از درون وجود او به امانت نهاده شد، آغاز گشت.

در هر حال، فعلاً موضوع بحث ما زبان است نه خط. زبان زاده ذهن آدمی است و سخت و سست و پست و بلند زندگانی وی در ترقی و یا انحطاط زبان تأثیری مسلم دارد. و همان‌گونه که زندگی مانند رودخانه‌ای جوشان و خروشان پیوسته در تغییر و تبدیل و حرکت و نوسان و صعود و نزول است، زبان نیز همچون آینه‌ای که سخت و سست زندگی را در خویش منعکس می‌سازد، دائم در تحول و تغییر است. هر روز لغت یا ترکیب یا اصطلاح یا ضرب‌المثل و حتی قاعده دستوری تازه‌ای پدید می‌آید، و در برابر آن قسمتی از آن چه زندگی حاضر بدان نیاز ندارد، از میان می‌رود و در ردیف واژه‌های مرده زبان جای می‌گیرد. تحول زبان، و تغییر آن را، درست به تحول جامعه صاحب آن زبان می‌توان مانند کرد: جامعه ایرانی اکنون هزاران سال است که به زندگانی خود ادامه می‌دهد ولی افراد این جامعه دائم در تغییر و تبدیل بوده‌اند و هستند: یکی می‌رود و دیگری به جای وی به دنیا می‌آید، بنحوی که می‌توان گفت تقریباً تمام افرادی که در یک قرن معین - مثلاً قرن سیزدهم هجری - می‌زیسته‌اند در قرن چهاردهم دیگر وجود ندارند، و کسان دیگری جای

آنان را گرفته اند.

با این حال جامعه قسمتی از خصوصیت‌های خویش را حفظ کرده و قسمتی دیگر را به اقتضای ناموس تحول و تکامل، به ویژگی‌های تازه بدل کرده است. زبان نیز، کمی کندتر از تغییر و تبدیل افراد جامعه، و گاهی هم آهنگ با آن، در حال تغییر و تبدیل است تا آن حد که بر اثر تحقیق دربارهٔ بسیاری از واژه‌ها می‌توان گفت که آن‌ها از چه تاریخی وارد زبان شده، چه مدت به صورت لغتی زنده در زبان زیسته - چه تغییرهائی در صورت و معنی آن‌ها رخ داده، و سپس درست مانند افراد در شمار مردگان جای گرفته‌اند و اگر در زبان امروزی خود بنگریم می‌توانیم تاریخ دقیق و حتی نخستین روز وارد شدن کلماتی از قبیل بمب و تانک و رادیو و تلفن و موشک و بمب اتمی و فضا نوردی و مانند آن‌ها را تعیین کنیم.

همچنین می‌توان تقریباً با دقت حدس زد که پس از اختراع سلاح‌های آتشین، وقتی که اسلحهٔ سرد از میدان نبرد خارج شد، نام آن‌ها نیز، جز در متن‌های تاریخی و حماسی برجای نماند و اکنون قرن‌هاست که دیگر کسی در گفته‌ها و نوشته‌های خویش از خشت و کوپال و گرز و و کمند و پیکان و زره و چهارآینه سخنی نمی‌گوید. بنابر آن‌چه مذکور افتاد، کسانی که زبان را چیزی ثابت و پایدار می‌شمرند و می‌خواهند آن را در قالب گفتار گذشتگان یا استادان بزرگ زبان محدود کنند و از حدودی معین قدمی فراتر نهند در اشتباه هستند. درست است که باید زبان گذشتگان و خاصه زبان فصحا و استادان زبان و سخن‌گویان طراز اول را آموخت و بدان وسیله ذوق را پرورد و قریحهٔ خویش را تقویت کرد، اما این کار هدف نیست، وسیله است برای آن که زبان امروز خود را با غنا و وسعت و زیبایی بیشتری به کار ببریم و موضوع بحث ما نیز همین است که زبان و ادب آن را، در ضمن تحصیل عالی، تا چه حدود در چه سطح می‌تواند و باید آموخت؟

هر زبان - اعم از زنده یا مرده - از دو قسمت مشخص و مجزا از یکدیگر تشکیل می‌شود:

۱ - واژگان، که آن را به زبان فرانسوی Vocabulaire و به انگلیسی Vocabulary گویند و مراد از آن مجموعهٔ لغت‌هائی است که زبان را تشکیل می‌دهد. بدیهی است که با توجه به توضیحات قبلی، تعداد واژه‌های زبان ثابت نیست و ممکن است هر روز و هر ساعت تغییر کند. با این حال اگر فسرانهم آوردن تمام واژه‌های زبانی در تمام طول تاریخ حیات آن میسر نباشد، یا در بارهٔ زنده یا مرده بودن بعضی واژه‌ها بین صاحب نظران اختلاف نظر وجود داشته باشد،

در هر حال می‌توان قسمت اعظم، بلکه سنزدیک به تمام لغت‌های هر زبان را در فرهنگ‌های کامل و بزرگی که برای آن زبان نوشته شده است یافت.

در دورانی که بنده بتحصیل در دبیرستان اشتغال داشت، دانشجویان و شاگردان برای بیان تسلط شاگرد یا استادی به زبانی بیگانه، می‌گفتند که وی فرهنگ متحرك و ناطق زبان فرانسوی یا انگلیسی است. اما آیا اگر فرض کنیم که کسی تمام واژه‌های زبانی را ازبر کند و به فرض محال معنی میلیون‌ها لغت آن را بدون هیچگونه اطلاع اضافی دیگر - بداند، می‌توان گفت که وی آن زبان را می‌داند؟ و آیا چنین کسی، به صرف دانستن معنی لغت‌های آن زبان می‌تواند به هدف اصلی از آموختن زبان، یعنی گفتن و نوشتن با آن برسد؟

پاسخ این سؤال منفی است، چه برای پدید آمدن زبان عنصری دیگر نیز در بایست است که آن را دستور زبان یا گرامر گویند و آن عبارت است از مجموعه قواعد و ضوابطی که برای تلفیق و ترکیب، یا تغییر دادن و صرف واژگان، برای به دست آوردن معنی مورد نظر باید مراعات شود.

هرگاه بخواهیم واژه‌های پراکنده و جدا جدای زبان را باهم ترکیب کنیم و مرکبی ناقص (مانند صفت و موصوف و مضاف و مضاف الیه یا صفت مرکب و اسم یافعل و مصدر مرکب و جزآن) یا مرکبی تام (یعنی جمله) بسازیم، حتی برای ترکیب دو واژه با یکدیگر باید قاعده‌ای را مراعات کرد: مثلاً برای ساختن صفت و موصوف عادی در زبان فارسی باید موصوف را پیش و صفت را پس از آن قرار داد و آن دو را با کسره‌ای به یکدیگر پیوست.

بنابراین، برای دانستن هر زبان در حد کمال، هم باید واژگانی هرچه وسیع‌تر داشته باشیم (گمان نمی‌رود که کسی بتواند تمام واژه‌های زبان و ترکیب‌ها و اصطلاح‌ها و ضرب‌مثل‌های آن را بداند) و تا آن‌جا که میسر است در این راه پیش برویم و هم دستور زبان را به خوبی بیاموزیم.

البته قسمتی از واژه‌ها و قواعد دستوری هر زبان، تا آن حد که برای رفع احتیاج روزانه اجتماعی لازم است، در دامن ما در آموخته می‌شود و از این روی زبان اصلی هر کس رازبان مادری وی نامند که شخص آن را در سنین کودکی، و سال‌هایی که کم‌تر خاطره‌ای از آن برای وی باقی می‌ماند، از پدر و مادر می‌آموزد، و باین که کودک برای این کار سعی بسیار می‌کند، و رنج بسیار می‌برد، لیکن خاطره آن سعی‌ها و رنج‌ها فراموش می‌شود، و آدمی از روزی که خود را می‌شناسد می‌بیند که بدان زبان سخن می‌گفته است.

در آموختن این قسمت از زبان باسواد و بی سواد و مدرسه رفته و مکتب ندیده شریک هستند (باز تصریح می کنم که مراد زبان است نه خط) گواين که فرزندانى که در دامان مادران فرهیخته و تحصیل کرده و ادب آموخته، یا زبان آور و فصیح و بلیغ تربیت می شوند، زبانی سخن گوی تر و واژگانی وسیع تر و آشنائی و اطلاعاتی بیشتر از دیگران از زبان مادری دارند؛ و بسیاری از مردان و زنان مکتب ندیده را دیده ایم که به روانی و با فصاحت و بلاغت تمام سخن می گویند و حتی بعضی از آنان چندان در این کار قدرت دارند که بدون داشتن سواد، یا با داشتن سوادى بسیار اندك، ساعت ها مردم را مجذوب سخن گفتن خویش می سازند و اعجاب و تحسین آنان را برمی انگیزند و گاه از این راه از تراق می کنند. تمام قصه خوانان و نقالان، معرکه گیران، پرده داران، شعبده بازان و سخنوران از این گروهند و اغلب ایشان سوادى بسیار اندك دارند، لیکن در سخن گفتن فصیح و چالاک هستند و جادوى كلام ایشان حتى در دل درس خواندگان نیز اثر می گذارد.

با این احوال، آن چه با آن نیازهای جاری و عادی روزانه را برمی آوریم تمام زبان نیست. زبان وسیله ای است برای تفاهم یعنی فهمیدن و فهماندن، و هر قدر مطلبی که بحث در باب آن منظور نظر است دقیق تر و دشوارتر باشد و به نیروی اندیشه و غور و تدقیق بیشتر نیاز داشته باشد، زبانی که برای بیان آن لازم است، دقیق تر و پرمایه تر و برای مردم کم اطلاع غریب تر و نامفهوم تر می شود، تا آن حد که ممکن است مردی بی سواد، در مجلس درسی عالی مانند درس دانش های دینی از قبیل فقه و اصول، یا علم حقوق، یا فلسفه و روانشناسی یا ریاضی و فیزیک و مانند آن ها حضور یابد و یک کلمه از آنچه را که بین استاد و شاگرد و بدل می شود نفهمد؛ و حال آن که گفتار آن استاد و شاگرد نیز جزء زبان یعنی وسیله تفاهم و تعاطی افکار است. از این گذشته علاوه بر قسمت عمومی زبان، که مقاصد عام مردم را بیان می کند، هریک از فنون و صنعت ها و حرفه ها و دانش ها اصطلاح هایی خاص خود دارند که کسی جز اهل آن فن و حرفه از آن اطلاع ندارد و بسیار بعید است که کسی بتواند تمام این گونه تعبیرها و اصطلاحات خاص فنون گوناگون را در دوران کوتاه زندگانی خود فراگیرد و حتی شاید گردآوری و نوشتن تمام آن ها نیز در دوران عمر یک تن امکان پذیر نباشد.

تا این جا آن چه در باب زبان گفتیم، گفت و گو از آن به عنوان وسیله تفاهم و انتقال فکر و بیان مقاصد، اعم از مقاصد عادی جاری زندگی، یا مقاصد بالاتر و بالاتر

ودقیق تربود. لیکن زبان، یعنی این مجموعه واژگان و دستور زبان، گاهی به صورت ماده خام، برای آفرینش هنری مورد استفاده هنرمندان قرار می گیرد. برای این که بحث روشن تر شود، نخست در زمینه ای دیگر مثالی می زنیم و آن گاه به خلق زیبایی و آفرینش هنر در عالم الفاظ و معانی می پردازیم:

رنگ های گوناگونی که در دسترس بشر قرار دارد، گاهی مورد استفاده شخصی قرار می گیرد که خود را نقاش مینامد و کارش رنگ کردن دروینجسره و دیوار ساختمان ها است. این نقاش از قلم مو، و انواع رنگ ها، و سایر وسایل، برای آراستن و رنگ کردن و احياناً گل و بوته انداختن به در و دیوار بناها استفاده می کند. اما همین رنگ، گاه به دست دیگری می افتد (تصادفاً نام اوهم نقاش است) که هنرمند است و خاصیت خلق و ابداع و ایجاد زیبایی و هم آهنگی دارد. این نقاش غیر از آن نقاش نخستین است. این نقاش با استفاده از رنگهای گوناگون و تلفیق و ترکیب آن ها با یکدیگر نقش های شگفت می آفریند و گاه چندان در این کار مهارت می یابد که مانند مانی گروهی کار وی را معجزه و نشان پیغمبری می پندارند، و در طی تاریخ دیده ایم که نقاشان هنرمند، در هر عصر و زمان به صورتی آثار جاویدان پدید آورده و کمال هنر و توانائی خویش را در خلق آثار زیبا نشان داده اند.

الفاظ و عبارات و ترکیب ها و قواعد دستوری - و به طور خلاصه زبان - هم درست در حکم همان رنگ است. مردمی که از زبان برای بیان مقاصد خویش استفاده می کنند در حکم نقاش ساختمان یا دست بالا، نقاش اتومبیل و رنگ کار مبل و اثاثیه لوکس و زیبا هستند، و همان طور که در میان گروه نقاشان یکی استاد تر و توانا تر و کارش تمیزتر است و اثری از زیبایی در کار او دیده می شود، و دیگری ناقابل تر و ناشی تر است، مردمی هم که از الفاظ و عبارات زبان برای بیان مقاصد خویش سود می جویند، گاهی جز سلام و احوال پرسی و رفع نیازهای مادی چیزی از زبان نمی دانند و تا آن حد در استفاده از زبان تهی دست و پیاده اند که نمی توانند به درستی و با دقت نشانی خانه ای را به کسی بدهند، یا فیلمی را که دیده اند طوری وصف کنند که شنونده نیز چیزی از آن بفهمد. گاه نیز به عکس، در میان خیل سخن گویان کسانی هستند که در سخن گفتن قدرت و تسلطی دارند و گفتارشان اعجاب و تحسین دیگران را بر می انگیزد، و هر کس به سخن ایشان گوش فرا دهد، تسلط و مهارت آنان را می ستاید. با آن که ردپایی از زیبایی و هم - آهنگی در گفتار این گونه کسان می توان یافت، لیکن باز کار ایشان را می توان به

کار استادکاران ماهر و توانای نقاشی در و دیوار و اثاثه و اتومبیل مانند کرد. اما گروهی دیگر - که آنان را شاعر و نویسنده می خوانیم - کسانی هستند که از همین الفاظ و عبارات عادی و مستعمل بین مردم برای آفرینش زیبایی استفاده می کنند و کلام خود - اعم از شعر یا نثر - راطوری می سازند و می سرایند که شنونده از آن احساس لذت می کند و بی درنگ متوجه می شود که اینگونه سخن گفتن حدهمه کس نیست. حتی گاهی اتفاق می افتد که شنونده شعری احساس می کند که مقصود بیان شده در آن شعر را سال ها درد دل داشته و بارها بیان کرده ولی هیچ گاه از بیان خویش راضی نبوده و نتوانسته است چنان که دلخواه اوست مافی الضمیر خود را بیان کند؛ و وقتی شعر شاعر را می شنود می بیند که وی همان مقصود را به بهترین صورت ممکن بیان کرده است. گاهی ممکن است چنین کاری را افراد گم نام و ناشناس، کسانی که قریحه هنری دارند، لیکن هیچ گاه در پی تربیت و تقویت آن نرفته اند، انجام دهند. غالب مثل ها، تعبیرها و اصطلاح هائی که در زبان صورت مثل سایر پیدا می کند و قرن ها مقصدی خاص را بیان می دارد، گاه بر زبان مردم عادی جاری شده و سپس در شعر یا نثر و آثار ادبی راه یافته است. گاه نیز برعکس، گفتار گوینده ای هنرمند چندان وافی به مقصود بوده است که بی درنگ برسر زبان ها افتاده و جاودانی شده است.

در هر حال، هرگاه زبان، برای خلق زیبایی و ایجاد لذت برای شنونده به کار رود، یعنی گوینده از آن مقصدی و رای بیان مطالب عادی داشته باشد، در هدف او خلق سخنی روح نواز و لذت بخش باشد؛ در این صورت اثری که از تلفیق کلمات و عبارات پدید می آید اثر ادبی خوانده می شود؛ و آثار ادبی در بعضی زبان ها (مانند عربی و فارسی قرن های گذشته) منحصر به شعر و نثر بوده، و در بعضی زبان ها (مانند ژاپنی و چینی و هندی و یونانی و زبان های اروپائی) به سه رشته شعر و نثر و نمایشنامه منقسم می شده است.

فعلا بحث درباره این که شعر چیست و نثر کدام است، و کدام نثر را نثر هنری نامند و آن را از نثرهای غیر هنری چه گونه تمیز می دهند و نمایش نامه را چه طور تعریف می کنند و چه شرایطی برای آن قائل هستند، مورد نظر ما نیست. در هر صورت قسمتی از آثار پدید آمده در زبان که هدف از ایجاد آن ها عرض هنر و خلق زیبایی است ادب نامیده می شود و نکته ای که بی فاصله باید بدین گفته بیفزاییم این است که نمی توان با خطی فاصل و دقیق زبان و ادب را از یکدیگر جدا کرد.

بدیهی است که همه ما شب را از روز کاملاً باز می‌شناسیم و هرگز آن دو را با یکدیگر اشتباه نمی‌کنیم: شب تاریک است و روز روشن. اما آیا می‌توانیم در شبانروز لحظه‌ای را تعیین کنیم و بگوییم در این لحظه روز تمام شد و از دقیقه یا ثانیه بعد شب فرا خواهد رسید؟ این شب و روز چنان به یکدیگر پیوسته و درهم دویده‌اند که مدتی نسبتاً دراز هم شب است و هم روز و نه شب است و نه روز. در لحظات نخستین این برزخ، روشنائی غلبه دارد، رفته رفته تاریکی زیاد و زیادتر می‌شود تا وقتی که احساس کنیم شب فرا رسیده است. زبان و ادب نیز چنین وضعی دارند. سلام و احوال‌پرسی روزانه، بیان یک قانون فیزیکی، شرح ماده‌ای از قانون و تعریف یکی از حوادث روزانه، در قلم رو زبان است و جنبه ادبی ندارد. در مقابل بیت‌الغزل‌های معرفت حافظ، داستان بی‌نظیر رستم و اسفندیار در شاهنامه حکیم طوس و بزم آرای‌های نظامی، از آثار بی‌چون و چرای ادب فارسی است. اما آیا می‌توان به همین ترتیب، زبان و ادب را، در همه جا بدین آسانی از یکدیگر جدا کرد آیا می‌توان گفت زبان‌آموزان نباید با ادب کاری داشته باشند و دانشجویان رشته‌های ادبی هستند که باید آثار ادبی را بخوانند؟

کمی به کاری که در دنیا برای آموختن زبان می‌کنند بنگریم. در همه جای دنیا، برای قوی دست شدن در زبان می‌کوشند تا دانشجوی را با آثار ادبی کلاسیک زبان آشنا کنند؛ و مرادشان از این آشنائی تحصیل مراتب ادب، یا تقلید از ادیبان قرن‌های گذشته نیست، بلکه از این کار مایه ساختن و افزودن به میزان سواد زبان را در نظر دارند، و ما نیز باید این راه را چنان برویم که ره روان رفته‌اند.

گمان نمی‌کنم که هیچ دانش‌جو، هیچ محصل دانشگاهی، در هر رشته‌ای که تحصیل کند، بتواند خویشتن را از دانستن زبان مادری خویش، زبانی که باید بدان سخن بگوید، بآن بنویسد و بدان زبان درس بدهد و تحقیق بکند، معاف بداند. ایرانیان تحصیل کرده، باید زبان فارسی را بدانند، و باید بسیار خوب زبان فارسی را بدانند؛ یعنی دانشجویان دانشگاهها در هر رشته که تحصیل می‌کنند باید بتوانند بدین زبان خوب سخن بگویند، خوب بنویسند و از هرگونه غلط‌املائی و انشائی در خواندن و نوشتن زبان خویش برکنار باشند. حتی انتظار مردم از دانشگاه دیدگان این است که زبانی دقیق‌تر و فصیح‌تر و روشن‌تر از دیگران داشته باشند و گمان نمی‌رود که این توقع چندان بی‌جا باشد. این توقعی است که هر ملت زنده‌ای از فرزندان تحصیل کرده خویش دارد. پزشکی که در کار طبابت

خویش مهارت کامل یافته باشد، اما نتواند مقصود را به زبانی روشن و فصیح برای همکاران خود بیان کند، در کار خویش ناقص است و به گمان بنده نمی توان به چنین شخصی دیپلم دکتری طب داد و بر همین قیاس است فارغ التحصیل شدن در مهندسی و شیمی و فیزیک و جزآن ها، گواهی که حتی تصور این نکته که کسی زبان مادری خود را خوب نداند اما با تحصیل کردن بدان زبان بتواند در یکی از رشته های علمی منتهی و توانا شود، بعید به نظر می رسد.

بنابراین هیچ ایرانی دانشگاه دیده ای، به هیچ عذری نمی تواند از دانستن زبان مادری خویش، و تسلط داشتن بدان شانه خالی کند؛ و این سخن جواب آن کودکانی است که چون به کلاس چهارم ریاضی وارد می شوند، وقتی دو کلمه گلستان را برای باز شدن زبان ایشان می خواهید به آنان درس بدهید می گویند: آقا! ما که ریاضی می خوانیم، ادبیات (!) می خواهیم چه کنیم؟

ممکن است پزشک و زمین شناس و مهندس معدن و فیزیک دان ادب فارسی را برای پیش رفت کار خویش لازم نداشته باشند، اما بی شک به زبان نیاز دارند، و دانستن زبان عبارت از آن است که شخص بتواند درست و دقیق ویسی غلط سخن بگوید و بنویسد و اگر کسی غلط نوشت، بتواند غلط او را تشخیص دهد، و از چنین کسی باید توقع داشت که لا اقل دستور زبان فارسی را - در حدود کلاس ششم ابتدائی - در حدود شناختن فعل از فاعل و صفت از موصوف و مضاف از مضاف الیه و ضمیر از موصول و حرف ربط بداند، و چهار بیت شعر فردوسی را که تمام نقال ها با داشتن دوسه کلاس سواد ابتدائی آن را در قهوه خانه ها درست و بی غلط (و گاهی از بر) می خوانند، بتواند از رو بخواند و معنی آن را بفهمد، و این مطلب کوچک ترین ربطی به ادیب شدن و دانستن ادب فارسی ندارد.

این مقدار، وجه مشترکی است که تمام دانشجویان دانشگاه، هر کس که تحصیل بالاتر از دوران متوسطه می کند، باید آن را بداند؛ و اگر نمی داند، هر چه زودتر این نقص خود را مرتفع کند (البته در این مقام بنده از فایده هایی که ممکن است داشتن زبانی سخن گوی و فصیح و قلمی شیرین در ترقی دادن شخص داشته باشد می گذرم و کاری بدین نکته ندارم که با وجود تمام پیشرفتهای بشر در زمینه های گوناگون علمی و عملی، باز به نیروی سحر آمیز سخن می توان تارهای روح مردم را به اهتزاز در آورد، و با جادوی بیان توده های وسیع و اجتماعات انبوه را تسخیر کرد و آن کسان که بدین نکته پی برده و در این راه زحمت کشیده اند بی شک پاداشی بسیار قابل توجه خواهند یافت.)

لیکن گذشته از این وجه مشترکی که پزشک و مهندس و دندان ساز و معدن شناس باید از زبان مادری خویش بدانند، و در دانستن زبان، هیچگونه اشکالی نداشته باشند، بعضی رشته‌ها هست که به‌طور اختصاصی با ادب فارسی سروکار دارد، و دانشجوی چنین رشته‌هایی باید علاوه بر دانستن کامل ویی نقص زبان، در کار ادب نیز قوی دست و توانا شود.

در مقام بحث این مطلب، از رشته زبان و ادب فارسی می‌گذرم، چه کسی که لیسانسیه یا فوق لیسانس یا دکتر در رشته زبان و ادب فارسی است، هم باید زبان فارسی را در حد کمال بداند، و هم تا حدود اجتهاد، و صاحب نظر بودن، در ادب آن وارد باشد. این امری است که از شدت وضوح احتیاج به اقامه دلیل و برهان ندارد، و اگر خدای ناکرده کسی پیدا شد که نام خویش را فارغ التحصیل و مجتهد زبان و ادب فارسی نهاد و در کار شناختن و خواندن و فهمیدن متن‌های گذشته زبان و ادب فارسی پیاده بود، وی کسی است که به دروغ این عنوان را بر خود بسته و گرفتن کاغذی را دست موزه رسیدن به مقامات رسمی و اداری ساخته است و در حقیقت نمی‌توان او را کارشناس و متخصص در ادب فارسی دانست.

تحصیل در رشته زبان و ادب فارسی، و منتهی شدن در آن کاری سخت دشوار است؛ و امتیاز، یا بهتر بگویم خاصیت تحصیل در رشته‌های گوناگون هنری (و از جمله ادب فارسی) این است که چون هنر امری والا و متعالی و تشریفاتی و مربوط به ساعات فراغت یافتن از ضروریات و واجبات زندگی است، هنرمند، اگر در کار خویش استاد مسلم شود، قدر و ارجی بی‌کران خواهد داشت و همه کس در برابر عظمت مقام وی سر تعظیم فرود خواهند آورد؛ لیکن در برابر آن، هنرمندی که کوچک‌ترین نقصی در کار وی باشد، دیگر هیچگونه ارزشی نخواهد داشت و هیچ کس او را به چیزی نخواهد گرفت. بنابراین کسانی که در رشته‌های هنری کار می‌کنند (و از جمله طالبان ادب فارسی) باید بدانند که یا همه چیز خواهند شد و یا هیچ! اگر در فن خویش منتهی و سرآمد شوند، قدرشناسی و محبوبیتی عظیم در انتظار ایشان است و اگر کوچک‌ترین نقصی داشته باشند، باید با گننامی و بی‌قدری بسازند.

بنابراین باید به دانش جویانی که وارد رشته ادب یا سایر رشته‌های هنری می‌شوند توصیه کرد که:

یا مکش بر چه سره نیل عاشقی یا فرو بر جامه تقوی به نیل
یا مکن با پیسل بانان دوستی یا بنا کن خانه‌ای در خورد پیل

اما گذشته از این گروه، بعضی رشته‌های دیگر هست، که خواه‌ناخواه، کم‌وبیش سروکار طالبان آن‌ها، با ادب فارسی خواهد بود. دانشجویان رشته‌هائی مانند فلسفه، علوم تربیتی، تاریخ، جغرافی و حتی دانشجویان رشته‌های مختلف حقوق اعم از قضائی و سیاسی و اقتصادی در عین حال که با موازین و مطالبی غیر از ادب و هنر سروکار دارند، باید در ادب دستی تمام داشته باشند، و میزان اطلاع و تبصر ایشان در ادب، درجه توفیق آنان را در کار خویش تضمین می‌کند:

دانشجوی رشته تاریخ، ناگزیر است برای تحقیق در تاریخ ایران به ده‌ها، بلکه صدها متن تاریخی رجوع کنند، که از قرن چهارم تا عصر حاضر نوشته شده و هر یک از آن‌ها حکمی می‌کند: گاهی کتابی مانند زین الاخبار گردیزی در نهایت روانی و سادگی نوشته شده است یا کتابی مانند تجارب السلف چندان شیرین و ساده و روان و روشن است که گوئی خواننده آن جدیدترین رمان‌های جذاب عصر حاضر را می‌خواند و از زمین گذاشتن آن پرهیز می‌کند. در مقابل نیز گاهی سروکار او با تاریخ و صاف است که باید چند صفحه آنرا به یاری فرهنگ بخواند تا یک جمله مطلب تاریخی از آن استخراج کند و در هنگام مراجعه بدان، چیزی جز حروف ربط و اضافه و افعال، از زبان فارسی در آن نمی‌یابد.

دانشجوی تاریخ نمی‌تواند به عذر دشواری تاریخ و صاف از خواندن آن شانه خالی کند، زیرا بعضی اطلاعات هست که کتاب و صاف منبع منحصر به فرد آن است یا جهان‌گشای جویی و جامع‌التواریخ رشیدی را بدین عذر که متن آن دشوار است فروگذارد. شاگرد رشته فلسفه و دانشجوی الهیات و علوم معقول و منقول نیز چنین وضعی دارد. این‌گونه دانشجویان باید با ادب فارسی تا حد رفع احتیاج خویش آشنا باشند. حتی گاهی در دانش‌هائی مانند علم حقوق، و اصول فقه، سروکار دانشجو با معانی دقیق و استخراج مفاهیم از خلال سطور و توجه به معانی دوم و سوم کلمات است. چنین دانشجویانی نیز هیچ چاره‌ای ندارند، جز آن که ادب فارسی را تا آن‌جا که برای استفاده ایشان در درک مطالب و فهم معانی لازم است فراگیرند. در حقیقت، دانستن کلیات فنون ادب برای این‌گونه دانشجویان به منزله کلیدی است که درهای گنج معانی را بر روی ایشان می‌گشاید. چنین دانشجویانی چاره ندارند، جز آن که اصول ادب را به عنوان کلید گشایش مشکلات خویش فراگیرند.

نکته‌ای دیگر، که با کمال تأسف کم‌تر بدان توجه شده است، آشنائی دانشجویان با ادب معاصر ایران و جریان‌های گوناگون آن، و نیز آشناساختن ایشان

با ادب جهان و آثار بزرگ ادبی قدیم و جدید ملت‌های دیگر، خاصه ادب باستانی یونان و روم و ادب ممالک اروپائی است که برپایه ادب یونان و روم بنانهاده شده، و خود پیشرفت و گسترشی حیرت انگیز یافته است.

دانشجویان، حتی دانش‌آموزان علاقه‌مند، خود می‌گویند که با ادب معاصر ایران و ادب جهان آشنا شوند. لیکن چون در این کار هادی و راهنمایی ندارند، غالباً سعی ایشان به هدر می‌رود، یا از مقصد منحرف می‌شوند، و با اطلاعاتی که به دست می‌آورند ناقص و نادرست است و تا آن‌جا که بنده اطلاع دارد، درس منظم و مرتب و دقیق و درست و مفصل، برای بحث در باب ادب معاصر ایران، و ادب جهان وجود ندارد، یا اگر هست بنده از آن بی‌خبر است. از این گذشته، جای چنین درسی نیز باید معلوم شود که در کدام یک از رشته‌ها خواهد بود، و چه رشته‌هایی می‌توانند و باید این درس را به صورت اجباری یا اختیاری بخواند.

در رشته ادب فارسی، به علت آن که دانشجویان از لحاظ مقدمات ضعیف هستند، کم‌تر ممکن است که استاد بتواند از آموختن متن‌ها و فنون ادبی و دیگر مسائل فارغ شود تا مجال پرداختن به ادب امروز برای او پدید آید. در رشته زبان نیز همین عیب وجود دارد. و انگهی در رشته‌های گوناگون زبانهای خارجی - به حق - هدف اصلی پیش‌تر آموختن زبان است نه ادب؛ و تازه دانشجویان فارغ‌التحصیل رشته‌های مختلف زبان، اگر کوششی شخصی و مطالعات خارج از برنامه خودشان نباشد، نمی‌توانند حتی زبان اولی را که در دبیرستان نیز خوانده‌اند در دانشکده به درستی فراگیرند و بدان بخوانند و بنویسند و سخن بگویند، و بدون روی در بایستی بابد گفت که لیسانسیه‌های زبان دانشگاهها و مدارس عالی ما، زبان نمی‌دانند بلکه لیسانسه زبان می‌شوند.

بنابراین اگر کوشش اضافی و تغییر و تبدیلی برای اصلاح برنامه لازم باشد، در این رشته‌ها بیشتر باید برای زبان‌آموزی باشد نه غور و تدقیق در ادب، زیرا تا کسی زبانی را فرانگیرد، هرگز نمیتواند در قلمرو ادب آن پا بگذارد و گفتیم که شاگردان رشته‌های زبان خارجی، زبان را درست فرانمیگیرند تا به ادب‌چه رسد و در این باب درست مصداق آن مثل فارسی هستند که گوید: کسی را به ده راه نمیدادند سراغ خانه کدخدا را میگرفت!

با این احوال تمام گناه‌ها را بگردن دانشگاهها و مدارس عالی انداختند دوزاخ انصاف است حقیقت این است که بسیاری از مطالب را بچه‌ها باید در دبیرستان

و حتی دبستان فرا بگیرند و چون بدانشگاه می آیند می بینیم که آن ها را نمی دانند و متأسفانه نمی توانیم بنا را بر آن بگذاریم که انشاء الله آن مقدمات را می دانند، زیرا اگر بخواهیم درس را از مرحله بعد از مقدمات آغاز کنیم، یک کلمه اش را نمی فهمند، و اگر به مقدمات پردازیم دیگر مجال بحث از مطالب عالیه تر باقی نمی ماند، بنابراین اگر روزی برنامه های مدارس ابتدائی و متوسطه بدرستی اجرا شود و شاگرد واقعاً آنچه را که در برنامه ها نوشته اند دانست و به دانشگاه آمد آنگاه میتوان از او انتظار داشت در رشته زبان، زبان اول و دوم خود را خوب بخواند و بنویسد و حرف بزند و در رشته ادب فارسی هم علاوه بر ادب قدیم با ادب معاصر و آنچه در دنیای بیرون از ایران ادب خوانده میشود و بی شک در ادب فارسی نفوذ کرده و تأثیر گذاشته است و بعد از این نیز نفوذ خواهد کرد و اثر خواهد گذاشت آشنا شود.

اکنون آنچه را که به تفصیل مطرح کرده ایم، خلاصه کنیم:

۱ - آموختن زبان، در سطح عالی و به طور کامل برای تمام دانشجویان رشته های گوناگون علمی و ادبی دانشگاهها الزامی است و هیچ دانشجوی، به هیچ عنوانی نمیتواند، در دانستن و آموختن آن ماطله و سهل انگاری کند. مقدمات آموختن زبان باید در دبستان و دبیرستان فراهم آید و در دانشگاه تکمیل شود به نحوی که هر کس دارای تحصیلات عالی است بتواند زبان مادری خود را صحیح و فصیح و روشن و بی غلط بخواند و بنویسد و بگوید و بفهمد و بفهماند.

۲ - برای تقویت زبان، و قوی دست شدن در آن، پرورش یافتن ذوق متکلمان به زبان فارسی، آشنائی با قسمتی از ادب فارسی، یعنی با آثار جاویدان این ادب پهناور، و خاصه آن آثار که الگو و نمونه عالی زبان امروز است، و فارسی معاصر برپایه قواعد و اصولی که در آن آثار ارائه شده قرار دارد، ضروری است

۳ - بعضی رشته ها هست که باید دانشجویان آن یا به طور کامل و یا به صورت نسبی، با آثار ادبی فارسی آشنائی داشته باشند. فارغ التحصیلان رشته ادب فارسی، باید تمام متن های فارسی را بشناسند و اگر همه آن ها را از آغاز تا انجام نخوانده اند، باری آن ها را دیده و شناخته و برگی چند از آن ها را از نظر گذرانیده باشند و در هر حال با مراجعه به منابع و مآخذ و کتاب های اساسی بتوانند آن ها را بخوانند و بفهمند. دانشجویان رشته هایی مانند تاریخ و جغرافی، فلسفه، علوم اجتماعی، حقوق، زبان های خارجی، علوم تربیتی، علوم سیاسی و اداری و مانند آن ها نیز باید در ادب فارسی قوی دست باشند و هر یک به تناسب رشته خود با قسمتی از آن آشنائی کامل داشته باشند. مثلاً دانشجویان رشته های تاریخ و جغرافی، باید

متن‌های فارسی (و حتی عربی) مربوط به این رشته‌ها را به‌طور کامل بشناسند و بتوانند از آن‌ها در مواقع لزوم استفاده کنند. طلاب رشته فلسفه نیز باید متن‌های فلسفی و منطقی را بشناسند و حقوق‌دانان که ناگزیر با خطابه و جدل و سخنرانی سروکار خواهند داشت، و باید سخن خود را در دل‌ها بنشانند، باید فصیح و بلیغ تربیت شوند و در سخن‌وری دست داشته باشند و در گفته و نوشته خویش ضوابط فصاحت و بلاغت کلام را به کار بندند. هم‌چنین دانشجویان رشته زبان که سرانجام باید قادر باشند متنی خارجی را به زبان خود برگردانند یا قطعه‌ای از نظم و نثر فارسی قدیم یا جدید را به آن زبان بیگانه که می‌دانند ترجمه کنند، باید بتوانند با لیاقت از عهده این کار برآیند و ناگزیرند متن‌های فارسی قدیم یا معاصر را درست بخوانند و بفهمند و فارسی امروز را نیز فصیح و شیرین و بی غلط بنویسند.

۴ - چون کار دانشگاه‌ها علاوه بر آموختن اصول و مطالب متقن و ثابت شده و کلاسیک علمی و ادبی به شاگردان، تحقیق و یافتن راه‌های تازه و گشودن چشم اندازه‌های جدید در برابر آدمیان، و اکتشاف و اختراع و ترقی دادن علم و ادب نیز هست (و در حقیقت وظیفه اساسی هر دانشگاه همین کشف و تحقیق و ابداع و اختراع است نه تکرار معلومات گذشتگان، که آن فقط مقدمه‌ای برای کار دوم است) در نتیجه آشناساختن دانشجویان با آخرین تحولات ادبی ایران و جهان، و تربیت دانشجویان برای افزودن بر میراث علمی و ادبی ملت ما از وظایف اساسی ایشان است. بنابراین گذاشتن دانشجویان رشته ادب فارسی و رشته‌های نزدیک بدان، در جریان آخرین تحولات اوضاع ادبی ایران و جهان برای پرورش استعدادهایی که در آینده باید پاس‌داران زبان و ادب فارسی باشند، یا آثاری شایسته عرضه کردن در بازار جهانی هنر و ادب پدید آورند، نهایت لزوم را دارد.

مدت‌های مدید است که کار ما در زمینه ادب - اعم از شعر و نثر - بالیدن به استادانی نظیر حافظ سعدی و مولانا و بیهقی و ابوالمعالی است. البته این کار بسیار شایسته است، اما کافی نیست؛ و صرف نظر از این که هنوز در زمینه شناختن و شناساندن واقعی استادان و بزرگان ادب گذشته ایران خدمتی بسزای دستان برنیامده است، و هنوز برای نمودن سیمای واقعی فردوسی و حافظ و سنائی و عطار و مولانا و دیگران و دیگران کارهای نا کرده بسیار داریم، و حتی از بعضی استادان طراز اول سخن پارسی (مانند نظامی و حافظ) متنی متقن و بی‌عیب و کملاً نزدیک به گفته اصلی آن بزرگواران در دست نداریم، باین حال اگر تمام این کارها نیز به انجام رسیده بود، بازمی‌بایست مراکز علمی و فرهنگی ایران بوعلی و یوریحان،

وحافظ و سعدی و بیهقی و ابوالمعالی و فردوسی و نظامی امروز، یعنی فرزندان خلف و نواده‌های شایسته آن بزرگان را در دامن خویش پیروند و ادب و فرهنگ فارسی را از رکود و انحطاطی که از قرن هشتم هجری به بعد دامگیر آن شده است بیرون آورند، و جائی تازه در این کالبد بی‌رمق که روزی درخشندگی آن چشم جهانیان را خیره می‌ساخت، و شعر شاعرش در روزگار سفر با کجاوه و پالکی و نقل خبر به وسیله کبوتر نامه‌بر در دوران حیات او تا حدشام و چین و به اقصای روم وری می‌رفت بدینند و ادبی‌نو، زنده و جادوان، عاری از شائبه تقلید و نقص پوسیدگی و انحطاط، ادب ایران امروز، ادب کشوری که از خواب گران چند صدساله بیدار شده و آهنگ آن کرده است که یک شبهه یک‌ساله را بپیماید، پدید آورند. مقدمات این کار فراهم شده است. قدم‌های اول را بزرگانی مانند قائم‌مقام فراهانی و دهخدا و هدایت برداشته‌اند. امکانات مادی و معنوی برای پدید آمدن چنین ادبی نیز فراهم آمده است. باید جنبید. باید همت کرد و مانع تلق شدن استعدادها و هرز رفتن نیروهای خلاق هنری جوانان شد. دانشجویان ما، هم در ایران و هم در خارج در تمام زمینه‌ها استعداد و توانائی خویش را به اثبات رسانیده‌اند و کوچک‌ترین دلیل یا قرینه‌ای وجود ندارد که برای ما در راه جستن به مراحل عالی ترقی ادبی و هنری و توفیق یافتن در خلق آثاری جاویدان در سطح جهانی، آثاری هم پایه شاه‌نامه و مثنوی و دیوان حافظ و گلستان سعدی، بر مبنای زندگی و مقتضیات و اوضاع و احوال اخلاقی و اجتماعی و اقتصادی امروز ایجاد تردید کنند.

شراب لعل و جای امن و یار مهربان ساقی

دلا کی به شود کارت اگر اکنون نخواهد شد

غلامحسین مرزآبادی

آموزش ادبیات در ارتباط با زبان فارسی دانشگاه تبریز

آموزش زبان در مراحل گوناگون، از میان خانواده گرفته تا کلاس دانشگاه، نسبت به مراتب خود، کار افزار و وسیله است نه هدف و آرمان. در صورتیکه هدف انسانها نخست نفس زیستن و تحمل جبران است و آنگاه آرمان زیبا تر ساختن و زیایا تر ساختن آن که خواسته روان و مولود ذوق و قریحه خلقت آن است و حس آرمان جویی با پیشرفت فرهنگ دانشهای انسانی همواره بویه تزايد و افزایش می باشد. حال اگر انسان یا جامعه ای صرفاً خود را محکوم و محدود به هدف زیستن بکند آموزش زبان در حد گفتگو و اندکی نوشتن و خواندن برای رفع نیازهای مادی و اقتصادی بسنده است والا برای نفوذ و دست یافتن به جهان روح و معنی جز گذرگا و وسیله نقش دیگری ندارد.

کاربرد زبان و کیفیت آن در رشته های علوم

دنیای علوم، چه از روی بصیرت و آگاهی و چه از طریق یک حس ناخود آگاه به دوی بخش علوم مادی (ساینس در مفهوم اخص) و علوم انسانی تقسیم شده است و هر یک بفرآور حال و میدان جذب خود به مرحله ای از مراحل چندگانه زبان آموزی (خانواده، دبستان، دبیرستان و دانشگاه) نیازمند است. ولی آنچه معلوم است اینست که دنیای علوم مادی در بکار بردن این وسیله یعنی زبان آنچنان مسکک است که حتی در مواردی که در زمینه علوم انسانی نفوذ گونه ای داشته کوشش کرده است تا بی نیازی خود را به حداقل میزان خود برساند کما اینکه بخشی از علم منطق که منطقاً با منطق و بیان و کلام سروکار دارد زیر سلطه فورمولها و نشانه های خود در آورده و بنام منطق مادی نامیده است. عملاً نیز پیشوایان علوم مادی در ایران آموزش زبان فارسی را تا مرحله متوسطه کافی تشخیص داده و تا جائیکه اطلاع دارم در دانشکده هایی که با علوم محض یا مادی سروکار دارند آموزش زبان فارسی یا اصلاً وجود ندارد و یا بصورت درسهای اختیاری و شهادتنامه ای و غیره رفع و رجوع میشود و در برخی از جزوه های درسی این دانشکده ها که معمولاً ترجمه از متون خارجی است نه تنها درصد نوسازی اصطلاحات و واژه های آن بفارسی بر نمی آیند حتی در باز یافتن معادل موجود فارسی آنها نیز چندان کوشش نمی کنند و تا چاره سازی پاسداران زبان فارسی یک مشت اصطلاح و واژه بیگانه را وارد زبان مردم می کنند. در حالیکه دهها کتاب نفیس از آثار دانشمندان ایران در زمینه علوم محض در گنجینه ادب ما بجا مانده است که با استفاده از آنها نه تنها میتوان همانند و معادل خیلی از واژه های علوم جدید را ساخت بلکه با مطالعه این گونه کتب میتوان سیرتاریخ علوم را در ایران و سهم قابل توجه دانشمندان

و علمای ایرانی را در پی ریزی علوم مادی ارزیابی نمود.

رابطه زبان و علوم انسانی

اما پا به پای گسترش و توسعه علوم انسانی، این کار افزار و وسیله یعنی زبان، رو به استغنا و کمال میگذارد و تحت تأثیر احساس و تخیل و اندیشه انسانی، تلطیف و پخته تر و رساتر میشود و بالاخره به آن پایه از برنایی میرسد که توانایی عرضه باریکترین و دقیقترین احساس و هیجان و اندیشه پیچیده انسانها بصورت مؤثرترین شکل خود یعنی زبان شعر و ادب درمی آید و درست در همین مرحله است که نقطه عطف و رابطه ناگسستنی زبان و ادب جلوه میکند.

دیرگاهی است که تاریخ ملتهای متمدن به ویژه ایران، با سه اصطلاح: زبان و ادب، زبان و فرهنگ و فرهنگ ادب، آشنائی و سروکار دارد و این اصطلاحات و واژه های تشکیل دهنده آن (زبان، فرهنگ و ادب) گاهی مترادف هم و زمانی مکمل یکدیگر بکار میروند و حذف هر یک از آنها بسابقه قرینه ذهنی دیگری است. یعنی وقتی میگوئیم: «زبان و ادب فارسی» خود بخود لفظ «فرهنگ ایرانی» نیز در آن نهفته است زیرا ادبیات فارسی بزرگترین پایگاه و جلوه گاه جهان بینی و هنر و آئین و دیگر مظاهر فرهنگ و مدنیت ایران است و یا زمانیکه در نوشته ای تنها «ادب و فرهنگ ملی» را بکار می بریم، ذهن خواننده بی اختیار و ناخود آگاه لفظ «زبان فارسی» را نیز باین ترکیب می افزاید. پس برای ایرانی، ادب و فرهنگ مستقل از زبان فارسی و زبان ملی مجرد از ادب و فرهنگ خود وجود خارجی ندارد. باین توجیه ممکن است این اشکال پیش بیاید که مثلاً، وقتی مادری، به طفل نوباوه اش واژه آب را می آموزد، نفس واژه آب چه ارتباطی به فرهنگ و ادب ایران دارد؟ در پاسخ آن باید گفت: چون زبان یکی از ارکان فرهنگ و ادب هر ملتی بشمار می آید، پس مادر ایرانی با الهام از روح ناخود آگاه ملی خود بجای آنکه بفرزندش واژه بیگانه «ماء» یا «واتر» را بیاموزد درست بفرمان وجدان فرهنگی خود کلمه «آب» را یاد میدهد و در واقع قدمی در راه ارج نهادن و نگهداشت فرهنگ ملی خود برمیدارد. یا وقتی کودکی در کتاب خود میخواند: «مشهدی حسن آسیابان ده ما است.» در همین جمله بظاهر کودکانه و چند واژه معمولی یعنی: «مشهدی»، «حسن»، «آسیابان»، «ده»، «ما» چقدر از سنن و آئین های زندگی مردم ما نهفته است و اگر درست تدریس شود میتواند خیلی از دانشهای ناخود آگاه جمعی کودک را بیدار کند. از شرح تأثیر ژرف و شگرفی که از خواندن و یا شنیدن شعری از شاهنامه و حافظ و

مولانا در یک ایرانی با فرهنگ، از شهری و روستائی، رخ میدهد، خودداری میکنم چه بازگوئی این گونه امثله و شواهد در این مجلس توضیح واضح است. امیدوارم در مقدمه نارسائی که عرض شد بتوانم گوشه ناچیزی از ارتباط ادبیات ایران با زبان فارسی را رسانده باشم و بی آنکه سخنی از ارج و ارزش ادبیات بمیان بیاورم و تاثیر آن را در مسائل ملی و معنوی بررسی کنم فقط میخواهم این نتیجه را بگیرم که زبان فارسی مهمترین وسیله حفظ وصیانت و تقویت و گسترش و بویژه عامل انتقال فرهنگ و ادب ملی ایران است و آموزش یکی بدون توجه اساسی بدیگری اگر هم غیرممکن نباشد لااقل کار بی ثمری خواهد بود. و اکنون که این مساله بطور جدی مورد توجه مقامات آموزشی کشور قرار گرفته است میتوان با ارائه و اجرای طرحها توفیق قابل ملاحظه بدست آورد.

بررسی اجمالی از نحوه تدریس ادبیات:

با آنکه کلاسهای آموزش زبان فارسی، به ویژه در دبیرستان، از طرف دانش آموزان «زنگ ادبیات» نامیده میشود، متأسفانه آنچه غالباً مورد توجه مدرسان قرار نمی گیرد همانا بخش و بحث نکته های ادبی و فکری متون فارسی است و بیشتر وقت کلاس صرف بیان نکات دستوری و شمارش مترادفات و مفردات میشود و بمحض اینکه فعل و فاعل در بیتی «وظیفه دستوری» خود را باز یاد آموزش «ادبیات» در نقطه اوج خود تلقی میشود و در نتیجه در ذهن دانش آموز حتی دانشجو، از ادب و ذوق، جز چند قاعده خشک و بی روح دستوری با چند مترادف از لغات تازی چیزی باقی نمی ماند. و انصاف باید داد ذوقی که تربیت و تحریک نشود چگونه از آن «انتظار خلاقیت» میتواند داشت.

ادامه حیات هر زبان و حفظ اصالت های آن بستگی مستقیم با ادبیات آن دارد. امروز اگر پاسداران سخن در پی سره کردن زبان فارسی برآمده اند، باید بپذیریم که پشتوانه این کار تنها ادبیات بازمانده از دوره های پارسی باستان و اوستایی و پهلوی و آثار بجامانده از سخن سرایان دری است. و این آثار بصورت کتاب «لغت» و «دستور زبان» تدوین نشده بلکه نمایشگر اندیشه و احساس و تخیل معنوی نیاکان ما در طی قرون و اعصار است که صرفاً روی انگیزه ذوق و الهام نوشته اند. اگر چه استعداد، ذوق و توانایی تاحدی در بعضی افراد فطری است ولی از نقش عامل آموزش و پرورش نیز در این مورد نباید غافل ماند. مثلاً اگرچه فردوسی ذاتاً شاعر آفریده شده بود ولی بی شک وجود خداینامک ها و شاهنامه های منثور از یکسو و تشویق و ترغیب اطرافیان و نیاز اجتماع از جانب دیگر عامل اساسی

تدوین شاهنامه بودند و قطعاً انگیزه تدوین و جمع‌آوری سرچشمه‌های الهام شاعر حماسه‌سرای طوسی نیز خارج از این مقوله نمیتواند باشد. پس در اینصورت این پرسش پیش می‌آید که آیا با ارائه صحیح ادبیات حین آموزش زبان فارسی و با توجه به احساس و نیاز فطری فردی و اجتماعی انسان به خلق آثار ادبی، نمیتوان جنگ ادب معاصر را پربارتر ساخت؟

بنظر میرسد، هر فرد تحصیل کرده ایرانی، در هر دوره و هر رشته‌ای، باید به نسبت مراحل تحصیلی در هر زمینه از میراث فرهنگی خودآشنائی‌هایی داشته باشد. هرگز مدعی این نیستیم که یک فارغ‌التحصیل دانشکده پزشکی گوشه‌های تاریک و روشن پژوهش‌های دانشمندان را در باره فرهنگ ادب و آئین اوستائی، بی‌کم‌وکاست بداند، ولی مشکل میتوان پذیرفت که یک انترن تبریزی نداند که احتمالاً نیاکانش روزی در آذربایجان بزبان‌گهان یا لهجه‌ای نزدیک بان سخن میگفتند و درد دل میکردند: یا یک دانشجوی علوم مشهد از فردوسی و حماسه او فقط بحد اطلاعات منتظر از دانشجویان علوم سورین بداند. برای شاهد مدعی چند نمونه از تجربیات خود را بازگو میکنم:

سابق برای در هر یک از خانواده‌های تبریزی که کورم‌سوادی داشتند. حتماً یکی از دو کتاب گلستان یا دیوان حافظ پیدا میشد و گاه و بیگاه آینه‌ذوقشان را با آن صیقل میدادند و هنوز هم آنهایی که با مظاهر مسموم دنیای جدید چندان سروکاری ندارند به همین شیوه باقی هستند. متأسفانه بین متجددین و برخی از طبقات تحصیل کرده از این سنت اصیل اثری نمانده و گاهی پارافراتر نهاده و انکار بزرگان علم و ادب خود را جزو اصول واجب‌الرعايه «تجدد» می‌دانند. اگر علل این موضوع را بررسی کنیم متأسفانه بخش عمده‌ای از آن متوجه نقص آموزش ادبیات در ارتباط با زبان فارسی است که در سطور پیش اشاره شده.

در محفلی از تحصیل کرده‌ها سخن از شاهنامه فردوسی و شخصیت اخلاقی و انسانی قهرمانان آن بود. یکی از حضار با قیافه ناراضی گفت: ای آقا، از زمان رستم چندین قرن گذشته و پس از شمه‌ای داد سخن این بیت را خواند و برزعم باوریهایش تفسیر کرد که

بسرید و درید و شکست و بیست یلان را سروسینه و پای و دست

تحقیق کردم و معلوم شد که از گنجینه گرافقدر شاهنامه که اینهمه مورد توجه دوست و دشمن است در دوران تحصیل این جوان فقط بیت مزبور را بعنوان مثال برجناس به مغز وی کوفته‌اند. تحصیل کرده دیگری که اکثر اوزان و بحور

اشعار حافظ را بضرب چماق دبیر علاقمند به صنایع ادبی یاد گرفته بود، وقتی سخن از عظمت و بزرگی حافظ بمیان آمد، دیدم که از لسان الغیب، شمایل در یوزه کَشکول بدستی در ذهنش نقش بسته است که با چهره سعدی «آلبوم ذهنش» التباس داشت. در عوض جوان متعصب دیگری اینهمه پیشرفتهای علوم را ندیده گرفته و به نقل قول از معلم ادبیات ادعا میکرد که: «آقا ما پیش از غربیها آتم را کشف کرده ایم» و این بیت را شاهد می آورد.

دل هر ذره ای که بشکافی آفتابش در میان بینایی
یکی از دوستان حکایت میکرد که در امتحان دیکته فارسی بعنوان «ژوری» شرکت داشته و معلم مربوط مرتباً تقلا میکرده و نمیتوانست متن مورد نظر را انتخاب بکند وقتی علت آنهمه کاوش بی جا را سؤال کرده بود. معلوم شده بود که معلم دیکته در پی انتخاب متنی بوده است که دارای لغات نامانوس تازی باشد و لابد نظرش این بوده تا زبان سره و شیرین فارسی را با آلودن به واژه های بیگانه، مطلوب ذوق باصطلاح ادبی خود بکند.

۹۹٪ لغات نامانوس و قواعد ساده دستوری که در کلاس زبان و ادبیات فارسی می آموزند بلافاصله پس از گذراندن امتحان فراموش می شود زیرا این قبیل مواد، بنظر من زائد، در زندگی روزمره آنان کمترین کاربردی ندارد و متأسفانه به آن بخش از آموزش زبان و ادبیات فارسی که در ساختمان روحی و سازندگی شخصیت انسانی آنها مستقیماً دخالت دارد توجه کافی مبذول نمی شود. در صورتیکه بی تعصب باید گفت که ادبیات ایران جلوه گاه کمال هنر انسانی است و هنرمندان آن رهبران مشفق «ما به دنیای معانی هستند، دنیائی که آنان خود یافته اند» و ما نیز باید بآن راه یابیم.

نحوه توجه بادیات در آموزش زبان فارسی:

همبستگی زبان و فرهنگ و ادب، و نقش و وظیفه القایی آن بعنوان رابطه جهان درون و برون انسانها، عامل مؤثری در پرورش اندیشه و ذهن و تلطیف روح افراد و جوامع می باشد و میتوان برای رسیدن به این هدف بی آنکه نیازمند صرف وقت و نیروی انسانی جداگانه ای باشیم در حین آموزش زبان باین مهم نیز پردازیم یا به عبارت دیگر طبق روح کلی برنامه تفصیلی این درس ساعت تدریس را بمقتضای حال صرف آموختن مبانی زبان و نکات ادبی متون بکنیم زیرا ترجیح هر یک از دو بخش یاد شده بدیگری، در واقع خطا و بی ثمر می باشد.

اما در تدریس ادبیات بدو اصل باید توجه شود یکی تدوین متونی که منظور

ما را، بفرخور حال هر یک از دوره‌های تحصیل، تأمین بکند و دیگر، تربیت و راهنمایی کادری که از عهده اجرا و انجام آن برآید و رعایت مواد زیر مفید بنظر میرسد:

۱ - کتابها و متنهایی که در دبستان، دبیرستان و دانشگاه برای آموختن زبان فارسی بکار میروند بهترین و عملی‌ترین وسیله شناساندن فرهنگ و ادب ایران به نسل جوان و تربیت روح انسانی آنهاست. مؤلفین این نوع کتب و برگزینندگان متنها باید کوشش کنند تا مواد و عناصر لازم را در آنها بگنجانند.

۲ - باید بخشی از کتب درسی فارسی را اختصاص به مسائل ادبی و میراث فرهنگی ایران شامل: عقاید، اندیشه‌ها، آداب، عادات، رسوم، قوانین، زبان و لهجه‌ها، ادبیات و آثار ادبی، علوم و آثار علمی، انواع اثرهای هنری و حتی ادبیات عامیانه بکند. زیرا همه این نکات مخلوق ذوق و اندیشه و نیاز و نحوه زندگی هر قومی در طول زمان و دوره‌های گوناگون تاریخ آن است و خواه ناخواه سرنوشت هر ملت زنده‌ای با آنها همراه است. بویژه میراث فرهنگی ایران که سند آزادی و آزادگی ملت ما میباشد.

۳ - این مطالب باید بتدریج و با نظر کارشناسان از دوره دبستان تا دانشگاه برحسب سال تحصیلی و استعداد درک و فهم دانش‌آموزان و دانشجویان در سطح ساده آغاز و سال بسال کمیت و کیفیت آنها را بالا ببرند.

۴ - از دو سال آخر دبستان و دهه دوران دبیرستان باید پیشگامان ادب و فرهنگ ایران و تاثیر آنها در تکوین فرهنگ ملی شناسانده شوند.

۵ - از دوره دوم دبیرستان و بخصوص در دانشگاه، دانشجویان را باید با مکاتب و اسالیب ادبی و فکری منعکس در ادبیات ایران آشنا کرد.

۶ - بحث و تفسیر در این مسائل باید همراه با نقد و نقادی باشد و از این راه حس سنجش و ارزیابی و حکم و داوری دانش‌آموز تحریک و تقویت و افق دید او در حین ورود بزندگی اجتماعی گسترده‌تر شود.

۷ - موارد مورد بحث در متن باید با علائمی مشخص شود و در پایان آن پرسش و پاسخهایی برای فهم دقیق آن طرح شود. در صورت لزوم کتاب‌جدآگانه‌ای حاوی پاسخهای مورد نظر برای مدارس تألیف شود زیرا زبان تدریس ناصحیح این مطالب بیش از سکوت است.

۸ - ادبیات معاصر ایران بخصوص آثار متشور که بی‌شک از دوره‌های شکوفان ادب فارسی است و در واقع سایه تمایلات و خواسته‌های نسل جوان

است باید دور از حب و بغض سنت‌گرایان و سنت‌شکنان بنحو درست و مطلوبی آموخته شود و چون این ادبیات کارنامه ادبی نسل حاضر در دوره‌های آینده است بنابراین برای زیباتر و زایاتر ساختن آن باید با کمال دقت و وضوح از هیچ نوع انتقاد فروگذار نکرد.

۹ - اما دوصدگفته‌چون نیم‌کردار نیست، همه‌پیشنهاداتی که بعرض رسید کم و بیش در کتب دبستانی و دبیرستانی رعایت شده اما اجرای دقیق آن فقط منوط به تربیت کادر مؤمن باین اصول و مجرب در آموختن آنهاست والا ضرر طرح غیر عالمانه این مسائل، همانطوریکه عرض شد بیش از اصلا نیاموختن آنها مییاشد.

۱۰ - لزوم جلب همکاری و همگامی وسایل ارتباط جمعی در این زمینه

دانشگاه ملی ایران

آموزش زبان عربی در ارتباط با زبان فارسی

استادان دانشمند بهتر میدانند که از حدود ۱۴ قرن پیش به اینطرف که نیاکان ما آئین مقدس اسلام را پذیرفتند زبان فارسی با زبان عربی ارتباطی استوار و پیوندی ناگسستنی یافته است. گرچه پیش از اسلام هم باب دادوستد لغات میان ایران و کشورهای همسایه عرب زبان مفتوح بوده، ولی ارتباط ایرانیان با احکام و قوانین آسمانی اسلام و معاشرت بیش از پیش با مسلمانان عرب زبان سبب شده که گروه کثیری از کلمات و برخی از اشعار و ضرب‌المثل‌های عربی و احادیث رسول اکرم صلی‌الله علیه‌واله و آیاتی از قرآن مجید در زبان و ادبیات فارسی راه یابند و تا امروزه فارسی زبان از صبح تا شام با این کلمات و عبارات سرو کار داشته است. از اینرو آموزش زبان عربی از همان روزگار ظهور اسلام در مدارس و آموزشگاههای کشور ما امری لازم و شایسته به نظر رسیده است و امروزه استادان زبان و ادبیات فارسی بخوبی آگاهند که آموزش زبان عربی تا چه حد ضروری و لازم است. بنده در این باره مختصراً به ذکر چهار دلیل میپردازم:

نخست آنکه ایرانیان مسلمان و باسواد میخواستند که با کتاب خدا و سخنان رسول اکرم ص و دیگر اولیاء دین که همه به زبان عربی بوده مستقیماً و بدون واسطه آشنا شوند. در اینجا با اجازه استادان گرامی به خاطر اهمیت موضوع جمله‌ای چند حاشیه میروم: میدانیم که گزاردن برخی از فرائض دینی مثلاً نماز که به فرموده رسول اکرم ص ستون دین شمرده میشود جز به زبان عربی باطل است، زیرا اگر سد خواندن نماز به عربی شکسته شود و هر کس آن را به زبان و لهجه دلخواه بخواند پس از گذشت مدتی از زمان و تعویض چند نسل آنچه نیماند صورت اصلی نماز است و در آن موقع هر فرزندی به دلیل آن که کلمات نماز عوض شده و معلوم نیست تا چه حد با اصل خود برابر است میتواند و شاید حق داشته باشد که دستور پدر و مادر را نپذیرد و از گزاردن این فریضه مقدس که معراج مؤمن و ارتباط مستقیم نمازگزار با خدا است شانه خالی کند ولی هم اکنون چون اصل آن محفوظ است هر مسلمان نماز خوان، مطمئن است که همان کلماتی را بر زبان میآورد که رسول اکرم ص و اولیاء دین مقدس اسلام بر زبان آورده‌اند. یکی از هدفهای درخشان شارع مقدس همین است که به وسیله هماهنگی در عبادات میان مسلمین جهان وحدت و یگانگی ایجاد شود، همگی یک خدای را پرستند، بسوی یک قبله روی آورند، در یک ماه معین روزه بگیرند و همگی بیک زبان نماز بخوانند، مسلماً یکی از حکمت‌ها و منافع خواندن نماز به عربی ایجاد

روح اتحاد و اتفاق میان مسلمین است که در آن تأکید فراوان شده تا آنجا که پیغمبر اکرم ص فرموده است: یدالله مع الجماعه

آری حسنت به اتفاق ملاحت جهان گرفت آری به اتفاق جهان میتوان گرفت به اصل موضوع بازگردیم، بعرض رسانیدم که نخستین دلیل نیازمندی ما به آموختن زبان عربی، آشناسدن با کلام خدا و احکام دین مقدس اسلام است دیگر آنکه بسیاری از دانشمندان و نویسندگان سرزمین پهناور ایران که عزیزترین مفاخر ملی ما شمرده میشوند آثار علمی و ادبی خود را به زبان عربی نوشته اند که که در اینجا به ذکر نام چندتن از آنان اکتفا میشود.

در مسائل دینی: محمد جریر طبری (۱) محمد یعقوب کلینی (۲)، ابن بابویه (۳)، شیخ طوسی (۴)، محمد غزالی (۵)، محمد شهرستانی (۶) شیخ طبرسی (۷)، شهاب الدین سهروردی (۸) امام فخر رازی (۹)، محمد باقر مجلسی (۱۰)

در موضوعات تاریخی: ابن قتیبه رینوری (۱۱)، ابوحنیفه دینوری (۱۲)

محمد جریر طبری، حمزه اصفهانی (۱۳)

تعایی نیشابوری (۱۴)، ابوریحان بیرونی (۱۵) ..

در موضوعات علمی: پسران موسی خوارزمی (۱۶)، محمد زکریا رازی (۱۷)، ابوعلی

سینا (۱۸)، ابوریحان بیرونی، خواجه نصیر طوسی (۱۹)

در موضوعات ادبی: ابن مقفع (۲۰) سیبویه نحوی (۲۱) ابوالفرج اصفهانی (۲۲)

صاحب عباد (۲۳) سعدالدین تفتازانی (۲۴)

البته آنچه گفته شد اندکی بود از بسیار. شک نیست که بیشتر آثار ادبی و فرهنگی ما در سده های نخستین اسلام به زبان عربی است، و اگر از آموزش زبان عربی چشم پویشیم پس از گذشت چند نسل این آثار گرانها یک سر به دست فراموشی سپرده

۱ - یک دوره تفسیر قرآن و تاریخ الرسل والملوک ۲ - الکافی ۳ - من لایحضره الفقیه

۴ - الاستبصار و تفسیر التبیان ۵ - احیاء العلوم ۶ - الملل والنحل

۷ - تفسیر مجمع البیان ۸ - حکمه الاشراق ۹ - نهایة العقول ۱۰ - بحار الانوار

۱۱ - المعارف و عیون و الاخبار ۱۲ - اخبار الطوال ۱۳ - سنی ملوک الارض

۱۴ - غر اخبار ملوک الفرس ۱۵ - الآثار الباقیه عن القرون الخالیة و التفهیم لاوائل صناعة -

التنجیم ۱۶ - کتاب الحبل در علوم طبیعی ۱۷ - الحادی در طب ۱۸ - قانون شفا در طب و

حکمت ۱۹ - خلاصه الحساب و تشریح الافلاک ۲۰ - کلیله و دمنه ۲۱ - الکتاب ۲۲ -

الاغانی ۲۳ - المحيط در لغت ۲۴ - المطول

خواهدشد و پس از آن، هریک از فرزندان این آب و خاک بخواهد مثلاً از تاریخ طبری خبری بدست آورد باید دست نیاز بسوی مستشرقان دراز کند. خود این بنده برای تهیه رساله‌ای زیرعنوان خسروانشیروان در ادبیات پارسی و عربی مدتی به تحقیق مشغول بودم، برای دست‌یافتن به مطالب معتبر و دست اول درباره این شخصیت عظیم تاریخی که از ایران زمین برخاسته و افق تاریخ ایران باستان را با شاهکارهای خود درخشان نموده و مورخان او را در ردیف بزرگترین و نامورترین شهریاران ایران پیش از اسلام شمرده‌اند تعدادی کتاب عربی را که بیشتر نوشته ایرانیان است بررسی نمودم. این آثار گرچه بزبان عربی است ولی چکیده قلم نویسندگان هم میهن ما است باهمان کلماتی که از مجرای خامه آنان بر صفحات کاغذ نقش بسته نزدما ایرانیان عزیز و ارزنده است....

به‌موزه‌ای می‌رویم می‌بینیم یک کوزه‌گلی ساخت قرن‌ها پیش که از اعماق زمین بیرون کشیده شده با آنکه هیچ خاصیتی بر آن مترتب نیست ولی در زیر عنوان آثار باستانی در محفظه‌ای خاص نگهداری میشود. در بیستون کرمانشاه و در تخت جمشید فارس و چند جای دیگر در حدود ۲۵۰۰ سال پیش کلماتی برسینه‌های کوه‌کنده شده این سنگ نبشته‌ها به گفته اهل فن بیش از ۴۰۰ لغت اصلی و غیر مکرر نیست (۱) اما چون نشانه و دلیلی بر عظمت ایران باستان است با حرمت حفاظت میشوند. جهانگردان دانش دوست و کنج‌کاو از سرزمینهای دور به دیدن آنها می‌آیند هر سال ده‌ها تن دانشجو مدتها به خواندن و فراگرفتن خط میخی می‌پردازند تا مستقیماً و بدون واسطه با این سنگ نبشته‌ها آشنا شوند و به شکوه و جلال نیاکان خود پی ببرند.

سومین دلیل آنکه ما مردم ایران که از برترین نعمت‌های خداوند یعنی نعمت اسلام برخورداریم با فراگرفتن زبان عربی بهتر میتوانیم ارتباط و همبستگی خود را با ملیون‌ها تن برادر مسلمان عرب زبان حفظ کنیم و در امور دینی و فرهنگی و سیاسی و اقتصادی به همدیگر استفاده برسانیم.

چهارمین دلیل بر لزوم آموختن زبان عربی، بکاررفتن گروه کثیری از لغات عربی و پاره‌ای از اشعار و ضرب‌المثل‌های عربی و احادیث نبوی ص و آیاتی از کلام الله مجید در زبان و ادبیات فارسی است. ناگفته پیداست که زبان هیچ ملت متمدنی در جهان کنونی از لغات و کلمات بیگانه برکنار نمانده‌است زیرا لغات و کلمات به همراه دیگر آداب زندگی میان ملت‌ها دادوستد میشوند. گرایش شاعران

و ادبای فارسی زبان به درج و تحلیل و ترجمه آیات قرآن و احادیث رسول اکرم ص بسیار زیاد است.

آیات قرآن بصورت‌های گوناگون مورد استفاده قرار گرفته اندگاهی آیه‌ای تمام درنظم و نثر فارسی درج گردیده. چنانکه در تذکرة الاولیاء شیخ عطار (۱) در شرح حال فضیل بن عیاض آمده: نقل است که پیوسته مروتی و همتی در طبع او بود چنانکه اگر در قافله زنی بودی کالای وی نبردی، و کسی که سرمایۀ او اندک بودی مال او نستدی و با هر کسی بمقدار سرمایه چیزی بگذاشتی و همه میل به صلاح داشتی... یکشب کاروانی میگذاشت در میان کاروان یکی قرآن میخواند این آیه به گوش فضیل رسید: *الم یان للذین آمنوا ان تخشع قلوبهم لذكر الله*.. آیا وقت نیامد که این دل خفته شما بیدار گردد..؟

تیری بود که بر جان «فضیل» آمد... از دیوار فرو افتاد و گفت گاه آمد از وقت نیز برگشت.... وزمانی نویسنده یا شاعر با ذکر یکی دو کلمه از یک آیه متوجه داستانی از قرآن میشود. چنانکه سعدی در ستایش علی علیه السلام گوید: کس را چه زور و زهره که وصف علی کند جبار در مناقب او گفت: هل اتی که اشاره‌ای است به داستان اطعام حضرت امیر (ع) به مسکین و یتیم و اسیر که در سوره «هل اتی» چنین آمده:

..... و يطعمون الطعام علی جبه مسکیناً و یتیماً و اسیراً (۲).....
حافظ گوید:

آسمان بار امانت نتوانست کشید قرعۀ فال به نام من دیوانه زدند (۳)
که اشاره‌ای است به این آیه از قرآن مجید:

«انا عرضنا لانا مانه علی السموات والارض والجبال فاین ان یحملنها و اشفقن منها و حملها الانسان انه کان ظلوماً جهولاً» (۴) و زمانی مضمون و مفاد آیه‌ای درنظم و نثر فارسی حل گردیده. شاهد از سعدی:

کاش آنان که عیب من کردند رویت ای دلستان بدیدندی
تا بجای ترنج در نظرت بیخبر دست‌ها بریدندی (۵)
که اشاره‌ای است به سرزنش زنان مصر زلیخا را و تدبیر او:

«فلما سمعت بمکرهن ارسلت الیهن و اعتدت لهن متکا و اتت کل واحده منهن سکیناً، و قالت: اخرج علیهن فلما راینه اکبرنه و قطعن ایدیهن و قلن: حاش لله ما هذا بشراً، ان هذا الا ملک کریم، قالت: فذا لکن الذی لمتنی فیه»

۱ - تذکرة الاولیاء - ص ۶۶ ۲ - سوره هل آتی آیه ۸ ۳ - کلیات حافظ. ۱۲۵

۴ - آیه ۷۲ سوره الاخراب ۵ - گلستان سعدی ص ۱۳۹

اما درباره اهتمام و توجه مسلمین به احادیث رسول اکرم (ص) استاد فروزانفر رحمه الله علیه چنین نوشته است:

گذشته از قرآن کریم که نبشته خدای و کلام حضرت عزت است و هیچ سخن را آن ارج و قدر و عظمت و نبالت نبوده نیست و مسلمین جهان آن مایه بدان هتمام نورزیده اند که به حدیث رسول (ص) و اخبار معصومین سلام الله علیهم (۱) و بنا به تحقیق همین استاد رحمه الله علیه در دفتر مثنوی مولوی حدود ۷۴۰ حدیث رسول اکرم (ص) مورد استفاده واقع شده است. سخنان رسول اکرم (ص) گاهی عیناً در نظم و نثر فارسی درج گردیده، و کلام نویسنده را زیور بخشیده، و زمانی شاعر یا ادیب مفهوم و معنی حدیث را در لباس عبارت فارسی جلوه داده است. چنانکه معمار کاخ سخن فردوسی طوسی در آنجا که میگوید:

که من شهر علمم علیم در است درست این سخن گفت پیغمبر است.
ترجمه حدیث معروف رسول اکرم است که فرموده:

انا مدینه العلم و علی بابها

و استاد سخن سعدی شیرازی در آنجا که در نوع دوستی داد سخن داده و گفته است:
بنی آدم اعضای یک پیکرند که در آفرینش ز یک گوهرند
چو عضوی به درد آورد روزگار دگر عضوها را نماند قرار

نظرش به این حدیث معروف نبوی (ص) بوده است: مثل المومنین فی توادهم و تراحمهم و تعاطفهم مثل الجسد اذا اشتکی عضو، تداعی له سائر الجسد بالسهر و الحمی (۲).... اما برای کلمات و لغات عربی الاصل که در زبان و ادبیات فارسی رواج یافته اند حدود مرزی متصور نیست. گاهی کلمات مشتق از یک ریشه و اصل معمول در فارسی ممکن است از بیست شماره هم بگذرند برای نمونه به کلمه (نظر) و لغات وابسته به آن توجه فرمائید:

انظار، نظرة، نظرات، نظریه، نظریات، ناظر، نظار، منظور، نظیر، نظراء، نظیره، نظائر، منظر، منظره، مناظر، نظارت، نظاره، مناظره، مناظرات، انتظار، منتظر.... حال این سؤال پیش میآید که اگر در جلسات درس عربی با نظم خاصی این گونه مشتقات و جمع های مکسر را به دانشجویان نیاموزیم جای آموزش آن در کجا خواهد بود، آری کثرت استعمال لغات عربی در همه شؤون زندگی ما مشهود است. با کمی دقت در نام و نام خانوادگی ها در سلام و احوال پرسی و گفتگوهای روزانه با نگاهی به دفتر اسامی مشترکان تلفن با مطالعه سند مالکیت یک خانه، یک روزنامه،

۱ - سوره یوسف آیه ۳۱ ۲ - احادیث مثنوی ص ۱۳۷

کتابی علمی یا ادبی بانگاهی به تابلوهای سردر فروشگاه‌ها و ادارات دولتی، خلاصه اگر در آنچه می‌گوئیم و می‌شنویم و می‌خوانیم دقیق شویم درمی‌یابیم که لغات و کلمات عربی آنچنان در تاروپود نوشته‌ها و گفته‌های، فارسی زبانان جای گرفته که جدانمودن یا تعویض آنها موجب گسستگی و انفصال رشته کلام خواهد شد.

برای نمونه توجه استادان محترم را به این ماده قانون که در پشت برگ دسته چکهای بانک ملی ایران چاپ شده جلب میکنم: مستخرج از قانون صدور چک مصوب مجلسین شورای ملی و سنا ماده ۳: صادرکننده چک وقتی حق صدور چک دارد که معادل آن در بانک محال علیه محل (نقدیا اعتبار) داشته باشد و نباید تمام یا قسمتی از وجهی را که به اعتبار آن چک صادر کرده به صورتی از بانک خارج نماید یا دستور عدم پرداخت وجه چکی را که صادر کرده بدهد و نیز نباید چک را بصورتی تنظیم نماید که بانک به عللی از قبیل عدم مطابقت امضاء یا قلم‌خوردگی در متن چک یا اختلاف در مندرجات چک و امثال آن از پرداخت وجه چک خودداری نماید. از مجموع ۱۰۶ کلمه در عبارات فوق ۱۴ لغت عربی است.

اکنون بچند اثر معروف از بزرگان این آب و خاک که مارا با گذشته پیوند میدهند توجه نموده؛ لغات فارسی و عربی را مورد بررسی و شماره قرار میدهیم، اما پیش از این بررسی باید گفت: یکی از بهترین وسائل ارتباط میان مردم هر کشور خط و کتابت است به وسیله خط و کتابت مفاهیم و اندیشه‌ها و احساسات و عواطف خود را به دوستان دور از خود ابلاغ میکنیم، استوارترین ستون کاخ تمدن خط و کتابت است به وسیله خط و کتابت تجربه‌ها و خاطرات تلخ و شیرین و اختراعات و اکتشافات از گذشته به آینده انتقال مییابد. به گواهی تاریخ زبان فارسی یکی از زبانهای پرمایه جهان تمدن کنونی است، از صدها سال پیش به این طرف میلیون‌ها تن آدمی از سرزمین پهناور هندوستان گرفته تا آسیای صغیر به زبان شیرین فارسی سخن گفته‌اند، صدها تن نویسنده و گوینده آثار ادبی و علمی خود را با خط و زبان فارسی نوشته‌اند این آثار مکتوب که نماینده تمدن عظیم و درخشان ملی ماست، این آثار مکتوب که سند زنده و جاودانی عظمت و سربلندی ما است با واژه‌های فارسی و عربی بر صفحات کاغذ نقش بسته است. هریک از فرزندان ایران زمین بخواهد مستقیماً با گویندگان و نویسندگان کشور خویش ارتباط یابد و پای مکتب فردوسی و سعدی و مولوی بشیند و گفتار حکیمانه آنان را سرمشق زندگی قرار دهد

ناچار است با اجزاء سخن آنان که برخی فارسی و بعضی عربی است آشنا شود. این بنده برای آنکه حساسی به دستم آید و در محضر استادان - سخن سنج کلمه ای - بر سیل اغراق نگفته باشم بچند صفحه از چند کتاب فارسی نگرستم و لغت های فارسی و عربی را شماره نمودم که بعرض میرسانم : در صفحه اول از تاریخ بیهقی از حدود ۲۵۶ کلمه ۱۰۵ لغت عربی، در صفحه اول از باب اول قابوسنامه از حدود ۱۲۰ کلمه ۱۸ لغت عربی، در صفحه اول از فصل اول سیاستنامه از حدود ۱۲۰ کلمه ۳۷ لغت عربی، در صفحه اول از کتاب تذکره الاولیاء از حدود ۳۳ کلمه ۱۲۰ لغت عربی است بعلاوه این بیت شعر عربی از شافعی :

لوکان رفضاحب ال محمد فليشهد التقلان اني رافض
در قسمتی از داستان خسرو با ملک دانا از مرزبان نامه ص ۱۲۰ از حدود ۱۷۰ کلمه ۵۴ لغت عربی، در صفحه اول از دفتر مثنوی مولوی از حدود ۲۰۰ کلمه ۳۷ لغت عربی، در صفحه اول گلستان سعدی از حدود ۱۶۰ کلمه ۴۸ لغت عربی، بعلاوه نویسنده این قسمت از آیه قرآن را زیورگفتار خود نموده است «اعملو آل داورشکرا و قلیل من عبادی الشکور» (۱)

و بطور کلی در تمام گلستان بیش از ۴۲ بیت شعر عربی و بیش از ۳۵ عبارت عربی بصورت آیه یا حدیث یا ضرب المثل و دعا بکار رفته است. در نخستین غزل از حافظ که حدود ۱۱۲ کلمه است ۲۸ لغت عربی، بعلاوه مصراع اول و آخر غزل که عربی است. از ارقام و شماره ها خارج شویم و بیش در دسر ندهیم درین چند بیت شعر که بعرض میرسانم و یقینا استادان خوش ذوق بارها آنرا مطالعه نموده و از آن لذت برده اند حدود ۴۴ لغت عربی بکار رفته که برداشتن هر لغت از شعر معادل برداشتن مهره ای از ستون فقرات یک انسان است. این اشعار گهربار از استاد سخن سعدی شیرازی در توحید است در آنجا که فرماید:

فضل خدای را که تواند شمار کرد	یا کیست آنکه شکر یکی از هزار کرد
آن صانع قدیم که بر فرش کائنات	چندین هزار صورت الوان نگار کرد
ترکیب آسمان و طلوع ستارگان	از بهر عبرت نظر هوشیار کرد
بحر آفرید و برو درختان و آدمی	خوشید و ماه و انجم و لیل و نهار کرد
الوان نعمتی که نشاید سپاس گفت	اسباب راحتی که نشاید شمار کرد
آثار رحمتی که جهان سربسر گرفت	احمال متی که فلک زیر بار کسرد

اجزای خالک‌مرده به تأثیر آفتاب
توحیدگوی اونه‌بنی آدم‌ندو بس
سرچسب‌تابه طاعت او بر زمین نهند
پرهیزکارباش که داد از آسمان
نابرده رنج گنج میسر نمیشود
مزد آن گرفت‌جان‌برادر که کار کرد
بعد از خدای هرچه پرستند هیچ نیست
بی‌دولت آنکه بر همه هیچ اختیار کرد
بخشنده‌ای که سابقه فضل و رحمتش
ما را به حسن عاقبت اسیدوار کسرد
آیا ممکن است یا حق داریم کلماتی مانند، فضل، شکر، صانع، قدیم، کائنات،
نعمت را برداریم و بجای آن‌ها واژه‌های دیگر بگذاریم..

اکنون چند جمله از نوشته شخص اول مملکت شاهنشاه آریامهر را زیر
گفتار خود مینمایم. استادان سخن‌شناس ملاحظه فرمائید در این گفتار
شاهانه در عین سادگی و دوری از تکلف چگونه لغات عربی استخوان بندی
عبارات را تشکیل داده‌اند « اصل عالی برادری جهانی که کتاب مقدس آسمانی
ما بزرگترین مبشر آن است از قرن‌ها پیش اساس حکمت و فلسفه و عرفان ایران
بوده و گنجینه گرانهای ادب فارسی نیز آکنده از شواهد بیشمار در ترویج و
تبلیغ این نظریه بزرگ و عرفانی و معنوی است و در روزگاری که قسمت اعظم
جهان غرق در تیرگی‌ها و اختلافات و کوتاه نظریها و قتل و غارت‌های وحشیانه بود،
عرفا و حکمای بزرگ ایران مشعلدار اصل پیوستگی و وحدت نوع بشر بودند و با
حق پرستی و فداکاری‌های خود کشور ما را همواره یک کانون پرفروغ معنویت
نگاه داشتند و طبعاً ما که وارث این سنت پرافتخار بشردوستی و نوع پرستی هستیم
بهتر از هر کس، با اصل برادری و برابری بشر آشنائی داریم (۱) » از حدود ۱۲۰
کلمه در عبارات فوق ۴۲ لغت عربی است. و در جای دیگر چنین فرموده‌اند: «
من معتقدم که از اول خلقت بشر تا کنون دینی مثل دین مبین اسلام این همه اصول
اخلاقی را که توأم با فعالیت دنیوی بوده و با ترقیات زمان هم موافق باشد در نظر
نگرفته است (۲) » از مجموع ۳۷ کلمه ۱۸ لغت عربی است... از سوئی دیگر کسانی
هم یافت‌شده‌اند که به علل مختلف با زبان عربی دشمنی ورزیده و کوششهای
یهود و زیان بخشی هم نموده‌اند. در عبارتی کوتاه از آن‌ها می‌پرسیم آیا یادگیری
و نگهداری آثار و نوشته‌های بزرگان و شاعران این مرز و بوم که با کلمات فارسی
و عربی بر صفحات کتاب نقش بسته برای ما ضروری است یا نه؟ آیا برای نسلهای

۱ - برگزیده‌ای از نوشته‌ها و سخنان شاهنشاه آریامهر ص ۵۷

۲ - همان کتاب ص ۷۶

آینده لازم است که با آثار گرانبهای ادبی و علمی اجداد خود مستقیماً آشنا شوند و بهره‌برند یانه؟ اگر لازم است پس دشمنی بالغات و زبان عربی دشمنی غیرمستقیم با زبان و ادب فارسی است...

به اصل موضوع برگردیم با این چهار دلیل که به اختصار بیان شد لزوم فراگرفتن زبان عربی برای ما فارسی زبانان تاحدی واضح گردید. اکنون به بینیم با آموختن زبان عربی میتوان چه کمک و خدمتی به زبان فارسی نمود.

استادان گرامی میدانند که در برنامه‌های دوره اول دبیرستان در هر کلاس هفته‌ای ۲ ساعت و در دوره دوم در رشته ادبی هفته‌ای ۳ ساعت تدریس عربی گنجانیده اند، البته با هفته‌ای ۲ تا ۳ ساعت درس، از دانش آموزان توقع نداریم که پس از گرفتن دیپلم بتوانند بزبان عربی مکالمه یا مکاتبه نمایند. بلکه هدف ما از تدریس عربی در هفته‌ای ۲ تا ۳ ساعت در دبیرستانها و هفته‌ای ۲ ساعت یا بیشتر در برخی از کلاسهای دانشگاه و مدارس عالی که امری لازم و سودمند است بیشتر برای اینست که از این راه به آموزش زبان فارسی کمک شود. تا آنجا که بنده خبر دارم دبیران محترم عربی که با ایمان و علاقه انجام وظیفه میکنند با همین هفته‌ای ۲ تا ۳ ساعت بسیاری از مطالب مهم و سودمند که در خواندن و نوشتن و فهم معانی لغات و عبارات بکار میخورد به دانش آموزان یاد میدهند که در اینجا به اختصار به ذکر یکی دو مطلب قناعت میشود:

در زیر عنوان سنجش کلمات در چند جلسه تدریس میتوان طرز شناختن حروف اصلی و زائد را به وسیله مقابله کلمات با حروف (ف - ع - ل -) به دانش آموزان و دانشجویان آموخت. مثلاً کلماتی مانند واجد، کافی که برون (فاعل) اند همانطور که (الف) در فاعل زائد است در کلمات هم وزن فاعل هم الف زائد و بقیه حروف اصیلند نیز در کلماتی مانند مسؤول مکتوب که برون کلمه (مفعول) اند دو حرف (م - و) در آنها زائد و بقیه حروف اصیلند. برای شناساندن حروف اصلی و زائد ممکن است راه دیگری نشان دهیم و آن چنان است که چند لغت که از یک ریشه جدا شده اند پهلوی هم نوشته - آنگاه به دانشجویان بگوئیم: حروفی که در همه کلمات هم خانواده یافت میشوند حروف اصلی و حروفی که در همه کلمات هم خانواده یافت نمیشوند زائدند. مثلاً در کلمه (کتابه) و لغات وابسته آن مانند کتاب، کتب، کاتب، کتاب، مکتوب، مکاتیب، مکتب مکاتب... حروف (ک - ت - ب) اصلی و بقیه زائدند. پس از آنکه دانشجویان قادر به تشخیص حروف اصلی از زائد شدند این قاعده مهم املائی را به آنان یاد میدهم: هرگاه اصل و

ریشه چند لغت وابسته یکدیگر را شناختید به خاطر سپارید : همه لغاتی که با آن ریشه ارتباط دارند در حروف اصلی مشترکند عبارت دیگر حروف اصلی در همه لغات مشتق از یک ریشه بکار میروند مثلاً در کلمه حضرت و لغات هم ریشه با آن مانند : حضور، حضارت، حاضر، حضار، محضر، محاضر، استحضار، مستحضر... حروف (ح - ض - ر) اصلی و بقیه زائدند.

در ذیل همین عنوان وزن شناسی پس از آنکه دانشجویان مصادر ثلاثی مزید را یاد گرفتند میتوانیم این قاعده املائی را بیان کنیم. هر لغت بر وزن تفعلیل، تفعله، تفعّل، تفاعل باشد حرف اولش (ت) خواهد بود چون تعبیر، تصفیه، تشخیص، تفاهم... و هر لغت بر وزن استفعال و استفالة باشد، عبارت دیگر هر کلمه هفت حرفی که صدای (است) در اولش باشد سه حرف اولش (ا - س - ت) خواهد بود مانند استحکام استراحة... طالب علمی که این قاعده ساده املائی را آموخته است ادعای کسانی که مغرضانه یا جاهلانه میگویند : استخراج ۱۲ صورت املائی دارد مردود می شمارد. دیگر از راهائی که با آموزش زبان عربی میتوان به زبان و ادبیات فارسی خدمت نمود موضوع جمع های مکسر عربی است که به حد و فور در زبان فارسی راه یافته اند ما میتوانیم بیشتر آن ها را که در فارسی مورد لزومند بغیر از موارد شاد و استثنائی حداکثر در بیست شماره دسته بندی نموده به دانشجویان بیاموزیم. مثلاً میگوئیم هر لغت بر وزن (فعیلة) باشد جمع مکسرش بر وزن فعائل است. چون فضیلة : فضائل. ذخیره : ذخائر و هر لغت بر وزن مفعول. جمع مکسرش بر وزن مفاعیل است چون معروف : معاریف : مولود : موالید. و هر لغت بر وزن مفعلة و مفعّل و مفعّل جمع مکسرش بر وزن مفاعل است چون معرفة : معارف. مکتب : مکاتب. مولد : موالد. و هر لغت بر وزن (فاعی) جمع مکسرش بر وزن (فاعا) است مانند قاضی : قضاة. کافی : کفات...

قواعد وزن شناسی را چنانکه بعرض رسانیدم میتوان در مدتی کوتاه به دانش آموزان و دانشجویان آموخت و آنرا متوجه ساخت که در املاء فارسی و فهم معانی ازین قواعد استفاده کنند. قواعد استفاده کنند. برای فهم و تشخیص معانی لغات هم خانواده به دانشجویان میگوئیم؛ باشناختن کلمات هم خانواده در صورتیکه معنی ریشه و اصل کلمات را یاد بگیرند به معانی لغات مشتق از آن ریشه نزدیک خواهند شد مثلاً یسر - آسانی و توانگری. لغات وابسته - یاسر - آسان. یسر - اندک و آسان. میسر - توانگری. میسر - آسان شده. ایسار - توانگر شدن. تسیر - آسان گردانیدن. میسر - آماده، آسان. تسیر - آسان شدن. تیسر - به همدیگر آسان گرفتن.

استیسار- کار را آسان و فراهم دانستن. بیش از این مجال سخن نیست.

در پایان گفتار نارسای خود از استادان گرامی و علاقه‌مند به زبان و ادبیات فارسی تقاضا دارم با استفاده از تجارب گرانبهائی که در طی سالها، تعلم و تعلیم اندوخته‌اند و با همکاری اولیاء دانشمند وزارت علوم و آموزش عالی و اولیاء محترم وزارت آموزش و پرورش مخصوصاً دبیران دانشمند و کارآزموده زبان عربی کوششی را آغاز کنند و به وضع برنامه و کتاب و طرز تدریس و هدف از تدریس زبان عربی در دبیرستانها و دانشگاهها توجهی کافی مبذول دارند و تا آنجا که ممکن است وضع تعلیم و تدریس این زبان را بهتر از گذشته بنمایند. تا باهمت و اقدام خیرخواهانه استادان گرامی و دیگر دوستداران زبان و ادبیات فارسی، - دانش آموزان و دانشجویان به فراگرفتن زبان عربی که کمک مستقیم به زبان فارسی است میل و رغبت بیشتری نشان دهند و در نتیجه به میراث ادبی و علم دانشوران میهن عزیز خود بیش از پیش آشنا شوند. امیداست که این وظیفه مقدس را استادان علاقه‌مند به زبان و ادبیات فارسی باخواست خداوند متعال انجام دهند. از استادان ارجمند و مستمعان عالیقدر که به سخنان نارسای بنده گوش داده‌اند بسیار متشکر و سپاسگزارم.

آموزش نگارش زبان فارسی

مدرسۀ عالی ترجمه

واژه نگارش در زبان کنونی فارسی دارای دوجنبه است یکی جنبه املائی یا درست نویسی اصوات و کلمات والفاظ دیگر جنبه انشائی یا درست نویسی جمله ها و عبارات وچگونگی ایجاد وترکیب آنها به عبارت دیگر نگارش به معنی اعم عبارت است ازنوشتن اصوات وکلمات وعبارات وجملات وبه معنی اخص عبارتست از دیرری ونویسندگی وراه ورسم آن نگارنده دراین گفتار نگارش را ازهر دونظر مورد مطالعه وبررسی قرار میدهد وباب سخن را با درست نویسی واژه ها وشبیه خط فارسی می گشاید:

دیرگاهی است که در شبیه خط واملائی فارسی آشفتگیها ونابسامانیهای پدیدار گشته وگزندهائی براین میراث گرانبها ملی ما وارد آمده است.خط کنونی فارسی همچون زبان کنونی فارسی به درخت کهن وبرومندی میماند که آفتھایی جانسوز وزیانمند برگ وبارش را فرا گرفته باشد. در روزگاران گذشته خوشنویسان ورونویسگران کم مایه ونویسندگان کم سواد وبی اطلاع هریک به دلخواه خویش راهی را در پیش گرفتند.وناخود آگاه تیشه ها بر ریشه این درخت کهنسال وبارور فرود آورده اند. امروز هم حروفچینان چاپخانه ورونویسگران وپاره ای از مشیان و نویسندگان کم مایه به هرسان که بخواهند می نویسند وهر روز دزدی بر دزدای پیشین می افزایند. نوآموزانی که برای نخستین بار با خط فارسی آشنا می شوند از همان آغاز کار دستخوش این ندانم کاریها گشته به سرگردانی ونوبیدی دچار می گردند ودلیلی خردپسند برای املائی بسیاری از واژه ها نمی یابند ونمی شنوند بسیاری از آموزندگان هنوز نمی دانند که نوآموزان را چگونه وبه چه طریق راهنمایی کنند وچه دستورنامه ای را سرمشق کارخویش قرار دهند. هرکس از دیگری می پرسد که فلان واژه یا فلان نام را چگونه باید نوشت واز کدام استاد یا کدام آیین نامه پیروی باید کرد. استادان وآموزندگان نیز نظرهای گوناگون ابرازی دارند ودر هیچ مورد وحدت نظر ندارند، دراین گیرودار گروهی نیز گاه وبیگاه نوای ناموزون ونغمه ناساز تغییر خط را بلند کرده وخواهان آند که ما از میراث گرانبهای ملی خویش چشم ببوشیم وخط بیگانه وناقص لاتین را که هرگز نمی تواند متکی به قواعد منطقی دستور زبان فارسی باشد برگزینیم واز چاله درآمده خود را درچاه افکتیم... چنین است وضع نابسامان خط فارسی دراین زمان. اما دراین میان تنها چیزی که شفا بخش دلهای ماست سخن والای فرخی یزدی است که می گوید.

دلم از این خرابیها بودخوش، زان که می دانم
خرابی چون که ازحد بگذرد آباد می گردد

خط فارسی مانند زبان فارسی از ستهای ارزنده ملی و از یادگارهای گرانمایه نیاکان هوشمند ماست و بر ماست که در پاسداری و آراستن و پیراستن آن بکوشیم و آنرا به صورتی پاکتر و دلپسندتر به بازماندگان بسپاریم. آموزگاران و دبیران و استادان زبان و ادب فارسی در این راه وظیفه‌ای سنگین و حساس بر عهده دارند و باید در این راه مقدس پیشگام گردند و به این بی‌سروسامانیها پایان بخشند و مردم را به راه راست رهنمون گردند. جای خوشوقتی است که در این غوغای سرگردانیها تنی چند از دانشوران فرزانه ما به چاره‌جویی برخاسته و چراغهایی فروزان فرا راه گمگشتگان این بیابان داشته و نظرهایی محققانه و سودمند ابراز داشته‌اند. در اینجا نخست نظری به خلاصه آرا و عقاید آن صاحب‌نظران می‌افکنیم و سپس با توجه به آرا و عقاید آنان قواعد منطقی دستور زبان فارسی و زبان‌شناسی راه صحیح آموزش نگارش را می‌جوئیم. شادروان استاد احمد بهمنیار با استفاده از یک عمر درس و بحث و خواندن و

نوشتن و مطالعه کتب و ممارست بر زبان و ادبیات فارسی و عربی در این باره می‌فرماید:

«من در اصل خط سخنی ندارم و از کسانی هستم که تغییر آنرا نه تنها غیر لازم بلکه بسیار زیان‌آور می‌دانم. این خط دارای امتیازی است که روی تمام عیوب و نقائص آنرا می‌پوشاند و آن صرفه در وقت صرف کاغذ و لوازم تحریر است و عیب و نقصهای این خط را هم برخی با آب و تاب مخصوص شرح می‌دهند به مختصر اقدامی، با نهایت آسانی می‌توان مرتفع ساخت. سخن در رفع نقائص و اصلاح طریقه و رسم نوشتن همین خط است و برای اثبات این که تحت قاعده و قانون درآوردنش لزوم فوری دارد عرض می‌کنم نوشته نماینده گفته و گفته نماینده اندیشیده و اندیشیده نماینده وجودی حقیقی یا حقیقی واقع است که ذهن انسان از دریافتن و شناختن آن مایه گرفته است. آفریدگار حکیم به ما قدرت بر کتابت داده است تا بتوانیم الفاظ و عباراتی را که از ضمیر ما حکایت می‌کند به صورتی مرئی و مشهود درآوریم و بدین وسیله تدبیر سخنان خود را به اشخاصی که به مکان یا زمان از ما دور و غایبند ابلاغ کنیم و بنابراین کمال و زیبائی سخن مکتوب به این است که سخن ملفوظ را چنان که هست نشان دهد و همچنان که سخن را باید طوری ادا کنیم که حروف و کلماتش به هم مشتبه نشود برای نوشتن هم باید شیوه و رسمی اختیار کنیم که هیچ حرف و کلمه‌اش بر حرف یا کلمه دیگر مشتبه نگردد و اگر جز این کنیم چنانکه باید و شاید دلالت بر مطلوب نمی‌کند و بیننده و خواننده به نحو مطلوب از آن بهره نمی‌برد و کتابت یا نوشته را عیب و نقصی بدتر از این نیست!...»

استاد دکتر صادق کیا که اکنون ریاست فرهنگستان زبان ایران را دارا هستند در این باره نوشته‌اند «برخی از اصولی که تاکنون برای خط فارسی پیش گرفته شده دلیل استوار وقانع کننده‌ای ندارد و بر موازین علمی استوار نیست، از سوی دیگر مراعات زیبایی و گاهی هم اصرار در جادادن بیش از اندازه واژه‌ها در یک سطر یا مصراع بر طرز نوشتن فارسی فرمانروایی داشته است و از این رو در برخی موارد خط فارسی وضع آشفته‌ای پیدا کرده است و شایسته است که برای اصلاح آن چاره‌ای اندیشید و روشی پیش گرفت که همه آنرا بپذیرند و به کار بندند. برای پدید آوردن یک شیوه همه پسند به نظر نویسنده باید از ذوق و سلیقه و روش پیشین شخصی و تقلید پیشیان یکسره چشم پوشید و شیوه نورا بر موازین خرد پسند علمی بنیاد نهاد»^۱ استاد دکتر ذبیح‌الصفی نیز در این باره می‌نویسد (به چه دلیل پیروی از قواعد صرف و نحو عربی را در شیوه خط فارسی منظور داریم. ما هیچوقت عرب نبوده‌ایم و بهتر آن است که هیچگاه هم عرب نباشیم. آنها که از میان ملت ما خواسته‌اند عرب شوند زودتر از عرب شدن باز بچه استهزاء زمان شدند و از میان رفتند. با این حال هنوز بسیاری از شوخ چشمیهای آنان گریبانگیر ماست و ما باید روزی گریبان خود را از چنگالهای این سرطان بیرون آوریم تا به آن معنایی ایرانی شویم که فردوسی و هم‌عهدان او بوده‌اند، پیروی از قاعده‌های لغوی و دستوری فارسی در چگونگی فصل و وصل کلمات و رسم خط فارسی نشان تازه‌ای از توجه به استقلال معنوی و فرهنگی ما خواهد بود. ۲

شادروان سعید نفیسی در این باره نوشته‌اند «زبان ما زبان مستقلی است و تابع هیچ زبان دیگر نیست. آنچه ما از زبان تازی گرفته‌ایم باید از هر حیث تابع قواعد زبان فارسی باشد چه از حیث اصول صرف و نحو و چه از حیث رسم الخط چنانکه در تلفظ هم رعایت مخرجهای زبان عرب را نمی‌کنیم و شاید روزی برسد که در املاء نیز رعایت اصل را نکنیم. پدران ما هم تصرفهایی در املاء و رسم الخط کلمات تازی کرده‌اند و از این راه زبانی به ما نرسیده است... ۳»

استاد دکتر مصطفی مقرری که اکنون عضویت فرهنگستان زبان ایران را دارا هستند در این باره نوشته‌اند (.. درهمین خط فعلی که میان ما و عربی‌زبانان مشترك است، باید احتیاجات و خصوصیات زبان فارسی ملاك عمل باشد، زیرا زبان فارسی اختصاصات صرفی و نحوی زیانشناسی جدا از زبان عربی دارد و همین اختلاف حکم می‌کند که نوشتن آن نیز برای تطبیق با این اختصاصات با رسم خط

۱ - ۲ - نگاه کنید به ماهنامه سخن - شماره ۵ - مرداد ۱۳۳۸ - ۳ - نگاه کنید به ماهنامه سخن شماره ۶ - شهریورماه ۱۳۳۸

زبان عربی تفاوت داشته باشد. (۱) استاد دکتر مظاهر مصفا در این باره نوشته اند - «به اعتقاد من آموختن خط فارسی کاری آسان و آرزویی زودبای است اگر دشواریها و پیرایه های آن را از میان ببردیم و بند صرف و نحو عربی را از پسای نحو و صرف فارسی بگشاییم به حکم عقل و منطق هر که الفبای زبان فارسی و قاعده فصل و وصل آنها را به درستی بیاموزد و یک دوسالی بخواند و بنویسد باید بتواند درست بخواند و درست بنویسد. اگر از سال اول دبستان تا دوره عالی همه آموختی و هیچ نیاموختی که خط زبان مادری خود را چه گونه بنویسی در کار این خط عیبی بلکه عیبهاست. درس املا سبب تباہ کردن روزگار فرزندان عزیز ایران است. یکی در میان جمعی کتابی و نوشته ای در دست دارد و همه را می پاید که مباد کسی را نظر بر آن افتد، به آرامی از روی کتاب و نوشته می خواند و دیگران می نویسند. این کار در سالهای اول و دوم و سوم و چهارم و پنج و ششم دبستان اگر ضرورت دارد در سالهای بالاتر نابجا و ناضرور است. تو از میان یکی از املاهای سال پنجم ابتدائی بیست کلمه عربی که در آنها ص و ث و ط و ظ و ض و ذ باشد جدا کن و آنها را به آن تلفظ که در فارسی رایج است برای دانشجویان دوره عالی دانشکده های کشور عربی املا کن به یقین و به هیچ تردید همه را غلط و نادرست خواهند نوشت و انصاف کن که از کودک نوارسته فارسی زبان عربی نخوانده چه انتظاری گزاف داریم. مردم عرب زبان، برای این حرفها تلفظ خاصی دارند و ما همه ص و ط و ظ و ذ را ز و ص و ث راس. ط را ت تلفظ می کنیم و از کودک نو خاسته انتظار داریم که آنها را درست بنویسد. از نوآموز سال دوم ابتدائی می خواهیم که بداند اضطراب از مایه ضرب است و اصطلاح از ماده صلح و تای باب افتعال بعد از ض و ص به ط بدل می شود و می - خواهیم که بداند مبتلا را مبتلی کند و بداند که الف اگر در مرتبه چهارم به بعد قرار گرفت و در طرف بود به صورت یا نوشته می شود و می خواهیم بداند میرا از مایه برء است و مهموز السلام است و از این قاعده مستثناست و حرف ماقبل آخر دنیا چون یاست از این قاعده مستثناست و یحیی مستثنا از این استثناست و می خواهیم اگر این قاعده ها را درک نمی کند حافظه چشمی خود را برای یاد گرفتن صورت هزاران کلمه در کار کند. از باربر و پاره دوز و دروگر و درودگر که از کتاب جزرنگ سیاه و سفید نمی داند و در سراشیب پیری است هم انتظار داریم که خط و زبان را با همه این دشواریها بیاموزد و چه خوب می آموزد.

تصمیم گرفتن در یکسان کردن شیوه خط فارسی و آسان کردن آن جوابی است که به حکم زمان باید به فریاد حاجت ناگزیر و بانگ ضرورت اجتناب ناپذیر مردم بدهیم...!» استاد دکتر پرویز ناتل خانلری نوشته اند: میان خطهای مهم معمول دنیا تنها خط فارسی است که برای استعمال همان شکلها و علامتهای متداول خود دارای هیچ گونه قاعده و ضابطه ای نیست معلوم نیست که کدام کلمات را باید متصل نوشت و کجا باید به جدا کردن علامتها مقید شد. برای نوشتن یک کلمه چندین صورت متداول است و هر کس با استدلالی جداگانه وجهی را ترجیح می دهد و می نویسد که دیگران نمی پذیرند و کار این هرج و مرج به جایی رسیده است که تکلیف هیچ نوآموز و دانشجوی معین نیست مگر آنکه خود راهی برگزیند و اجتهادی بکند و شیوه ای پیش گیرد که البته خاص او خواهد ماند و مورد قبول دیگران نخواهد شد.

خط انگلیسی و فرانسوی و عربی و زبانهای دیگر هم پر از نقص است. اما در همه این خطها در هر حال قاعده های ثابتی هست در عربی از وقتی که قواعد صرف و نحو را تدوین کردند به قاعده نوشتن کلمات هم توجه داشتند و قریباًست که خط عربی شیوه ثابت و معینی دارد. معلوم است که حرف جر «ب» را همیشه باید به کلمه بعد که مجرور است متصل ساخت و هرگز کسی پیدا نشده است که در این قاعده شک کند و این حرف را جدا بنویسد. در خط انگلیسی و فرانسوی هم اگرچه حرفهای بسیار هست که نوشته می شود و خوانده نمی شود یا به یک صورت می نویسند و به صورت واحد می خوانند ولی در هر حال هر کلمه صورت مکتوب معینی دارد که می توان آموخت و همیشه به کاربرد. تنها خط فارسی است که دستخوش تفتن هر کاتبی است و هنوز تکلیف نوشتن کلمات آن معین نیست.... به گمان من، خط امری وضعی است پس باید قرار و قاعده واحدی داشته باشد و این قرار میان همه نویسندگان و خوانندگان معهود باشد تا غرض و مقصود از نوشتن حاصل شود. یعنی نویسنده بتواند برای ثبت کلماتی که در ذهن اوست علامتهای مکتوب به کاربرد و خواننده از روی آن علامتها درست همان را که مقصود نویسنده بوده است دریابد بنابراین به ضرورت باید هر نشانه صورت واحد ثابتی داشته باشد. در خط فارسی کنونی نقص همان نبودن یا به کار نرفتن علامت سه مصوت کوتاه یعنی حرکات، و تعداد علامات برای حرف واحد، که همه می دانند و با آب و تاب و تفصیل می گویند، نیست. در مواردی هم که خط مشکل و نقصی ایجاد نمی کند ما لیاقت آن را نداریم

۱ - نگاه کنید به مقدمه کتاب «راهی از بن بست»

که قراری میان خود بگذاریم و روش واحدی از نوشتن کلمات پیش بگیریم. در نوشته‌های فارسی امروز کلمه «آمده‌ای» به چهار صورت نوشته می‌شود: آمده - آمده‌ئی - آمده‌یی - آمده‌ای این دیگر نقص و عیب خط نیست. نقص نویسندگان است که نتوانسته‌اند با هم در باره امر ساده‌ای توافق کنند. بسیاری از مشکلات خط فارسی از این قبیل است و به آسانی می‌توان آنها را رفع کرد... اما پیروی از شیوه خط عربی هم اصلی نیست که در همه موارد قابل مراعات باشد. با آنکه خط فارسی و عربی یکی است و بسیاری از لغات در این دوزبان مشترک است از حیث ساختمان زبان میان عربی و فارسی آنقدر تفاوت و اختلاف وجود دارد که هرگز نمی‌توان قاعده‌های کتابت یکی را در دیگری نیز درست دانست و به کاربرد.... بنابراین در اتخاذ روش واحد برای نوشتن کلمات فارسی تنها دواصل می‌ماند که باید مراعات شود: یکی اتکاء به قواعد منطقی دستور فارسی و دیگر کوشش برای وضوح و پرهیز از اشتباه. اما تا اینجا خلاصه‌ای از اراء و عقاید برخی از دانشمندان صاحب نظر و استادان برجسته کشور بیان شد اما نتیجه‌ای که از این سخنان می‌توان گرفت این است که در امر نگارش زبان فارسی و آموزش آن باید صرفاً تابع قواعد منطقی دستور زبان فارسی بود و به خاطر حفظ سنت نباید از راه راست و درست منحرف گردید. چنانکه می‌دانیم یکی از مباحث اصلی و مهم دستور زبان که باید آنرا نخستین گام در فراگیری و آموزش زبان به شمار آورد مسئله واجشناسی یا شناسایی واحدهای صوتی آن زبان است. صوت کوچکترین جزء واژه است که با کیفیتی خاص به یاری اندامهای گلو و دهان بی‌می‌آید و با اصطلاح دارای مخرجی خاص است. اصوات هر زبان با زبان دیگر کاملاً یکسان و همانند نیست و هر زبان نیز با گذشت زمان ممکن است اصواتش از نظر کم و کیف تغییر یابد چنانکه در فارسی باستان اصواتی وجود داشته که در فارسی میانه و فارسی کنونی وجود ندارد یا در زبان عربی و زبانهای دیگر هم اکنون اصواتی وجود دارد که در زبان فارسی اثری از آنها نیست. اما خط عبارتست از مجموعه نشانه‌هایی قراردادی و وضعی که هر یک از آنها باید نماینده یکی از اصوات باشد به عبارت دیگر همانطور که صوت واحد گفتار است حرف یا نویسه نیز واحد خط یا الفبا بشمار می‌رود و در هر زبان اصل آن است که واحدهای صوتی با واحدهای صوتی با واحدهای خطی برابر باشد و هر صوت بیش از یک نشانه در خط نداشته باشد. متأسفانه در فارسی کنونی مجموعه نویسه‌ها با مجموع واجها برابر نیست و به علت تأثیر زبان عربی و از میان رفتن برخی

واجهای باستانی فارسی نویسه‌های شـح-ض-ط-ظ-ع-غ- در خط بکار می‌رود ولی در زبان ما هیچیک از آنها نشانه صوت اصلی نیست و اشکال عمده خط فارسی و اساس نابسامانی و آشفتگی و دشواری آن همین مسأله است و بقیه مسائل به آسانی قابل حل است همه می‌دانیم در عربی هریک از این نویسه‌ها نشانه صوتی معین است و مخرج خاصی دارد ولی فارسی زبانان که امروزه این نویسه‌ها را در املاهای برخی از واژه‌های عربی نژاد به کار می‌برند برای آنها مخرجی نمی‌شناسند و آنها را مانند واجهای معمول زبان خود تلفظ می‌کند چنانکه ث- و ص را س و ح را ه و ذ، ض، ظ را ز و ط را ت و ع و و را و غ و راق تلفظ می‌نمایند. مخرج ث و ذ در زبانهای ایرانی نیز وجود داشته ولی در فارسی کنونی از میان رفته است. حقیقت آن است که در فارسی کنونی تنها سی واج وجود دارد که از نظر کلی با نویسه‌های زیر نمایش داده می‌شوند: *ا، ب، پ، ت، ج، چ، خ، د، ر، ز، ژ، س، ش، ف، ق، ک، گ، ل، م، ن، و، ه، ی.*

البته هر یک از این نویسه‌ها برحسب آن که در کجای واژه قرار گیرد شکل‌های خاص به خود می‌گیرد و برخی نیز در خط کنونی نمایش داده نمی‌شوند مگر به ضرورت مارسل کوهن Marcel. Cohen دانشمند زبانشناس فرانسوی نیز معتقد است که خط الفبائی اگر نماینده کامل و حقیقی اصوات مستقل زبان باشد در حدود سی علامت دارد که تمام کلمات هر زبان را به وسیله ترکیب آنها می‌توان نوشت بنابراین اصل مسلم علمی و منطقی که بیان گردید. ما اگر بخواهیم راه آموزش نگارش زبان فارسی را هموار و بی سنگلاخ گردانیم چاره‌ای جز این نداریم که شکل‌های زاید و نویسه‌های مزاحم خط را که همان نویسه‌های شـح-ذ-ص-ض-ط-ظ-ع-غ- می‌باشند به یکباره دور افکنیم و حرکات سه‌گانه رانیز در خط نشان دهیم و خلاصه خط را منطبق بر قواعد علمی و متکی بر اصول منطقی دستور زبان فارسی گردانیم اما بدون شک این کار باید در مجمعی علمی و رسمی مانند فرهنگستان زبان ایران شورای عالی فرهنگ، گروه‌های آموزشی زبان و ادبیات فارسی دانشگاه‌های ایران یا مجامع صلاحیت‌دار دیگر جامعه عمل بخودپوشد و حکم رسمی و قطعی درباره‌اش صادر شود تا اختلاف سلیقه‌ها و نابسامانی‌ها از میان برخیزد و وحدت و یکرنگی کامل جای آنرا فراگیرد. به عبارت دیگر همچنان که به حکم قواعد منطقی دستور زبان فارسی و بمنظور ایجاد وحدت در زبان از میان صورتهای گوناگون یک واژه ایرانی مانند «می‌روم» و «می‌رم» و «می‌رم» و «میرم» و «میرم» یکی را که همان «می‌روم» است بر می‌گزینیم و رسمیت می‌دهیم در خط نیز باید وحدت نظر

داشته باشیم واز میان شکل‌های گوناگون یک کلمه مانند «رفته‌ای» و «رفته‌ئی» و «رفته‌بی» و «رفته» یا «مسأله» و «مسئله» و مانند اینها تنهایی را قبول کنیم و بقیه را رها سازیم تا آشفتگی و اختلاف خط از میان برخیزد و وقت گران‌بهای کودک و نوجوانان و جوانان و بزرگسالان بی‌جهت صرف املأ نشود.

اما در مورد جنبه دوم نگارش یعنی دبیری و نویسندگی نیز در اینجا بیش از بیان هر مطلب باید گفت هنر نویسندگی و نگارش برخلاف سایر مسائل علمی و ادبی حدود و اصول مسلم و قطعی ندارد و مرزها و زمینه‌های آن کاملاً مشخص و ثابت نیست. یکی از نویسندگان همزمان ما می‌گوید: دستور نویسندگی را به سال‌ها می‌آموزند اما زنده آن دو حرف است: چشم باز و بیان ساده. باید نگاه کرد و دید. شنید و فهمید. آنگاه دیده و فهمیده را آسان گفت و نوشت. یکی دنیا را می‌گردد و توشه نمی‌گیرد. دیگری از گردش کوی و برزن یک دنیا گفتنی می‌آورد، چه آن یکی ندیده و نفهمیده گذشته و این برای دیدن و فهمیدن نگاه کرده و شنیده است... (۱) افرادی که با تیزبینی و دقت بیشتری به اطراف خود مینگرند و چشم و گوش بازتر دارند قطعاً بهتر از دیگران میتوانند مشاهدات و دریافتهای خود را بنگارند و اندیشه‌ها و عقاید خود را بیان نمایند.

بیان افکار و عقاید توسط خط، دشوارتر از بیان افکار و عقاید توسط زبان است و به همین اعتبار دبیری و نویسندگی از روزگاران قدیم ارج بسیار داشته و شغلی شریف به شمار می‌آمده است. یکی از دانشمندان می‌گوید: میان سخن گفتن و نوشتن فرق فاحشی هست. گوینده برای بیان مقصود وسائلی دارد که در اختیار نویسنده نیست. از جمله این وسائل یکی آهنگ سخن گفتن است. اگر جمله واحدی را به آهنگهای مختلف بگوئید شنونده معانی مختلفی از آن درمی‌یابد. در نوشتن، این وسیله برای بیان مقصود در میان نیست یعنی در هیچیک از خطوطی که اکنون در دنیا بکار می‌رود علاماتی برای بیان آهنگ عبارت وجود ندارد. بنابراین نوشتن نسبت به گفتن برای بیان مقصود وسیله ناقصتری است... وقتی که سخن می‌گوئیم حرکات و اشارات چشم و ابرو و دست نیز به یاری کلمات و عبارات می‌آیند و در نوشتن از این یاری محرومیم و علاوه وقتی که شما با کسی گفتگو می‌کنید از آن بیم ندارید که مقصود شما را در نیابد زیرا چاره کار آسان است می‌پرسد و شما دوباره توضیح می‌دهید اما نوشته‌های شما به جاهائی می‌رود که خودتان همراه آن نیستید تا اگر مبهم بود به توضیح پردازید این نکات ایجاب میکند که در نوشتن

بیش از گفتن دقت کنیم. قواعد دستوری و ادبی بیشتر برای همین منظور به وجود آمده است و گرنه لالان هم با اشاره میتوانند مقصود خود را به طرف بفهمانند... (۱) نویسنده دیگری گفته است برای نوشتن یک کتاب همان قدر فوت و فن بکار می‌رود که برای ساختن یک ساعت. آندره موروا می‌گوید مهارت در فن نویسندگی جز با مشق و تمرین بسیار نصیب کسی نمیتواند شد. کسانی که در این راه به کار و کوشش برخاسته‌اند بسیار کم دیده شده که در اوائل کار بتوانند کاملاً کامیاب و پیروز گردند و کسانی که در این راه پیروز و کامیاب گشته‌اند به یقین روزان و شبان بسیار با حوصله و پشت کار و با تحمل دشواریها و رنجهای فراوان دست‌اندر کار کار نوشتن بوده‌و سالها از خرمن آثار نویسندگان و استادان این فن خوشه‌چینیها کرده در کنه کار آنان فرو رفته‌اند. شک نیست که برخی افراد بر اثر عواملی خاص مانند توارث و محیط خانوادگی و تربیت اجتماعی و زمینه‌های مساعد دیگر، بیش از دیگران در نویسندگی و بیان مفاهیم ذهنی خود توانائی دارند ولی هر فرد علاقه‌مندی نیز با فراگرفتن راه‌ورسم درست نویسی و مشق و تمرین در این کار می‌تواند در کار نوشتن مهارت یابد و حتی نویسنده‌ای چیره‌دست گردد. یکی از دانشمندان ما می‌گوید «نویسنده بر عهده دارد که الفاظ و تعبیرات را مانند صراف و زرگر، به محکی دقیق بزند و سره را از ناسره جدا کند و اجزاء را با دقت تمام چنان به جای خود بنشانند که در مجموع آنها مناسب و زیبایی وجود داشته باشد. (این محک جز ذوق نیست اما ذوق) را مطالعه و دقت در کار گنشتگان هنرمند و آگاهی از راه و رسم ایشان پرورش می‌دهد و به بار می‌آورد. دروغ است که ذوق قریحه فطری و ذاتی است. آنچه فطری است همت و دقت و ثبات در ادراک دقایق و رموز فنون است تا آن ملکه نفسانی که نیک را از بد و زشت را از زیبا می‌شناسد حاصل شود.» نخستین وظیفه یک نویسنده تازه کار آن است که بر دائره معلومات لغوی خود بیفزاید و قواعد و اصول زبان خویش را کاملاً فراگیرد. افزایش معلومات لغوی و حدود آشنایی با الفاظ بستگی دارد به چگونگی موضوع مورد نظر. استعمال عبارات و اصطلاحات فنی که اختصاصاً برای تشریح موضوعات وضعی و ادبی به کار می‌رود رنگ و بوی فضل فروشی و تصنع به نوشته می‌دهد و استعمال کلمات ساده و عادی همواره پسندیده‌تر از قلمبه‌گویی و فضل فروشی است.

در قدیم نیز ساده‌نویسی اساس فصاحت و بلاغت بوده و به کار بستن آنرا همواره به نویسندگان سفارش کرده‌اند. می‌گویند حسن بن سهل در پاسخ مأمون

خليفة عباسی که معنی فصاحت را جویا شده بود گفت فصاحت چیزی است که عوام بفهمند و خواص بپسندند امیرکیکاوس بن اسکندر می گوید «سخندان و سخنگوی آن بود که هرچه گوید مردمان را معلوم شود». و همو گوید «پرهیز از سخن غامض و چیزی که تو دانی و دیگران را به شرح آن حاجت باشد مگوی که سخن از بهر مردمان گویند نه از بهر خویش...» خواجه نصیرالدین طوسی گفته است «نباید الفاظ غریب و کنایات نامستعمل به کار برد» ابوهلال عسگری گوید «کلام خوب کلامی است که متصف به روانی و آسانی لفظ و رسایی معنی باشد». پس اندیشه ها و عقاید و افکار و مشاهدات باید با الفاظ و عباراتی مناسب و رسا به صورتی ساده و روان نگاشته شود تا هر خواننده ای به آسانی بتواند مقصود نویسنده را دریابد. لفظ قالب معنی است و هر نویسنده ای باید بداند که برای بیان هر معنی تنها یک لفظ وجود دارد که از همه لفظهای مشابه دقیقتر و روشن تر و مناسب تر است و هنر نویسنده در آن است که آن یک لفظ را بیابد و لفظهای مشابه را که نارسا یا نامناسبند رها سازد. به گفته همین دانشمند نویسنده نباید به حق الفاظ تجاوز کند بلکه او وظیفه دارد که حق هر لفظ را چنان که باید و شاید، ادا نماید و الفاظ و کلمات را با دقت تمام در ذهن بسنجد و چگونگی استعمال هریک را با معنی دقیقی که در آثار فصیحان قدیم و در عرف و معمول کنونی دارد، دریابد و آنرا در معنی صریح و صحیح خود به کار برد... و باز همو فرماید «نویسندگی هنر خوب و زیبا نوشتن است». در نوشته هایی که مطلب صریح و ثابت است و بر حسب ذوق و سلیقه هر کس تغییر پذیر نیست اندیشه نویسنده مجالی برای جولان ندارد و هنر نویسندگی به این مقصور می شود که نوشته درست و ساده باشد که خواننده هرچه زودتر و مقصود را دریابد اما آنجا که مراد بیان اندیشه و خیال خاص نویسنده است میدان فراخ تر و مجال عرض هنر بیشتر است. نویسنده به معنی خاص کسی است که اندیشه یا خیالی در سر دارد که می پندارد در سر دیگران نیست و این ساخته ذهن خود را بوسیله نوشته به دیگران می نماید. به این معنی نویسنده آفریننده است یعنی چیزی بوجود می آورد یا به عبارت دیگر اجزائی را ترکیب می کند و از آنها صورتی می سازد که پیش از آن نبوده است به موجب این تعریف است که نویسنده هنرمند شمرده می شود، زیرا که تعریف هنر جز همین خلق و ابداع نیست. اما نویسندگی نیز مانند همه هنرهای دیگر دوجنبه دارد که یکی معنی و دیگری صورت آن است. معنی اندیشه و خیالی است که ذهن هنرمند آفریده است و صورت الفاظی است که برای بیان آن اندیشه و القای آن به ذهن دیگران به کار رفته است. در این شک

نیست که معنی بسیار مهم است و اگر بدیع و دلنشین نباشد لفظ و عبارت بیهوده و تهی جلوه می‌کند اما از این نکته نتیجه نمی‌توان گرفت که (بیان) اعتبار و ارزش چندانی ندارد یا در درجه دوم اهمیت است. آنکه معنی بدیعی در ذهن ندارد هنرمند نیست و بهتر است که در پی کسب و کار دیگری باشد. اما آنکه ذهنش می‌تواند معانی بکروبدیعی بیافریند نیز هنوز هنرمند و نویسنده شمرده نمی‌شود وقتی او را نویسنده می‌توان خواند که آن معانی را به زیباترین صورتی که ممکن است جلوه بدهد، یعنی (خوب و زیبا بنویسد). اندیشه و خیال نو و زیبا از قریحه‌ای تراوش می‌کند که ذاتی است و تأثیر آموختن در آن بسیار کم است، اما هنر بیان که باید به آن اندیشه صورتی متناسب و دلاویز بخشید بیشتر کسبی و آموختنی است. البته صاحبان قریحه را رهبری و راهنمایی می‌توان کرد تا نیروی آفریننده خود را به کار ببرند و زود تر و آسان تر به نتیجه برسند اما به کسی نمی‌توان آموخت که چگونه اندیشه

بدیع داشته باشد و خیال نو و زیبا را در دماغ بیاورد. آنچه باید آموخت این است که چگونه خیال خود را در جامه لفظ و عبارت بیاورید و در چشم دیگران جلوه‌گر سازد. «نظامی - عروضی در چهارمقاله خود گفته است: «دبیر باید که کریم الاصل، شریف العرض، دقیق النظر، عمیق الفکر، ثاقب الرای باشد و از ادب و ثمرات آن، قسم اکبر و خط او فر نصیب او رسیده باشد و از قیاسات منطقی بعید و بیگانه نباشد...» نویسندگان دیگر نیز هر یک شرائطی برای نویسندگی بر شمرده‌اند که مهمتر از همه پژوهش در آثار گذشتگان و مطالعه متون نظم و نثر قدیم و فراگیری اخبار و احادیث و آیات و مشق و تمرین بسیار است. کوتاه سخن آنکه نویسنده باید زبان مادری خود را خوب بداند، معنی درست هر لفظ را نیک بشناسد، از دستور زبان و شیوه درست نویسی و آه‌ها به خوبی آگاه باشد، از فکر درست و اندیشه رسا و آسودگی خاطر و شوق و علاقه برخوردار باشد، از معلومات و اطلاعات کافی و منطق و استدلال قوی بهره کافی داشته باشد، با افکار و آثار بزرگان و متفکران آشنا باشد و ارزش اندیشه‌های آنان را دریابد و سرانجام قادر باشد که معانی و مطالب ذهنی خود را به طریقی بنویسد که همگان به خواندن آن رغبت کنند و از آن لذت برند.

بهترین روش کارآموزی در نویسندگی خواندن آثار بزرگان ادب و نویسندگان پرمایه است. مطالعه دقیق این گونه آثار راه و رسم نویسندگی را به تازه کاران می‌آموزد و سرمشقهای خوبی در پیش چشم آنان قرار می‌دهد. البته هر نویسنده

مبتدی آثار مزبور را در آغاز برای تفنن و سرگرمی و التذاذ خاطر مطالعه می کند ولی پس از آن که دامنه آشنایش با آثار گوناگون وسعت گرفت خواه ناخواه به تجزیه و تحلیل آن آثار خواهد پرداخت و آنها را با دقت بیشتری مورد بررسی قرار خواهد داد و از آنها بهره برداری خواهد نمود. به عبارت دیگر باید گفت هرنویسنده مبتدی پس از آن که راه و روشها و ریزه کاریها و فوت و فن کار را از استادان و نویسندگان بزرگ فراگرفت باید ابتکار و شیوه یابی را جایگزین تقلید نماید و با مطالعه روشها و شیوه های گوناگون دیگران، سرانجام برای خود شیوه ای بیافریند و راهی خاص ایجاد نماید. یکی از نویسندگان در این باره می گوید تجلی سبک مانند تجلی عادات و خصال پسندیده، نباید از روی عمد و شعور باشد بلکه باید ناخودآگاه و بدون قصد و اراده صورت گیرد.

هرنویسنده مبتدی چه از نبوغ ذاتی و گوهر استعداد برخوردار باشد و چه نباشد حتی یک روز را هم نباید بدون مشق و تمرین به سرآرد. نویسندگی یک فن است و فراگیری هرفنی جز با مشق و تمرین امکان پذیر نیست. از قدیم هم گفته اند «کارنیکو کردن از پیر کردن است.» مشق و تمرین بسیار افکار و اندیشه ها را توسعه می دهد و نیروی دقت و تخیل و تداعی معانی را زیاد می کند و قریحه و ذوق را به کار می اندازد و سرانجام منطق و استدلال قوی و بیان را رسا و توانا می سازد و عادت نیکو در انسان ایجاد می نماید. چه عادت پیسنیده تر و سودمندتر از عادت به چیز نوشتن است.

اما در مورد مقدمه چینی و سرآغاز نوشته باید دانست که برخی از نویسندگان بزرگ بی مقدمه وارد موضوع می شوند و خواننده را یگراست بر سراسل داستان میبرند. بسیاری از نویسندگان امروز نیز با «مقدمه چینی» موافق نیستند و بارها کردن این شیوه، شیوه ای آسانتر برای خود برگزیده اند. بیشتر حکایت های گلستان سعدی بدون مقدمه است و بسیاری از نویسندگان بزرگ خارجی نیز به همین سان عمل میکنند و شاید هم حق داشته باشند زیرا گذشتن از کوره راه تنگ و تاریک «مقدمه» جز به دشواری و کندی میسر نمی گردد و کار هر کس نیست و خواننده باهوش و نکته سنج نیز نیازی به گذشتن از این تنگنا ندارد. اما شک نیست که برخی از نوشته ها اگر دارای مقدمه باشند زیبا تر و دلپذیرتر جلوه میکنند و اگر کسی بتواند نوشته خود را با مقدمه ای مناسب و جالب آغاز کند، چه بهتر که این کار را انجام دهد و نوشته خود را به این زیور بیاوراید. استاد سخن فردوسی طوسی برای هریک از داستانهای خود مقدمه ای زیبا و دلنشین می آورد و خواننده را پیشاپیش

تشنه و مشتاق اصل داستان می‌سازد. سعدی نیز در بوستان خود برای هرباب مقدمه‌ای شیرین و دلپسند می‌آورد و مطالب را بدین‌سان زیور می‌بخشد. مقدمه باید بستگی کامل به اصل موضوع داشته‌باشد و خواننده را به مقصود اصلی رهنمون شود و بخصوص از نظر کم و کیف متناسب با اصل نوشته باشد و بر روی هم این سه شرط را در خود جمع داشته‌باشد: تناسب، کوتاهی، زیبایی.

در مورد چگونگی پایان پذیری نوشته و نتیجه‌گیری باید گفت قاعده خاص و دستور مطلق در این باره وجود ندارد و بر روی هم این مساله بستگی دارد به چگونگی مطلب و نوع موضوع و ذوق و سلیقه نویسنده. درپاره‌ای از نوشته‌های ادبی و تخیلی بهتراست خواننده در حالتی آمیخته به حیرت و تفکر باقی بماند ولی اگر هدف نویسنده استدلال و اثبات عقیده‌ای خاص باشد در این صورت بهتراست که نوشته با مطلبی که حاکی از ایمان و اعتقاد راسخ نویسنده به موضوع مورد نظر باشد، پایان یابد. برخی از آثار خارجی در پایان کار وضعی مبهم و معلق دارند و برخی دیگر فرجاسی روشن و معین.

نکته دیگری که در نگارش باید برای آن اهمیت بسیار قائل شد مساله طرح‌ریزی و نقشه‌کشی است. همچنان که هر کاری مستلزم تهیه نقشه قبلی و طرح مقدمات است در نگارش نیز باید نقشه و طرح وجود داشته‌باشد و ابتدا مقدماتی فراهم گردد و سپس کار آغاز شود. عمل نگارش را می‌توان به کار ساختمان تشبیه کرد. همچنان که برای ساختن یک بنا ابتدا نقشه‌ای می‌کشند و طرحی می‌افکنند و سپس مواد و مصالح لازم را فراهم می‌آورند و ساختمان را برپا می‌کنند، در نگارش نیز باید ابتدا طرحی ریخت و آن طرح را مورد دقت و بررسی قرار داد و سپس کلمات و الفاظ و عبارات را به یاری گرفت و نوشته را به وجود آورد. نویسنده در واقع سازنده و آفریننده است و از اجزاء پراکنده و گوناگون ترکیبی می‌سازد و صورتی می‌آفریند که پیش از آن موجود نبوده‌است. لفظ انشاء نیز در زبان عرب به معنی آفرینش و ایجاد و پرورش است و همین اعتبار آنرا در مورد دبیری و نویسندگی به کار برده‌اند و می‌برند. نقشه‌کشی و گرده‌ریزی نخستین سنگ بنای نگارش است و چنان که گفته شد اهمیت بسیار دارد. بدیهی است که مواد لازم نگارش یعنی معانی و الفاظ و کلمات و عبارات و قواعد و اصول در گنجینه ذهن ما آماده و انباشته‌است و فقط باید بدانها نظم داد و پیوندهائی معنوی بین آنها برقرار ساخت. بخصوص هنر در آن است که از میان توده‌های انبوه مواد و مصالح که به‌مرور زمان در گنجینه خاطر ما انباشته شده‌اند، بتوانیم مواد و مصالح لازم یا به عبارت دیگر

الفاظ و عبارات مناسب و رسا و زیبا را برگزینیم و آنها را به درستی به هم پیوندیم و بنا را به وجود آوریم. به عبارت خلاصه تر باید گفت گنجینه مغز آدمی مانند یک بایگانی آشفته و انباشته است و نگارنده باید برحسب موضوع مورد نظر خود به این بایگانی سروسامان دهد و آنرا منظم و مرتب سازد و از میان آنها آنچه را که مایه کارش است جدا سازد و از آنها به طریقی صحیح بهره برداری نماید.

از آنچه گفته شد می توان نتیجه گرفت که در امر نگارش پیمودن سه مرحله کاملاً ضروری است: یکی مرحله تفکر و اندیشه. دیگر مرحله تنظیم افکار و ارزیابی اندیشه ها. سدیگر مرحله نوشتن و به کار بستن قواعد و اصول نگارش. این سه مرحله را میتوان با مراحل سه گانه طرح ریزی - ارزیابی و بررسی طرح - پیاده کردن طرح و عملی نمودن آن، تطبیق نمود. در مرحله نخست نگارنده باید آنچه را که به مرور زمان درباره موضوع مورد نظر به گنجینه مغز خود سپرده است همه را یکان یکان به خاطر آورد و از نظر بگذراند. در مرحله دوم باید به گزینی نماید و به مفاهیم ذهنی و افکار پراکنده و مطالب گوناگون سروسامان دهد و میان آنها نظم و ارتباط برقرار سازد و مانند دانه های زنجیر آنها را به هم پیوندد و سرانجام در مرحله سوم باید مفاهیم ذهنی و مطالب گزیده را بر روی کاغذ آورد و به کلیه قواعد و اصول نویسندگی جامه عمل بپوشاند. به عبارت ساده تر: نگارنده ابتدا باید حواس خود را متمرکز کند و به ژرفنای اندیشه فرو رود و آنچه را که درباره موضوع مورد نظر، به چشم خود دیده یا از دیگران شنیده و در کتابها خوانده و دریافته است همه را به خاطر آورد و سپس مانند مهندسی که می خواهد بنائی برپا سازد نقشه کار را در ذهن خود ترسیم نماید و از میان توده های مواد اولیه، مواد لازم را برگزیند و هر یک را در روی کاغذ به جای خویش بنهد و نوشته را به وجود آورد.

مرحله اول نویسندگی کمال اهمیت را دارد و باید مبنای آن بر واقعیات و مشاهدات و محسوسات باشد. به عبارت دیگر شاهباز اندیشه ابتدا باید برپایه محسوسات و مدرکات عینی قرار گیرد و سپس در آسمان بی کران تصورات و تخیلات به پرواز آید و به افقهای دوردست نظر افکند. اینک با توجه به اراء و عقاید صاحب نظران و کلیاتی که در این باره بیان گردید می توان دستورها و قاعده های برای نگارش استخراج و آنها را به شرح زیر خلاصه و شماره بندی نمود:

۱ - دقت در انتخاب نوع کاغذ و رنگ جوهر و حاشیه گذاری و خوانانویسی و نقطه گذاری و مانند اینها.

۲ - به گزینی واژه ها و دقت در انتخاب الفاظ.

- ۳- درست‌نویسی واژه‌ها و پیروی از قواعد منطقی املاء فارسی.
 - ۴- مراعات آئین جمله‌بندی و قواعد منطقی دستور زبان فارسی.
 - ۵- ساده‌نویسی و پرهیز از عبارت‌پردازی و فضل‌فروشی.
 - ۶- کوتاه‌نویسی و پرهیز از طول و تفصیلهای نابجا.
 - ۷- حقیقت‌نویسی و پیروی از منطق و استدلال.
 - ۸- دقت در مقدمه‌چینی و نتیجه‌گیری.
 - ۹- تیزبینی و موشکافی و باریک‌بینی.
 - ۱۰- تصحیح و واریسی نوشته و حک و اصلاح مکرر آن.
- این دستورهای دهگانه در واقع نکات و مسائلی است که در مرحله سوم نویسندگی یعنی در مرحله نوشتن و «دست‌به‌کارشدن» باید مورد نظر قرار گیرد اما پیمودن مرحله اول و دوم یعنی فکر کردن و طرح ریختن که در پیش بدانها اشاره شد، اساس کار نگارش است و پیش از مرحله نوشتن همواره باید مورد نظر قرار گیرد. گذشته از اینها برای توفیق در کار نگارش و امکان عملی ساختن دستورهای دهگانه بالا سه اصل اساسی زیر نیز باید مورد نظر قرار گیرد و بدانها جامه عمل پوشانده شود:
- ۱- مطالعه و بررسی آثار خوب نویسندگان بزرگ - ۲- مشق و تمرین بسیار در کار نگارش - ۳- پرحوصلگی و عشق ورزی به کار نویسندگی.

هدف تدریس زبان و ادبیات فارسی را به دانشجویانی که در همین رشته درجه لیسانس یا فوق لیسانس میگیرند میتوان تربیت کارشناس و محقق و یا معلم در رشته زبان و ادبیات فارسی توجیه کرد، ولی در دیگر رشته های دانشگاهی که چند ساعته در هفته زبان و ادبیات فارسی نیز تدریس میشود هدف کاملاً معلوم و مشخص نیست. هراستادی بر حسب ذوق و علاقه مندی خویش برنامه ئی برای درس فارسی طرح ریزی میکند. بسیاری از این استادان بسبب این اعتقاد که معمولاً میزان دانش و آگاهی دانشجویان در زبان فارسی در دوره دبیرستان بسطی انتظار نرسیده است کوشش میکنند که معلومات دانشجویان را در زبان فارسی افزایش دهند. برای تسلط در درس قرائت فارسی، متونی که احتمال میرود در دوره دبیرستان بخوبی حلای نشده است یکبار دیگر در دانشگاه تدریس میشود و ضمن آن در باب معنای لغتهای دشوار، اسلای آن لغتها، و مفهوم عبارتهای پیچیده بحث میشود و همچنین استاد بقرائت صحیح و معنا کردن عبارتهای عربی که در این قبیل متنها موجود است همت میگذارد. گاهی مقداری از وقت نیز بقرائت شعر اختصاص مییابد و یا ممکن است کتابی برای استفاده دانشجویان انتخاب شود که مانند کتابهای قرائت فارسی دبیرستانی آمیخته ئی از نثر و شعر است و طبعاً هر روز که نویت قرائت به صفحه شعر رسید آنگاه آن شعر بخصوص که در کتاب قرائت درج شده است تدریس میگردد. همچنین ممکن است تدریس «آئین نگارش» نیز جزئی از برنامه زبان و ادبیات باشد. برای این منظور معمولاً موضوعی تعیین میگردد و دانشجویان هم بهمان روش دبیرستانی انشاء مینویسند و در کلاس میخوانند و ضمن آن استاد راهنمائیهای لازم در مورد قاعده های دستور و جمله بندی و مانند آن بعمل میآورد.

تردیدی نیست که هراستاد علاقه مند بزبان و ادبیات فارسی در ضمن کوشش به افزودن معلومات دانشجویان خود امیدوار است که موجبات تلطیف ذوق آنان نیز فراهم گردد. دانشجویان راغب شوند که از گنجینه پراچ ادبیات فارسی بهره ور شوند؛ در سخنگویی و نگارش دچار لغزش و اشتباه نگردند و دانش و بصیرت آنان در لغات فارسی و عربی موجب گردد که باسانی و روانی از منتهای فارسی استفاده کنند و در نتیجه بخواندن کتاب نیز علاقه مند شوند.

بدیهی است که هنگامی میتوان در مسائل مربوط به برنامه و روش تدریس داوری و نتیجه گیری صحیح بعمل آورد که مساله مورد نظر با اصول علمی مورد

پژوهش قرار گیرد. از این رو بحث کنونی با گزارشی که بروش علمی تدوین شده باشد این تفاوت دارد که آنچه را که اظهار میشود نمیتوان به تمام کلاسهای فارسی دانشگاهها و مؤسسات عالی کشور تعلیم داد و اگر بررسی دقیقی بعمل آید یقیناً کلاسهای نیز معرفی میشود که در آن استادان زبان و ادبیات فارسی به بهترین وجه هدفهای مترقی آموزش زبان و ادبیات را بمورد اجرا میگذارند. بحث حاضر در واقع استنتاجی است از ملاحظه وضع بسیاری از دانشجویان رشته‌های مختلف و چگونگی برخورداری آنان از درس زبان و ادبیات فارسی.

نخستین مانع و مشکل در پیشرفت درس زبان و ادبیات فارسی در سطح دانشگاه کافی نبودن زمینه آگاهی دانشجویان در دوره پیش از دانشگاه است. اهمیت نقش آموزش در دوره دبستان که خود پایه پیشرفت در دوره دبیرستان میباشد بر همه آشکار است. تقریباً از پانزده سال پیش باین طرف بسیاری از آموزگاران با اصول نوین آموزش زبان کم و بیش آشنا شده‌اند. بموزات کوششهایی که وزارت آموزش و پرورش با تهیه کتابهای راهنمای معلم و تشکیل دادن کلاسهای کارآموزی در این باب بعمل آورده است؛ از سال ۱۳۳۵ تا ۱۳۴۵ هر سال تعدادی از آموزگاران شهرستانهای مختلف کشور در دوره مدیریت و یا رشته آموزش و پرورش دانشسرای عالی شرکت کرده‌اند و با اصول و برنامه و روش آموزش «هنرهای زبان» آشنا شده‌اند. خلاصه‌ای از قسمتی از گفت و شنودهای این کلاس بصورت کتابی نیز منتشر گردیده است. فارغ التحصیلان رشته آموزش و پرورش دانشسرای عالی بسهم خود با تدریس در کلاسهای تربیت معلم نقش مؤثری در آشناساختن آموزگاران با مفهوم هنرهای زبان بعهده داشته‌اند.

شاید برای بعضی از معلمان زبان و ادبیات فارسی در دبیرستانها و دانشگاهها این تفاهم ایجاد شده باشد که تغییر عنوان درسهایی مانند قرائت، انشاء و املاء به عنوانهای هنرگوش دادن، هنر سخن گفتن، هنر خواندن و هنر نوشتن تنها اختصاص به دبستان دارد. در دوره‌های دبیرستان و دانشگاه هنوز توجه معلمان ادبیات بعنوان درسها بسیاق گذشته است و کتابهای کلاسی مصوب شورای عالی آموزش و پرورش که برای همه معلمان کشور بمنزله (برنامه) تلقی میشود، با همان روش تدریس قدیمی هماهنگی دارد.

نتیجه چنین برنامه و روش تدریس این است که دانش آموزانی که از دبیرستان وارد دانشگاه میشوند و رشته تخصصی آنان زبان و ادبیات فارسی نیست علاقه‌ئی به افزایش معلومات در این رشته ندارند و از داشتن معلومات لازم در

زبان و ادبیات کمبودی احساس نمیکنند. در چنین شرایطی اجباری بودن درس ضریب قایل شدن به نمره و هرگونه شدت عمل دیگر کسی را به هدف مطلوب سوق نمیدهد. بنابراین یک راه بیشتر برای توفیق در آموزش زبان و ادبیات فارسی موجود نیست و آن عبارت است از تجدید نظر کلی در تشخیص هدف، تدوین برنامه و تعیین روش آموزشی که باهدف و برنامه متناسب باشد.

هدف آموزش زبان و ادبیات فارسی در سطح دانشگاه دوجنبه را دربرمیگیرد: جنبه اول ادامه آشنائی با هنرهای زبان و جنبه دوم توجه کافی به آموزش درک و تمجید ادبیات میباشد. برنامه درس زبان و ادبیات فارسی باید شامل فعالیتهائی باشد که امکانهای استفاده صحیح از هنرهای زبان را فراهم سازد. آشناسدن به اصول و آداب سخنگوئی بعنوان یک وسیله اصلی تفهیم و تفاهم در اجتماع از ضروریترین شرایط یک فرد روشنفکر و تحصیل کرده است. برای این منظور ممکن است قسمتی از برنامه را به کلاس «هنریان» اختصاص داد.

در کلاس «هنریان» در سطح دانشگاه دانشجویان باید با مقدمات زبان شناسی و ویژگیهای صوتهای زبان، نقش تکیه و آهنگ در کلمه و جمله آشنا شوند. اصول و شرطهائی را که موجب صحت و سادگی بیان و احتراز از غرابت آن میشود و ویژگیهای اصالت بیان و متانت بیان را یاد بگیرند. به آمادگی ذهن برای تشخیص مقتضای حال و استفاده از مثل، تشبیه، استدلال شاعرانه توجه کنند و مفهوم اطناب و ایجاز و تلخیص و حذف و انصراف را دریابند و مراسم ویژه تشکیل جلسه های سخنرانی، بحث، مناظره روش پرسش و پاسخ را عملاً تمرین کنند و بیاموزند.

فعالیت خواندن و بمفهوم اخص ایجاد موقعیتهای و فرصتهای مناسب برای راهنمایی و تشویق دانشجویان بخواندن کتاب یکی از اجزای ضروری و سودمند برنامه درس زبان و ادبیات است.

خواندن در اصطلاح هنرهای زبان به دو مفهوم دلالت میکند یکی خواندن بصدای آشکار برای اینکه دیگران بشنوند یا «قرائت» و دیگری خواندن بطور ساکت برای درک خود خواننده یا «مطالعه». برنامه مطالعه باید طوری اجرا شود که هدف آن تنها اجرای یک تکلیف درسی و گذراندن امتحان و گرفتن نمره نباشد بلکه بوسیله راهنمایی صحیح بتدریج این فعالیت تبدیل به یک عادت بشود؛ بترتیبی که همه دانشجویان پس از فراغت از تحصیل نیز بدون وقفه همواره مطالعه را نه تنها جزئی از کوششهای زندگی خود بدانند بلکه از آن بعنوان وسیله سودمندی برای

صرف اوقات فراغت و ایجاد تنوع نسبت بکار و شغل خود استفاده کنند. بدیهی - است که مطالعه در همه ادوار زندگی از دونظر اهمیت دارد یکی افزایش دانستیها و دیگری احساس شغف و لذت معنوی و برای آشنائی با همین منظور اخیر است که در دوره دانشگاه باید ضمناً به مفهوم آموزش برای درك و تمجید ادبیات توجه شود. یک وظیفه مهم دیگر دانشگاه آشنا ساختن دانشجویان با مفهوم «مطالعه انتقادی» است. از آنجا که «نقد ادبیات» هنوز بخوبی در کشور ما مرسوم نشده است، غالباً از کلمه «انتقاد» یک مفهوم منفی یعنی ایرادگیری و عیبجویی به ذهن بیشتر مردم تلقین میشود؛ در صورتیکه منظور از «مطالعه انتقادی» آن است که ذهن خواننده نه آنقدر مستحجر باشد که حتی قبل از خواندن کتابی (که موضوع یا عنوان آن با طرز فکر و عقیده او متفاوت) است مطمئن باشد که از مطالعه خود بهره‌ای نخواهد برد؛ و نه اینقدر زود باور باشد که هرچه را بخواند بدون تأمل و بررسی بپذیرد. اصلاح روحیه اخیر در دنیائی که وسایل ارتباط جمعی در هر گوشه جهان به انواع تبلیغات دست میزنند مخصوصاً از این نظر مهم است که بالاخره دانش‌آموختگان دانشگاه در ردیف افراد روشنفکر اجتماع قرار میگیرند و افراد روشنفکر باید موقعیت خود را نه تنها در تشخیص ملاک ارزشهای اجتماعی برای خود درك کنند، بلکه باید قادر باشند که دیگر افراد اجتماع را برای پذیرش ارزشهای مثبت یاری و راهنمایی کنند.

فعالیت «نوشتن» اقسام متنوعی را در بر میگیرد. تقریباً در همه کلاسهای درسهای دانشگاهی دانشجو نیازمند است از بیانات استادان خود یادداشت بردارد. دانشجویان در دوره آموزش دبیرستانی با اصول یادداشت برداشتن آشنائی پیدا نمیکنند و در دوره تحصیل دانشگاهی نیز توجه هریک از استادان بیشتر معطوف اجرای برنامه ویژه درس خود میباشد و ناچار باید در کلاس درس فارسی دانشجویان اصول این فعالیت ضروری (یادداشت برداری) را یاد بگیرند. همه دانشجویان باید نه تنها از بیانات استاد، بلکه از کتابها و هرگونه منابعی که مورد مطالعه قرار میدهند در دفتر ویژه بررسیهای خود یادداشت‌هایی قید کنند. برای این منظور دانشجو باید با اصول نقل مطالب به عین عبارت یا نقل با تلخیص و همچنین مفهوم نویسی و ذکر منبع آشنا گردد. نقل به عین عبارت در واقع همان فعالیت «رونویس» است که در کلاسهای ابتدائی معمول است، منتها چون این فعالیت در کلاسهای ابتدائی با روش غلطی راهنمایی میشود و غالباً با حس تحمیل یا بعنوان جریمه در ذهن نوآموزان تلقی میگردد در نتیجه در سالهای بالاتر نیز

دانشجو به اهمیت وقت و تمرکز حواس در هنگام رونویسی متوجه نمیشود. یادداشتهای غالب دانشجویان گواه بارز سهل انگاری و بی دقتی در رونویسی است. همه دانشجویان دانشگاه باید تشویق و راهنمایی بشوند تا از راه سعی و خودیاری کمبودهای یادگیری دوره تحصیل دبستان و دبیرستان را در رعایت شرایط یک نوشته جبران کنند. نوشته دانشجو باید واجد شرایط زیر باشد:

- ۱ - فکر منظمی را برساند.
- ۲ - ازدید برگزیدن واژه و مراعات قاعده های دستوری دقت لازم بکار رود
- ۳ - غلط املائی نداشته باشد
- ۴ - بخطی خوانا و روشن نوشته شود و نقطه گذاری رعایت گردد.
- ۵ - نظم ظاهری از قبیل جای عنوان، سطر بندی، حاشیه، و تفکیک بندها مراعات شود.
- ۶ - در انتخاب و رعایت تناسب نوع و قطع کاغذ، همچنین پاکت (در صورتیکه نامه ای مینویسند) دقت لازم بکار رود.

البته توجه بر رعایت این شرایط در هر نوشته ای باید از همان کلاسهای ابتدائی متناسب با رشد فکری دانش آموز آموخته شود و برای شاگرد دبیرستانی باید بصورت یک عادت در بیاید. ولی متأسفانه بسبب عدم توجه باین اصول در تمام ادوار تحصیلی چه بسا دیده میشود که یک فرد لیسانسیه هم هنگامی که میخواهد یک نامه درخواست استخدام (که در واقع یکی از مهمترین نامه ها از دید سود شخصی اوست) بنویسد به همان سیاق غلط نوآموزان کلاسهای ابتدائی یک صفحه از دفتر تکلیف خود را میکند و بدون در نظر گرفتن هیچ نظام ظاهری و سطر بندی تقاضای خود را بر روی آن مینویسد و سپس آن کاغذ را کج و معوج ترمیم کند و داخل پاکتی ناجور و نامتناسب میگذارد.

در همه دوره های دانشگاهی نه تنها برای نوشتن پایان نامه که باید تابع روش معین و ثابتی باشد بلکه حتی برای نوشتن گزارشها و تکلیفهای درسهای مختلف باید اصول خاصی رعایت شود. این اصول شامل نظم معین در چگونگی تلفیق مطالب و همچنین در وضع ظاهر نوشته میباشد، تا سال گذشته در دانشکده علوم تربیتی دانشگاه تهران فراگرفتن درسی بنام «اصول بررسی و گزارش نویسی» برای همه دانشجویان اجباری بود. ضمن این درس چگونگی انتخاب موضوع برای بررسی، ارزشیابی و انتخاب منابع، طرز یادداشت برداشتن و نقل مطالب از منابع و روش تلفیق و تنظیم مطالب و بحث و نتیجه گیری بدانشجویان

تعلیم میشود. مسلم است که دانشجویان از یادگیری خود نه تنها برای انجام دادن تکالیف مربوط باین درس بلکه در تهیه گزارش برای همه درسهای دیگر و در تمام دوران تحصیل، و باید علاوه کرد در دوران بعد از تحصیل خود نیز استفاده میکنند. آخرین مطلبی که به آموزش زبان و ادبیات فارسی در دانشگاه ارتباط دارد توجه به جنبه پرورش ذوق و احساس و عواطف از راه ادبیات است و همچنین امعان نظر خاص به اهمیت «درک و تمجید ادبیات» در زندگی همه افراد که کار و شغل و تخصص آنها غیر از رشته زبان و ادبیات فارسی است نویسندگی و بویژه شاعری مانند هر موهبت هنری دیگر مقید بقریحه و استعداد ذاتی است. ولی مسلماً راهنمایی صحیح و تشویق بتمرین و ممارست و یادگیری و پیشرفت در مسیر صحیح در شکوفاشدن این استعداد تأثیر بسزا دارد. داشتن قریحه نویسندگی یا شاعری الزاماً منحصر به دانشجویان رشته زبان و ادبیات فارسی نیست و در میان دانشجویان رشته های دیگر هم افراد با قریحه دیده میشوند. در همه اجتماعات شماره افرادی که واجد قریحه نویسندگی و بویژه شاعری باشند خیلی معدود است و نباید تصور کرد که دیگر افراد که فاقد چنین قریحه میباشند از پرورش ذوق خود نسبت به درک و تمجید ادبیات مستغنی میباشند. باید دانست که بهر مندی از مهارت در درک و تمجید ادبیات که همه باید آن را یاد بگیرند خود نوعی هنر است. در تدریس شعر کافی نیست که تنها توجه به حل مشکلات لغت و تعبیرهای پیچیده معطوف گردد و نباید ملاک انتخاب شعر برای تدریس در دانشکده دشواری شعر باشد بلکه هدف از تعلیم شعر عبارت است از آشنا کردن دانشجویان به نقد شعر، و فرا گرفتن هنر خواندن شعر، و آماده ساختن ذهن برای زود اندیشی و استفاده از ابیات مناسب در موقعیتهای گوناگون زندگی و عادت به مطالعه شعر در ساعات بیکاری بمنظور درک پیامها و آرمانهای عالی که بویژه شاعران بزرگ ایران در گفتارهای بدیع خود جلوه گر ساخته اند و بالاخره ایجاد تجربه برای احساس شغف و فرح هنگامی که دانشجو با تمرکز کامل فکر به شعری که با اصول صحیح قرائت میشود گوش میدهد.

فعالیهائی که ذکر شد و کوششهای دیگری مانند آن از جمله تشکیل جلسه های گفت و شنود و مناظره میتواند در برنامه درس زبان و ادبیات فارسی دانشکده ها گنجانده شود تا عملاً دانشجویان با اصول و شرایط زندگی اجتماعی مردم و روشنفکر که در هر شغل و مقامی بدان نیازمند خواهند بود آشنائی حاصل کنند.

قطعه‌نامه سمینار آموزش زبان فارسی ۳۰ آبان - ۴ آذر ۱۳۵۰ تهران

درد و سپاس به پیشگاه اعلیحضرت همایون شاهنشاه آریامهر رهبر انقلاب آموزشی ایران که با پیام شاهانه و اجازه تشکیل انجمن استادان زبان و ادبیات فارسی خدمتگزاران این زبان کهن و استوار را که ضامن وحدت و پایه فرهنگ ملی است به پاسداری و ترویج آن دلگرم فرموده‌اند.

شرکت کنندگان در سمینار با آگاهی از مسوولیتی که به عهده دارند با اعلام پشتیبانی از اصول و هدفهای انقلاب آموزشی ایران به سهم خود از هیچ کوششی برای پیشرفت آن فروگذار نخواهند کرد و در اجرای نیات شاهانه برای تأمین موجبات استمرار در فعالیتهای علمی و آموزشی باتفاق آراء تشکیل انجمن استادان زبان و ادبیات فارسی را تصویب مینمایند.

شرکت کنندگان در سمینار ایمان دارند که در میان عوامل وحدت ملی زبان فارسی اهمیتی بسزا دارد و کلیه مؤسسات آموزشی کشور باید توجه خاص به این اصل مهم داشته باشند. برای گسترش و تقویت زبان بعنوان عامل وحدت ملی هیچ چیز چون باسوادشدن و تسلط هرچه بیشتر همه ایرانیان به زبان فارسی مؤثر نیست.

برای پیشبرد این نیت باید بر شمار کودکان کستان‌ها و دبستان‌ها در سراسر کشور همچنان افزود و افزارهای ارتباط جمعی را بکار برد و کتابخانه‌ها و خانه‌های فرهنگ را در دورترین نواحی و روستاها گسترش داد و از نیروی سپاهیان دانش در این راه یاری گرفت.

شرکت کنندگان در سمینار آموزش زبانهای خارجی را در کودکان کستانها و دبستانها از نظر وحدت ملی و پاسداری زبان فارسی سودمند تشخیص میدهند. برای همگام ساختن زبان فارسی با پیشرفت‌های علمی و فنی و در عین حال پاک گاهداشتن آن از آمیختگی‌های زبان‌آور، شرکت کنندگان در سمینار لازم میدانند نیاز زبان فارسی از لحاظ واژه‌های علمی و فنی سرعت برآورده شود و برای پیشرفت این مقصود همه دستگاههای آموزشی و پژوهشی و انجمنهای علمی و سازمانهای دیگر کشور دوشادوش انجمن استادان زبان و ادبیات فارسی با فرهنگستان زبان ایران که باین منظور بفرمان شاهانه تأسیس شده است همکاری نمایند.

برای رشته زبان و ادبیات فارسی به تدوین برنامه ویژه‌ای نیاز است که پرورنده آفرینش‌های هنری و استعداد پژوهش و ژرف‌نگری و احاطه به زبان و

ادب و فرهنگ ایران باشد و در رشته‌های دیگر متناسب با برنامه تحصیلی در همه ترازها باید شاگردان را به درست‌اندیشی و ساده‌نویسی و ابداع و ابتکارگرایش داد و درگزینش و آموزش نمونه‌های نظم و نثر جنبه‌های گوناگون فرهنگ ملی و شوق‌انگیزی و درك لذت را در نظر گرفت.

در تهیه کتابهای درسی و متون ادبی در همه ترازها باید تناسب آنها با هدفهای آموزشی رعایت‌گردد و این کتابها با یادداشتهای کافی برای روشن ساختن متن و توضیحات لازم دیگر و بحث انتقادی همراه باشد و تسهیلاتی برای چاپ و انتشار آنها از طرف دستگاههای علمی و فرهنگی فراهم شود.

چون اطلاعاتی از زبان عربی در آموزش زبان و ادبیات فارسی مورد نیاز است سمینار آموختن آن مقدار عربی را که مورد لزوم است ضمن آموزش زبان و ادبیات فارسی توصیه میکند و همچنین در رشته ادبی دبیرستانها و دوره‌های دانشگاهی زبان و ادبیات فارسی و معارف اسلامی آموزش این زبان تأیید میشود. اهمیت آموزش دستور زبان با روشهای پیشرفته برای درك و فهم درست متون نظم و نثر و توانائی در بیان و نویسندگی تأیید میشود و لزوم تهیه کتابهای آموزشی در این زمینه با اصطلاحات هماهنگ مصوب فرهنگستان زبان ایران تأکید میگردد.

شرکت کنندگان در سمینار اعتقاد دارند که باید به آموزش نگارش توجه بسیار مبذول شود تا ساده و درست‌نویسی در همه دستگاههای علمی و آموزشی و سازمانهای دولتی و مؤسسات خصوصی رواج یابد. برای این منظور سفارش میشود که:

برنامه درس نگارش غنی‌تر و جالب‌تر شود. چون ملکه درست‌نویسی با خواندن و نوشتن فراوان حاصل میشود باید شاگردان را بخواندن بسیار و خلاصه کردن کتابهای سودمند و گزارش نویسی انتقادی تشویق کرد تا هرچه بیشتر بخوانند و بهتر بنویسند و نویسندگان بزرگ را بشناسند و بسبک‌های آنها آشنا شوند.

باید نیروی تصور دانشجو را برافزود و توانائی کاربرد و پیوند میان کلمات را به او آموخت و ذوق ایجاد و ابتکار و ابداع را در او برانگیخت. باید به فکر و ذوق شاگرد توجه کرد و سخن منطقی او را شنید و ارج نهاد و از تازگی و نوآوری روی گردان نبود.

سمینار توجه خاص به بهبود روش آموزش زبان و ادب فارسی را در دبستان و دبیرستان و دانشگاه تأکید میکند و باین منظور آموختن روشهای پیشرفته را

برای آموزش زبان فارسی در مؤسسات تربیت معلم کشور و دانشسراها و دانشکده - های علوم تربیتی لازم میدانند و توصیه میکنند که در برنامه و کتابهای درسی زبان و ادب فارسی بدانگونه تجدیدنظر شود که مشوق دانش آموزان و دانشجویان به بهره گیری از این عامل اصلی فرهنگ ایرانی باشد. البته در این تجدیدنظر همکاری همه آموزندگان زبان و ادب فارسی لازم است.

در اجرا پژوهشهای مربوط به برنامه و روش آموزش، انجمن استادان زبان و ادبیات فارسی باید پیشگام باشد و کوشش های شایسته را بکار برد. انتشار نشریه منظمی از طرف انجمن استادان زبان و ادبیات فارسی برای تحقق یافتن این منظور توصیه میشود.

چون تربیت آموزندگان کارآمد برای آموزش زبان و ادبیات فارسی اهمیتی بسزا دارد شرکت کنندگان در این سمینار شایسته میدانند که برای تشویق و علاقه مند کردن جوانان به تحصیل در رشته زبان و ادبیات فارسی امتیازات و تسهیلاتی در جهت رفاه و تأمین وسائل تحصیلی دانشجویان این رشته در نظر گرفته شود.

چون وسائل ارتباط جمعی از همه روی در رواج دادن و آموزش زبان و ادبیات فارسی تأثیری بسزا دارد سمینار سفارش میکند: از این وسائل در آموزش زبان فارسی برای همگان و شاگردان دبستان و دبیرستان و دانشگاه بهره وری شود.

باید زبان وسائل ارتباط جمعی را با نظارت پیوسته کارشناسان زبان و ادب فارسی و مراجع مسوول درست و آراسته و پیراسته کرد و گویندگان و نویسندگان این وسائل ارتباطی را با آن آشنا ساخت.

شرکت کنندگان در سمینار از وزارت علوم و آموزش عالی که نیات شاهانه را برای بهبود آموزش زبان فارسی با تشکیل این سمینار عملی کرده اند سپاسگزارند و ادامه این گونه کوششهای فرهنگی را برای بحث و تبادل نظر جهت پیشبرد آموزش زبان فارسی لازم و سودمند میدانند. امید است انجمن استادان زبان و ادبیات فارسی در بکار بستن و پی گیری سفارش های سمینار همت گمارد.